



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

خلاصہ  
عبقات الانوار

حدیث نور

تالیف:

علامہ میرزا حسین ہندی

تصحیح و تخریب از:

آیت اللہ سید علی میرزا

ترجمہ، دکتوریٹ من احمد زادو

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# خلاصه عبققات الانوار : حدیث نور

نویسنده:

میر حامد حسین ہندی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ ای قائمہ اصفہان

## فهرست

۵	فهرست
۲۰	خلاصه عبققات الانوار : حدیث نور
۲۰	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۵	سخن مؤلف
۲۶	[درباره] این کتاب
۲۶	اشاره
۲۶	[دلالت صریح و التزامی حدیث نور بر امامت حضرت علی علیه السلام]
۲۶	۱ - دلالت بر امامت به نص
۲۷	۲ - دلالت التزامی حدیث بر امامت
۲۸	۳ - سند حدیث
۲۹	اعتراض دهلوی به حدیث نور
۲۹	اشاره
۳۰	پاسخ اجمالی به کلام دهلوی
۳۳	سند حدیث نور
۳۳	اشاره
۳۳	الف - صحابه :
۳۴	ب - اسامی راویان حدیث «نور» از تابعین
۳۴	ج - راویان حدیث نور از دانشمندان، حافظان و ائمه حدیث:
۴۱	نص روایات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنت
۴۱	اشاره
۴۱	۱ - روایت احمد بن حنبل
۴۱	اشاره
۴۲	رجال و ناقلان این حدیث

۴۲	..... اشاره
۴۲	..... عبدالرزاق صنعانی
۴۳	..... معمر بن راشد
۴۴	..... زهري
۴۴	..... خالد بن معدان
۴۵	..... زاذان كندی
۴۵	..... سلمان فارسی
۴۸	..... شرح حال احمد بن حنبل
۵۸	..... روایت احمد دلیل بر صحت حدیث است
۶۰	..... پاسخ سبط ابن جوزی به تضعیف حدیث نور
۶۱	..... شرح حال سبط ابن جوزی
۶۱	..... شرح حال ابن خلکان
۶۳	..... آشنایی با یونینی
۶۳	..... شرح حال ابوالفداء
۶۴	..... شرح حال ابن الوردی
۶۶	..... اشکال ذهبی و صفدی در مورد سبط ابن جوزی
۶۶	..... دفاع از سبط
۶۷	..... اهل سنت به گفتار سبط ابن جوزی در مسائل مورد اختلاف استناد می کنند
۶۸	..... تألیفات و آثار سبط ابن جوزی
۶۹	..... اعتماد دانشمندان بر کتاب های سبط ابن جوزی
۷۰	..... ۲ - روایت ابی حاتم رازی
۷۰	..... اشاره
۷۱	..... شرح حال او
۷۱	..... ۳ - روایت عبدالله بن احمد
۷۱	..... اشاره
۷۲	..... شرح حال او

۴ - روایت ابن مردویه ..... ۷۴

اشاره ..... ۷۴

شرح حال او ..... ۷۴

۵ - روایت ابن عبدالبر ..... ۷۴

اشاره ..... ۷۴

شرح حال او ..... ۷۵

۶ - روایت خطیب بغدادی ..... ۷۵

اشاره ..... ۷۵

شرح حال او ..... ۷۶

۷ - روایت ابن مغزلی ..... ۷۷

اشاره ..... ۷۷

شرح حال او ..... ۸۱

۸ - روایت شیرویه دیلمی ..... ۸۱

اشاره ..... ۸۱

شرح حال او ..... ۸۲

۹ - روایت عاصمی ..... ۸۲

۱۰ - روایت ابوالفتح نطنزی ..... ۸۵

اشاره ..... ۸۵

شرح حال او ..... ۸۶

۱۱ - روایت شهردار دیلمی ..... ۸۶

اشاره ..... ۸۶

شرح حال او ..... ۸۷

۱۲ - روایت خوارزمی ..... ۸۷

اشاره ..... ۸۷

شرح حال او ..... ۸۹

۱۳ - روایت ابن عساکر ..... ۸۹

- ۸۹ ..... اشاره
- ۹۰ ..... شرح حال او
- ۹۰ ..... ۱۴ - روایت نور صالحانی
- ۹۱ ..... ۱۵ - روایت ابوالفتح ناصر مطرزی
- ۹۱ ..... ۱۶ - روایت صدرافاضل خوارزمی
- ۹۱ ..... اشاره
- ۹۲ ..... شرح حال او
- ۹۳ ..... ۱۷ - روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی
- ۹۳ ..... اشاره
- ۹۴ ..... شرح حال او
- ۹۴ ..... ۱۸ - اثبات شیخ فریدالدین عطار
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۴ ..... شرح حال او
- ۹۵ ..... ۱۹ - روایت ابوالربیع ابن سبع کلاعی
- ۹۵ ..... اشاره
- ۹۵ ..... شرح حال او
- ۹۷ ..... ۲۰ - روایت گنجی
- ۹۷ ..... اشاره
- ۱۰۰ ..... گنجی و کتابش
- ۱۰۱ ..... کلمه ی «الحافظ» در اصطلاح
- ۱۰۲ ..... کلمه ی «شیخ» در اصطلاح
- ۱۰۲ ..... ۲۱ - روایت محب طبری
- ۱۰۲ ..... اشاره
- ۱۰۲ ..... شرح حال او
- ۱۰۳ ..... ۲۲ - روایت حموی
- ۱۰۴ ..... ۲۳ - روایت شرف الدین دزگزینی طالبی قرشی



- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۵ ..... شرح حال او
- ۱۰۵ ..... ۲۴ - روایت جمال الدین مدنی زرنندی
- ۱۰۵ ..... اشاره
- ۱۰۶ ..... کتاب نظم درالسمطین
- ۱۰۶ ..... کتاب معارج الوصول
- ۱۰۷ ..... شرح حال او
- ۱۰۹ ..... ۲۵ - روایت سید محمّد دهلوی معروف به گیسودراز
- ۱۰۹ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... شرح حال او
- ۱۱۰ ..... ۲۶ - روایت سید محمّد بن جعفر مکی
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... شرح حال او
- ۱۱۱ ..... ۲۷ - روایت جلال بخاری
- ۱۱۱ ..... اشاره
- ۱۱۱ ..... شرح حال او
- ۱۱۱ ..... ۲۸ - روایت سید علی همدانی
- ۱۱۱ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... شرح حال او
- ۱۱۳ ..... گفتار همدانی در باره ی کتاب «روضۃ الفردوس»:
- ۱۱۴ ..... ۲۹ - روایت جلال خجندی
- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۴ ..... شرح حال او
- ۱۱۵ ..... ۳۰ - روایت سید شهاب الدین احمد
- ۱۱۶ ..... ۳۱ - روایت شهاب دولت آبادی
- ۱۱۶ ..... اشاره

- ۱۱۸ ..... شرح حال او
- ۱۱۹ ..... ۳۲ - روایت ابن حجر عسقلانی
- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۲۰ ..... شرح حال او
- ۱۲۰ ..... ۳۳ - روایت حافی حسینی شافعی
- ۱۲۱ ..... ۳۴ - روایت وصابی یمینی شافعی
- ۱۲۱ ..... ۳۵ - روایت جمال محدث شیرازی
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۲ ..... کتاب «الأربعین»
- ۱۲۳ ..... شرح حال او
- ۱۲۳ ..... ۳۶ - روایت جُفری
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... شرح حال او
- ۱۲۴ ..... ۳۷ - روایت واعظ هروی
- ۱۲۴ ..... ۳۸ - روایت احمدبن ابراهیم
- ۱۲۴ ..... ۳۹ - روایت سید محمد ماه عالم
- ۱۲۵ ..... ۴۰ - روایت محمد صدر عالم
- ۱۲۵ ..... اشاره
- ۱۲۵ ..... شرح حال او
- ۱۲۶ ..... ۴۱ - روایت غلام علی آزاد بلگرامی
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... شرح حال او
- ۱۲۷ ..... شواهد و مؤیدات حدیث نور
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... حدیث اول
- ۱۲۷ ..... حدیث شجره

۱۲۷ ..... اشاره

۱۲۸ ..... ۱ - روایت حاکم

۱۲۸ ..... ۲ - روایت ابن مغزلی

۱۲۸ ..... ۳ - روایت دیلمی

۱۲۹ ..... ۴ - روایت خوارزمی

۱۲۹ ..... ۵ - روایت زرنندی

۱۲۹ ..... ۶ - روایت شهاب احمد

۱۲۹ ..... ۷ - روایت نور بدخشی لاهیجی

۱۳۰ ..... ۸ - میبیدی

۱۳۰ ..... ۹ - روایت سیوطی

۱۳۰ ..... ۱۰ - روایت متقی

۱۳۰ ..... ۱۱ - روایت وصابی

۱۳۰ ..... ۱۲ - روایت جمال الدین محدث

۱۳۰ ..... ۱۳ - روایت مناوی

۱۳۱ ..... ۱۴ - روایت جُفری

۱۳۱ ..... ۱۵ - روایت بدخشی

۱۳۱ ..... ۱۶ - روایت صدر عالم

۱۳۱ ..... ۱۷ - روایت دهلوی

۱۳۱ ..... ۱۸ - روایت لکهنوی

۱۳۲ ..... حدیث دوم

۱۳۲ ..... حدیث شجره با عبارتی دیگر

۱۳۲ ..... اشاره

۱۳۲ ..... ۱ - روایت عبدالله بن احمد

۱۳۲ ..... ۲ - روایت ابی نعیم

۱۳۳ ..... ۳ - روایت ابن مغزلی

۱۳۴ ..... ۴ - روایت گنجی

- ۵ - روایت ملک العلماء هندی ..... ۱۳۷
- ۶ - روایت شهاب احمد ..... ۱۳۸
- حدیث سوم ..... ۱۳۸
- حدیث چهارم ..... ۱۴۰
- حدیث پنجم ..... ۱۴۰
- حدیث ششم ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰
- سخن میرحامد حسین ..... ۱۴۰
- حدیث نور در نزد شیعیان ..... ۱۴۳
- مقدمه ..... ۱۴۳
- برخی از بزرگان دانشمندان شیعه که این حدیث را نقل کرده اند ..... ۱۴۴
- ۱ - ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی ..... ۱۴۴
- ۲ - ابن ماهیار ..... ۱۴۶
- ۳ - فرات بن ابراهیم ..... ۱۴۶
- ۴ - شیخ صدوق ..... ۱۴۷
- ۵ - محدث بحرانی ..... ۱۴۹
- ۶ - شیخ مفید ..... ۱۴۹
- ۷ - شیخ طوسی ..... ۱۵۰
- ۸ - قطب راوندی ..... ۱۵۲
- ۹ - حنینی ..... ۱۵۳
- ۱۰ - علامه حلی ..... ۱۵۴
- ۱۱ - حسن بن محمد دیلمی ..... ۱۵۵
- ۱۲ - محمد بن علی بن احمد فارسی ..... ۱۵۵
- ۱۳ - شرف الدین بن علی نجفی ..... ۱۵۵
- ۱۴ - شیخ محمدباقر مجلسی ..... ۱۵۷
- پاسخ به اشکال ها در مورد سند حدیث نور ..... ۱۶۴

- اشکال اول ..... ۱۶۴
- اشاره ..... ۱۶۴
- اصل و ریشه ی این ادعا ..... ۱۶۵
- ملاک تضعیف حدیث چیست؟! ..... ۱۶۵
- ادعای اجماع در این مورد دروغ محض است ..... ۱۶۶
- شرح حال ابن حزم ..... ۱۶۶
- اشکال دوم ..... ۱۶۸
- اشاره ..... ۱۶۸
- منشأ اشتباه ..... ۱۶۹
- عبارت «ابن جوزی» و تصرفاتی که در آن کرده اند ..... ۱۷۰
- ره آورد عبارات فوق ..... ۱۷۱
- نگرشی به کلام ابن جوزی ..... ۱۷۲
- سمعانی «مروزی» را راست گو می داند ..... ۱۷۳
- نظر خطیب بغدادی و دارقطنی در مورد مروزی ..... ۱۷۳
- خطیب و ابن عساکر، حدیث «مروزی» را نقل کرده اند و گنجی گوید: «حدیث حسن» است ..... ۱۷۴
- پاسخ به معارضه با حدیث شافعی در فضیلت خلفا ..... ۱۷۶
- اشاره ..... ۱۷۶
- ۱ - تعبیر «فی الجملة» ..... ۱۷۶
- ۲ - حدیث بی سند، با حدیثی که پیشوایان حدیث روایت کرده اند، توان معارضه ندارد ..... ۱۷۷
- ۳ - تصریح و نصّ برخی از بزرگان بر ضعف آن حدیث ..... ۱۷۷
- ۴ - استدلال دهلوی به این حدیث، با آن چه که خود ملتزم به آن است، مخالفت دارد ..... ۱۷۷
- ۵ - روایتی که سندی نداشته باشد، توجّهی به آن نمی شود ..... ۱۷۸
- ۶ - احتجاج به آن جایز نیست ..... ۱۷۸
- ۷ - الزام مخالف به این حدیث صحیح نیست ..... ۱۷۹
- ۸ - ردّکردن آن، هرچند مستند باشد، جایز است ..... ۱۷۹
- ۹ - نصّ کامل این حدیث ..... ۱۷۹

- ۱۰ - از جمله سخنان ناروا که در این مورد گفته اند ----- ۱۸۳
- ۱۱ - نگرشی در وثاقت شافعی ----- ۱۸۴
- ۱۲ - نشانه های ساختگی بودن بر این حدیث آشکار است ----- ۱۹۶
- ۱۳ - حدیث ساختگی دیگری در فضیلت شیخین ----- ۱۹۷
- ابطال تأیید حدیث شافعی به حدیث دیگر ----- ۱۹۸
- اشاره ----- ۱۹۸
- ۱ - کابلی این تأیید را ادعا نکرده است ----- ۱۹۸
- ۲ - معنای حدیث بطلان این ادعا را روشن می کند ----- ۱۹۹
- ۳ - عمر، پیش از آن که مسلمان شود، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت گیر بود ----- ۲۰۰
- دلالت حدیث نور ----- ۲۰۴
- اشاره ----- ۲۰۴
- ۱ - تصریح به خلافت حضرت علی در این حدیث ----- ۲۰۴
- ۲ - تصریح به وصایت حضرت علی علیه السلام در این حدیث ----- ۲۰۵
- ۳ - فرشتگان و دیگر موجودات، از آن نور، تسبیح پروردگار را آموختند ----- ۲۰۵
- ۴ - اگر این پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی آفرید ----- ۲۱۱
- ۵ - علی علیه السلام از آدم افضل است ----- ۲۱۲
- ۶ - روزگاران به وجود پیامبر و امیرالمؤمنین مباحث می کند ----- ۲۱۳
- اشاره ----- ۲۱۳
- بوصیری و قصیده ی همزیه ی او ----- ۲۲۰
- ۷ - هر فضیلتی که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز ثابت است ----- ۲۲۲
- ۸ - علی علیه السلام بعد از پیامبر برترین خلاق است ----- ۲۲۶
- ۹ - کمالات پیامبران از پرتو نور چراغ پیامبر و علی گرفته شده است ----- ۲۲۸
- ۱۰ - تقدّم در آفرینش، از دلایل افضلیت است ----- ۲۳۰
- ۱۱ - احادیث روشنی که برافضلیت پیامبره خاطر تقدّم آن حضرت در آفرینش دلالت دارد ----- ۲۳۲
- ۱۲ - دلالت احادیث بر افضلیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر آن که اسمش بر عرش ----- ۲۳۸
- ۱۳ - استدلال حضرت آدم علیه السلام بر افضلیت پیامبر ما، بر این که اسم آن حضرت، همراه اسم خداوند است. ----- ۲۳۹

- ۱۴ - در پیشگاه خداوند متعال بعد از رسول خدا کسی ارزنده تر از علی نیست، زیرا نام او همراه اسم آن دو است ----- ۲۴۲
- اشاره ----- ۲۴۲
- یکم - اسم علی بر روی عرش مکتوب است: ----- ۲۴۲
- دوم - اسم علی علیه السلام با اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در چندین جا همراه است ----- ۲۴۵
- سوم - اسم حضرت علی، بر در بهشت نوشته شده است ----- ۲۴۵
- چهارم - «علی ولی الله» بر درهای بهشت نوشته شده است ----- ۲۴۶
- پنجم - عبارت «علی ولی الله» با طلا بر در بهشت نوشته شده است ----- ۲۴۹
- ششم - بر در بهشت نوشته شده است: «علی حبیب الله» ----- ۲۵۰
- هفتم - بر عرش نوشته شده است: «علی مقیم الحجة» ----- ۲۵۰
- هشتم - بر بال جبرئیل نوشته شده است: «علی ولی الله» ----- ۲۵۱
- نهم - بین دو دست صرصائل نوشته شده است: «علی بن ابی طالب مقیم الحجة» ----- ۲۵۲
- دهم - بر پیشانی فرشته نوشته شده است: خداوند محمد را به علی تأیید و پشتیبانی فرماید ----- ۲۵۳
- یازدهم - بر لواء حمد نوشته شده است: «علی ولی الله» ----- ۲۵۳
- دوازدهم - بر پرچم نور نوشته شده است: «آل محمد خیر البرية» ----- ۲۵۴
- سیزدهم - بر روی گوهری تابناک یا برگی سبز نوشته شده است: «محمد رسول الله نصرته بعلي» ----- ۲۵۴
- چهاردهم - تقدم نبوت دليل افضليت است و آن متفرع بر تقدم نوری است که علی از آن ----- ۲۵۵
- نمونه ای از احادیث تقدم نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ----- ۲۵۶
- ۱۵ - گرفتن میثاق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دليل برتری آن حضرت است و او دليل ----- ۲۶۴
- اشاره ----- ۲۶۴
- نمونه ای از احادیث اخذ میثاق متفرع بر تقدم خلقت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم : ----- ۲۶۴
- نمونه ای از احادیث افضليت حضرت رسول بر پیامبران، به خاطر گرفتن میثاق از آنان ----- ۲۶۵
- اشاره ----- ۲۶۵
- یکم - حدیث بعثت پیامبران بر ولایت علی علیه السلام ----- ۲۶۹
- دوم - حدیث عرض ولایت علی علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام ----- ۲۷۲
- سوم - حدیث، میثاق گرفتن خداوند از فرشتگان بر فرمان روایی علی علیه السلام ----- ۲۷۳
- چهارم - حدیث اخذ میثاق حضرت رسول بر وصایت حضرت علی، از صحابه و یارانش ----- ۲۷۵

- ۱۶ - احادیثی در فضیلت علی علیه السلام که امامت او را ثابت می کند و مؤید حدیث نور است ----- ۲۷۶
- سخنان دانشمندان و عارفان بزرگ اهل سنت در فضیلت علی علیه السلام و معنای حدیث نور ----- ۲۸۵
- اشاره ----- ۲۸۵
- ۱- شیخ ابن عربی ----- ۲۸۵
- اشاره ----- ۲۸۵
- شرح حال ابن عربی ----- ۲۹۰
- ۲- شیخ عبدالوهاب شعرانی ----- ۲۹۳
- اشاره ----- ۲۹۳
- شرح حال شعرانی ----- ۲۹۶
- ۳- شمس الدین فتاری ----- ۲۹۸
- اشاره ----- ۲۹۸
- شرح حال فتاری ----- ۳۰۰
- ۴- سید محمّد گیسو دراز ----- ۳۰۱
- ۵- قسطلانی ----- ۳۰۲
- ۶- دولت آبادی ----- ۳۰۴
- ۷- همدانی ----- ۳۰۵
- ۸- سهروردی ----- ۳۰۷
- ۹- ابونعیم اصفهانی ----- ۳۱۰
- ۱۰- شاه ولی الله دهلوی ----- ۳۱۷
- ۱۱- یازدهم - محمّد صدر عالم ----- ۳۱۹
- پاسخ به دیگر سخنان دهلوی در مورد دلالت حدیث نور بر امامت ----- ۳۲۷
- اشاره ----- ۳۲۷
- ۱ - دهلوی گوید: ----- ۳۲۷
- ۲ - دهلوی گوید: ----- ۳۲۸
- ۳ - دهلوی گوید: آسان تر از اثبات این مطلب، خطر القتاد است. ----- ۳۲۸
- ۴ - دهلوی گوید: در نزدیکی نسب حضرت امیر با پیامبر سخنی نیست. ----- ۳۲۹



- وجوه صحت استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل ..... ۳۳۱
- اشاره ..... ۳۳۱
- ۱ - احادیث اصطفاء و گزینش بنی هاشم ..... ۳۳۱
- اشاره ..... ۳۳۱
- گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث: ..... ۳۳۷
- ۲ - رسول خدا از بنی هاشم بود، امام نیز از آنان خواهد بود ..... ۳۴۱
- ۳ - سخنان ابوبکر در سقیفه ..... ۳۴۲
- ۴ - سخنان ابوبکر به نقلی دیگر ..... ۳۴۵
- ۵ - احتجاج حضرت علی علیه السلام در مقابل ابوبکر ..... ۳۴۷
- ۶ - احتجاج علی در روز شوری ..... ۳۴۹
- ۷ - اعتراف طلحه و زبیر و مسلمان ها به این که آن حضرت به خاطر نزدیکتر بودن به ..... ۳۵۰
- ۸ - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی را از دلایل امامت برشمرده اند ..... ۳۵۲
- ۹ - پیامبر و جانشین او، می بایست از یک نسل و تبار باشند ..... ۳۵۳
- ۱۰ - سخنان فخر رازی در مناقب و فضائل امام شافعی ..... ۳۵۵
- عباس شایسته تر از علی و نزدیک تر از او به پیامبر نیست ..... ۳۵۷
- اشاره ..... ۳۵۷
- ۱ - عباس عموی پدری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است ..... ۳۵۷
- ۲ - برادر نزدیک تر از عمو است ..... ۳۵۸
- ۳ - آیه ی «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» ..... ۳۵۹
- ۴ - اولویت علی علیه السلام در گفتار عباس ..... ۳۶۱
- ۵ - عذرخواهی و امتناع عباس از پذیرش وصیت پیامبر ..... ۳۶۳
- ۶ - حدیث یوم الدار ..... ۳۶۴
- ۷ - اجماع بر عدم خلافت عباس است ..... ۳۶۵
- ۸ - خلافت در مهاجران است ..... ۳۶۵
- ۹ - خلیفه می بایست از کسانی باشد که در بیعت شجره، با پیامبر بیعت کرده است ..... ۳۶۶
- ۱۰ - خلافت برای آزادشدگان جایز نیست ..... ۳۶۶

- شبهه ی اولویت حسنین علیهما السلام برای امامت بعد از پیامبر نسبت به علی علیه السلام چگونه نقض و باطل می شود؟ ..... ۳۶۹
- اشاره - ..... ۳۶۹
- ۱ - برتری مدار امامت است ..... ۳۶۹
- ۲ - نور پیامبر به حسنین منتقل نشده است ..... ۳۷۰
- ۳ - در هر یک از آن دو بزرگوار، یک چهارم اصل نور است ..... ۳۷۰
- ۴ - هر کس که نورش قوی تر است، برتر است ..... ۳۷۰
- ۵ - این سخن مستلزم آن است که نور فاطمه علیها السلام از نور علی علیه السلام قوی تر باشد ..... ۳۷۰
- ۶ - علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است ..... ۳۷۱
- ۷ - آفرینش علی علیه السلام از نور خدا است ..... ۳۷۱
- ۸ - مقصود از کثرت نور چیست؟ ..... ۳۷۲
- ۹ - بر اساس این سخن لازم می آید که نور حسنین از نور پیامبر بیشتر باشد ..... ۳۷۲
- ۱۰ - چه دلیل داریم بر این که حسنین بین دو نور را جمع کرده اند؟ ..... ۳۷۲
- ملحقات سند حدیث نور ..... ۳۷۵
- اشاره - ..... ۳۷۵
- ۱ - سلیمان اعمش ..... ۳۷۵
- ۲ - فضیل بن عیاض ..... ۳۷۶
- ۳ - محمد بن مثنی ..... ۳۷۶
- ۴ - احمد بن مقدم ..... ۳۷۶
- ۵ - ابوعلی بردعی ..... ۳۷۷
- ۶ - ابوبکر نصیبی ..... ۳۷۷
- ۷ - ابوعلی عطشی ..... ۳۷۸
- ۸ - ابوالحسن فارسی ..... ۳۷۸
- ۹ - ابوالحسین معدل ..... ۳۷۸
- ۱۰ - ابومحمد جوهری ..... ۳۷۹
- ۱۱ - ابوغالب نحوی ..... ۳۷۹
- ۱۲ - ابوالحسین واحدی ..... ۳۷۹

- ۳۸۰ ..... ۱۳ - ابوعلی حداد
- ۳۸۰ ..... ۱۴ - ابوالقاسم شروطی
- ۳۸۱ ..... ۱۵ - ابوالفضل سلامی
- ۳۸۱ ..... ۱۶ - ابومحمد جیلی
- ۳۸۱ ..... ۱۷ - ابواسحاق خشوعی
- ۳۸۲ ..... ۱۸ - ابن نجار بغدادی
- ۳۸۲ ..... ۱۹ - ابن مقیر بغدادی
- ۳۸۲ ..... ۲۰ - ابوالیمین دمشقی
- ۴۰۰ ..... درباره مرکز

## خلاصه عبات الانوار : حدیث نور

### مشخصات کتاب

سرشناسه: میرحامد حسین کنتوری، 1830 - 1888 م.

عنوان قراردادی: عبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: خلاصه عبات الانوار: حدیث نور / تالیف میر حامد حسین هندی؛ تلخیص و تعریب از علی میلانی؛ ترجمه حسن افتخارزاده؛ ویرایش عبدالحسین طالعی.

مشخصات نشر: تهران: نبا، 1387.

مشخصات ظاهری: 374 ص.

شابک: 55000 ریال: 9-68-8323-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع: امامت

موضوع: احادیث خاص (نور)

شناسه افزوده: میلانی، سیدعلی، 1329 -

شناسه افزوده: افتخارزاده، سیدحسن، 1315 -، مترجم

شناسه افزوده: طالعی، عبدالحسین، 1340 -، ویراستار

رده بندی کنگره: BP223/ک9ع 1387 204217

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

رده بندی دیویی: 297/45

شماره کتابشناسی ملی: 1518139



اشاره

ص: 2







امام علی بن ابی طالب هیچ گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جدا نبوده، نه پیش از آفرینش این جهان و نه در این عالم و نه بعد از رفتن از این جهان.

اما پیش از این عالم... چون حضرتش از نور خلق شده است... همان نوری که پیامبر ذاتاً از آن آفریده شده بود، هر دو بزرگوار از یک نور خلق شده اند. آن نور در پیشگاه پروردگار به پرستش و سجود و رکوع و تسبیح و تقدیس ذات خداوندی مشغول بود و فرشتگان با تسبیح او خدای را می ستودند و می پرستیدند.

آن نور هزاران سال پیش از آفرینش حضرت آدم و دیگر آفریده ها وجود داشت. خداوند، آدم را آفرید تا آن نور را در او قرار دهد، از مسیر او در اصلاّب و ارحام بگذراند و بدین جهت به فرشتگان دستور داد تا بر آدم سجده کنند.

نام علی در هیچ جای آن عالم، از نام پیامبر جدا نبود. بر عرش نوشته بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ائِدْتُهُ بعلی». بر در بهشت نوشته شده بود: «محمد رسول الله، علی بن ابی طالب اخو رسول الله» و هم چنین...

و اما در این عالم... همگان می دانند که او با آن حضرت بود. بعد از آن که به همراه آن حضرت در پشت پدران بزرگوار و رَجِم مادران پاک دامن بود، از آن زمان که دیده به جهان گشود و در دامن آن حضرت تربیت یافت و همه چیز را از او فرا گرفت. با او در همه جا بود و شب و روز، در سفر و حضر، در دشت و کوهساران از او جدا نشد و همراه او بود، بلکه جان او بود.

بعد از این جهان نیز، در جایگاه و درجه ی او با او است. نزدیکترین مردم به او

است، لواء و پرچم او را به دست دارد و ساقی حوضِ کوثرِ او است، و افراد وارد بر او را سیراب می سازد.

این ها همه حقایقی است که پیامبر راستگوی امین از آن ها خبر داده است، همان بزرگ مردی که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و هر چه بگوید، از سوی پروردگار جهانیان به او وحی شده است.

آیا می شود با آن حضرت کسانی را مقایسه کرد و سنجید که در تاریکی شرک آفریده شده، بسیاری از عمر خود را در بت پرستی گذرانیده، در تاریکستانِ کفر و نادانی مُرده، به نیاکان خود برگشته، در آخرت از کنار حوض به دور رانده شده و به دوزخ کشانده می شوند؟

## **[درباره] این کتاب**

### **اشاره**

این کتاب پنجمین بخش از کتاب ما است تحت عنوان «خلاصه ی عبقات الأنوار» که موضوع آن، «حدیث نور» است. شهرت این حدیث نسبت به دیگر احادیث مربوط به مسأله ی امامت کمتر است و چندان مورد استدلال قرار نگرفته؛ لکن دلالت و موقعیتش کمتر از آن ها نیست، بلکه هم از جهت دلالت صریح و هم دلالت التزامی بر امامت حضرت علی علیه السلام از دیگر احادیث امتیاز بیشتری دارد.

## **[دلالت صریح و التزامی حدیث نور بر امامت حضرت علی علیه السلام]**

### **1 - دلالت بر امامت به نصّ**

در بعضی از اسناد حدیث نور، برخلافت و جانشینی حضرت علی نسبت به رسول خدا و امامت بعد از آن حضرت تصریح شده است.... به طوری که در بعضی از آن ها نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمود: «نبوت در من و خلافت در علی است.»

و در برخی از اسناد دیگر فرمود: «مرا به صورت پیامبر و علی را به عنوان جانشین بیرون آورد.»

ص: 6

حدیث نور بر اعلمیت حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد؛ زیرا فرشتگان تقدیس و تحمید و تسبیح و تهلیل خداوند را از آن دو فرا گرفتند (چنان که در بخشی از الفاظ و کلمات حدیث آمده است) و پیامبران نیز همگی از همین نوری دانش آموخته که آن دو بزرگوار از آن آفریده شده اند چنان که برخی از شارحان قصیده ی برده ی «بوصیری» در شرح این بیت او:

و کلهم من رسول الله ملتمس \*\*\* غُرْفاً من البحر اورشفاً من الدیم (1)

بر این مطلب تصریح کرده اند.

حدیث نور می رساند که حضرت علی بعد از پیامبر اسلام، بر حضرت آدم و دیگر پیامبران برتری دارد؛ زیرا آن کسی که هدف آفرینش آنان و مصدر علوم و انوار و کرامات آنان است، افضل از آنان و مقدم بر آن ها خواهد بود.

حدیث نور دلیل بر عصمت آن حضرت است؛ چون در برخی از الفاظ و عباراتش چنین آمده است:

«سَرَّكَ سَرِّي و علانیتک علانیتی و سریره صدرک کسریره صدری»

«سَرَّ تو سَرِّ من و آشکار تو آشکارای من و راز درون سینه ات بسان راز نهفته در سینه ی من است.»

در بعضی از اسناد بدین عبارات آمده است:

«فعلیٌّ مِنِّي و أنا منه، لحمه لحمی و دمه دمی، فمن أحبّه فبحبِّي أحبّه و من أبغضه فببغضی أبغضه»

«علی از من است و من از اویم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست داشته باشد به دوستی من، او را دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد به دشمنی با من، او را دشمن داشته است.»

ص: 7

---

1-1). همگی آنان از حضرت رسول، خواهان جرعه ای از دریا و یا نمی از باران وجود اویند.

این حدیث از قول عدّه ای از صحابه نقل شده که در رأس همه ی آن ها، مولای ما حضرت علی علیه السلام است که عدّه ای از بزرگان اهل سنت آن را نقل کرده اند.. مهمترین آن ها عبارتند از: عبدالرزاق بن همام صنعانی، احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، ابن مردویه، ابو نعیم، خطیب بغدادی، ابن عساکر، ابن حجر عسقلانی.... با اسناد گوناگون و طرق معتبر.

این گفتاری مختصر درباره ی موضوع این بخش از کتاب است. خواننده ی گرامی تفصیل این مطلب را در این کتاب خواهد دید، و «حدیث نور» را روشن ترین دلائل از سنت حضرت رسول و قوی ترین حدیث و محکم ترین سند در باب فضائل و مناقب خاندان پیامبر خواهد یافت. بدین وسیله، انسان منصف می تواند حق را بیابد و از آن پیروی کند و اعتراف نماید به آن چه که طرفداران حق و راست باوران یعنی شیعیان می گویند و نیز بر مبنای حدیث نور بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می کنند، و به دنبالش همان سخنی را گوید که می بایست درباره ی مکذّبان و منکران این حدیث گفته شود.

این است موضوع این قسمت از کتاب که در شاخه ها و اطرافش مباحثی علمی و تحقیقاتی گرانقدر و ارزشمند نیز نهاده شده است.

از خداوند متعال می خواهیم که ما را برای شناخت حق و پیروی از آن موفق بدارد، و به راه راست هدایت فرماید و اعمال ما را خالصانه برای خود قرار دهد، که او شنوا و اجابت کننده است.

علی حسینی میلانی

دهلوی در باب هفتم کتاب تحفه ی اثنا عشریه در مورد حدیث نور گوید:

حدیث هشتم: روایتی است که از رسول خدا نقل کرده اند که فرموده است:

«كنت أنا وعلی بن ابی طالب نوراً بین یدی اللّٰه، قبل أن یخلق آدم باربعة آلاف سنة. فلما خلق اللّٰه آدم قسم ذالک النور جزئین: فجزء أنا وجزء علی بن ابی طالب.»

به اجماع اهل سنت، این حدیث جعلی و ساختگی است. در اسناد این حدیث «محمد بن خلف مروزی» است که یحیی بن معین در باره ی او گفته: او کذاب است. و دارقطنی گوید که او متروک است و کسی درباره ی دروغ گو بودن او اختلاف ندارد.

این حدیث، از طریق دیگری نیز روایت شده است که در آن طریق، جعفر بن احمد وجود دارد. وی رافضی، غلوکننده، دروغ گو و جاعل حدیث است.

بیشترین روایتی که جعل کرده، در نکوهش و ناسزاگویی نسبت به صحابه است.

بر فرض که این حدیث صحیح باشد، با روایتی که در مجموع از آن صحیح تر است، تعارض دارد. در اسناد آن حدیث، فرد متهم به دروغ گفتن وجود ندارد. آن روایت چنین است: شافعی با اسنادش روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و ابوبکر و عمر و عثمان و علی در پیشگاه خداوند، هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم بودیم. بعد از آن که آدم را آفرید، ما را در صلب او جای داد. ما پیوسته در اصلاّب پاک جا به جا می شدیم تا این که خداوند، مرا به صلب عبدالله، ابوبکر را به صلب ابوقحافه، عمر را به صلب خطاب، عثمان را به صلب عفان و علی را به صلب ابوطالب منتقل کرد.

مؤید روایت اخیر، حدیث مشهوری است که فرمود: ارواح، لشکریان آماده ای هستند. هر کدام که با یک دیگر قبلاً آشنا بوده اند، در این جا با هم الفت می گیرند و هر کدام که با یک دیگر آشنایی نداشته اند، اختلاف می یابند.

به هر حال این حدیث دلالتی بر ادّعیای شیعه ندارد و نمی تواند خلافت بلافصل

علی را اثبات کند؛ زیرا شریک بودن آقای ما حضرت علی با نور رسول خدا مستلزم امامت بلافصل آن حضرت نیست. کسی که مدعی این دلالت است، می بایست تلازم بین شرکت در خلقت نوری با امامت بلافصل را اثبات کند که اثبات چنین ملازمه ای کاری ناشدنی و دشوار است.

در این که حضرت امیر با رسول خدا خویشاوندی و قرابت داشته، بحثی نیست.

اشکال در این است که خویشاوندی نزدیک، بر امامت بلافصل دلالت ندارد. و اگر صیرف خویشاوندی مستلزم امامت می بود، عباس عموی آن حضرت از او شایسته تر و مقدم بود؛ زیرا عموی او و همتای پدرش بود و عمو شرعاً و عرفاً از پسر عمو نزدیک تر است.

ممکن است کسی بگوید: علت محروم بودن عباس از مقام امامت، آن بوده که چیزی از نور عبدالمطلب به او نرسیده است؛ زیرا از او به عبدالله و ابوطالب منتقل شده و به دیگر فرزندان نرسیده است.

در جواب می گوئیم: اگر امامت به شدت و کثرت نور وابسته است، می بایست حسنین، از علی به امامت بعد از پیامبر، اولی و اقدم باشند؛ زیرا نور عبدالله و ابوطالب در آن ها جمع شده است، در صورتی که نور دیگری به علی غیر از نور پدرش منتقل نشده است، چنان که بدیهی است که نور پیامبر، از نور علی قوی تر است و آن دو نور، در حسنین جمع است. (1)

### پاسخ اجمالی به کلام دهلوی

نویسنده می گوید: دهلوی روایت حدیث نور را فقط به امامیه نسبت داده و ادعا کرده که اهل سنت بر ساختگی بودن آن اجماع دارند. ما از این ادعاهای دروغین و تعصب چنین مدعیانی پرده برداشته و عناد و لجاج بازی آنان را با حق اثبات می کنیم، چنان که همین روش را در دیگر مطالب این کتاب نیز داشته ایم و به زودی برای هر

ص: 10

انسان منصفی که بر گفته های دهلوی آگاه شده باشد، این حقیقت آشکار خواهد شد.

ابتدا به طور مختصر به اشکالات گفتار دهلوی اشاره کرده و می گوئیم:

1. نسبت دادن نقل حدیث «نور» فقط به امامیه چنان که ظاهر گفتار او بود:

این حدیث را از دانشمندان مشهور و سرشناس و مورد وثوق اهل سنت و شخصیت های برجسته و مورد اعتماد اهل حدیث در نزد آنان روایت می کنیم تا پژوهشگران و دانشمندان بدانند که در بین اهل سنت، افراد متعصبی پیدا می شود که حتی میل ندارند اقرار کنند به آن چه که دانشمندان خودشان درباره ی فضائل اهل البیت نقل کرده اند. ما برای آن که استدلال به این حدیث برایمان تمام باشد و بهتر بتوانیم مخالفان خود را قانع کنیم، حدیث را از قول آنان می آوریم؛ وگرنه در کتب شیعه امامیه این حدیث در حد تواتر و از طرق معتبره هم چون دیگر احادیث وارده در شأن خاندان پاک پیامبر نقل شده است.

2. مناقشه و اشکال در سند این حدیث و عقیده به جعلی بودن آن بر اساس اجماع اهل سنت، متوقف بر آن است که ادعای انحصار روایت به دو طریقی که ذکر کرده، تمام باشد. آن گاه آن دو طریق را بدان گونه که پنداشته بود، ضعیف بدانیم. ولی، این ادعای انحصار و آن تضعیفی را که دهلوی پنداشته، باطل خواهیم ساخت و اثبات خواهیم کرد که نقل روایت، منحصر به آن دو طریق نیست.

3. معارض بودن حدیث با روایت شافعی: با اثبات بطلان آن خبر از نظر روایت و درایت، آن معارضه از بین می رود. بلکه متن خود آن حدیث، ساختگی بودن آن را نشان می دهد. کسانی که در حالت کفر از دنیا رفته و یا بیشتر عمر خود و یا بخشی از دوران زندگی خود را با کفر به سر برده اند، چه تناسبی دارند با عالم نور و نوری که پیامبر اکرم از آن آفریده شده است؟!

4. دلالت حدیث... در دلالت آن بر خلافت و امامت بلافصل آن حضرت کسی شک و تردید به خود راه نمی دهد، جز افرادی که دلی بیمار و یا دیده ای نابینا داشته باشند؛ زیرا حدیث صراحت دارد در این مطلب که پیامبر از نور آفریده شده و خداوند، او را به صورت پیامبر خلق کرده و علی نیز از همان نور آفریده شده و خداوند او را به

صورت وصی و جانشین از آن نور خلق کرده است. پس همان گونه که نبوت پیامبر متفرع بر خلقت نوری او است، وصایت و خلافت علی علیه السلام نیز متفرع بر خلقت نوری او است. و هم چنین صریح است در افضلیت و برتری علی علیه السلام بر تمام آفریدگان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، از پیامبران و فرشتگان گرفته تا دیگران...

و کیست که شک کند در این که فرد افضل و برتر برای امامت و خلافت بعد از پیامبر، متعین است؟!!

آری... به زودی از پندارهای دروغین «دهلوی» پرده برمی داریم و یکی بعد از دیگری بطلان آن ها را ثابت خواهیم کرد. آن گاه برای خوانندگان محترم به خوبی ظاهر و آشکار خواهد شد که این مرد، اساس کار خود را بر پرتگاهی لرزان بنا نهاده که او را به آتش دوزخ فرو خواهد افکند... و یاری را، تنها از خدا می خواهیم.

ص: 12



پژوهش ما، در باره ی سند حدیث نور، برای اثبات تواتر این حدیث شریف است تا چه رسد به صحت آن، از این طریق که در هر طبقه ای از طبقات، تعداد راویان به اندازه ای است که قطع و یقین به صدور این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می رساند.

در آغاز، اسامی راویان این حدیث را به ترتیب، از صحابه، تابعین و دانشمندانی که این حدیث را نقل کرده اند، می آوریم:

### الف - صحابه :

1 - امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه الصّلاة والسّلام.

حدیث آن حضرت را دانشمندان ذیل نقل کرده اند:

صالحانی، کلاعی، محمّدبن جعفر، وصابی، واعظ هروی، محمّد صدر عالم.

2 - حضرت ابوعبدالله حسین بن علی علیه السلام .

حدیث آن حضرت را، این عدّه نقل کرده اند:

عاصمی، خوارزمی، مطرزی، شهاب الدّین احمد.

3 - جناب سلمان رضوان الله علیه.

حدیث آن بزرگوار را اینان آورده اند:

احمدبن حنبل، عبدالله بن احمد، ابن مغزلی، شیرویه دیلمی، نطنزی، شهردار دیلمی، خطیب خوارزمی، ابن عساکر، حموی، طالبی، همدانی، گنجی، طبری، وصابی،

هروی، محمدصدرعالم.

4- ابوذر غفاری، حدیث او را ابن مغزلی نقل کرده است.

5- جابر بن عبدالله انصاری، حدیثش را ابن مغزلی آورده است.

6- عبدالله بن عباس، حدیث او را دانشمندان ذیل نقل کرده اند:

ابن حبیب بغدادی، نظری، گنجی، حموی، زرنندی، شهاب الدین احمد، جمال محدث.

7- ابوهریره. حدیثش را حموی آورده است.

8- انس بن مالک. حدیث او را عاصمی نقل کرده است.

### **ب - اسامی راویان حدیث «نور» از تابعین**

1. حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام

بر طبق اصطلاح اهل سنت، اسم حضرت را جزء تابعین آوردیم.

2. زادن، ابو عمر کندی، متوفای سال 82.

3. ابو عثمان نهدی.

4. سالم بن ابن الجعد اشجعی، متوفای سال 97 یا 98 یا 100.

5. ابوالزبیر، محمد بن مسلم بن تدرس اسدی مکی، متوفای سال 126.

6. عکرمه بن عبدالله بربری مولای ابن عباس متوفای سال 107.

7. عبدالرحمان بن یعقوب جهنی مدنی.

8. ابو عبید، حمید بن ابی حمید طویل بصری متوفای سال 24 یا 43.

### **ج - راویان حدیث نور از دانشمندان، حافظان و ائمه حدیث:**

1. احمد بن حنبل شیبانی (241).

2. ابو حاتم محمد بن ادريس رازی (277).

3. عبدالله بن احمد بن حنبل (290).

4. ابن مردويه ابوبكر احمد بن موسى اصفهانی (290).

ص: 14

5. ابونعیم احمد بن عبداللہ اصفہانی (430). (1).
6. ابن عبدالبرّ یوسف بن عبداللہ بن نمری قرطبی (463).
7. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت (463).
8. ابن مغزلی، ابوالحسن علی بن معمر بن طیب جلابی (483).
9. ابوشجاع شیرویه بن شہردار دیلمی (509).
10. ابو محمد عاصمی صاحب کتاب «زین الفتی فی تفسیر سورة هل اتی».
11. ابوالفتح محمد بن علی نظنزی (حدود سال 550).
12. ابو منصور شہردار بن شیرویه دیلمی (558).
13. خطیب خوارزمی، ابوالموید موقّق بن احمد مکی (568).
14. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن دمشقی (571).
15. صالحانی، نور الدین ابو حامد محمود بن محمد.
16. مطرزی، ابوالفتح ناصر بن عبدالسیّد (610).
17. ابو محمد قاسم بن حسین خوارزمی (617).
18. عبدالکریم رافعی قزوینی (624).
19. کلاعی، ابوالربیع سلیمان بن موسیٰ بنسی، معروف بہ ابن السبع (634).
20. گنجی، محمد بن یوسف شافعی (658).
21. محبّ طبری، ابوالعبّاس احمد بن عبداللہ (696).
22. حموی، ابوالموید، ابراہیم بن محمد (722).
23. شرف الدین درگزینی طالبی قرشی (743).
24. زرندی، محمد بن یوسف (حدود 750).
25. محمد بن یوسف حسینی معروف بہ گیسودراز (825).

---

1-1). روایت او از کتاب خصائص العلویه تألیف نطنزی دانسته می شود، چنان که به زودی در جای خود خواهد آمد.

27. جلال بخاری (785).

28. سیدعلی همدانی.

29. جلال الدین احمد خجندی.

30. سیدشهاب الدین احمد، صاحب توضیح الدلائل.

31. شهاب دولت آبادی ملقب به ملک العلماء (849).

32. شهاب الدین احمد بن علی بن محمد معروف به ابن حجر عسقلانی (852).

33. احمد بن محمد حافی حسینی.

34. وصابی، ابراهیم بن عبداللّه یمنی شافعی.

35. جمال الدین، عطاء اللّه بن فضل اللّه شیرازی (1000). (1)

36. شیخ بن علی علوی جفّری.

37. واعظ هروی، شیخ محمد.

38. احمد بن ابراهیم.

39. سید محمد ماه عالم.

40. محمد صدر عالم.

41. حسان الهند غلام علی آزاد (1154).

حدیث نور متواتر است

به این نکته باید توجه داشته باشیم که روایت حضرت علی علیه السلام به تنهایی خود بهترین دلیل بر صحّت این حدیث و ثبوت آن است؛ زیرا آن حضرت همان گونه که «دهلوی» و پدرش بدان تصریح کرده اند معصوم است (نه دروغ می گوید و نه اشتباه می کند). لذا در مقام بحث و استدلال می توان به همان یک حدیث اکتفا کرد. افزون بر آن، حدیث نور متواتر است؛ زیرا غیر از آن حضرت، هفت نفر دیگر از صحابه آن را نقل کرده اند.

ص: 16

ابن حجر درباره ی حدیث منسوب به رسول خدا که حضرت فرموده است: «به ابوبکر دستور دهید بر مردم نماز بخواند» چنین می گوید:

بدان که این حدیث متواتر است؛ زیرا از قول عایشه و ابن مسعود و ابن عبّاس و ابن عمر و عبداللّه بن زمعه و ابوسعید و علی بن ابی طالب و حفصه نقل شده است. (1)

بلکه ابن حزم در مسأله ی عدم جواز فروش آب «با نقل چهار نفر از صحابه» مدّعی تواتر شده و چنین می گوید: اینان چهار نفر از صحابه رضی الله عنهم می باشند و این نقل تواتر است که مخالفت با آن جایز نیست. (2)

دهلوی به هنگام پاسخ از مطاعن ابوبکر گوید: «و آن چه گفته شده است که وی در جواب به فاطمه علیها السلام حدیثی را نقل کرد که غیر از او کسی آن را روایت نکرده است، کذب محض است؛ زیرا این حدیث در کتب اهل سنت به صورت حدیث صحیح از قول حذیفه بن الیمان، زبیر بن العوام، ابودرداء، ابوهریره، عبّاس، علی، عثمان، عبدالرحمان بن عوف و سعدبن ابی الوقاص نقل شده است. اینان از بزرگان صحابه بوده و در بین آنان افرادی هستند که بشارت بهشت به آنان داده شده است. ملاّ عبداللّه مشهدی در کتاب «اظهار الحق» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره ی حذیفه نقل کرده است که حضرت رسول فرموده است: «هر آن چه را که حذیفه برایتان حدیث کرد، او را تصدیق کنید.» و در بین آنان مرتضی علی علیه السلام است که به اجماع شیعه معصوم و به اجماع اهل سنت ثقّه است و در این مقام، به حدیث عایشه و ابوبکر و عمر نمی توان تکیه کرد و اعتباری در این جا ندارد.

بخاری از مالک بن اوس بن حدثان نصری روایت می کند که عمر بن خطاب در حضور عدّه ای از صحابه که در بین آنان علی، عبّاس، عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام و سعدبن ابی الوقاص بودند چنین گفت: شما را به خداوندی سوگند می دهم که به اجازه او آسمان و زمین پا برجاست: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 17

1-1. الصواعق المحرّقه، فصل سوم از باب اوّل / 13.

2-2. المحلی، کتاب البیوع.

آله)وسلم فرموده است که: «ما ارث نمی گذاریم، هرچه که از ما به جای ماند، صدقه است.»؟ گفتند: خدا را، بلی. بعد روی به علی و عباس کرد و گفت: شما را به خداوند سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا چنین فرموده است؟ گفت: بار پروردگارا! آری.

پس ثابت شد که این حدیث هم چون آیه ی قرآن قطعی الصدور است؛ زیرا روایت یکی از این چند نفری که اسامی آنان را ذکر کردم، یقین آور است تا چه رسد به این جمع، مخصوصاً علی مرتضی که در نزد شیعه معصوم است و روایت معصوم در نزد آنان در افاده ی یقین بسان قرآن مجید است. (1)

ما می توانیم به همین عباراتی که از دهلوی نقل کردیم (و پاسخ مفصّل آن در کتاب «تشید المطاعن» (2) بیان شده است) از چندین جهت بر صحت حدیث نور استدلال کنیم:

1 - دهلوی در این عبارات تصریح کرده که روایت یکی از این صحابه که نام برده - مانند ابوهریره - هم چون آیه ی قرآن، یقین را می رساند. و از آن جهت که ابوهریره نیز از راویان این حدیث شریف است، در این صورت حدیث نور - بسان آیه ی قرآن - یقین را می رساند.

2 - تمام وجوهی که دهلوی برای روایت افرادی هم چون زبیر و عبدالرحمان و سعد و ابودرداء و امثال آن ها ذکر کرده که یقین آور می باشند، همگی بلکه قوی تر از آن ها در حدیث نور موجود است؛ لذا به خاطر نقل این عدّه از صحابه، حدیث شریف نور مسلم الصدور است.

3 - حدیث نور را حضرت علی علیه السلام نقل کرده و از عبارات دهلوی چنین استفاده می شد که هر حدیثی را که آن حضرت نقل کند، صحیح و مسلم و مساوی با قرآن مجید

ص: 18

---

1-1) . تحفة اثنا عشریه، باب دهم.

2-2) . کتاب «تشید المطاعن»، از آثار گران قدر علامه سید محمّد قلی لکهنوی پدر بزرگوار مرحوم سید حامد حسین است که به چاپ سنگی رسیده است. (ویراستار)



است. بنابر این حدیث نور مساوی با قرآن مجید است.

4 - عبارات دهلوی صراحت داشت در این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگر صحابه مزیت و برتری دارد و روایتش قطع و یقین می آورد. از سوی دیگر، سخن دهلوی که می گوید: «آن حضرت در نزد شیعیان معصوم است» چندان درست نیست؛ زیرا عدّه ی زیادی از اهل سنت به عصمت آن حضرت تصریح کرده اند که از آن جمله پدر خود دهلوی است، چنان که این مطلب از کتاب «تحفة اثنی عشریه» و «تفسیر» او ثابت می شود. بنابر این اعتقاد به معصوم بودن آن حضرت، نزد هر دو گروه (شیعه و سنی) ثابت و مسلم است.

5 - ظاهر کلام او این بود که روایت این عدّه از صحابه - که در بین آنان علی و ابوهریره بودند - از روایت ابوبکر و عمر و عایشه قوی تر است. بنابراین حدیث نور را - که آن عدّه، که در بینشان علی و ابوهریره بودند، نقل کرده اند - قوی تر است از آن چه که آن ها روایت کرده اند.

## نصّ روایات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنت

### اشاره

در این جا به تفصیل، عین عبارات حافظان حدیث و دانشمندان اهل سنت را درباره ی حدیث نور می آوریم.

### 1 - روایت احمد بن حنبل

### اشاره

در کتاب «تذکره الخواص» این عبارت آمده است:

حدیثی است در مورد آن چه که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن آفریده شده است.

احمد در فضائل گوید: حدیث کرد ما را عبدالرزاق از معمر از زهری از خالد بن معدان از زاذان از سلمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی بن ابی طالب نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهار هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد، بخشی من و بخشی علی شد.»

ص: 19

و در روایتی دیگر آمده است که:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم.» (1)

## رجال و ناقلان این حدیث

### اشاره

تمامی رجال این حدیث، ثقه و از رجال صحاح می باشند. ایراد در مورد یکی از آنان، مساوی با ایراد بر کتب صحاح به ویژه صحیحین است. مگر این که کسی بگوید روایات این افراد، در همه جا اعتبار دارد به جز در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام که در این صورت، مدائح و تعریفات تبدیل به نکوهش ها و عیب گیری ها شده و توثیق ها خلاف توثیق می گردد.

و لا حول و لا قوّة إلا بالله. (اکنون در مورد یک یک این راویان سخن می گوئیم).

### عبدالرزاق صنعانی

در جلد مربوط به حدیث «تشبیه»، شرح حال او و موقعیت و عظمت شخصیت او را در نزد اهل سنت و نویسندگان کتب صحاح آوردیم. (2) وی همان شخصیتی است که در حق او گفته شده: «بعد از رسول خدا، مردم نزد هیچ کس کوچ نکردند، بدان گونه که به سوی عبدالرزاق صنعانی کوچ کردند.» (3)

مقدّسی از یحیی بن معین نقل می کند که وی گفته است: اگر عبدالرزاق از اسلام برگردد، باز هم ما حدیث او را ترک نخواهیم کرد.

مقدّسی گوید: «و احمد بن صالح گفت: به احمد بن حنبل گفتم: آیا کسی را که به حدیثش بهتر از عبدالرزاق باشد دیده ای؟ گفت: نه. ابوزرعه گوید: عبدالرزاق یکی از کسانی است که حدیثش ثابت و مسلم است.» (4)

ص: 20

1-1 . تذکرة خواص الامّة: 46.

2-2 . بنگرید، مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه فارسی، ص 31-37. (ویراستار)

3-3 . این مطلب در «مرآة الجنان حوادث سال 211» و الانساب - الصناعی و الکمال مخطوط آمده است.

4-4 . الکمال مخطوط.

سبکی هنگامی که می خواهد «موسی بن هلال» را توثیق کند و گفتار ابن تیمیّه را در این مورد پاسخ گوید، در ضمن بحثی طولانی چنین گوید: احمد رحمه الله جز از افراد ثقه روایت نمی کند. به این مطلب، خود ابن تیمیّه در کتابی که بر ردّ بکری نوشته، در بخش های بعد از فصل دهم تصریح کرده و گوید: دانشمندان نقّاد و جرح و تعدیل کننده راویان دو گروهند: برخی جز از افرادی که در نزد آنان ثقه باشند روایت نمی کنند، هم چون مالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبدالرحمان بن مهدی و احمدین حنبل که بخاری و امثال او این گونه اند. برای ما در مقام پاسخ به اشکالات ابن تیمیّه، همین مقدار کفایت می کند که احمد جز از افراد ثقه روایت نمی کند. بدین سان دیگر ابن تیمیّه نمی تواند ایرادی بر ابن حنبل بگیرد. (1)

### معمّر بن راشد

شرح حال او را نیز در همان جلد مربوط به حدیث تشبیه آورده ایم. (2) در این جا به گفتار «ذهبی» درباره ی او اکتفا می کنیم: معمّر بن راشد، ابوعروّه ازدی، هم پیمان قبیله ی ازد، از زهری و همام نقل شده که وی عالم و دانشمند یمن است.

غندر و ابن مبارک و عبدالرزاق از او حدیث نقل کرده اند. معمّر گوید: در چهارده سالگی یعنی در سال فوت حسن بصری به دنبال تحصیل علم رفتم. احمد درباره ی او گوید: معمّر را به هیچ کس ضمیمه نمی کنی مگر این که او را بر آن کس مقدّم و جلوتر می یابی. وی نسبت به تمام افراد هم زمان خود، از همه بیشتر طالب علم بود، عبدالرزاق گوید: ده هزار حدیث از او شنیدم. وی در ماه رمضان سال یک صد و پنجاه و سه در یمن از دنیا رفت. (3)

ص: 21

- 
- 1-1). شفاء الأسقام فی زیارة خیر الأنام: 10-11.
  - 2-2). بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص 37-39. (ویراستار)
  - 3-3). الکاشف 3: 164 بنگرید: تهذیب التّهذیب 10: 243-246، ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابوداود حدیث او را نیز نقل کرده اند.

زهري را نيز در همان كتاب اسم برديم و شرح حال او را در آن جا نوشتيم، (1) ابن حجر درباره ي او گفته است: «محمد بن مسلم بن عبيدالله... زهري، كنيه اش ابوبكر، فقيه حافظ. جلالت و متقن بودن او در حديث مورد اتفاق است. وي از سران و رؤساي طبقه ي چهارم است. وفات او سال [ يكصد و ] بيست و پنج است. يك سال يا دو سال جلوتر از آن نيز گفته شده است.» (2)

### خالد بن معدان

به برخي از عباراتي كه در شان خالد بن معدان گفته شده، اشاره مي كنيم:

1 - ابن حبان: «وي از ابوامامه و مقدم بن معدى كرب روايت مي كند، و هفتاد نفر از صحابه ي رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را ملاقات کرده است. كنيه اش ابوعبدالله است و از بهترين بندگان خداوند متعال مي باشد... در سال 104 وفات کرده است. سال فوت او را سال 108 و سال 103 نيز گفته اند.» (3)

2 - ذهبي: «فقيهي بزرگ، ثبت (نويسنده و تثبيت كننده ي حديث)، با هيب و با اخلاص است، گفته اند كه وي در هر روزي چهل هزار مرتبه تسبيح خداوند مي گفته است، در سال 104 درگذشته و از بزرگان به طور مرسل حديث نقل مي کرده است.» (4)

3 - ابن حجر: «وي از طبقه سوم از فقهاي شام بعد از صحابه به حساب مي آيد.»

عجلى گفته است: وي اهل شام و تابعي ثقه است. يعقوب بن شيبه و محمد بن سعد و ابن جرير و نسائي او را ثقه مي دانند. ابومسهر از اسماعيل بن عياش نقل كند كه وي از عبدة دختر خالد بن معدان و ام الضحاک دختر راشد نقل كند كه خالد بن معدان گفته است كه من هفتاد نفر از صحابه ي پيامبر را ديده ام.» (5)

ص: 22

- 
- 1-1) . بنگريد: مجلد حديث تشبيه، ترجمه ي فارسي، ص 40-42. (ويراستار)
  - 2-2) . تقريب التّهذيب 2: 207. «ع» رمزي است براي روايت اصحاب صحاح از او.
  - 3-3) . الثقات 5: 349.
  - 4-4) . الكاشف 1: 247.
  - 5-5) . تقريب التّهذيب 1: 218، تهذيب التّهذيب 3: 118.

زادان، از مشاهیر تابعین است. مسلم، ابوداؤد، ترمذی، نسائی و ابن ماجه در صحاح خود از او حدیث نقل کرده اند.

ذهبی در «الکاشف» گوید: «ع - زادان، ابوعمرو کندی (هم پیمان با قبیلہ ی کند) بزاز نایینا بود. وی از علی و ابن مسعود و ابن عمر روایت کرده است و گفته اند که از عمر نیز حدیث شنیده است. عمر بن مرّة و منهال بن عمرو از او حدیث نقل کرده اند. وی ثقه است و در سال 108 وفات یافت.»

ابن قیسرانی مقدّسی در «اسماء رجال الصّحیحین» خود، نام او را چند بار در ضمن رجال صحیح مسلم آورده است. وی در مقدمه ی همان کتابش اتفاق حافظان حدیث مانند ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و دیگر از گذشتگان و پیوستگان به آن ها از متأخرین را یاد کرده که گفته اند: هر کس که از او در صحیحین روایت نقل شده باشد، ثقه و حجّت است. بنابراین «زادان» ثقه و حجّت است در نزد حفاظ و پیشوایان حدیث و غیر آنان.

## سلمان فارسی

و اما سلمان، این صحابی بزرگوار، بی نیاز از معرّفی و نوشتن شرح حال است. در تمامی کتب مربوط به شرح حال صحابه، زندگی نامه و حالات او آمده است... به «اسدالغابه» و «الاستیعاب» و دیگر کتب مربوطه مراجعه کنید.

شمّه ای از آن چه را که ابن عبدالبرّ درباره ی آن جناب گفته است، برایتان باز می گوئیم: «سلمان فارسی، ابو عبدالله، گفته اند که وی غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و به سلمان الخیر معروف است... وی فردی نیکوکار، بافضیلت، اندیشمند، عادل، پارسا و پای بند به امور دینی و دستورات الهی بود. هشام بن حسان از حسن نقل می کند که وی گفته است: سهمیه ی سلمان پنج هزار بود. هرگاه سهمیه اش مشخص می شد و به او می دادند، او تمام آن را در راه خدا به فقیران می داد و از دست رنج خود زندگی اش را می گذرانید، عباّی داشت که قسمتی از آن را بستر خود قرار داده بود و قسمتی

دیگر را می پوشید.

ابن وهب بن نافع از مالک نقل می کند که سلمان با دست خود از برگ خرما حصیر می بافت و از آن راه زندگی را می گذرانید و از هیچ کس چیزی نمی پذیرفت. خانه ای نداشت و روی زمین می خوابید و از سایه ی درختان استفاده می کرد. شخصی به او گفت: آیا خانه ای برایت نسازم که در آن سکونت کنی؟ گفت: من نیازی به خانه ندارم.

آن شخص اصرار زیادی کرده و گفت: من می دانم چه گونه خانه ای برایت بسازم. گفت:

چه خانه ای؟ خصوصیاتش را بگو. گفت: خانه ای برایت می سازم که هرگاه از جا حرکت کنی، سرت به سقفش بخورد و اگر پاهایت را دراز کنی به دیوارهایش برخورد کند. گفت: آری باید همین گونه باشد. بعد آن شخص به همین گونه خانه ای برایش ساخت.

از طرق مختلف و به اسناد گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که آن حضرت فرمود: «اگر دین در ستاره ی ثریا باشد، سلمان به آن دسترسی خواهد داشت.» و در روایتی دیگر آمده است که: مردانی از فارس به آن خواهند رسید. از عایشه روایت شده است که گفت: سلمان فارسی مجالسی اختصاصی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشت که بیشتر شبها با آن حضرت به سر می برد، به طوری که می توانستیم گفت که بیش تر از ما در خدمت آن حضرت باشد.

پسر «بریده» از پدرش نقل می کند که پیامبر فرمود:

«پروردگرم به من دستور داد چهار نفر را دوست داشته باشم و به من فرمود که او خود آنان را دوست می دارد: علی و ابوذر غفاری و مقداد و سلمان.»

قتاده از خثیمه از ابوهریره روایت کند که گفت: سلمان دارای دو کتاب است.

قتاده گوید: یعنی قرآن و انجیل. خلف بن قاسم از ابن المفسر از احمد بن علی بن سعید از عثمان بن ابی شیبه از جریر از اعمش از عمرو بن مّرة از ابوالبختری روایت کنند که از علی علیه السلام درباره ی سلمان پرسیده شد. پاسخ داد: «او علم اول و آخر را می دانست، او دریای بی پایان و از ما اهل بیت است.» این روایت ابوالبختری از علی علیه السلام بود. در روایت زاذان از آن حضرت آمده است که فرمود: «سلمان فارسی مثل لقمان حکیم است.»

ص: 24

سپس مانند سخن ابوالبختری را روایت می کند. کعب الاحبار گوید: سلمان از علم و حکمت پر است.

مسلم گوید: حدیث کرد ما را بهز، از حمادبن سلمه، از ثابت، از معاویة بن قرّة از عائذبن عمرو که ابوسفیان را به همراه عده ای نزد سلمان و صهیب و بلال آوردند. آنان گفتند: شمشیرهای خداوند از گردن دشمن خدا برداشته نشد. ابوبکر گفت: این بزرگ و رئیس قریش است. خبر به رسول خدا رسید، حضرت به ابوبکر روی کرده و فرمود:

«گویا این که تو آنان را ناراحت کرده و به خشم درآورده ای و اگر آنان را ناراحت کرده باشی خداوند را به خشم در آورده ای!» ابوبکر نزد آنان رفت و گفت: ای برادران، آیا من شما را به خشم در آورده ام؟ گفتند: نه، ای ابوبکر! خداوند تو را بیامرزد. (1)

او را داستان های نیکو، روایات حسنه و فضائل فراوانی است. رضوان الله علیه

سلمان در اواخر دوران خلافت عثمان در سال سی و پنج وفات کرد، بلکه در اوایل سال سی و شش نیز گفته اند. قولی دیگر نقل شده که در دوران خلافت عمر بوده است. قول اول بیشتر گفته شده است و الله اعلم، شعبی گوید: سلمان در بالاخانه ابی قرّة کندی در مدائن، دیده از جهان فرو بست.

افرادی از صحابه هم چون ابن عمر، ابن عباس، انس بن مالک و ابوالطفیل، از او روایت کرده اند.

(پس از بررسی رجال و راویان حدیث نور می گوئیم): سپاس خداوند را بر آشکارشدن بطلان یاوه سرایان و ثبوت صحت حدیث شریف نور، که به سان نور

ص: 25

---

1-1). پوشیده نباشد که در اصل صحیح مسلم در باب فضائل سلمان و بلال، این فراز عبارت بدین گونه نقل شده است که گفتند: «لایغفرالله لک یا اخی». ابن عبدالبر مصلحت دیده است که لفظ «یا ابوبکر» را در بعد کلمه ی «لا» اضافه کند تا این که کلمه ی «لا» به «یَغْفِرُ» مربوط نشود و کلمه ی «یا اخی» را حذف کرده تا تکراری نامتناسب لازم نیاید. حال چرا این تحریف از او صادر شده است؟! آیا به خاطر این بوده که این حدیث صراحت دارد در این که ابوبکر با ناراحت کردن سلمان، خداوند را به خشم در آورده است؟!... بنگرید به همین کتاب (نفحات الازهار) 7: 173.

درخشان بر فراز قلّه ی طور روشن است، لکن کسی را که خداوند نوری برایش قرار نداده نوری نخواهد بود تا حدیث نور را تصدیق کند، و این خداوند است که به راستی و درستی فرموده است که: «دیدگان کور نمی شوند، لکن دیده قلب هایی که در سینه هاست، نابینا می گردند.» (1)

### شرح حال احمد بن حنبل

و اما احمد بن حنبل، او امام بزرگ و رکن استوار در نزد اهل سنت، یکی از بزرگان اسلام و شیوخ حدیث است. بخشی از کلمات و عبارات بزرگان آنان را درباره ی وی قبلاً آورده و در حدیث «تشبیه» پاره ای از آن ها را از مدارک مهم و تألیفات مشهور آنان مانند کتب ذیل ذکر کرده ایم. (2)

الثقات تألیف ابن حبان، حلیة الأولیاء از ابونعیم اصفهانی، اکمال از امیر ابن ماکولا، الأنساب ابی سعد سمعانی، وفيات الأعیان از ابن خلکان، تهذیب الاسماء و اللغات از نووی، المختصر فی اخبار البشر از ابوالفداء ایوبی، تذکرة الحفاظ، العبر فی خبر من غیر از ذهبی، مرآة الجنان از یافعی، تتممة المختصر فی اخبار البشر از ابن الوردی، رجال المشکاة از خطیب تبریزی، تهذیب التّهذیب و تقریب التّهذیب از ابن حجر عسقلانی، طبقات الشافعیة از سبکی، طبقات الحفاظ از جلال الدین سیوطی، شرح المواهب اللدتیة از زرقانی و دیگر معاجم رجال و کتب معتبره حدیث در نزد اهل سنت.

شاید آشکارترین مدح وی، عبارت نووی و عبدالحق دهلوی باشد. نووی از ابراهیم بن حارث - که از اولاد عبادة بن صامت است - نقل می کند که به بشرحافی گفته شد: چه خوب بود تو هم مانند احمد قیام می کردی و هم چون او سخن می گفتی؟ بشر پاسخ داد: من توان این کار را ندارم، احمد بر جایگاه پیامبران ایستاده است. (3)

ص: 26

1-1 . حج (22): 46.

2-2 . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص 70-82. (ویراستار)

3-3 . تهذیب الاسماء و اللغات 1: 110.



عبدالحق دهلوی از میمونی نقل کند که ابن المدینی در بصره بعد از رویداد «محنة» به من گفت: ای میمونی در اسلام هیچ کس به مانند احمد قیام نکرد. من از این گفته ی او به شگفت آمدم، زیرا ابوبکر در مقابل اهل رده قیام کرده بود. گفتم: به چه دلیل و در چه مورد؟ گفت: ابوبکر یارانی داشت، ولی احمد یار و یآوری نداشت. در عین حال قیام کرد. (1)

آیا از این عبارات، برتری او را نسبت به ابوبکر نمی توانیم به دست آوریم؟!

و اینک نمونه ای از آن چه که در کتاب «سیر اعلام النبلاء» درباره ی او آمده است:

امام احمد بن حنبل، او بحق، امام است و به راستی شیخ الاسلام... یکی از پیشوایان بزرگ... عبدالله بن احمد خیر داده است که سفیان بن وکیع به او می گفت: از پدرت حدود چهل سال قبل مسأله ای را درباره ی طلاق پیش از ازدواج به یاد دارم که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از علی و ابن عباس و بیش از بیست نفر از تابعین روایت شده است که این کار اشکالی ندارد. من از پدرم این مطلب را سؤال کردم.

گفت: درست است. آری من این چنین گفته ام.

نیز گوید که به یاد دارم که از ابوبکر بن حماد شنیدم که می گفت: از ابوبکر بن شیبه شنیدم که می گفت: نباید به احمد بن حنبل گفته شود که از کجا می گویی؟

از ابواسماعیل ترمذی شنیدم که از ابن نمیر یاد می کرد که می گفت: در نزد وکیع بودم. مردی یا گروهی از شاگردان و طرف داران ابوحنیفه نزد او آمده و گفتند: در شهر ما مردی از بغداد آمده و درباره ی برخی از کوفیین سخنانی می گوید. وکیع او را شناخت.

در این هنگام احمد از راه رسید، گفتند: این همان مرد بغدادی است. وکیع روی به احمد کرده و گفت: یا ابا عبدالله شما کجا و این جا؟ بعد روی به حاضران کرده و گفت: جای دهید و راه بکشاید. شروع کردند به استفاده علمی و پرسش های مختلف از همان کسی که قبلاً او را نمی شناختند و او هم به احادیثی از رسول خدا استدلال می کرد، به وکیع گفتند: این شخص در حضور تو جرأت می کند این مطالب را بگوید!! گفت: مردی که از

ص: 27

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله) وسلم حدیث نقل می کند، من چه بگویم؟ بعد به او گفت:

سخن، جز همان چه که تو می گویی نیست. آنان به وکیع گفتند: به خدا سوگند این بغدادی تو را هم فریب داده است.

ابراهیم حربی گوید: ابوعبدالله احمد بن حنبل را دیدم به گونه ای که گویا خداوند، علم اوّلین و آخرین را در او جمع کرده بود.

از دیگری نقل شده است که گفت: من کسی را آگاه تر از احمد به فقه و معانی حدیث ندیدم.

احمد بن سلمه گوید: از ابن راهویه شنیدم که می گفت: من با احمد و ابن معین جلساتی داشتم و با هم دیگر مباحثه و مذاکره علمی می کردیم. من درباره ی فقه و تفسیر سخن می گفتم. همگی ساکت می شدند غیر از احمد.

ابوبکر خلال گوید: احمد کتاب های مربوط به آرای دیگران را می نوشت و آنان را حفظ می کرد و بعد به آن ها توجهی نمی نمود.

ابراهیم بن شماس گوید: از وکیع درباره ی خارجه بن مصعب پرسیدیم، گفت:

احمد مرا نهی کرده از این که از او حدیثی نقل کنم. عباس بن محمد خلال گوید:

ابراهیم بن شماس گوید: از وکیع و حفص بن غیاث شنیدم که می گفتند: کسی به سان این جوان وارد کوفه نشده است. و مقصودشان احمد بن حنبل بود.

گفته اند که احمد نزد حسین جعفی به همراه نامه ای بلند بالا آمد تا درباره ی او شفاعت کند. حسین به احمد گفت: ای ابوعبدالله! بین من و خودت واسطه ای قرار مده، زیرا هیچ کس که از خود تو بزرگ تر باشد، وجود ندارد.

خلال، از مروزی نقل کند که در طرسوس به خضر مروزی گفت که از ابن راهویه شنیدم که از یحیی بن آدم نقل می کرد که می گفت: احمد بن حنبل امام ما است.

خلال، از محمد بن علی، از اثرم نقل می کند که برخی کسانی که به همراه ابوعبدالله نزد یحیی بن آدم جمع شده و شاهد مناظره احمد با او بودند، می دیدند که چگونه سروصدای آنان بلند می شود با این که یحیی یکی از افراد کم نظیر زمان خودش در فقه بود.

خلال، از مروزی، از محمّد بن یحیی قطان روایت کند که دیدم پدرم را که احمد بن حنبل را خیلی احترام می کرد. کتاب هایش را به او بخشید، (و یا گفت که حدیثش را به او داد).

قواریری از یحیی قطان نقل کند که گفت: بر ما کسی هم چون این دو نفر - احمد بن حنبل و یحیی بن معین وارد نشد. و به بغداد کسی نیامد که نزد من محبوب تر از احمد بن حنبل باشد.

عبدالله بن احمد گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: روزی که من از بصره بیرون آمدم، بر یحیی بن سعید خیلی سخت گذشت و خروج من برای او دشوار بود.

عمرو بن عباس گوید: از عبدالرحمان بن مهدی شنیدم که اصحاب حدیث را یاد می کرد و می گفت: اعلم آنان به حدیث ثوری، احمد بن حنبل است. و می گفت: روزی که احمد وارد شد، ابن اسدی گفت: هر کس می خواهد به مابین دو شانه ثوری بنگرد، به این شخص نگاه کند.

مروزی گوید: احمد گفت: من به حدیث سفیان توجه کردم تا این که آن را از قول دو نفر نوشتم تا وقتی که یحیی بن آدم و بعد از او اشجعی بر ایمان سخن گفت و نوشته ها نزد ما می آمد و ما بدون این که بشنویم حدیث را می نوشتیم.

از ابن مهدی نقل شده است که گفت: به احمد نظر نیفکندم مگر این که به یاد سفیان افتادم.

عبدالله بن احمد گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: وکیع با ابن مهدی در مورد در حدود شصت حدیث از احادیث سفیان مخالفت کرده است. من این مطلب را به وکیع گفتم و او از من پنهان می داشت.

عبّاس دوری گوید: از ابوعاصم شنیدم که می گفت: شما چه کسی را از اصحاب حدیث می دانید؟ این مرد بغدادی است. گفت: در نزد ما احمد بن حنبل و یحیی بن معین و ابوخیثمه و عیطی و سویدی هستند تا این که جماعتی را نیز در کوفه و بصره برای او شمرد. ابوعاصم گفت: من همه ی کسانی را که اسم بردی دیده ام و نزد من آمده اند، ولی هیچ یک را به مانند همین جوان ندیدم، مقصودش احمد بن حنبل بود.

از سلیمان بن حرب نقل شده که به شخصی گفت: از احمد بن حنبل در باره ی فلان مسأله پرس که او در نزد ما امام است.

عبدالرزاق گوید: کسی را فقیه تر و پرهیزکارتر از احمد بن حنبل ندیدم.

ذهبی گوید: من می گویم: این سخن را عبدالرزاق در حالی می گوید که افرادی هم چون ثوری و مالک و ابن جریح را دیده است.

حفص بن غیاث گوید: کسی مانند احمد وارد کوفه نشده است.

هیثم بن جمیل حافظ گوید: اگر احمد زنده می ماند، براهل زمان خود حجت می شد.

قتیبه گوید: بهترین اشخاص زمان ما ابن مبارک است و بعد این جوان، یعنی احمد بن حنبل. هرگاه کسی را می بینم که احمد را دوست دارد، می دانم که او طرفدار و صاحب سنت است. و اگر زمان ثوری و اوزاعی و لیث را درک می کرد، بر آنان مقدم بود.

به قتیبه گفته شد: تو احمد را به تابعین ضمیمه می کنی و در کنار آن ها می گذاری؟ پاسخ داد: در کنار بزرگان تابعین.

مزنی گوید: شافعی به من گفت: در بغداد جوانی را دیدم که هرگاه می گفت «خبر داد»، همه ی مردم می گفتند: راست می گوید. گفتم: او که بود؟ گفت: احمد بن حنبل.

حرمله گوید: از شافعی شنیدم که می گفت: از بغداد خارج شدم در حالی که شخصی را برتر و داناتر و فقیه تر و پرهیزکارتر از احمد بن حنبل به جانشینی نگذاشتم.

زعفرانی گوید: شافعی به من گفت: عاقل تر از احمد و سلیمان داود هاشمی ندیدم.

محمد بن اسحاق بن راهویه گوید: پدرم به من گفت که احمد به من گفت: بیا تا به تو بنمایانم چیزی را که مثلش را ندیده باشی. مرا نزد شافعی برد. پدرم به من گفت:

شافعی کسی هم چون احمد بن حنبل ندیده بود و اگر احمد و جان فشانی او نبود، اسلام از بین رفته بود. مقصودش رویداد محنت بود.

(1)

ص: 30

---

1-1). طبری گوید: در سال 218 مأمون به اسحاق بن ابراهیم نامه ای نوشته و دستور داد از همه ی قضاة و محدثین امتحان به عمل آورد و کسانی که به عقاید خود در مورد قدیم بودن و غیر مخلوق بودن قرآن پای بند می باشند، گرفته و زندان و تبعید کند. از جمله محدثانی که تا آخرین لحظه مقاومت کردند، احمد بن حنبل بود که دست و پایش را به زنجیر بسته و بعد او را به طرسوس و رقه تبعید کردند. این سال را سال محنة گفتند. (مترجم)

از اسحاق بن راهویه روایت شده که وی گفته است: احمد بین خدا و خلقش حجّت است.

محمد بن عبدویه گوید: از علی بن مدینی شنیدم که می گفت: احمد در نزد من، از سعید بن جبیر در زمان خودش افضل است؛ زیرا سعید افرادی هم چون خود داشت.

از ابن مدینی نقل شده است که گفت: خداوند دین را به ابوبکر در جنگ با مرتدّین و به احمد در سال محنت، عزّت بخشید.

ابوعبید گوید: علم به چهار نفر پایان یافت: یکی از آن ها احمد بن حنبل که فقیه ترین آنان بود. و بعد داستان را ذکر می کند.

نیز او گوید: من با یادآوری از احمد بن حنبل خود را می آریم، و کسی را داناتر از او به سنّت ندیدم.

حسن بن ربیع گوید: احمد بن حنبل را جز به ابن مبارک در شخصیت و تقوایش تشبیه نکردم.

طبرانی، از محمد بن حسن انماطی نقل کند که در مجلسی بودیم که یحیی بن معین و ابوخیثمه نیز در آن جا بودند. شروع کردند به تعریف و ستایش از احمد بن حنبل.

شخصی در آن جا گفت: بعضی از این ویژگی ها در او هست. یحیی در پاسخ او گفت: تو ستایش بسیار بر احمد را خوش نمی داری. اگر برای ستایش از او بنشینیم و مجلسی تشکیل دهیم، نمی توانیم تمامی فضایل او را بازگوییم. عبّاس از ابن معین روایت کرده است که گوید: من کسی را به مانند احمد بن حنبل ندیده ام.

نفیلی گوید: احمد بن حنبل از بزرگان دین است. مروزی گوید: نزد ابوثور بودم، مسأله ای از او پرسیدند. در پاسخ گفت: ابو عبدالله احمد بن حنبل - که شیخ و امام ما است - در این مسأله چنین گفته است.

ابن معین گوید: ندیدم کسی را که به خاطر خدا حدیث گوید مگر سه نفر را:

یعلی بن عبید و عینی و احمد بن حنبل.

ابن معین گوید: مردم می خواهند من مثل احمد باشم. به خدا سوگند من هیچ گاه مثل او نمی توانم باشم.

ابو خثیمه گوید: مانند احمد کسی را ندیدم و استواردل تر از او کسی را نمی شناسم.

علی بن خشرم گوید: از بشر بن حارث شنیدم که می گفت: از من درباره ی احمد بن حنبل می پرسند. او به کوره ی گداخته وارد شد و طلای سرخ بیرون آمد.

عبدالله بن احمد گوید: به هنگامی که پدرم کتک می خورد، اصحاب بشر حافی به او گفتند: خوب است تو بیرون روی و بگویی من با احمد بن حنبل هم عقیده ام. پاسخ داد:

آیا می خواهید من در جای پیامبران قرار گیرم؟

قاسم بن محمد صائغ گوید: از مروزی شنیدم که می گفت: به دیدن ذوالنون به زندان رفتم و ما در محله ی نظامیان بودیم. گفت: حال آقای ما چه طور است؟ مقصودش احمد بن حنبل بود.

محمد بن حماد طهرانی گوید: از ابو ثور فقیه شنیدم که می گفت: احمد بن حنبل از ثوری اعلم و افقه است.

نصر بن علی جهضمی گوید: احمد افضل اهل زمان خودش بود.

صالح بن علی حلبی گوید: از ابوهمام سکونی شنیدم که می گفت: کسی را به مانند احمد بن حنبل ندیدم و او خود کسی را هم چون خود ندیده است. از حجاج بن شاعر نقل شده است که گوید: من کسی را افضل از احمد بن حنبل ندیدم و دوست ندارم پیش از آن که به احمد برسم در راه خدا کشته شوم. به خدا سوگند وی در امامت به مقامی رسیده بود که سفیان و مالک نرسیده بودند.

عمرو ناقد گوید: هر گاه احمد بن حنبل در حدیثی با من موافقت می کرد، از مخالفت دیگران باکی نداشتم.

ابن ابی حاتم گوید: از پدرم درباره ی علی بن مدینی و احمد بن حنبل پرسیدم که

کدام یک از آن دو حافظترند؟ گفت: هر دو در حفظ حدیث به هم نزدیکند، ولی احمد افقه از او است. هرگاه کسی را دیدی که احمد را دوست می دارد، بدان که او صاحب سنت است.

ابوزرعه گوید: احمد بن حنبل از اسحاق بزرگ تر و فقیه تر است، کسی را کامل تر از احمد ندیدم.

محمد بن یحیی ذهلی گوید: احمد را بین خود و خداوند متعال، امام و پیشوا قرار دادم.

محمد بن مهران حمال گوید: غیر از احمد کسی باقی نمانده است.

امام الأئمه ابن خزیمه گوید: از محمد بن سحنویه شنیدم که می گفت: از ابوعمیر بن نحاس رملی شنیدم که سخن از احمد بن حنبل به میان آمد. گفت: خداوند او را رحمت کند. چه قدر در دنیا صابر و پایدار بود. چه قدر شبیه و همانند گذشتگان بود و به صالحان چه قدر وابسته بود. دنیا بر او عرضه شد که از پذیرش آن خودداری کرد و بدعت ها بر او عرضه شد که آن ها را نفی کرد و نادیده گرفت.

ابوحاتم گوید: ابوعمیر که از مسلمانان عابد بود، به من گفت: از احمد بن حنبل چیزی برایم املا کن.

از ابو عبد الله بوشنجی روایت شده است که گفت: جامع تر در همه چیز و عاقل تر از احمد بن حنبل ندیدم.

ابن واره گوید که احمد صاحب فقه، صاحب حفظ و صاحب معرفت بود.

نسائی گوید: احمد بن حنبل معرفت و آشنایی به حدیث و فقه را با پرهیزکاری و زهد و صبر جمع کرده بود.

از عبد الوهاب وراق روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «(مطلب را) به عالم و دانای آن برگردانید.» ما به احمد بن حنبل برگردانیدیم که اعلم اهل زمان خودش بود.

ابوداود گوید: مجالس احمد مجالس آخرت بود، از امور دنیا سخنی به میان نمی آمد، هیچ گاه ندیدم که سخنی از دنیا به میان آورد.

صالح بن محمد جزرة گوید: فقیه ترین کسی را که در حدیث درک کردم احمد بن حنبل بود.

علی بن خلف گوید: از حمیدی شنیدم که می گفت: تا وقتی که من در حجاز بودم و احمد در عراق و ابن راهویه در خراسان، هیچ کس بر ما غلبه نکرد.

خلال گوید: محمد بن یاسین بلدی به ما گفت که وقتی به ابن ابی ادريس گفته شد اصحاب حدیث از بین رفته اند، گفت: تا وقتی که خداوند احمد بن حنبل را نگه داشته است، اصحاب حدیث از بین نرفته اند.

از ابن المدینی نقل شده است که گفت: آقایم احمد بن حنبل به من دستور داد که جز از کتاب حسین بن حسن روایت نکنم.

ابومعین رازی گوید: از ابن المدینی شنیدم که می گفت: در بین اصحاب ما کسی حافظتر از احمد نیست و به من رسیده است که او جز از روی کتابی حدیث نمی گفت و او برای من سرمشق است.

و از او نقل شده است که گوید: احمد، امروز حجّت خداوند بر آفریدگان اوست.

عمر بن عبدالمنعم از ابی الیمین کندی از عبدالملک بن ابی القاسم از ابواسماعیل انصاری از ابویعقوب قراب از محمد بن عبدالله جوزقی از ابو حامد شرقی از احمد بن سلمة از احمد بن عاصم از ابو عبید قاسم بن سلام نقل کند که گفت: علم به چهار نفر پایان یافت: احمد بن حنبل که افقه آنان است، ابن ابی شیبه که حافظترین آن ها است، علی بن مدینی که عامل ترین آنان به آن است و یحیی بن معین که نویسنده ترین آنان است.

اسحاق منجینی از قاسم بن محمد مودب از محمد بن ابی بشر روایت کند که گفت:

در مسأله ای به احمد بن حنبل رجوع کردم. گفت: نزد عیید برو، او بیانی دارد که از دیگران مثل آن را نخواهی شنید. نزد او رفتیم. پاسخ او مرا قانع کرد. سخن احمد را به او گفتم: گفت: او مردی از کارگزاران الاهی است که خداوند، جامه ی علم او را گسترده و مقامی عالی نزد خود برایش ذخیره نموده، نمی بینی که مورد محبت و الفت دیگران است؟ دیدگان من در عراق مردی را ندیده است که هم چون او خصلت های نیکویی را



جمع کرده باشد. خداوند به حلم و علم و فهمی که در او قرار داده است برکت دهد.

و به اسناد من به ابی اسماعیل انصاری از اسماعیل بن ابراهیم از نصرین ابی نصر طوسی از علی بن احمد بن حشیش از ابوالحدیث صوفی در مصر از پدرش از مزنی که می گفت: احمد بن حنبل در روز محنت، ابوبکر در روز رده، عمر در روز سقیفه، عثمان در یوم الدار و علی در روز صفین.

احمد بن محمد رشدینی از احمد بن صالح مصری روایت کند که می گفت: در عراق فردی جامع هم چون این دو نفر ندیدم: احمد بن حنبل و محمد بن عبدالله بن نمیر.

احمد بن سلمة نیشابوری از ابن واره روایت کند که گفت: احمد بن حنبل در بغداد، احمد بن صالح در مصر، ابوجعفر نفیلی در حران و ابن نمیر در کوفه، اینان استوانه های دین اند.

علی بن جنید رازی گوید: از ابوجعفر نفیلی شنیدم که می گفت: احمد بن حنبل از بزرگان دین است.

از محمد بن مصعب عابد نقل شده است که گفت: یک تازیانه که در راه خدا بر احمد بن حنبل وارد شد، از روزهای بشرین حارث حافی بزرگ تر است.

ابوعبدالرحمان نهاوندی گوید: از یعقوب فسوی شنیدم که می گفت: از هزار استاد حدیث نوشتم که می گفتند: حجّت در بین من و خدا، احمد بن حنبل و احمد بن صالح می باشد.

و به اسنادی که به انصاری شیخ الاسلام می رسد از ابویعقوب، از منصور بن عبدالله ذهلی، از محمد بن حسن بن علی بخاری، از محمد بن ابراهیم بوشنجی نقل کند که از احمد بن حنبل یاد کرده و گفت: او در نزد من از سفیان ثوری افضل و افقه است، زیرا سفیان بدان گونه که احمد آزموده شد، امتحان نگردید و او و فقیهان دیگر شهرها دانش احمد بن حنبل را نداشتند، زیرا وی دانش همگان را گرد آورده بود و به اشتباهات و راستگو و دروغگوی آنان آگاهی کامل داشت.

گوید: از بشرین حارث به من خبر رسیده که گفت: احمد بر جایگاه پیامبران ایستاده است. احمد در نزد ما به سختی و آسانی، نعمت و ناراحتی هر دو آزمایش شد و

در هر دو حالت به خداوند متعال چنگ زده بود.

ابویحیی ناقد گوید: در نزد ابراهیم بن عرعرة بودیم، از علی بن عاصم یاد شد، شخصی گفت که احمد بن حنبل او را ضعیف می داند. دیگری گفت: اگر ثقه باشد تضعیف احمد بن حنبل به او ضرری نمی رساند. ابن عرعرة گفت: به خدا سوگند اگر احمد درباره ی علقمه و اسود سخن گوید، آن دو را تغییر می دهد.

خشنی گوید: از اسماعیل بن خلیل شنیدم که می گفت: اگر احمد بن حنبل در بنی اسرائیل می بود آیتی بود. (1)

### روایت احمد دلیل بر صحت حدیث است

در نزد محققان و اندیشمندان اهل سنت، وقتی احمد حدیثی از احادیث را روایت کند، به خودی خود دلیل بر صحت آن حدیث است. خوارزمی مکی به هنگام سخن از فضایل علی علیه السلام و این که آن حضرت دارای فضایل بی شمار است، بعد از آن که احادیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند، به سخنی که از احمد بن حنبل روایت می کند استشهاد کرده و چنین می گوید:

آن چه که از امام حافظ احمد بن حنبل روایت شده بر این مطلب، دلالت می کند.

وی بدان گونه که اصحاب حدیث می دانند، یکتایی در بین هم ردیفان و امام زمان خود و یگانه سواری است که سوارگان از حفاظ را در میدان حفظ به زانو درآورده است، و روایت او درباره ی آن حضرت پذیرفته شده و مورد تصدیق و پذیرش قرار می گیرد؛ زیرا معلوم است که امام احمد بن حنبل و امثال او به برتری شیخین عقیده دارند. از این رو روایت او درباره ی فضایل علی بن ابی طالب به سان ستون سپیده صبح است که نمی توان با کف دست آن را پوشانید. و آن روایت این است:

روایتی است که شیخ امام زاهد فخر الأئمة ابوالفضل بن عبدالرحمان حفر بندی خوارزمی رحمه الله تعالی به صورت اجازه از شیخ امام ابومحمد حسن بن احمد سمرقندی، از

ص: 36

ابوالقاسم عبدالرحمان بن احمد بن محمد بن عبدان عطار و اسماعیل بن ابی نصر عبدالرحمان صابونی و احمد بن حسین بیهقی، همگی از ابو عبدالله حافظ، از قاضی امام ابوالحسن علی بن الحسین و ابوالحسن محمد بن مظفر حافظ روایت می کنند که این دو می گویند:

شنیدیم از ابو حامد محمد بن هارون حضر می از محمد بن منصور طوسی که گفت:

شنیدم از احمد بن حنبل که می گفت: هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را چندان فضائل نرسیده بدان گونه که برای علی بن ابی طالب فضایل وارد شده است. (1)

بنابراین هر آن چه که احمد درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند، مقبول و مورد تصدیق است.

حافظ گنجی شافعی نیز به همین مطلب تصریح کرده است. گوید: ذکر فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را از آیات قرآن نمی توان یاد کرد مگر این که کتابی مخصوص در این باره قرار داده شود و شمارش همه ی فضایل آن حضرت در حدّ توان ما نیست. بدان دلیل که نویسنده ی این کتاب محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی که خداوند، از او درگذرد روایت کرده که شیخ مقرئ ابواسحاق ابراهیم بن برکه کتبی در موصل... از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لو أن الغياض أقلام و البحر مداد و الجن حُساب و الإنس كُتّاب ما أحصوا فضائل عليّ بن ابی طالب.»

«اگر درختان جنگل ها قلم و دریاها مرکب، جنّ حساب کننده و انسان نویسنده باشند، فضایل علی بن ابی طالب را شماره نخواهند کرد.»

نیز بر این مطلب دلالت می کند روایتی که از امام اهل حدیث احمد بن حنبل به ما رسیده است که آشناترین اصحاب حدیث است در علم حدیث، و یکتای هم ردیفان و امام زمان خویش است. (2)

سبط ابن جوزی گوید: در این باب، احمد مرجع همگان است. هرگاه حدیثی نقل

ص: 37

1-1 . مناقب امیرالمؤمنین: 3.

2-2 . کفایة الطالب: 253.

کند، می بایست به سوی روایت او رفت؛ زیرا وی امام زمان خود و دانشمند دوره ی خویش است و در علوم نقلی بر هم ردیفان خود ترجیح دارد، یگه سواری است که در میدان تاخت کسی هم پای او نیست. و این است آن پاسخ درست به تمام ایراداتی که در این باب در احادیث کتاب آورده اند. (1)

### پاسخ سبط ابن جوزی به تضعیف حدیث نور

سبط ابن جوزی حدیث را به همان گونه که گذشت روایت می کند. سپس چنین می گوید:

اگر گفته شود: برخی این حدیث را تضعیف کرده اند، پاسخ آن است که حدیثی را که تضعیف کرده اند، با الفاظی دیگر و اسنادی غیر از این اسناد است، اما لفظ حدیث این است: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب از یک طینت آفریده شدیم.» و در روایتی آمده است که من و علی از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم در طرف راست عرش بودیم و در صلب مردان در حرکت و جابه جایی بودیم تا این که به عبدالمطلب رسیدیم.

درباره ی اسنادگفته اند: در اسناد این حدیث محمد بن خلف مروزی است که فردی فراموش شده است. نیز در سند حدیث، جعفر بن احمد بن بیان وجود دارد که شیعی است.

اما حدیثی را که روایت کردم، با این لفظ و اسناد مخالف است؛ زیرا رجال آن همگی ثقه هستند. اگر گفته شود: عبدالرزاق تمایل به تشیع دارد، می گوئیم: او بزرگترین استاد احمد بن حنبل است. احمد برای شنیدن حدیث از او، از بغداد تا صنعارفت و گفت:

من کسی را هم چون عبدالرزاق ندیدم و اگر او بدعتی می داشت، ابن حنبل از او حدیث نقل نمی کرد، در حالی که تا دم مرگ از او روایت می کرد. عمده ی احادیثی که در کتاب «المسند» آورده، از طریق او روایت کرده است و در صحیحین نیز از او روایت شده است. (2)

ص: 38

1-1 . تذكرة الخواص: 22.

2-2 . تذكرة خواص الامة: 46-47.

سبط بن جوزی از بزرگان دانشمندان اهل سنت و محدثان مورد اعتماد آنان است. برخی از دانشمندان شرح حال او را آورده اند، که کلام دوازده تن را نقل می کنیم:

1 - ابوالمؤید خوارزمی: اما مسند اول، که مسند استاد ابو محمد حارثی بخاری است، خبر دادند مرا به آن پیشوایان و ائمه حدیث که نزد آنان بر آن ها قرائت کردم که عبارتند از: امام و بزرگترین قاضی مردم و خطیب ترین خطیبان شام، جمال الدین ابوالفضائل عبدالکریم بن عبدالصمد بن محمد بن ابی الفضل انصاری حرستانی و شیخ ثقه تقی الدین اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی... و شیخ امام شمس الدین یوسف بن عبدالله سبط امام ابوالفرج ابن جوزی به نحوه ی قرائت کردنم نزد او... (1)

و در مقام پاسخ به اشکالی که بر ابوحنیفه گرفته بود، گوید:

جواب دوم آن است که امام حافظ سبط ابن جوزی گفته است که این تهمت است بر ابوحنیفه. و آن چه که از او نقل شده، «ابی قیس» است، ثقات از اهل نقل آن را بدین گونه گفته اند. (2)

می بینید که وی از او گاهی با عبارت «شیخ الامام» و در جای دیگر با کلمه «امام حافظ» یاد می کند.

2 - ابن خلکان: واعظ مشهور، حنفی المذهب، در مجالس وعظ خود شهرتی به سزا داشت و در نزد پادشاهان و دیگران مورد قبول بود. ابن خلکان در شرح حال حلاج بر تاریخ او به نام «مرآة الزمان» اعتماد کرده است. (3)

## شرح حال ابن خلکان

ابن خلکان متوفای سال 681 از شخصیت های مشهور اهل سنت است. ذهبی در شرح حال او گوید:

ص: 39

---

1-1. جامع مسانید ابی حنیفه 1: 70.

2-2. همان: 54.

3-3. وفيات الاعيان 3: 142 و 2: 153.

«ابن خلّکان، قاضی القضاة... بزرگان و دانشمندان را ملاقات کرده و در فضایل و آداب برتری یافته است... بزرگوار، سخاوتمند، ثروتمند، هوشمند، اخباری و آگاه به تاریخ و اخبار مردم بود.» (1)

ابوالفداء گوید: «قاضی بافضیلت و محقق، شمس الدّین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلّکان برمکی. مردی فاضل و عالم بوده، منصب قضاوت را در مصر و شام بر عهده گرفت. وی دارای آثار و تصنیفات ارزشمندی مانند: «وفیات الاعیان» و چند کتاب دیگر در تاریخ است.» (2)

ابن الوردی نیز به همین گونه گوید. (3)

صفدی می گوید: «... وی فاضل، ارزشمند، متفقه، عارف و آشنای به مذاهب، خوش قریحه و دارای فتاوی نیکو، آشنا به زبان و ادبیات عرب، علامه در شعر و ادب و تاریخ و سرگذشت مردم، پراطلاع، شیرین گفتار، با حرمت فراوان، شایسته ی ریاست و آقایی بود. کتاب «وفیات الاعیان» که شهرتی به سزا دارد، از اوست.» (4)

سبکی گوید: او در دوران خود از نظر بردباری احنف، در علم شافعی و در بخشش حاتم بود؛ ولی حاتم را نمی توان با او مقایسه کرد...» (5)

قطب الدّین در تاریخ مصر گوید: «وی پیشوا، ادیب برجسته، قاضی عادل، تاریخ نویس جامع بود. سهم به سزایی در فقه و نحو و ادب داشت. در علوم نقلی مهارت داشت و در عقلیات کامل بود...» (6)

اسدی در «طبقات الشافعیّة»، اسنوی در «طبقات الشافعیّة»، یافعی در «مرآة الجنان»، ابن تغری بردی در «النجوم الزّاهرة»، سیوطی در «حسن المحاضرة» و دیگران شرح حال او را نوشته و از او ستایش و تمجید کرده اند.

ص: 40

1-1 . العبر، حوادث سال 681.

2-2 . المختصر، حوادث سال 681.

3-3 . تتمة المختصر، حوادث سال 681.

4-4 . الوافی بالوفیات 7: 308.

5-5 . طبقات الشافعیّة الوسطی. - مخطوط

6-6 . طبقات الشافعیّة تألیف ابن قاضی شهبه اسدی مخطوط.

3 - یوسف بن احمد بن محمد، وی در ترجمه کتاب «وفیات الاعیان» به فارسی، شرح حال ابن خلکان را آورده است. (1)

4 - قطب یونینی بعلبکی گوید: وی در نزد خاص و عام، از اهل دنیا و آخرت مورد قبول بود. (2)

### آشنایی با یونینی

یونینی متوفای سال 726 از دانشمندان بزرگ اهل سنت است. ذهبی در شرح حال او گوید: «موسی بن محمد بن ابی الحسین، امام مورخ قطب الدین، فرزند شیخ فقیه، از پدرش و در دمشق از ابن عبدالدائم و شیخ الشیوخ و در مصر از ابن صرام حدیث شنیده است، کتاب «مرآة الزمان» را مختصر کرده و تعلیقات خوبی بر آن نوشته و در بعلبک روایات فراوانی نقل کرده است. در سال 640 زاده شده و در سؤال سال 726 در گذشته و دوران زندگی را با احترام و ریاست گذرانیده است.» (3)

یافعی گوید: «در بعلبک، شیخ و استاد بزرگ آن شهر، قطب الدین... صاحب تاریخ از دنیا رفت.» (4) حواشی او بر کتاب «مرآة الزمان» را چلبی اسم برده و ذهبی و دیگران آن را نیکو شمرده اند.

5 - ابوالفداء، گوید: در این سال شیخ شمس الدین درگذشت... وی از وعاظ فاضل بود. تاریخ جامعی تألیف کرد و اسمش را «مرآة الزمان» گذاشت. (5)

### شرح حال ابوالفداء

ابوالفداء، متوفای سال 732 از دانشمندان بزرگ است. ابن الوردی در شرح حال او گوید: «... او مردی سخاوتمند، دوستدار علم و عالمان، صاحب فنون و عارف به علوم

ص: 41

1-1 . منظر انسان، ترجمه وفیات الاعیان.

2-2 . ذیل مرآة الزمان.

3-3 . المعجم المختص مخطوط.

4-4 . مرآة الجنان، حوادث سال 726.

5-5 . المختصر، حوادث سال 654.

مختلف بود. گروهی از فضلا و دانشمندان را دیدم که گمان می کردند در بین پادشاهان، بعد از مأمون افضل از او نیست. رحمه الله علیه.»  
[\(1\)](#)

ابن شحنة گوید: «... وی دانشمندی ادیب بود و در ریاضیات و هندسه و هیأت تخصصی وافر داشت...» [\(2\)](#)

کتبی گوید: «پادشاه مؤید و دارای طرفداران فراوان، اسماعیل بن علی امام دانشمند فاضل سلطان... در او صفاتی ارزنده و فضائلی تامه از فقه و طب و حکمت و غیر آن ها بود...» [\(3\)](#)

اسدی گوید: «... عالم علامه، صاحب فنون و نویسنده، سلطان مؤید عمادالدین... به علوم اشتغال داشت و فنونی از آن را می دانست. کتاب های مشهوری نگاشته است که از آن جمله است: کتاب تاریخ...» [\(4\)](#)

ابن حجر عسقلانی و ابن تغری نیز شرح حال او را نوشته اند.

6 - ابن الوردی، درباره ی سبط ابن جوزی گوید: «در این سال، شیخ شمس الدین یوسف نواده ی جمال الدین ابن الجوزی درگذشت. وی واعظی فاضل بود. کتاب مرآة الزمان - که تاریخ جامعی است - از او می باشد. من می گویم: کتاب «تذکره الخواص من الامة فی ذکر مناقب الأئمة» از او است. والله اعلم.» [\(5\)](#)

### شرح حال ابن الوردی

ابن الوردی از بزرگان فقیهان مشهور است. ابن حجر عسقلانی در شرح حال او گوید: «زین الدین، ابن الوردی، فقیه شافعی، شاعر مشهور، در حلب رشد یافت و در همان جا به فقاهت رسید و بر هم ردیفان خود برتری یافت.» [\(6\)](#)

ابن قاضی شهبه، نیز، از او به عنوان «امام علامه ادیب تاریخ نویس... فقیه حلب»

ص: 42

1-1 . تتمة المختصر، حوادث سال 732.

2-2 . روضة المناظر، حوادث سال 732.

3-3 . فوات الوفيات 1: 183.

4-4 . طبقات الشافعية 3: 109.

5-5 . تتمة المختصر، حوادث سال 656.

6-6 . الدرر الكامنة 3: 272.



یاد می‌کند. و شبیه آن عبارات را می‌گوید. (1)

7 - ذهبی، گوید: «... ابن جوزی علامه واعظ مورّخ شمس الدّین... از جدّش و ابن کلیب و جماعتی استماع حدیث نموده است و در حدود سال های بعد از [ ششصد و ] شصت به دمشق رفته و در آن جا به وعظ پرداخت. به خاطر چهره ی نمکین و گفتار شیرینی که داشت، مورد قبول همگان قرار گرفت. وی تفسیری در بیست و نه جلد دارد و «الجامع الکبیر» را شرح داده و یک جلد در مناقب و فضایل ابوحنیفه گرد آورده، تدریس کرده و فتوی داده، در آغاز جوانی طرفدار مذهب حنبلی بود. در بیست و پنجم ذی الحجّه وفات یافت و نزد پادشاهان احترام فراوانی داشت.» (2)

8 - داوودی: «یوسف بن قزغلی، (3) واعظ مورّخ شمس الدّین، ابوالمظفّر سبط حافظ ابوالفرج از جدّش و گروهی دیگر روایت کرده و کتاب «مرآة الزّمان» را نگاشت. تفسیری بر قرآن مجید در بیست و هفت جلد نوشته و «جامع الکبیر» را شرح داده است. در آغاز جوانی حنبلی بوده و بعد حنفی شده است. در وعظ برجسته و در نزد خاصّ و عامّ از اهل دنیا و آخرت، مورد قبول بود. در سال 654 در دمشق دیده از جهان فرو بست.» (4)

9 - کفوی: «... وی امامی عالم، فقیه و واعظی بسیار خوب و با هیبت و شکوه بود...» (5)

10 - یافعی: «علامه واعظ مورّخ... درس و فتوی داد.» (6)

11 - فیروزآبادی: «... یگانه ی زمانش در وعظ بود.» (7)

12 - قاری: «نزد شیخ محمود حصری به فقاہت رسید و مورد پذیرش

ص: 43

1-1 . طبقات الشافعیہ مخطوط.

2-2 . العبر، حوادث سال 654.

3-3 . قزغلی کلمه ای ترکی به معنی «پسر دختر» (معادل سبط در عربی) است. سبط ابن جوزی، نوه ی عبدالرحمان جوزی بود. از این رو به عنوان سبط و قزغلی مشهور شد. (ویراستار)

4-4 . طبقات المفسّرين 2: 383.

5-5 . کتاب اعلام الأخیار مخطوط.

6-6 . مرآة الجنان، حوادث سال 654.

7-7 . مختصر الجواهر المصنیه فی طبقات الحنفیه مخطوط.

پادشاهان، امیران، اساتید حدیث و دانشمندان وعظ و دیگر افراد قرار گرفت.» (1)

غیر از این دوازده نفری که اسم بردیم افرادی دیگر او را ستوده و ثنا و ستایش فراوان بر او کرده و به مدح عظیم و گسترده او را ستوده اند.

### اشکال ذهبی و صفدی در مورد سبط ابن جوزی

ذهبی و صفدی طبق معمول خود که در جرح و طعن بر اشخاص خیلی شتابانه عمل می کنند، سبط ابن جوزی را مورد انتقاد خود قرار داده و او را جرح کرده و حدیثش را بی اعتبار دانسته اند. کفوی در این باره گوید: شیخ صلاح الدین صفدی بعد از آن که از ابوالمظفر یوسف بن قزغلی ستایش و تمجید کرده، گفته است: او صاحب کتاب مرآة الزمان است و من از کسانی هستم که به او در مورد این نام گذاری حسادت ورزیده ام؛ زیرا این اسم تناسب با تاریخ دارد و گویا کسی که به تاریخ می نگرد و اسامی کسانی را که در آن اسم برده شده در آینه می بیند، مگر این که در چندین جای آینه، فریاد گراف گویی او به گوش می رسد.

ذهبی در کتابش «المیزان» گوید: یوسف بن قزغلی کتاب «مرآة الزمان» را نگاشته، می بینی که حکایات نادرست و ناروایی را آورده است و وی را ثقه و مورد اطمینان نمی دانم، بلکه ناروازیاده روی داشته، به علاوه که تمایل به رافضی گری نیز دارد.

هم چنین گوید: ابتدا حنبلی بود و برای دنیای خود، حنفی شد.

### دفاع از سبط

کفوی بعد از نقل این عبارات می گوید: «باید دانست که صاحب کتاب «مرآة الزمان»، از گذشتگان و پیشینیان خود در تاریخ نقل می کند و وظیفه اش روایت کردن است و مسؤولیت و تعهد به گردن راوی است. نسبت گراف گویی به او ستم

ص: 44

بر او است. در بیشتر مطالب تاریخی، داشتن اسناد معتبری که نتوان بر او ایرادی گرفت، شرط نیست. به علاوه صلاح الدین صفدی و شیخ حافظ شمس الدین ذهبی و افرادی که بعد از آن ها آمده اند، کودک رشد یافته بر دامان تاریخ اویند و از کتاب «مرآة الزمان» مطالب فراوانی نقل کرده اند. اگر او ثقه نباشد اینان نیز ثقه نخواهند بود.» (1)

«قاری» نیز ادعای ذهبی را بعید شمرده و بعد از نقل عبارات او گفته است: «و این خیلی بعید است، چنان که پنهان نیست.» (2)

چلبی این عبارت را در پاورقی می گوید: «و این از حسادت است؛ زیرا کتاب او در نهایت درستی و تحریر است. کسانی که بعد از او تاریخ نوشته اند، از کتاب او بهره برده اند، به ویژه ذهبی و صفدی که در تاریخ خود، از کتاب او نقل کرده اند.» (3)

### **اهل سنت به گفتار سبط ابن جوزی در مسائل مورد اختلاف استناد می کنند**

علاوه بر تمام این ها، ما جلالت و شخصیت والای سبط ابن جوزی را از کلمات بزرگان اهل سنت مانند: خواجه ی کابلی صاحب کتاب «الصواعق» که دهلوی در بیشتر مطالبش از او پیروی کرده و قاضی ثناءالله و رشیدالدین خان و صاحب کتاب «ازالة الغین» و از کلمات و سخنان خود دهلوی اثبات می کنیم.

کابلی به هنگام پاسخ به ایرادی که بر عدم انجام حدّ بر مغیره بن شعبه وارد شده است، می گوید:

«ادعای اهل بصره بر مغیره بدان گونه که ابن جریر طبری، امام بخاری، حافظ عمادالدین ابن کثیر، حافظ جلال الدین ابوالفرج ابن جوزی و شیخ شمس الدین ابوالمظفر سبط ابن جوزی در تواریخ خود آورده اند از آن است که مغیره امیر بصره بود...»

بنابر این کابلی بر سبط اعتماد کرده و او را در ردیف بخاری و ابن جریر و ابن جوزی آورده است. قاضی و دهلوی، نیز هم چون کابلی به هنگام پاسخ به همان ایراد

ص: 45

---

1-1 . کتائب اعلام الاخیار مخطوط.

2-2 . الاثمار الجنبیه مخطوط.

3-3 . كشف الظنون 2: 1648.

بر مغیره، استناد به گفته ی سبط ابن جوزی کرده و دهلوی به وثاقت این مورّخان نیز تصریح کرده است.

رشیدالدین خان چنین گوید: «حافظ ابوالمؤید خوارزمی در اوایل کتاب مسند امام اعظم به هنگام پاسخ به اشکالات خطیب بغدادی گوید: و اما قول او که ابوحنیفه در «القتل بالقتل» گفته است: هرچند او را به اباقیس افکنده باشد، اشتباه است، به این ایراد چندین جواب داده می شود: اول آن که امام حافظ سبط ابن جوزی گفته است که این مطلب، تهمت و افترا بر ابوحنیفه است. (1)

همان گونه که او سبط ابن جوزی را از پیشوایان دین و مورد اعتماد هم چون احمد و ابن جوزی و دیگران دانسته است. (2)

صاحب «ازالة الغین» نیز کلام «سبط ابن جوزی» را در دفاع از ابوحنیفه نقل کرده و از او به امام حافظ تعبیر کرده است. (3)

### تالیفات و آثار سبط ابن جوزی

سبط ابن جوزی تالیفات مشهوری دارد. چلبی از جمله آثار او، کتب ذیل را اسم برده است:

الانتصار لامام أئمة الابصار، اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع، التفسیر، منتهی السؤل فی سیرة الرسول، ایثار الانصاف.

چلبی یادآور شده که وی کتابی درباره ی ترجیح مذهب ابوحنیفه بر دیگر مذاهب نوشته غیر از کتاب «الانتصار» که درباره ی همین موضوع نوشته است، و شرحی نیز بر کتاب «جامع الکبیر» ابوعبدالله شیبانی دارد.

سندی «مرآة الزّمان» را در کتاب «حصر الشارد» خود در ضمن روایات خویش نام برده و چنین گوید: «مرآة الزّمان، تألیف سبط ابن جوزی را با همان سندی که گذشت

ص: 46

---

1-1 . شوکت عمریّه: 120.

2-2 . ایضاح لطافة المقال: 279.

3-3 . ازالة الغین، در مبحث جواب از طعن بر ابوحنیفه.

تا حافظ ابن حجر، از طریق احمد بن ابی بکر مقدسی از سلیمان از یوسف بن قزغلی سبط ابن جوزی روایت می‌کنم.»

## اعتماد دانشمندان بر کتاب‌های سبط ابن جوزی

بزرگان دانشمندان بر کتاب‌های او اعتماد کرده و از آن نقل کرده‌اند، مانند:

ابن خلکان در «تاریخ»، صفدی در «الوافی بالوفیات» در شرح حال محمد بن کرام سجستانی، بدخشی در «مفتاح النجا»، سمهودی در چندین موضع از کتاب «جواهر العقدين» (1)، حلبی در «سیره»، حصکفی در «الدر المختار»، ابن عابدین در «ردالمختار

ص: 47

1-1). یکی از آن موارد، مطلبی است که در روایات و آثاری آورده که دلالت می‌کند بر این که هر کس اهل بیت را یاری کند و به آنان نیکی نماید، پاداش نیکی به او داده می‌شود. وی گوید: «یکی از این موارد را سبط ابن جوزی به سند خود به عبدالله بن مبارک روایت کرده است. وی یک سال به حج می‌رفت و یک سال به جنگ. در آن سالی که می‌خواست به حج برود، می‌گوید: در آن سال با پانصد دینار به بازار شترفروش‌ها رفته بودم که شتری خریداری کنم، زنی را بر روی مزبله‌ای دیدم که دارد پره‌های یک مرغابی مرده را می‌کند. نزد او رفتم و گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: ای ابوعبدالله از چیزی که فایده‌ای برای تو ندارد می‌پرس. از گفتار او حساس شده و در سؤالم اصرار کردم. گفت: مرا مجبور کردی که پرده از سر خود بردارم. من زنی علویّه هستم و چهار دختر یتیم دارم که به تازگی پدرشان فوت کرده و الآن چهار روز است که چیزی نخورده‌ایم و خوردن مردار برای ما حلال گشته، این مرغابی را می‌گیرم و پوست می‌کنم که بپزم و نزد دخترانم ببرم تا بخورند. با خود گفتم: وای بر تو ای پسر مبارک، تو چه می‌کنی و این‌ها در چه حالی هستند؟! گفتم: دامن‌ت را بگشای، دامنش را گشود، پول‌ها را در دامن او ریختم. او سرش پایین بود و متوجه نشد. من به خانه رفتم و خداوند تمایل به رفتن مگه را در آن سال از دل من بیرون کرد. از آن جا به شهر و دیار خود برگشتم تا بعد از موسم حج که حجّاج از سفر برگشتند، به دیدار آشنایان و همسایگان خود رفتم. به هر کس که می‌گفتم: خداوند حجّ تو را قبول و سعی تو را مشکور گرداند، می‌گفت: خداوند حجّ تو را مقبول و سعی تو را مشکور دارد. ما در فلان جا با تو بودیم. این سخن را بسیاری از حجّاج آن سال به من می‌گفتند. من آن شب را با این فکر به خواب رفتم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که می‌فرمود: «ای عبدالله، تعجّب نکن. تو یک فرد بینوا و در مانده از فرزندان مرا یاری کردی. من از خداوند درخواست کردم که فرشته‌ای را به صورت تو درآورد و تا روز قیامت هر ساله برای تو حج گزارد. حال تو می‌خواهی حج گزار و می‌خواهی، نه.»

## 2 - روایت ابی حاتم رازی

### اشاره

او حدیث نور را در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سورة هل أتى» بدین عبارت آمده روایت کرده است: حسین بن محمد از عبدالله بن ابی منصور، از محمد بن بشر، از محمد بن ادیس رازی، از محمد بن عبدالله بن المثنی، از حمید طویل، از انس بن مالک، روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خلقت أنا وعلی بن ابی طالب من نور واحد نُسِّحَ اللهُ عزَّوجلَّ فی یمنة العرش قبل خلق الدنیا. ولقد سكن آدم الجنة و نحن فی صلبه. و لقد ركب نوح السفینة و نحن فی صلبه. و لقد قذف ابراهیم فی النار و نحن فی صلبه. فلم نزل یقلبنا الله عزَّوجلَّ من اصلااب طاهرة إلى ارحام طاهرة، حتی انتهى بنا إلى عبدالمطلب، فجعل ذلك الثور بنصفین: فجعلنی فی صلب عبدالله و جعل علیاً فی صلب ابی طالب. و جعل فی النبوة و الرسالة و جعل فی علی الفروسیة و الفصاحة. و اشتق لنا اسمین من اسمائه، فربُّ العرش محمود و أنا محمد، و هو الأعلى و هذا علی» (1)

«من وعلی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم. خداوند عزوجل را در طرف راست عرش - پیش از آن که دنیا را بیافریند - تسبیح و تقدیس می کردیم.

آدم که ساکن بهشت شد، ما در صلب او بودیم. نوح که به کشتی نشست، ما در صلب او بودیم. ابراهیم که به آتش افکنده شد، ما در صلب او بودیم. و همین طور پیوسته خداوند ما را از صلب های پاک به رحم های پاک منتقل می کرد تا این که ما را در صلب عبدالمطلب قرار داد. بعد آن نور را دو نیمه کرد: مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب نهاد. نبوت و رسالت را در من و هوشیاری و فصاحت را در علی قرار داد و دو اسم از اسامی خود را برای ما جدا کرد.

ص: 48

پروردگار عرش محمود است و من محمدم، و او اعلی است و این علی است.»

## شرح حال او

ابوحاتم محمدبن ادريس رازی متوفای سال 277 از تعریف بی نیاز است و نیازی به شرح و بسط پیرامون معرفتی او و ذکر فضائلش و نقل کلمات بزرگان درباره ی او نیست. فقط اندکی از آن ها را می آوریم:

1 - سمعانی: «امام عصرش و کسی که در مشکلات حدیث به او مراجعه می شد.

از دانشمندان مشهوری است که از او به فضل و حفظ و کوچ کردن برای استماع و نقل حدیث یاد می شود.» (1)

2 - ابن اثیر: «او از هم ردیف های بخاری و مسلم است.» (2)

3 - ذهبی: «حافظ مشرق زمین... حفظی نیکو داشت، برای فراگیری حدیث سفرهای فراوان رفت، و از جایگاه های گسترده ی علم و دانش است، هم ردیف بخاری و ابوزرعه رازی است.» (3)

## 3 - روایت عبدالله بن احمد

### اشاره

وی این حدیث را در کتاب «زوائد مناقب امیرالمؤمنین» روایت کرده و گوید:

«حسن از احمدبن مقدم عجلی از فضیل بن عیاض، از ثوربن یزید، از خالدبن معدان، از زادن، از سلمان روایت کند که از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«كنت أنا وعلیُّ نوراً بین یدی اللّٰه عزّوجلّ قبل أن یخلق اللّٰه آدم بأربعة عشر عامٍ، فلَمَّا خلق اللّٰه آدم قسّم ذلك النّور جزئین، فجزء أنا وجزء علی.»

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزوجلّ، چهارده سال پیش

ص: 49

1-1). الأنساب - حنظلی.

2-2). الكامل 6: 76.

3-3). العبر، حوادث سال 277.

از آن که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را دو جزء کرد: یک پاره منم و پاره ی دیگر، علی است.»

## شرح حال او

عبدالله بن احمد متوفای سال 290 از بزرگان محدثان اهل سنت است. فضایل آشکار او در تمام معجم های رجالی اهل سنت آمده است. و اینک برخی از تعابیر آنان درباره ی وی:

1 - مقدسی: از پدرش، یحیی بن معین، ابوبکر و عثمان پسران ابی شیبه و ابوخیثمه حدیث شنیده است. ابوبکر خطیب گوید: او ثقه، ثبت و فهمیده و دانا بود. بدر بن ابی بکر بغدادی گوید: عبدالله بن احمد، هوشمند پسر هوشمند است. ابوالحسین بن منادی گوید:

در دنیا روایت کننده تر از او جز پدرش کسی نبود؛ زیرا او مسند را استماع کرده بود که دارای سی هزار حدیث است و تفسیر را که دارای یک صد و بیست هزار حدیث است، سی هزار حدیث آن را استماع کرده و بقیه را به صورت «وجاده» (1) دریافته است و هم چنین الناسخ و المنسوخ، التاریخ، حدیث شعبه، المقدم و الموقر فی کتاب الله تعالی، الجوابات فی القرآن، المناسک الکبیر و الصغیر، حدیث الشیوخ و دیگر کتاب ها را شنیده است. ما پیوسته می دیدیم که بزرگان شیوخ و اساتید، به آشنایی او نسبت به رجال، علل حدیث، اسما و کنیه ها و پی گیری و دقت در جست و جوی حدیث در عراق و دیگر بلاد گواهی می دادند و از پیشینیان خود نیز این گواهی و اقرار را نقل می کردند.

حتی برخی از آنان در این امر زیاده روی و مبالغه نموده و او را به معرفت حدیث و زیادتی سماع حدیث بر پدرش ترجیح می دادند. (2)

ص: 50

---

1-1). استماع حدیث و وجاده حدیث، دو اصطلاح است در علم الحدیث که در کیفیت فراگیری حدیث به کار می رود. استماع آن است که حدیث را خودش از مشیخه حدیث شنیده باشد و وجاده عبارت است از آن که شخص کتابی یا حدیثی را با خط راوی آن می بیند، بدون آن که راوی را دیده باشد. (مترجم)

2-2). الکمال مخطوط.



2 - ذهبی: «عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل، امام حافظ حجت، ابو عبدالله، محدث عراق و فرزند امام العلماء...» (1)

نیز گوید: «حافظ ابو عبد الرحمن... امامی خبیر به حدیث و علل آن بود و در آن علم، پیشوا و مقدم بود و پیش تر از همه ی مردم از پدرش روایت کرده است.» (2)

3 - ابن حجر: ... عباس دوری گوید: از احمد شنیدم که می گفت: عبدالله دانشی بسیار فرا گرفته است. خطیمی گوید: ابوزرعه از احمد نقل کرده که گفت: فرزندم عبدالله حدیث بسیاری از دانشمندان حدیث، حفظ کرده است و پیوسته از اسماعیل بن علی بیش از آن چه که من حفظ دارم او حفظ دارد. ابوعلی صواف گوید: عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است: هر آن چه را که من می گویم پدرم گفته است و من آن را از او، دو یا سه بار شنیده ام. ابن ابی حاتم گوید: وی مسائل پدرش و علل حدیث را برایم نوشت.

ابوالحسین ابن منادی گوید: در دنیا هیچ کس از احمد بن حنبل بیش تر از پسرش عبدالله روایت نکرده است؛ زیرا او سی هزار حدیث مسند و تفسیر را از پدرش شنیده بود... و گوید: ما همیشه بزرگان شیوخ خود را می دیدیم که گواهی می دادند که او به رجال و علل حدیث و اسما و کنیه ها آگاهی و معرفت دارد و همیشه در جست و جوی حدیث است، تا جایی که برخی از مشایخ و بزرگان در ستایش و تمجید از او زیاده روی می کنند و می گویند او از پدرش آشناتر است و بیش از او استماع حدیث کرده است.

سنایی گوید: عبدالله بن احمد ثقه است. سلمی گوید: از دارقطنی درباره ی عبدالله بن احمد و حنبل بن اسحاق پرسیدم. گفت: هر دو نغز و شریفند. ابوبکر خلال گوید: عبدالله مردی درستکار، راستگو، مودب و با حیا بود... (3)

4 - یافعی گوید: «... حافظ ابو عبد الرحمن عبدالله بن احمد بن حنبل شیبانی، امام و پیشوای آشنا و آگاه به حدیث و علل آن و پیشگام در آن بود.» (4)

ص: 51

1-1 . تذکره الحفاظ 2: 665.

2-2 . العبر، حوادث سال 290.

3-3 . تهذیب التّهذیب 5: 141.

4-4 . مرآة الجنان حوادث سال: 290.

اشاره

خطیب خوارزمی بدین عبارت گفته است: خبر داد به ما شهردار، به صورت اجازه حدیث، از عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی، به صورت کتابت، از شریف ابوطالب جعفری، از ابن مردویه حافظ، از اسحاق بن محمدبن علی بن خالد، از احمدبن زکریّا، از ابوطهمان، از محمدبن خالد هاشمی، از حسین بن اسماعیل بن حمّاد از پدرش، از زیادبن منذر، از محمدبن علی بن حسین، از جدّش از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من وعلی نوری بودیم در پیشگاه خدای تعالی، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم رابایفریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور را در صلب او قرار داد و از او پیوسته در حال انتقال از صلبی به صلب دیگر بود تا آن که در صلب عبدالمطلب مستقرّ شد، آن رابه دو نیم تقسیم کرد، نیمی در صلب عبداللّه و بخش دیگر در صلب ابوطالب قرارگرفت. بنابراین علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به دوستی خود دوستش می دارم و هر کس او را دشمن بدارد به دشمنی ام دشمن او خواهم بود.» (1)

شرح حال او

ابوبکر ابن مردویه حافظ متوفّای سال 410 از بزرگان محدّثان اهل سنت و (نزد آن ها) موصوف به حفظ و وثاقت است، ذهبی در «تذکره الحفاظ»، سیوطی در «طبقات الحفظ» و دیگران در کتب رجال و حدیث، شرح حال او را با تمجید آورده و او را ستوده اند.

5 - روایت ابن عبدالبرّ

اشاره

وی این حدیث را در ردیف دیگر احادیث در فضایل حضرت علی علیه السلام مانند «حدیث طیر» آورده است و گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم در سمت راست عرش، خداوند

ص: 52

را تسبیح می کردیم، هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که نور به عبدالمطلب رسید، او را دو نیم کرد، نیمی در عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب قرار گرفت. و از اسم خود برای اسمی جدا کرد: خداوند محمود است و من محمد، و خداوند اعلی است و این علی.»  
(1)

## شرح حال او

در بخش مربوط به «حدیث ثقلین» شرح حال ابن عبدالبرّ قرطبی از قول ذهبی نقل شد که گفته بود: وی پیشوایی دین دار، ثقه، متقن، علامه، متبحر و دارای سنت و روش و پیروانی است. در همان موضع، چندین مدرک از منابع شرح حال او را نگاهداشتیم. (2)

## 6 - روایت خطیب بغدادی

### اشاره

گنجی روایت خطیب را بدین عبارت آورده است:

باب هشتاد و هفت: در این که علی از نور پیامبر آفریده شده است: ابراهیم بن برکات خشوعی در مسجد ربوه در غوطه از نواحی دمشق از حافظ علی بن حسن، از ابوالقاسم هبة الله، از حافظ ابوبکر خطیب، از علی بن محمد بن عبدالله عدل، از ابوعلی حسن بن صفوان، از محمد بن سهل عطار، از ابوذکوان، از حرب بن بیان ضریر که از اهالی قیساریه است، از احمد بن عمرو، از احمد بن عبدالله، از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم جزری، از عکرمه، از ابن عباس روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند چهل هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند، شاخه ای از نور آفرید و آن را در جلو عرش قرار داد تا این که آغاز بعثت من فرا رسید، نیمی از آن را جدا کرد و پیامبران را آفرید و نیم دیگر علی بن ابی طالب است.»

گنجی می افزاید: پیشوای اهل شام [ابن عساکر] از پیشوا و امام اهل عراق

ص: 53

---

1-1. بهجةالمجالس و انس المجالس، حاجی خلیفه چلبی آن را در كشف الظنون آورده و گوید: از کتاب های معتبر در محاضرات است.

2-2. بنگرید: مجلّد حدیث ثقلین، ترجمه ی فارسی، ص 293. (ویراستار)

[ خطیب ] بدین گونه که نقل کردیم آورده است، و این در دو کتاب آن دو است. (1)

سخنی درباره ی کتاب تاریخ بغداد

ابن جزله درباره ی کتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی گوید:

از آن جا که توجه و اهمیت دادن به حدیث و شناختن رجال آن، یکی از ارزشمندترین علوم است، کسانی که عمر خود را صرف آن کرده و دشواری های آن را تحمل می کنند، شایان ستایش و تمجیدند و برای پیشینیان آن ها باید طلب مغفرت و رحمت کرد. عده ای از دانشمندان در این باره زحمت بسیار کشیده و در شناختن و شناساندن ضعیف از قوی و معتبر از نا معتبر آن تلاش فراوانی کرده اند. این کار، بسیار فایده و جایگاه دارد، از این جهت که بی دینان و طالبان دنیا در آن دست کاری کرده، احادیث زشت و ناروایی را جعل کردند که با شنیدن آن ها گروهی از مردم، فاسد و تباه شده اند. از سویی جوانان و بی خبران به هنگام شنیدن می پنداشتند که سخنان صاحب شریعت همین ها است و لذا نابود شده و به زودی تکذیب کرده و دست از دین برمی داشتند. از این بدبختی و آشفتگی به خدا پناه می بریم. و این است کتابی که شیخ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب حافظ بغدادی نگاشته و آن را تاریخ بغداد نامیده؛ کتاب ارزنده ای در این علم والا که زحمت فراوانی کشیده، بیدار خوابی ها در آن متحمل شده و مدتی از عمر خود را در راه آن صرف کرده، خداوند او را پاداش دهد و به او نیکی فرماید (2)

## شرح حال او

نمونه ای از سخنان بزرگان و دانشمندان را درباره ی او می آوریم:

1 - سمعانی: «... وی حدود صد جلد کتاب نوشته که برای اصحاب حدیث تکیه گاهی گشته است، از آن جمله کتاب «تاریخ کبیر دارالسلام بغداد» است...» (3)

2 - ابن خلکان: «... صاحب تاریخ بغداد و دیگر کتاب ها از تألیفات مفیده، وی

ص: 54

---

1-1 . كفاية الطالب: 314.

2-2 المختصر المختار من تاريخ بغداد، مقدمه ی مؤلف.

3-3 . الأنساب: البغدادی.

از حفاظ متقن و دانشمندان ماهر بود. و اگر جز کتاب تاریخ، کتاب دیگری نمی داشت همین یک کتاب او را کفایت می کرد؛ زیرا دلالت می کند بر آگاهی عظیم و کامل او...» (1)

3 - ذهبی: «... ابن عساکر گوید: از حسین بن محمد شنیدم که از ابن خیرون یا غیر او نقل می کرد که خطیب گفته است که در سفر مکه بعد از زیارت خانه ی خدا سه جرعه از آب زمزم نوشیده و از خداوند، سه حاجت خواسته است: تاریخ بغداد را در بغداد بنویسد و حدیث را در مسجد جامع منصور املا کند و در کنار بشر حافی دفن شود. و هر سه حاجت او برآورده شد.» (2)

از جمله کسانی که شرح حال او را نوشته اند، «سبکی» و «دهلوی» در «بستان المحدثین» است.

## 7 - روایت ابن مغزلی

### اشاره

وی این حدیث را به چند طریق نقل کرده است در آن جا که گوید:

قوله عليه السلام: كنت أنا و عليّ نوراً بين يدي الله

خبر داد به ما ابوغالب محمد بن احمد بن سهل نحوی از ابوالحسن علی بن منصور حلبی اخباری از علی بن محمد عدوی شمشاطی از حسن بن علی بن زکریا از احمد بن مقدم عجلی از فضیل بن عیاض از ثور بن یزید از خالد بن معدان از زاذان از سلمان فارسی که گوید: شنیدم از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال. آن نور، خدا را تسبیح و تقدیس می کرد، هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، آن را بر صلب او سوار کرد و پیوسته در یک مسیر حرکت می کرد تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم. پس نبوت در من است و خلافت در علی.»

و خبر داد به ما ابوطالب محمد بن احمد بن عثمان از محمد بن حسن ابن سلیمان از عبدالله بن محمد بکری از عبدالله بن محمد بن حسان هروی از جابر بن سهل بن عمر بن

ص: 55

1-1) . وفيات الاعيان 1: 92.

2-2) . سير اعلام النبلاء 18: 270.

جعفر، از پدرش، از اعمش، از سالم بن ابی الجعد از ابوذر که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

من و علی نوری بودیم در طرف راست عرش. آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، پیوسته من و علی در یک جایگاه قرار داشتیم تا این که در صلب عبدالمطلب، از یک دیگر جدا شدیم.»

و خبر داد به ما ابوغالب محمد بن احمد بن سهل نحوی، از ابو عبدالله محمد بن علی بن مهدی سقطی واسطی، از احمد بن علی قواری واسطی، از محمد بن عبدالله بن ثابت از محمد بن مصفا از بقیة بن ولید، از سعید بن عبدالعزیز، از جابر بن عبدالله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«خداوند عزوجل قطعه ای از نور را فرود آورده و در صلب حضرت آدم جای داد و آن را همین سان حرکت داد تا این که به دو بخش تقسیم کرد. بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب، مرا به صورت پیامبر و علی را به عنوان جانشین بیرون آورد.» (1)

نکته ای مفید

در صفحه ی آخر نسخه ای از این کتاب که نزد ما است، چنین آمده است: در نسخه ای که من این را از آن نقل می کنم گوید: در نسخه ی اصل گفته است: بهاءالدین علی بن احمد اکوع در نسخه فقیه گوید که ابوالحسن علی بن محمد بن حسن بن ابی نزار ابن شرفیه در واسط عراق در دوازدهم ماه شوال سال پانصد و هشتاد و پنج از نوشتن آن فراغت حاصل کرد و خدا صاحب توفیق است.

سپس گوید در نسخه ی ام الام چنین است: و فارغ شدم از نوشتن آن در جمادی الآخر سال شش صد و بیست و سه. و چنین نوشت عمر بن حسن بن ناصر بن یعقوب، خداوند عاقبت او را ختم به خیر کند.

ص: 56

---

1-1). مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب: 87-89. چاپ تهران، اسلامیه.

در نسخه اصل گوید: از این نسخه روز نوزدهم محرم الحرام سال نهصد و نود و یک در شهر «ثلا» فارغ شدم، خداوند آن جا را به بندگان شایسته ی خود نگاه دارد و مالک آن را مملوک خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد، چنین نگاشت سعیدبن عبدالله بن صالح، خداوند از او درگذرد و در زمره ی آنان محشورش فرماید.

و فارغ شدم من از تحصیل این نسخه ی شریف، بنده ای که نیازمند بخشش و کرم خداوند و پناهنده از عذاب دردناک و کیفر اوست، حسین بن عبدالهادی بن احمد صلاح، خداوند او را به گفتار استوار در دنیا و آخرت پایدار بدارد. پایان روز پنج شنبه پانزدهم جمادی الآخر سال هزار و سیصد و هفت در شهر «ثلا» که خداوند آن جا را به بندگان شایسته اش حراست فرماید و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. و من از کسی که بر این کتاب آگاهی یابد، خواهانم و به او سفارش می کنم که هرچه می تواند مرا دعا کند، مخصوصاً برای عاقبت به خیری من. و توفیق و یاری به وسیله ی خداوند است و او مرا کفایت می کند و بهترین وکیل است.

و در آخر نسخه نیز آمده است: در آخر نسخه ای که از آن نقل می کنم، این عبارت آمده است:

داستانی نیکو از فضایل و مناقبی که درباره ی اهل البیت شنیده شده است:

ابوالحسن علی بن محمدبن شرقیه گوید: در مغازه ام در بازار کتاب فروش ها (وَرّاقان) در شهر واسط (از شهرهای عراق) در روز جمعه پنجم ذی القعدة سال پانصد و هشتاد، قاضی عادل جمال الدین نعمه الله بن علی بن احمد عطار و امیرشرف الدین ابوشجاع بن عبری شاعر حاضر شدند. شرف الدین از قاضی جمال الدین خواست که مقداری از مناقب اهل البیت را به او بگوید. وی از روی نسخه ای که در آن روز در مغازه ی من بود، شروع کرد به خواندن و آن را از جدش علامه معمر محمدبن علی مغازلی از پدرش نویسنده ی آن کتاب روایت می کرد. آن دو مشغول خواندن کتاب بودند که عده ای از مردم جلو مغازه جمع شدند. در این هنگام ابومصر قاضی عراق و ابوالعباس ربیع که مشهور به عدالت بودند، از آن جا گذشتند. وقتی جمعیت را و قرائت مناقب را دیدند، ایستادند و سروصدا راه انداختند و قرائت مناقب را انکار نمودند،

مخصوصاً قاضی عراق که بیشتر استهزا می کرد. از جمله سخنانی که به حالت استهزا گفت، این بود که به قاضی گفت: پس بنابراین بر ما واجب کن که هر روز جمعه، بعد از نماز بخشی از این مناقب را در مسجد جامع بخوانیم. قاضی نعمة الله بن عطار به آن ها گفت: شما شایستگی این کار را ندارید. شما در محضر خطیب گفته اید که علی حتی یک سوره از کتاب خدا را حفظ نداشته است، در حالی که کتاب مناقب می رساند که هیچ یک از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت (علوم قرآنی) به رتبه ی علی نمی رسد. لذا شما شایسته ی این کار نیستید. سر و صدا و استهزا بیشتر شد. قاضی نعمة الله بن عطار سخت ناخوشنود شده و در مقابل جماعتی که آن جا ایستاده بودند فریاد برآورد:

خداوندا اگر خاندان پیامبرت در نزد تو مقام و منزلتی دارند، خانه ی این شخص را ویران کن و در عذاب و کیفر او شتاب فرما. در همان شب در حالی که در خانه اش خوابیده بود، خانه اش فرورفت و او به همراه پل ها و بندهایی که بر روی دجله بسته شده بود، با همه ی اموال و اثاثیه اش غرق شد. این منقبت از جمله مناقب و کراماتی بود که در آن روز از خاندان پیامبر مشاهده شد.

در همان ایام، علی بن محمد شرفیه در این باره این اشعار را سرود:

يا أيها العدل الذي هو عن طريق الحق عادل \*\*\* متجنباً سبيل الهدى و إلى سبيل الغي مائل

- ای (قاضی) عادل که از راه حقیقت عدول کردی و از راه های هدایت دوری گزیده و به کژی و گمراهی تمایل داری.

ابمثل اهل البيت يا مغرور ويحك أنت هازل؟ \*\*\* دع عنك اسباب الخلاعة و استمع مني الدلائل

- وای بر تو! آیا به مانند خاندان پیامبر ای فریب خورده استهزا می نمایی؟ ابزار و وسایل فریب را رها کن و دلایل و براهین را از من بشنو.

بالامس حين جحدت من افضالهم بعض الفضائل \*\*\* و جریت فی سنن السخر و لست تسمع عدل عاذل



- دیروز به هنگامی که برخی فضایل آنان را انکار می کردی و راه استهزا پیمودی و سرزنش ملامت کنندگان را ناشنیده گرفتی. نزل القضاء علی دیارک فی صباحک شرّ نازل \*\*\* أضحت دیارک سباحات فی الثری حَسَفَ الزلازل

- به بدترین وجه بر خانه و کاشانه ات صبحگاهان بلا نازل شد. خانه ات در خاک شناور شد و در پی زلزله ها فرو رفت.

و بقیّت یا مغرور فی الدّارین لم تحظ بطائل \*\*\* هذا الجزاء بهذه الدّنیاء فعد لهم غداً ما أنت قائل

- و تو ای فریب خورده! در دنیا و آخرت بی بهره و بی نصیب باقی ماندی. این است کیفر این دنیای تو، اینک فردای قیامت آن چه را که گفتی تکرار کن.

علی بن محمد شرقیه گوید: کتاب مناقب ابن مغزلی را در مسجد جامع شهر واسط که حجّاج بن یوسف ثقفی لعنة الله علیه آن را بنا کرده است، در شش جلسه از روز یکشنبه چهارم تادهم ماه صفر سال پانصد و هشتاد و سه، آن را برای جمعیت بی شماری خواندم.

این مطلب را خواننده ی آن کتاب در مسجد جامع، علی بن محمد شرقیه نوشته است.

## شرح حال او

ابوالحسن علی بن محمد معروف به ابن مغزلی، از بزرگان فقها و محدّثان اهل سنت است. سمعانی گوید: وی مردی فاضل و آشنای به رجال و شخصیت های حدیثی شهر واسط و حدیث آنان بود. حدیث و استماع آن را با حرص تمام، جست و جو می کرد کتاب «ذیل التاریخ» او را در واسط دیدم و خواندم و مطالبی از آن برگزیدم... فرزندش در واسط، آن را برایمان روایت کرد.

## 8 - روایت شیرویه دیلمی

### اشاره

وی این حدیث را در کتاب «فردوس الأخبار» از سلمان روایت کرده است. (که پیامبر فرمود):

ص: 59

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، مطیع و فرمان بردار او، تسبیح و تقدیس خدا می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند.»

هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته یک حقیقت بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت.»

نیز سلمان گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب، از یک دیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت.»

### شرح حال او

تمام شرح حال نگاران هم چون ذهبی در «تذکره الحفاظ»، رافعی در «التدوین»، یافعی در «مرآة الجنان»، اسنوی در «طبقات الشافعیة» و دیگر بزرگان اهل سنت و صاحبان سیره و تاریخ، شرح حال او را با تعریف و ستایش از او آورده اند و به زودی در بخش «حدیث تشبیه» عین عبارات آن ها را ان شاء الله خواهیم آورد. (1)

### 9- روایت عاصمی

وی این حدیث را از طرق متعدده نقل کرده، آن را برای شباهت داشتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت آدم در خلقت دلیل آورده و سپس با آوردن چندین حدیث دیگر، آن را تأیید کرده است، در آن جا که گوید:

یادآوری شباهت علی با حضرت آدم علیهما السلام . مشابَهت بین حضرت مرتضی و بین حضرت آدم در ده چیز است: اول: خلقت و طینت، دوم: مکث و مدّت، سوم: همسری و همدمی، چهارم: تزویج و خلعت، پنجم: علم و حکمت، ششم: ذهن و زیرکی، هفتم:

ص: 60

زاممداری و خلافت، هشتم: دشمنان و مخالفت، نهم: دوستان و وصیت، دهم: فرزندان و خاندان.

اما خلقت و طینت: زمانی که آدم علیه السلام از آب و خاک (گل) آفریده شد، طینت او به نور ثقلین آمیخته شد و لذا طینتی دینی شد. مرتضی علیه السلام نیز از طینت پاک و خاک پاکیزه و تابناک خلق شد. لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من از پاک ترین قسمت گل آفریده شدم و دوستدار من از بخش پایین تر آن خلق شد، سپس قسمت بالا با قسمت پایین مخلوط شد. و اگر نبوت و رسالت نبود، من در مرحله ی یکی از افراد اتمم بودم.»

مؤید گفتار، روایتی است که محمد بن ابی زکریای ثقه از محمد بن عبدالله حافظ از اسحاق بن محمد بن علی بن خالد هاشمی در کوفه از احمد بن زکریا بن طهمان از محمد بن خالد هاشمی، از حسن بن اسماعیل بن عماد بن ابی خلیفه از پدرش از زیاد بن منذر از محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزوجل، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم علیه السلام را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را از صلب او منتقل کرده و پیوسته از صلبی به صلب دیگر جابه جا نمود، تا این که در صلب عبدالمطلب جای داد. آن گاه به دو بخش تقسیم کرد: بخشی که مربوط به من بود در صلب عبدالله و بخش دیگر را که علی بود در صلب ابوطالب نهاد. بنابراین علی از من است و من از علی. گوشت او گوشت من و خون او از خون من است.»

هر کس او را دوست بدارد با دوستی ام او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد با دشمنی ام او را دشمن می دارم.»

وی بعد از نقل این روایت، چهار حدیث دیگر به همین مضامین نقل می کند که عبارات سه تای آن ها از این قرار است:

1 - از ابوالحمرا، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، به سمت راست عرش نگریستم. دیدم بر آن نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ائده به علی و نصرته به.»

یعنی: جز الله خدایی نیست، محمد فرستاده ی خداست، او را به وسیله ی علی

2 - نافع، از پسر عمر روایت کند که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بطحاء مکه نشسته بود، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت:

«ای محمد! خدای صاحب عرش به خدمتت سلام می رساند و می فرماید: هنگامی که میثاق پیامبران گرفته شد، میثاق را برای تو، در صلب آدم گرفتند. تو را آقا و سرور پیامبران و وصی تو را آقای اوصیاء قرار داد. و می فرمود: ای محمد به عزتم سوگند، اگر از من بخواهی که آسمان ها و زمین را نابود کنم، به خاطر مقام و ارزشی که نزد من داری، آن ها را نابود خواهم کرد.»

3 - انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود:

«هر نوزادی که زاده می شود، در اندرون او مقداری از همان خاکی که از آن آفریده شده، موجود است. من و علی از یک خاک آفریده شده ایم.»

عبارت چهارمین حدیث او با اسنادش چنین است: خبر داد به ما حسین بن محمد از عبدالله بن ابی منصور، از محمد بن بشر، از محمد بن عبدالله بن مثنی، از حمید طویل، از انس بن مالک، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم که در سمت راست عرش، خداوند عزوجل را تسبیح می کرد، پیش از آفرینش دنیا. آدم در بهشت ساکن شد در حالی که ما در صلب او بودیم. نوح در کشتی نشست و ما در صلب او بودیم. ابراهیم به آتش افکنده شد و ما در صلب او بودیم. پیوسته خداوند عزوجل ما را از اصلاط پاک به رحم های پاک می گردانید. وقتی به عبدالمطلب رسیدیم، آن نور را دو قسمت کرد، مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب نهاد. در من رسالت و نبوت را و در علی تیزهوشی و فصاحت را قرار داد. برای ما دو اسم از اسامی خود جدا ساخت. پروردگار عرش «محمود» است و منم «محمد». او «اعلی» است و این «علی».

عاصمی گوید: این احادیث دلالت می کند بر صحت و درستی آن چه که ما به آن اشاره کردیم و مطلب ما را ترجیح می دهد. (1)

## اشاره

وی این حدیث را روایت کرده و گوید: خبر داد به ما ابوعلی حسن ابن احمد بن حسن حدّاد، از ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد حافظ، از احمد بن یوسف بن خلاد نصیبی در بغداد، از حارث بن ابی اسامه تمیمی، از داوود بن مجبر بن محمد، از قیس ابن ربیع، از عباد بن کثیر، از ابوعثمان رازی، از سلمان فارسی که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شدیم، آن نور در سمت راست عرش قرار داشت. خداوند را تسبیح و تقدیس می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، ما را به صلب مردان و ارحام زنان پاک منتقل کرد. سپس در صلب عبدالمطلب قرار داد و به دو بخش تقسیم فرمود، نیمی را در صلب پدرم عبدالله و نیمی را در صلب ابوطالب نهاد، من از آن نیمه و علی از نیمه ی دیگر آفریده شد، خداوند برای ما اسمی از اسامی خودش جدا ساخت، خداوند «محمود» است و منم «محمد»، خداوند «اعلی» است و برادرم «علی»، خداوند «فاطر» است و دخترم «فاطمه»، خداوند «محسن» است و فرزندانم «حسن» و «حسین»، اسم من در رسالت و نبوت و اسم او در خلافت و شجاعت است، من رسول خدایم و علی شمشیر خداست.» (1)

نطنزی حدیث اشباح را به سندش از ابن عباس روایت کرده که گوید: هنگامی که خداوند عزوجل آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، وی عطسه کرد. خداوند به او الهام کرد که بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». خداوند در جوابش فرمود: «یرحمک الله» .

هنگامی که ملائکه بر او سجده کردند، به عجب درآمده و گفت: خداوندا! آیا کسی را آفریده ای که از من در نزد تو محبوب تر باشد؟ پاسخ نشنید. بار دیگر گفت و جوابی به او داده نشد. سومین مرتبه گفت، باز هم جوابی نشنید. برای چهارمین مرتبه تکرار کرد.

خداوند متعال به او فرمود: آری، و اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم. گفت: آنان را به من بنمایان. خداوند به فرشتگان مأمور بر پرده ها دستور داد پرده ها را به یک سوی زنند.

ص: 63

هنگامی که پرده‌ها برداشته شد، آدم پنج سایه و شبیح را در مقابل عرش دید.

پرسید: پروردگارا اینان کیانند؟ فرمود: ای آدم این است پیامبر من، و این است علی امیر مؤمنان پسر عموی پیامبر، و این است فاطمه دختر پیامبر، و اینانند حسن و حسین، پسران علی و فرزندان پیامبرم. سپس فرمود: ای آدم، اینان اول و پیش از همه اند. وی از این موضوع خوشنود شد. هنگامی که دچار خطا و اشتباه شد، گفت:

خداوندگارا! به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، از تو می‌خواهم که مرا پیامرزی. خداوند او را بخشید. این است همان جمله ای که خداوند فرمود: «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه» (1) هنگامی که به زمین فرود آمد، انگشتی ساخت که نقش نگین او این جمله بود: «محمد رسول الله». و کنیه ی آدم، ابو محمد بود. (2)

### شرح حال او

شرح حال او را به طور مفصل و مشروح در بخش «حدیث تشبیه» از این مجموعه، و گفتار شاگردش سمعانی درباره ی او و ستایش ابن نجار از او و مدایح صفدی را در «الوافی بالوفیات» درباره ی او خواهیم آورد. (3)

### 11 - روایت شهردار دیلمی

#### اشاره

حموینی این عبارت را آورده است: ابوطالب بن انجب خازن، از ناصر بن ابی المکارم به طور اجازه روایت کند، از ابوالمؤید موفق بن احمد، او هم اگر به صورت سماع و شنیدن نباشد به طور اجازه نقل کرده است.

هم چنین از عزیز محمّد بن ابی القاسم از پدرش ابوالقاسم بن ابی الفضل بن عبدالکریم به طور اجازه که این دو نفر گویند: خبر داد به ما شهردار بن شیرویه پسر

ص: 64

1-1. بقره (1): 37: «آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و توبه اش را پذیرفت.»

2-2. الخصائص العلویة منخطوط.

3-3. بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص 150-151. (ویراستار)

شهردار دیلمی به طور اجازة، از عبدوس بن عبداللّه همدانی به طور کتابت، از ابوالحسن علی بن عبداللّه، از ابوعلی محمد بن احمد عطشی، از ابوسعید عدوی حسن بن علی، از احمد بن مقدم عجلی ابوالأشعث، از فضیل بن عیاض، از ثور بن یزید، از خالد بن معدان، از زاذان، از سلمان که گفت: شنیدم از حبیب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«من و علی نوری مطیع بودیم در پیشگاه خداوند عزوجل که آن نور، خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم.

هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. و ما پیوسته در همان حال بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا گشتیم: جزئی من و جزئی علی شد.» (1)

این روایت شهردار دیلمی، از سند روایت خوارزمی نیز - که در آینده خواهد آمد - نیز به دست می آید.

### شرح حال او

شهردار دیلمی هم چون پدرش از حفاظ برجسته و سرشناس اهل سنت است. در کتاب «العبر - حوادث سال 558» از سمعانی چنین آمده است: وی حافظ، عارف به حدیث، با فهم و آشنایی به ادبیات و خوش ذوق بود. از پدرش و عبدوس بن عبداللّه و مکی سلار و گروهی دیگر حدیث شنیده، و ابوبکر بن خلف شیرازی به او اجازة روایت داده است، وی هفتاد و پنج سال عمر کرد.

شرح حال او را سبکی، اسنوی و ابن قاضی شبهه اسدی در کتاب هایشان در باب طبقات شافعیه نیز آورده اند.

### 12 - روایت خوارزمی

#### اشاره

خوارزمی این حدیث را با این عبارت آورده است: خبر داد به من شهردار به طور اجازة، از عبدوس بن عبداللّه همدانی به طور کتابت از ابوالحسن علی بن عبداللّه از ابوعلی

ص: 65

و خبر داد به من شهردار به طور اجازه، از عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به طور کتابت، از شریف ابوطالب جعفری، از ابن مردویه حافظ، از اسحاق بن محمدبن علی بن خالد، از احمدبن زکریا، از ابن طهمان، از محمد بن خالد هاشمی، از حسین بن اسماعیل بن حماد از پدرش از زیاد بن منذر، از محمدبن علی بن حسین از پدرش از جدّ بزرگوارش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صلب او رفت و از آن هنگام پیوسته از صلبی به صلب دیگر جابه جا می شد تا این که در صلب عبدالمطلب جایگزین شد. بعد آن را به دو بخش تقسیم کرد، تا این که نیمی از آن در صلب عبدالله و جزء دیگر در صلب ابوطالب جای گرفت. بنابراین علی از من است و منم از علی. گوشت او گوشت من و خون او خون من است.

هر کس او را دوست داشته باشد به دوستی من او را دوست می دارد و هر کس با او دشمنی کند با دشمنی من دشمن او خواهم بود.» (1)

خوارزمی گوید: پیشوای حافظان، ابومنصور شهردار ابن شیرویه پسر شهردار دیلمی همدانی - در ضمن آن چه که از همدان برایم نوشت - به من خبر داد که ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به صورت کتابت به من خبر داد که شیخ خطیب ابوالحسن صاعدبن محمدبن غیاث دامغانی در دامغان به من خبر داد که ابویحیی محمدبن عبدالعزیز بسطامی از ابوبکر قرشی از ابوسعید حسن بن علی بن زکریّا از هدبة بن خالد قیسی از حمادبن ثابت بنانی از عبیدبن عمیر لیشی از عثمان بن عفان از عمر بن خطاب روایت کرد که گفت: «خداوند متعال، ملائکه را از نور صورت علی بن ابی طالب آفرید.» (2)

ص: 66

---

1-1 . مناقب امیرالمؤمنین: 88.

2-2 . همان: 236.



شرح حال خوارزمی در کتاب های زیادی آمده است، از آن جمله: «العقد الثمین فی تاریخ بلدِ اللّٰه الامین» تألیف حافظ تقی الدّین فارسی، که درباره ی او چنین گوید:

«موفق بن احمد بن محمد مکی، ابوالمؤید علامه خطیب خوارزم، مردی ادیب، فصیح، سخنور و مدّت ها خطیب خوارزم بود. خطبه ها انشاد می کرد و بر مردم حدیث می خواند و گروهی از او حدیث نقل کرده اند. وی در صفر سال 568 در خوارزم از دنیا رفت، ذهبی در کتابش «تاریخ الاسلام» از او بدین گونه یاد کرده و شیخ محی الدّین عبدالقادر حنفی در «طبقات الحنفیّة» در یادکرد او گفته است که: «قفطی اسم او را در کتاب «اخبار النحاة» آورده است...».

### 13 - روایت ابن عساکر

#### اشاره

حافظ گنجی بدین عبارت روایت را ذکر کرده است: خبر داد به ما ابواسحاق دمشقی از ابوالقاسم حافظ، از ابوغالب بن بتّا، از ابومحمّد جوهری، از ابوعلی بن محمد بن احمد بن یحیی، از ابوسعید عدوی، از ابوالأشعث، از فضیل بن عیاض، از ثورین یزید از خالد بن معدان، از زاذان، از سلمان که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی نوری مطیع بودیم در پیشگاه خداوند. آن نور او را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم. قسمتی من و جزئی دیگر علی شد.»

گنجی می افزاید: محدّث شامی (ابن عساکر) در تاریخش در جزء سیصد و پنجاهم، پیش از نصف آن جزء این حدیث را آورده و در سند آن ایرادی نگرفته و در ضعف آن سخنی نگفته است و این بر ثبوت حدیث دلالت می کند. (1)

ص: 67

در بخش حدیث ثقلین، چندین مرجع برای آشنایی با شرح حال او آوردیم، مانند «وفیات الاعیان 2: 471»، «طبقات سبکی 7: 215»، «طبقات الحفاظ: 474» و دیگر مصادر. (1)

در کتاب «تذکره الحفاظ 4: 1328» عبارتی آمده است که خلاصه اش چنین است: ابن عساکر، امام حافظ بزرگ، محدث شام، فخر پیشوایان، ثقه ی دین، ابوالقاسم، صاحب تصانیف و دارای بیش از 1300 استاد و شیخ در حدیث بوده و هشتاد زن نیز در شمار اساتید او یاد شده است. سمعانی گوید: ابوالقاسم حافظ، ثقه، متقن، دین دار، نیکوکار، خوش نام. ابن نجار گوید: ابوالقاسم، امام المحدثین در زمان خودش، ریاست در حفظ و اتقان و نقل و شناخت کامل حدیث به او منتهی شده و این مقام به او ختم گشته است.

### 14 - روایت نور صالحانی

شهاب احمد، از علی بن حسین از پدرش از جدش روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهار هزار سال قبل از خلقت آدم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد.

پیوسته آن را از صلیبی به صلب دیگر منتقل ساخت، تا این که در صلب عبدالمطلب قرار داد و بعد به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب. بنابر این علی از من است و من از اویم، گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به خاطر دوست داشتن من او را دوست می دارم.»

سپس حدیث «شجرة» را روایت کرده و آن گاه می گوید: حدیث اول را امام صالحانی نورالدین ابوالرجا محمودبن محمد روایت کرده است. وی مسافرت ها کرده،

ص: 68

راه ها در طلب حدیث پیموده، خدمت مشایخ حدیث رسیده، حدیث شنیده، به دیگران شنونده، در هر رشته ای کتاب نوشته و افراد فراوانی از او روایت کرده اند. در عراق با امام ابوموسی مدائنی و کسانی که در طبقه و ردیف او بودند، مصاحبت داشته، و با اسنادش به امام حافظ ابن مردویه به اسنادش مسلسلأ و مرفوعأ حدیث نقل کرده است... (1). از این عبارت، بخشی از عظمت صالحانی و ویژگی های برجسته اش پدیدار می شود.

## 15 - روایت ابوالفتح ناصر مطرزی

حموینی گوید: «خبر داد به من ابوطالب ابن انجب خازن از ناصر بن ابی المکارم به صورت اجازه...» همان گونه که در جای دیگر نیز گوید: «خبر داد به من شیخ ابوطالب ابن انجب بن عبید الله از محبّ الدّین محمد بن محمود بن حسن نجّار به صورت اجازه از برهان الدّین ابوالفتح ناصر بن ابوالمکارم مطرزی به صورت اجازه...» از محمد بن علی بن الحسین از پدرش از جدّش صلوات الله علیهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. پیوسته خداوند آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت، تا این که در صلب عبدالمطلب قرار داد. سپس از صلب او بیرون آورد و دو قسم کرد: بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب قرار داد. بنابراین علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. پس هر کس او را دوست بدارد، به دوستی من، او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد، او را به دشمنی خود دشمن می دارم.» (2)

## 16 - روایت صدرالافاضل خوارزمی

### اشاره

وی این حدیث را در شرح بیت معری شاعر آورده است، در آن جا که وی گوید:

له الجوهر الساری یوهم شخصه \*\*\* یجوب إلیه محتداً بعد محتدٍ

ص: 69

1-1. توضیح الدلائل - خطی.

2-2. فرائد السمطین 1: 44.

- وی دارای گوهر و عنصر در حرکت و جریان است، شخصیتش چنین می نماید که اصل و تبار یکی بعد از دیگری به او می رسد.

وی می گوید: این مطلب از کلام آن حضرت گرفته شده است که فرمود:

«من وعلی نوری بودیم درپیشگاه خداوند متعال، چهارده هزارسال پیش از خلقت آدم. هنگامی که خداوند آدم راآفرید، این نوری به صلب او منتقل شد و پیوسته او را ازصلبی به صلب دیگرمنتقل می ساخت، تااین که درصلب عبدالمطلب قرارش داد و درآن جابه دو بخش تقسیمش کرد: بخش من درصلب عبدالله و بخش علی در صلب ابوطالب قرار گرفت. بنابراین علی از من است و من از اویم.» (1)

## شرح حال او

فضائل صدرالافاضل، بر کسی که به معاجم رجالی و کتب ادب رجوع کند، پوشیده نیست. اشخاص ذیل شرح حال او را آورده اند:

1 - یاقوت حموی: «قاسم بن حسین بن محمّد بن محمّد خوارزمی، واقعاً وحقاً صدرالافاضل و در علم عربیت به راستی یگانه ی دوران بود. اندیشه و ذهنی افروخته و روشن، طبعی نقاد، ذوقی سرشاروطبعی به راستی آزموده داشت. در علم ادب برتری جسته و درسرودن شعر و ایراد خطابه والایی داشته، او مردمک دیده ی زمانه و جبهه ی درخشان این روزگاران است. از تاریخ ولادتش پرسیدمش، پاسخ داد: تاریخ تولّدم شب نهم ماه شعبان سال 555 است. به اوگفتم: مذهبت چیست؟ گفت: حنفی، لکن خوارزمی نیستم، خوارزمی نیستم، وچندین بار این جمله را تکرار کرد. بلکه دربخارابه درس اشتغال داشته ام ولدانظریه و رأی آنان را دارم. وی، معتزلی بودن را نیز از خود نفی کرد...» (2)

2 - عبدالقادر قرشی: «... وی در نزد ابوالفتح ناصر بن عبدالسید مطرزی فقه و عربیت آموخت. دارای تصنیفاتی است، از جمله: سه جلد شرح المفصل که آن را

ص: 70

---

1-1). نگاه کنید به شرح سقط الزند 1: 253، قصیده ی هشتم.

2-2). معجم الادباء 16: 238.

«التحبير» نامید، شرح سقط الزند... تاتاری ها او را در سال 610 کشتند.» (1)

3 - سیوطی، وی نیز گفتار یاقوت حموی را که ما قبلاً آوردیم در شرح حال او آورده است. (2)

4 - کفوی گوید: « شیخ کامل فاضل...» (3)

5 - علی بن سلطان قاری، قاری مکی نیز به همین صورت آورده است. (4)

## 17 - روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی

### اشاره

علامه حموینی چنین گوید: خبر داد به من شیخ صالح، جمال الدین احمد بن محمد بن محمد معروف به مذکویه قزوینی و دیگران به صورت اجازه به روایتشان از شیخ امام، امام الدین ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم رافعی قزوینی به صورت اجازه، از شیخ عالم عبدالقادر بن ابی صالح جیلی، از ابوالبرکات هبة الله بن موسی سقطی، از قاضی ابوالمظفر هنادین ابراهیم نسفی، از حسن محمد بن موسی در تکریت، از محمد بن فرخان، از محمد بن یزید قاضی، از قتیبه، از لیث بن سعید، از علاء بن عبدالرحمان، از پدرش، از ابوهریره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال، ابوالبشر (آدم) را آفرید و از روحش در او دمید، آدم به طرف راست عرش نگریست. پنج شب نوری را در آن دید که در حال سجود و رکوع اند. آدم گفت: پروردگارا! آیا پیش از من کسی را از گل آفریده ای؟ فرمود: نه ای آدم. عرض کرد: پس این پنج نفری که آنان را به شکل و شمایل خودم می بینم، کیانند؟ فرمود: اینان پنج نفر از فرزندان تو می باشند که اگر آنان نبودند تو را نمی آفریدم. آنان پنج نفرند که برای آن ها پنج اسم از اسامی خود را جدا کرده و اختصاص داده ام. اگر آن ها نبودند بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و ملائکه و انس و جن را نمی آفریدم. من محمودم و این محمد است. منم عالی و این علی است، من فاطمه و این فاطمه است، من

ص: 71

1-1. الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه 1: 410.

2-2. بغية الوعاة: 376.

3-3. كتائب الاعلام الاخير خطی.

4-4. الاثمار الجنيّة خطی.

احسانم و این حسن است، من محسنم و این حسین است. به عزّت خود سوگند خورده ام که اگر کسی به وزن یک دانه ی خردل از بغض اینان را داشته باشد، او را به دوزخ خود وارد کنم و از کسی باکی ندارم. ای آدم اینانند برگزیده ی من. به وسیله ی آن ها مردم را نجات می دهم و (به دلیل دشمنی با اینان) نابودشان می سازم. هرگاه تو به من نیاز داشتی، به اینان توسّلی جوی.

بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مایم کشتی نجات. هر کس به آن بیاویزد نجات یافته و هر کس از آن کناره گیرد، نابود شود. هر کس به خداوند حاجتی دارد، به وسیله ی ما خانواده، حاجتش را از خدا بخواهد.» (1)

### شرح حال او

رافعی قزوینی از محدّثان برجسته و تاریخ نویسان مشهور اهل سنّت است. کتاب «التدوین» او از مشهورترین کتاب های مورد اعتماد است... دانشمندان اهل سنّت مانند سبکی در «طبقات 5: 119»، ابن شاکر کتبی در «فوات الوفيات 2: 3» و ابن الوردی در «تاریخش 2: 148» شرح حال او را آورده و او را ستوده اند.

### 18 - اثبات شیخ فریدالدین عطار

#### اشاره

وی این حدیث را تثبیت کرده و آن را ثابت داشته، در آن جا که گوید:

تو نور احمد و حیدر یکی دان \*\*\* که تا گردد به تو اسرار، آسان (2)

#### شرح حال او

شرح حال او در «نفحات الانس» و دیگر منابع شرح حال عرفا آمده است.

دهلوی نیز در کتابش تصریح کرده که او از بزرگان مقبول نزد اهل تسنّن است.

ص: 72

---

1-1). فرائد السمطين 1: 36.

2-2). اسرارنامه.

## اشاره

وصّابی گوید: از او (یعنی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه) روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم. آن نور بر روی عرش، خداوند را تسبیح می کرد، دو هزار سال پیش از آن که پدرمان حضرت آدم آفریده شود.»

هنگامی که آفریده شد، در صلب او جای گرفتیم. آن گاه، از صلب های گرمی به رحم های پاک منتقل شدیم تا این که در صلب عبدالمطلب جای گرفتیم. و بعد به دو نیم تقسیم شدیم: مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب قرار داد، مرا برای پیامبری و علی را برای شجاعت و علم و فصاحت برگزید. برای ما نام هایی از اسامی خود جدا ساخت. خداوند محمود است و من محمّد، خداوند اعلی است و این علی.»

این حدیث را ابن اسبوع اندلسی در کتابش «الشفاء» آورده است. (1)

## شرح حال او

ابن سبع صاحب کتاب «شفاء الصدور»، از بزرگان حافظان اهل سنت و دانشمندان بزرگ آن ها است، چنان که از شرح حال او ظاهر می شود. و اینک برخی از عبارات و کلماتی که درباره ی او گفته شده است:

1 - ذهبی گوید: کلاعی امام عالم، حافظ برجسته، محدث اندلسی و فرد بلیغ آن دیار، ابوالربیع... عنایت تمامی به تقیید (2) و روایت داشت، در فن حدیث پیشوا بود و به آن بصیرت داشت. حافظ جامع و عارف به جرح و تعدیل بود. تاریخ تولدها و وفیات را می دانست و در این ویژگی و در حفظ اسامی رجال - به ویژه رجال متأخر و معاصر خودش - بر تمام دانشمندان زمانش سبقت گرفت. کتاب های بسیاری نوشت، خطّش

ص: 73

1-1). الاکتفاء فی فضائل الاربعة الخلفا خطّی، درکشف الظنون: 2: 1050. اسم کتاب «شفاء الصدور» آمده است.

2-2). اصطلاح «تقیید»، از حدیث شریف نبوی گرفته شده است که فرمود: «قیدوا العلم بالكتابة: علم را بانوشتن تقیید کنید.» یعنی در بند نمایند. (مترجم)

در استواری و ضبط بی مانند بود. مهارت او در رعایت جهات ادبی و ابراز بلاغت و فصاحت نظیر نداشت. در انشاء رساله منحصر به فرد بود. شعر به خوبی می سرود.

سخنوری فصیح و سخنرانی رسا بود.

آن چه را که نقل می کرد، با سبک و شیوه ی نیکو با عبارات زیبا و مناسب در رعایت سجع و قافیه بیان می کرد. در مجالس از پادشاهان زمان خود سخن می گفت و بر روی منابر، مقاصد و آرمان های آنان را ابراز می داشت. مدت ها کرسی خطابه «بلنسیه» (1) در اختیار او بود. وی در رشته های مختلف تصنیفات مفید دارد... برای فراگیری علم و حدیث، از گوشه و کنار به سوی او می آمدند و بهره های فراوانی در حدیث از او بردند.

ذهبی می افزاید: ابوالعباس احمد بن عماد قاضی تونس و گروهی دیگر، از او حدیث نقل کرده اند. ابن مندی گوید: کسی به جلالت و بزرگواری و ریاست و فضیلت او ندیده ام. در فونوی از جمله منقول و معقول و شعر و نثر، پیشوایی برجسته بود. فضایل و کمالات داشت. در علوم قرآن و تجوید برتر، در ادبیات کارآزموده و از هر حیث لایق و ماهر و او خاتمه حافظان است.

ابار گوید:... او آخر حفاظ و بلیغان اندلس است. در تپه های اطراف «تنسیه» در سه فرسخی شهر «مرسیه» رو به شهر، او را در ذیحجه ی سال 634 کشتند.

حافظ منذری گوید: وی به دست دشمن به قتل رسید. تولدش در اطراف شهر «مرسیه» در شب اول ماه رمضان سال 65 [565] است... مجالس فراوانی داشت که دانش جوشان و حفظ فراوان و آشنایی کامل او به این فن را می رساند. در سال 14 [614] برای ما اجازه ی روایت را نوشت. (با اجازه ای که در نقل روایت داشت برای ما حدیث نوشت). (2)

ص: 74

---

1-1). دهخدا گوید: بلنسیه شهری است شرقی اندلس، جوی های و بستان های بسیار دارد..... از شهرهای مشهور اندلس در مشرق تدمیر و قرطبه... (مترجم).

2-2). تذكرة الحفاظ 4: 1417.



ذهبی در شرح حال او هم چنین گوید: ابوالربیع کلاعی سلیمان بن موسی بن سالم بلنسی، حافظ کبیر، دارای تصانیف، بازمانده ی حدیث شناسان برجسته ی اندلس.... ابار گوید: وی نسبت به حدیث بصیر، حافظ، اندیشمند و آشنای به جرح و تعدیل بود.

موالید و وفیات را به یاد داشت. در این رشته از تمام هم دوره های خود - بخصوص افراد بعد از خود - پیش تر بود. (1)

2 - یافعی: «حافظ ابوالربیع کلاعی سلیمان بن موسی بلنسی دارای تصانیف و بازمانده حدیث شناسان برجسته». آن گاه گفتار ابار که قبلاً گذشت درباره ی وی می آورد. (2)

3 - سیوطی: «ابوالربیع امام حافظ برجسته محدث و بلیغ در اندلس...» (3)

4 - شامی صاحب سیره: «.... ابوالربیع، ثقه، ثبت، سلیمان بن سالم کلاعی...» (4)

5 - مقرئ: «حافظ حدیث و در نقد و بررسی مبرز، با معرفت تمام نسبت به اسناد و راه های حدیث و نسبت به احکام، ضابط بود و رجالش را ذاکر و یادآور بود...» (5)

## 20 - روایت گنجی

### اشاره

وی این حدیث را در بابی که به آن اختصاص داده، روایت کرده و چنین گوید:

باب هشتاد و هفتم: در این که علی از نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است: خبر داد به ما ابراهیم بن برکات خشوعی در مسجد ربوة در غوطه دمشق، از حافظ علی بن حسن، از ابوالقاسم هبة الله، از حافظ ابوبکر خطیب، از علی بن محمد بن عبدالله معدل، از ابوعلی حسین بن صفوان، از محمد بن سهل عطار، از ابوذکوان، از حرب بن بیان (نابینا، اهل قیساریه)، از احمد بن عمرو، از احمد بن عبدالله، از عبدالله بن عمرو، از عبدالکریم جزری، از عکرمة، از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

ص: 75

---

1-1) . العبر، حوادث سال 634.

2-2) . مرآة الجنان، حوادث سال 634.

3-3) . طبقات الحفاظ: 497.

4-4) . سبل الهدی و الوشاد به مقدمة کتاب.

5-5) . نفع الطیب، در ذکر حادثه اینجدة 2: 586.

«خداوند متعال شاخه ای از نور را آفرید چهل هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند، آن را جلو عرش نهاد تا این که زمان بعثت من فرا رسید. نیمی از آن را جدا ساخته و پیامبر شما را از آن آفرید و نیم دیگر علی بن ابی طالب است.»

این حدیث را پیشوای حدیث اهل شام از پیشوای اهل عراق نقل کرده است به همان گونه که آوردیم. و در کتاب های هر دو نفر نیز موجود است.

هم چنین خبر داد به ما ابواسحاق دمشقی، از ابوالقاسم حافظ، از ابوغالب ابن بَنّا، از ابومحمد جوهری، از ابوعلی محمدبن احمدبن یحیی، از ابوسعید عدوی از ابوالأشعث، از فضیل بن عیاض، از ثوربن یزید، از خالدبن معدان، از زاذان، از سلمان، که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند، مطیع او بودیم. آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم علیه السلام آفریده شود. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او جای داد. ما پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم، جزئی از آن من و جزء دیگر علی شد.»

گنجی گوید: محدث شام (ابن عساکر) در جزء سیصد و پنجاهم از تاریخش - پیش از آن که به نصف جزء برسد - آن را نقل کرده و اشکالی بر سند یا متن آن نیاورده است. این نکته می رساند که حدیث در نزد او ثابت و مسلم بوده است.

خبر داد به ما علی بن ابی عبدالله معروف به ابن مقیر بغدادی در دمشق، از ابوالفضل محمد حافظ، از ابونصر بن علی از ابوالحسن علی بن محمد مؤدب، از ابوالحسن فارسی، از احمد بن سلمه نمری، از ابوالفرج غلام فرج واسطی، از حسن بن علی، از مالک، از ابوسلمه، از ابوسعید که ابوعقال از حضرت رسول صلی الله علیه [ و آله ] وسلم پرسید: یا رسول الله! سید المسلمین (سرور مسلمانان) کیست؟

گنجی حدیث را ادامه می دهد تا می رسد به این جا که: ابوعقال پرسید: کدام یک از آنان نزد شما محبوب تر است؟ حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب.» گفتم: چرا؟ فرمود:

«زیرا من و علی از یک نور آفریده شده ایم.» پرسیدم: پس چرا او را آخرین نفر قوم قرار دادی؟ فرمود: «وای بر تو ای ابوعقال. آیا من به تو نگفتم که بهترین پیامبرانم و دیگر

پیامبران در رسالت بر من سبقت گرفته و به آمدن من بشارت داده اند. آیا این ضروری به من می رساند که آخرین نفر آنان باشم؟! من محمد رسول خدایم و هم چنین ضروری به علی نمی رسد اگر آخرین نفر قوم باشد. لکن ای ابوعقال! فضیلت و برتری علی بر دیگر مردم، مانند فضیلت جبرئیل است بر دیگر فرشتگان.»

گنجی می افزاید: این حدیث، حسن و عالی است. و چون طولانی بود، من آن را مختصر کردم و آن را نیاوردم جز به همین جهت.

گنجی به سندش از ابوامامه باهلی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه [ و آله ] وسلم فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده آفرید، در حالی که مرا و علی را از یک درخت آفرید. منم ریشه ی آن درخت و علی شاخه ی آن، فاطمه عامل باروری و حسن و حسین میوه ی آن درخت می باشند. هر کس به شاخه ای از شاخه های آن بیاویزد، نجات یافته و هر کس از آن منحرف شود، سقوط می کند.»

اگر بنده ای خداوند را بین صفا و مروه هزار سال عبادت کند و بعد هزار سال دیگر عبادت کند ولی با ما همراه نباشد [محبّت به ما نداشته باشد] خداوند او را به روی در آتش می افکند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (1)

گنجی می افزاید: این حدیث حسن و عالی است. طبری آن را در معجم خود به همان گونه که ما آوردیم نقل کرده است. و محدّث شام در کتابش از راه های گوناگون آورده است. سپس آن را با اسنادش از ابن عساکر محدّث شام در آن جا نقل کرده است. (2)

ص: 77

---

1-1) . در اینجا مناسب دیدم عین متن روایت را بیاورم باشد تا حجّتی بر بی خبران باشد. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إنّ الله خلق الأنبياء من اشجار شتى، و خلقنى و علياً من شجرة واحدة. فانا أصلها و علي فرعها و فاطمة لقاحها و الحسن و الحسين ثمرها. فمن تعلّق بغصنٍ من أغصانها نجى و من زاغ عنها هوى. و لو أن عبداً عبد الله بين الصفا و المروة ألف عام، ثمّ ألف عام، ثمّ لم يدرك صحبتنا [محبّتنا] اكّبه على منخريه فى النار، ثمّ تلا: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»

2-2) . كفاية الطالب: 314-319.

1 - حافظ گنجی تصریح کرده است که احادیثی که در کتابش آورده، احادیث صحیحیه ای است از کتاب های پیشوایان و حفاظ حدیث در مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه [ وآله ] وسلم هیچ فضیلتی را از ناحیه ی پدران و طهارت مولودش نداشته مگر این که علی علیه السلام با آن حضرت همراه بوده است.

این کتاب را نگاشته و املا کرده به پیروی از آن چه که ما روایت کردیم.... از شقیق از عبدالله که گفت: عرض کردم ای رسول خدا! می شود که کسی مردمی را دوست داشته باشد، اما به آنان ملحق نشود؟ رسول خدا صلی الله علیه [ وآله ] وسلم فرمود: «انسان با کسی است که او را دوست می دارد.» (1)

2 - شیخ نورالدین ابن صباغ در کتابش از «کفایة الطالب» نقل کرده و این عین عبارت اوست: «و از کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب تألیف امام حافظ ابی عبدالله محمدبن یوسف گنجی شافعی از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما - که سعیدبن جبیر زمام شتر آن حضرت را گرفته بود...» (2)

چلبی از این کتاب نام برده و از نویسنده اش به عنوان «شیخ حافظ» یاد کرده است. (3)

3 - گنجی کتابی دارد با عنوان «البيان فی اخبار صاحب الزّمان». چلبی از آن نیز نام برده و گوید: از شیخ ابو عبدالله. (4) یکی از کسانی که از این کتاب نقل کرده اند، عبدالله بن محمد مطیری است در کتابش «الریاض الزّاهرة» که گفته است: شیخ ابو عبدالله محمدبن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتابش «البيان فی اخبار صاحب الزّمان» از آن که این اخبار دلالت دارد بر این که مهدی زنده و باقی است.... (5) بنابراین اینان از گنجی به عنوان «الحافظ» و «الشیخ» تعبیر کرده اند. اینک ما

ص: 78

1-1 . کفایة الطالب: مقدمه.

2-2 . الفصول المهمّة: 111

3-3 . كشف الظنون 2: 1497

4-4 . كشف الظنون 1: 263

5-5 . الریاض الزّاهرة - خطی.

برخی از عبارات واضح و صریحی که مقصود از این دو کلمه را می‌رساند، می‌آوریم:

### کلمه ی «الحافظ» در اصطلاح

این کلمه بزرگی و عظمت مقام صاحب این عنوان را می‌رساند، چنان که گفتار و کلمات پیشوایان این فن گویای این مطلب است. ذهبی گوید: «حافظ» در عرف و اصطلاح برتر از «مفید» است، چنان که کلمه ی «حجّت» از کلمه ی «ثقه» برتر است. (1)

قاری گوید: مقصود از کلمه ی «حافظ»، حافظ حدیث است نه حافظ قرآن.

میرک نیز چنین گفته است و احتمال می‌رود که مقصود، حافظ کتاب و سنت باشد.

حافظ در اصطلاح محدّثان کسی است که یک صد هزار حدیث را از جهت متن و سند بشناسد... ابن جوزی گوید:.... حافظ کسی است که هر آن چه را که به او رسیده است روایت کرده و به هر حدیثی که نیازمند باشد دست رسی داشته باشد. (2) (درباره ی هر مطلبی که از او پرسیده شود یا خود به آن نیازمند باشد به حدیث آگاه باشد).

شعرانی گوید: «حافظ ابن حجر» می‌گفت: شروطی است که هرگاه در انسان جمع شود «حافظ» نامیده می‌شود. این شروط چنین است: در جست و جوی حدیث شهرت داشته باشد. از دهان رجال حدیث آن را بشنود و بگیرد. به جرح و تعدیل طبقات راویان و مراتب و درجات آنان آشنا باشد. درست را از نادرست به خوبی تشخیص دهد. به گونه ای که روایاتی را که نسبت به آنان حضور ذهن دارد، بیش از روایاتی باشد که نسبت به آن ها حضور ذهن ندارد. به علاوه که بسیاری از متون را نیز حفظ داشته باشد. هر کس واجد این شروط باشد، «حافظ» نامیده می‌شود. (3)

بدخشانی گوید: اسم «حافظ» بر کسی اطلاق می‌شود که در فنّ حدیث مهارت و تخصص داشته باشد، برخلاف کلمه ی «محدّث» (4)

ص: 79

1-1) . تذکرة الحفاظ، در شرح حال: محمّدين احمد محدّث جرجایا.

2-2) . جمع الوسائل فی شرح الشمائل: 7.

3-3) . لوائح الأنوار. شرح حال جلال الدین سیوطی.

4-4) . تراجم الحفاظ مخطوط.

«قاری» در مورد معنای کلمه ی «شیخ» در اصطلاح، گوید: «محدّث» و «شیخ» و «امام» عبارت است از استاد کامل. (1)

مشایخ دیگر غیر از قاری نیز چنین گفته اند.

### 21- روایت محب طبری

#### اشاره

این حدیث را محب طبری در کتاب «الریاض النضره فی فضائل العشره» روایت کرده، و او کسی است که دهلوی در بسیاری از موارد بر نقل او اعتماد و تکیه کرده است بدون این که درباره ی آن سخنی گفته و یا اشکالی گرفته باشد یعنی برخورد با او، مانند برخورد با برخی احادیث صحیح مانند حدیث سدّالابواب نیست. و این عین عبارت او است:

یاد کرد ویژگی آن حضرت که او هم تائید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در آن نوری که پیش از آفرینش بر آن نور بودند. از سلمان روایت شده است که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من وعلی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم علیه السلام را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را به دو جزء تقسیم کرد: جزئی من و جزئی علی شد. این روایت را احمد در مناقب آورده است.» (2)

#### شرح حال او

8 محب طبری را تمام کسانی که شرح حالش را نوشته اند ستوده اند، از جمله ذهبی در آثارش: «تذکره الحفاظ» و «المعجم المختص» و «العبر» و «دول الاسلام»، ابن وردی در کتاب «تتمّة المختصر»، سبکی در «طبقات الشافعیة»، صفدی در «الوافی بالوفیات»، سیوطی در «طبقات الحفاظ» و دیگران...

ص: 80

1-1. جمع الوسائل فی شرح الشّمائل: 7.

2-2. الریاض النضره 2: 217.

حموی این حدیث را با الفاظ گوناگونی روایت کرده، بعد از آن که حدیث اشباح را که قبلاً از آن یاد کردیم (1) از طریق رافعی به سندش از ابن عباس و سلمان، حسن بن اسماعیل بن عباد از پدرش از جدش و محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش.... روایت کرده است و این عین عبارت او است:

ابوالیمن عبدالحمید بن عبدالوهاب بن عساکر دمشقی در شهر مکه به من خبر داده و گفت: خبر داد به ما مؤید بن محمد بن علی طوسی، به صورت کتابه از عبدالجبار بن محمد حواری بیهقی، از امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی، از ابو محمد عبدالله بن یوسف، از محمد بن حامد بن حرث تمیمی، از حسن بن عرفه از علی بن قدامة، از میسر بن عبدالله، از عبدالکریم جزری، از سعید بن جبیر، از ابن عباس که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه [ و آله ] وسلم به علی علیه السلام می فرمود:

«خَلَقْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ نُورِ اللَّهِ تَعَالَى.»

«من و تو از نور خداوند متعال آفریده شدیم.»

سید نسابه عبدالحمید بن فخار موسوی رحمه الله به طور کتبی به من خبر داد از نقیب ابوطالب عبدالرحمان بن عبدالسمیع واسطی به طور اجازه، از شاذان بن جرئیل بن اسماعیل قمی به طور قرائت که حدیث را بر او خواند، از ابو عبدالله محمد بن عبدالعزیز قمی، از [ امام ] حاکم الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن علی بن احمد، از محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی، از ابوعلی حسن بن احمد بن حسن حداد، از ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد حافظ، از احمد بن یوسف بن خلاد نصیبی در بغداد، از حارث بن ابی اسامة تمیمی، از داود بن محبر بن محمد، از قیس بن ربیع، از عبّاد بن کثیر، از ابو عثمان نهدی، از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه [ و آله ] وسلم که می فرمود:

«من و علی بن ابی طالب، از نوری از سمت راست عرش آفریده شدیم، که خداوند عزوجل را تسبیح و تقدیس می کردیم، چهارده هزار سال پیش از آن که

ص: 81

1-1). بنگرید به همین کتاب، ذیل عنوان «روایت ابوالقاسم عبدالکریم رافعی قزوینی».

آدم را بیافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، ما را به صلب پدران و رحم مادران پاک منتقل کرد. سپس ما را به صلب عبدالمطلب انتقال داد. و به دو نیم تقسیم شدیم: نیمی از آن را در صلب پدرم عبدالله و نصف دیگر را در صلب عمویم ابوطالب جای داد. من از آن نیمه خلق شدم و علی از نیمه ی دیگر آفریده شد. خداوند متعال از اسامی خود نام هایی را برای ما جدا کرد، خداوند عزوجل «محمود» است و من «محمد»؛ خداوند «اعلی» است و برادرم «علی»؛ خداوند «فاطر» است و دخترم «فاطمه»؛ خداوند «محسن» است و دو فرزندم «حسن و حسین». اسم من در رسالت و نبوت است و اسم علی در خلافت و شجاعت. من رسول خدایم و علی «سیف الله» است.»

خبر داد به من به طور اجازه ابوطالب بن انجب خازن از ناصرین ابی المکارم که گفت: خبر داد به ما ابوالمؤید موفق بن احمد به طور اجازه اگر به طور سماع و شنیدن نباشد که خبر داد به من عزیر محمد از پدرش ابوالقاسم بن ابی الفضل بن عبدالکریم به طور اجازه از شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی به طور اجازه از عبدوس.... (تا آخر آن چه که در روایت شهردار بن شیرویه دیلمی گذشت).

و به همین اسناد تا شهردار به طور اجازه.... (تا آخر آن چه که در خوارزمی گذشت).

خبر داد به من شیخ ابوطالب بن انجب. (تا آخر آن چه که در ابوالفتح مطرزی گذشت). (1)

## 23 - روایت شرف الدین درگزینی طالبی قرشی

### اشاره

علی بن ابراهیم در کتاب «بحر المناقب»، در شرح حال وی چنین گوید: در کتاب «نزل السائرین» و «المناقب» تألیف خطیب از سلمان فارسی روایت شده است که گوید:

از حبیبم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه [ و آله ] وسلّم شنیدم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع در پیشگاه خداوند عزوجل. آن نور

ص: 82



خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته به یک حالت قرار داشتیم تا این که در صلب حضرت عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم: بخشی از آن من و جزء دیگر علی بن ابی طالب شد.» (1)

### شرح حال او

اسنوی شافعی در شرح حال او گوید: شرف الدین محمودبن محمدبن محمود قرشی طائی معروف به درگزینی، وی دانشمندی پارسا بود و بسیار عبادت می کرد. در پیروی از سنت سرسخت بود و کراماتی داشت. عامه و خاصه نسبت به او اتفاق نظر دارند (مورد قبول عامه و خاصه است) از پادشاهان و علما و دانشمندان گرفته تا زبردستان آن ها. قدی بس دراز، صدایی رسا، چهره ای خوش و اخلاقی نیکو داشت.

سخاوتمند بود و از خانواده علم و دین، فرزندان دانشمند و صالح داشت. کتابی در یک جلد درباره ی حدیث نوشته بود، به نام «نزل السائین» و کتابی دیگر در دو جلد به نام «شرح منازل السائین» نگاشت. روز جمعه یازدهم شعبان سال هفت صد و چهل و سه از دنیا رفت. او در «دگزین» - با «دال» بی نقطه مفتوحه و بعد «را» ساکنه و سپس «کاف» مکسوره و بعد «را» نقطه دار و بعدش «یاء و نون»، که یکی از شهرهای اطراف همدان و در فاصله ی دوازده فرسخی آن شهر قرار گرفته است - دفن شد. (2)

### 24 - روایت جمال الدین مدنی زرندی

#### اشاره

این حدیث را از ابن عباس از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است.

زرندی گوید: ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند عزوجل، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. و پیوسته آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت، تا این که در صلب

ص: 83

1-1. بحرالمنقب مخطوط.

2-2. طبقات الشافعیه 1: 555.

عبدالمطلب جای داد. آن گاه، از صلب او بیرون آورده به دو بخش تقسیم کرد:

بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب قرار داد. لذا علی از من است و من از اویم، و او بعد از من ولی و سرپرست هر انسان با ایمانی است.»

وی اشعاری نیز درباره ی امام امیرالمؤمنین سروده که مطلعش چنین است:

اخو احمد المختار صفوة هاشم \*\*\* ابوالسادة الغر الميامين بالمنن

در ضمن قصیده اش این بیت را آورده که به حدیث نور اشاره دارد:

هما ظهرا شَخَصَيْنِ و النور واحد \*\*\* بِنَصِّ حَدِيثِ النَّفْسِ و التَّوْرِ فاعلمنَّ (1)

### کتاب نظم درالسمطین

زرنندی ارزش کتاب خود را در دیباچه ی کتابش بدین گونه آورده است:

در این کتاب، در فضایل آنان (خمسه ی طیّبه) احادیثی گرد آورده ام که دانشمندان و پیشوایان آن ها را نقل کرده اند تا عظمت قدر و شرافت و وجوب موالات آنان بر تمام امت آشکار شود... و از خداوند متعال خواهانم که کوشش و تلاشم را در آن چه به رشته ی نظم درآورده و جواهرات درخشان و گوهرهای تابان گرد آورده ام، خالصانه برای وجه کریم خود قرار دهد... (2)

زرنندی درباره ی این حدیث در کتاب دیگرش: «معارج الوصول إلى فضل آل رسول» نیز، از ابن عباس با همین عبارتی که گذشت، بدین گونه آورده است. (3)

### کتاب معارج الوصول

ارزش این کتاب را در خطبه اش چنین گوید: من این کتاب را در نزد آنان برای

ص: 84

- 
- 1-1) . نظم درالسمطین: 78-79، برادر احمد مختار و برگزیده هاشم که پدر آقایان سپیدرو و شخصیت های برجسته ای است که با نعمت های بسیار با برکت و پرمیمت است... آن دو (پیامبر و امیرالمؤمنین) به صورت دو نفر ظاهر گشته اند، ولی نور آنان به نصّ حدیث نفس و حدیث نور یکی است. پس این نکته را بدان.
  - 2-2) . همان کتاب: مقدمه.
  - 3-3) . معارج الوصول إلى فضل آل الرسول - مخطوط.

خود دستاویزی استوار و دلیلی آشکار، اعتقادی ناب، باور و آیین و خوی و خلق خویش قرار داده ام... از روی برخی از فضایل درخشان آنان که خداوند ویژه ی آن ها ساخته است پرده برداشته ام. همان ویژگی ها و منقبت های نورانی، مقامات ارزنده، کرامت های گسترده و پهناور، مراتب والا و ارزشمند، اوصاف شکوفا و نسیم بخش، بزرگواری های جوشان و خروشان، یادگارهای گران قدر و بهادر....

## شرح حال او

زرنندی از بزرگان دانشمندان اهل سنت است. ابن حجر عسقلانی او را بدین گونه ستوده است: محمد بن یوسف بن حسن بن محمد بن محمود بن حسن زرنندی حنفی شمس الدین برادر نورالدین علی.

در مشیخه جنید بلبانی که حافظ شمس الدین جزری دمشقی آن را تخریح کرده (و اسنادش را آورده است) چنین خواندم که وی (زرنندی) ساکن شیراز شد. مرد دانشمندی بود. تولدش را سال 693 و وفاتش را در شیراز به سال هفت صد و پنجاه و اندی نوشته است و یادآور شده که او کتاب، «السمطین» در فضایل و مناقب سبطین و نیز کتاب «بغیة المراتح» را نوشته و چهل حدیث را با سند و شرح در آن گردآورده است. گوید: برزالی برای او مشیخه ای را از صد نفر استاد و شیخ حدیث ذکر کرده است. (1)

محمد بن یوسف شامی تحت عنوان «مشروعیت مسافرت کردن برای زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله» گوید: شیخ تقی الدین سبکی و شیخ کمال الدین زملکانی و شیخ داود ابوسلیمان کتاب الانتصار را در این زمینه نگاشته اند. هم چنین ابن جمله و دیگر پیشوایان علم حدیث درباره ی زیارت قبر آن حضرت نوشته اند و شیخ تقی الدین ابن تیمیّه را رد کرده اند؛ زیرا او در این باره سخنان ناروایی دارد که دریاها نمی توانند آن ها را بشویند.

از جمله کسانی که در ردّ او کتاب نوشته، علامه محمد بن یوسف زرنندی مدنی

ص: 85

محدث از پیشوایان حدیث دوران او است در کتاب «بغیة المرتاح إلى طلب الارباح». (1) همان طور که حافظ شریف سمهودی از کتابش احادیثی نقل نموده و از او به عنوان «حافظ» تعبیر کرده است، و همین سان احمد بن فضل بن محمد باکثیر حضرمی مکی. در این باره به کتاب «جواهر العقدين» (2) و «وسيلة المال» (3) مراجعه کنید.

ص: 86

1-1. سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد

2-2. از جمله می گوید: حافظ جمال الدین محمد زرنندی از صدی روایت کرده است که گوید: در دوران کودکی در بازار مدینه در کنار «احجار الزيت» بازی می کردم. مردی شترسوار از راه رسید، ایستاد و به علی رضی الله عنه ناسزا گفت. مردم اطراف او را گرفته و به او می نگرستند، که در این هنگام سعد بن ابی وقاص از راه رسید، پرسید: این مرد چه می گوید؟ گفتند: به علی ناسزای گوید، گفت: خداوند! اگر این مرد بنده ی شایسته ای رافحش می دهد، خواری و نابودی اش رابه مسلمانان نشان ده. راوی گوید: چیزی نگذشت که شترش لغزید و از بالای شترش به زمین افتاد و گردنش شکست و شترش رم کرد و او رادر هم شکست و کشت. و از آن جمله است گفتار او در باره ی اختلاف قول در صلوات بر خاندان پیامبر که می گوید: گواهی می دهد بر این مطلب گفتار حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف زرنندی مدنی در اوایل کتاب «معراج الوصول إلى معرفة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم» بدین عبارت: امام شافعی در این باره به اوصاف آنان (اهل بیت) اشاره کرده و ویژگی و فضیلت الاهی آنان را بدین گونه توصیف نموده است: یا اهل بیت رسول الله حبکم \*\*\* فرض من الله فی القرآن أنزله کفاکم من عظیم القدر انکم \*\*\* من لم یصل علیکم لا صلاة له - ای خاندان رسول خدا، دوستی شما از سوی خداوند در قرآن که آن رافرو فرستاده است واجب گشته است. بزرگی و ارزندگی شما را همین بس که هر کس بر شما صلوات و درود نفرستد نمازی انجام نداده است. نیز گوید: حافظ جمال الدین زرنندی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که چون این آیه ی شریفه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» رسول خدا صلی الله علیه و [آله] وسلّم به علی رضی الله عنه فرمود: مصداق آیه، تویی و شیعه ی تو. روز قیامت تو و شیعه ات خشنود و پسندیده شده وارد می شوید، و دشمنان تو خشمناک و مورد خشم و غضب خواهند بود. پرسید: دشمن من کیست؟ فرمود: آن کس که از تو بیزاری جوید و تو را لعنت کند

3-3. در این کتاب چنین آمده است: حافظ جمال الدین زرنندی به دنبال حدیث «من کنت مولاة فعلی مولاة»- که در آینده (مجلد حدیث غدیر) خواهد آمد چنین گوید: امام واحدی گفته است: این ولایتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اثبات کرد، روز قیامت درباره ی آن سؤال خواهد شد. یعنی از ولایت علی و اهل البیت؛ زیرا خداوند متعال به پیامبرش دستور داد که به آیندگان بفهماند که آن حضرت، از تبلیغ رسالت اجر و پاداشی به جز دوستی خویشاوندان را نخواهد خواست و مقصود آن است که از آنان سؤال می شود که آیا به همان گونه که پیامبر به آن ها دستور داده است، آنان را به ولایت پذیرفته اند یا این که آن را تباه کرد و بی ارزش دانسته اند. بنابراین امت مورد بازخواست و پی گیری قرار می گیرند.

همان گونه که از کتاب های او عده ای از محدثین نقل کرده و از او به عنوان شیخ امام علامه محدث حرم شریف نبوی توصیف کرده اند که از آن جمله است ابن صباغ مالکی. (1)

## 25 - روایت سید محمد دهلوی معروف به کيسودراز

### اشاره

در حدیث آمده است: «من و علی از یک نور آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم.» این حدیث دلالت دارد بر این که تمام کمالاتی که در آدم علیه السلام وجود داشت، همگی در حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم جمع است. همین سان کمالات نوح و موسی کلیم و خلیل الله و روح الله همگی در آن حضرت گرد آمده اند. و خداوند آدم و عالم را نیافرید مگر به خاطر رسول خاتم. (2)

این روایت را در دو موضع دیگر از کتابش نقل کرده است: یک جا به این عبارت که فرمود: «من و علی خلق شدیم، نبوت در من و خلافت در او است». و عبارت دیگر:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم.» (3)

ص: 87

---

1-1) الفصول المهمة: 3.

2-2) الاسمار: سمر 74.

3-3) . همان: سمر 77 و 101.

## شرح حال او

شیخ عبدالحق دهلوی در «اخبار الاخیار» شرح حال او را آورده و چنین گوید:

وی سیادت و علم و ولایت را یک جا واجد بود. مقامی والا و موقعیتی ارزنده و گفتاری بلند مرتبه داشت. در بین مشایخ فرقه «چشت» (1)، روش و سلک ویژه ای داشت و حقایق و اسرار حقیقت را به گونه ای مخصوص به خود بیان می کرد... در آغاز زندگی در دهلی به سر می برد و بعد از درگذشت شیخ و مرادش به شهر «دکن» رفته و مورد قبول تمام پیروان فرقه ی خود قرار گرفت و همگی پیرو و مطیع او شدند و در همان جا از دنیا رفت... .

وی سپس علت اشتهار او را به «گیسودراز» یادآور شده و گوید: از تصنیفات مشهور او کتاب: «الاسمار» است که حقایق را به شیوه ی نغز و معما بیان داشته است. (2)

## 26 - روایت سید محمد بن جعفر مکی

### اشاره

وی حدیث نور را بدین عبارت آورده است:

علی کرم الله وجهه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی از نور واحدی هستیم: یکی به عبدالمطلب رسیده و نور من در پیشانی ابوعبدالله ظاهر شد که من بودم. نور ولایت نیز در پیشانی ابوطالب ظاهر شد که علی است. پس من و علی در نبوت و ولایت یکی هستیم.» (3)

## شرح حال او

شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اخبار الاخیار» شرح حال او را با ستایش فراوان آورده و مؤلفات او را ذکر کرده و از آن جمله از کتاب «بحر الأنساب» نام

ص: 88

---

1-1) . دهخدا گوید: نام قریه ای است قریب به هرات در کمال صفوت هوا و عذوبت ماء و از آن جا بوده اندبزرگان سلسله ی چشتی که در سلسله ی آن ها ابراهیم ادهم بوده اند و از آن جمله اند ابواحمد ابدال و خواجه مردود... و نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی که سلسله ی درویشان چشتی به او منتهی می شود. (مترجم)

2-2) . اخبار الاخیار: 127.

3-3) . بحر الأنساب خطی.

## 27 - روایت جلال بخاری

### اشاره

ملک العلماء دولت آبادی گوید: (این حدیث) در «خزانة الجلالیه» به این عبارت آمده است: «آن نور دو نیم گشت: نیمی به عبدالله (رسید) و نیمی به ابوطالب. پس من از نیمی و علی از نیم دیگر خلق شدیم. همه ی انوار، از نور من و نور علی است.» مقصودش از انوار، اولاد و یا پیروانش می باشد. (2)

### شرح حال او

او را «مخدوم جهانیان» نامند... مناقب او را با تمجید و ستایش در کتاب های «جامع السلاسل» تألیف مجدالدین علی بدخشانی، «اخبار الأخیار» از عبدالحق دهلوی، «الانتباه فی سلاسل أولیاء الله» از پدر دهلوی، «ایضاح لطافة المقال» از رشیدالدین دهلوی، «الفرع النامی» از صدیق حسن خان و دیگر کتاب های مربوطه می یابید.

## 28 - روایت سید علی همدانی

### اشاره

وی چندین حدیث در این باب تحت عنوان «المودّة الثامنة» آورده در این مورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی از یک نور می باشند و آن چه که به علی داده شد، به هیچ یک از جهانیان داده نشده است. او، این احادیث را از سلمان، ابن عباس، ابوذر و آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده و چنین گوید: از سلمان رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور در صلب او سوار شد و

ص: 89

1-1). اخبارالأخیار: 132.

2-2). هدایةالسعداء خطی.

پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم:

نبوت در من و خلافت در علی است.»

نیز از اورضی الله عنه نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم مطیع در پیشگاه خداوند. آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد، چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند.

هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد. پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک دیگر جدا شدیم: جزئی من و جزئی علی شد.»

از ابن عباس روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از یک درخت ایم و دیگر مردم از درختان گوناگون.»

هم چنین از او نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده و من و علی را از یک درخت آفرید. من ریشه ی آن درخت ام، علی شاخه، حسن و حسین میوه ها و پیروان ما برگ های آن درختند. هر کس به این درخت چنگ زند، نجات یافته و هر آن کس که از آن سر پیچد، سقوط کرده است.»

از ابوذر رضی الله عنه نقل شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود:

«خداوند متعال این دین را به علی تأیید و پشتیبانی کرده، او از من است و من از اویم. درباره ی او نازل فرموده است: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ...» (1)

از علی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و علی از یک نور آفریده شدیم. (2)

## شرح حال او

شرح حال او با ستایش هر چه تمام تر، در این منابع آمده است:

«خلاصة المناقب» از بدخشانی، «نفحات الانس» از عبدالرحمان جامی، «اعلام

ص: 90

1-1 . هود (11): 17.

2-2 . مودة القری: مودة هشتم.



الأخيار» از كفوى، «جامع السلاسل» از بدخشانى، «توضيح الدلائل» از شهاب الدّين احمد، «الفواتح» از ميبدى، «السمط المجيد» از قشاشى، «الانتباه» از ولّى الله پدر دهلوى.

وى اين حديث را از سلمان در كتاب ديگر خود «روضه الفردوس» روايت کرده است. در باب سيزدهم آن كتاب گويد: حديثى است که از سلمان روايت شده که رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

«من و على از نور واحدی آفریده شدیم، چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بيافریند. بعد از آن که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد. ما پیوسته در یک جا بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یک ديگر جدا شدیم. پس نبوت در من است و خلافت در على است.» (1)

در همان کتاب، از او روايت می کند که حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

«من و على نوری بودیم مطيع و فرمان بردار در پیشگاه خداوند که آن نور خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد...» (2)

### گفتار همدانی در باره ی کتاب «روضه الفردوس»:

همدانی خود ارزش کتابش «روضه الفردوس» را با این کلمات در دیباچه ی آن بیان کرده است: ... هنگامی که کتاب «الفردوس» نوشته ی دانشمند بزرگوار، پیشوا و رهبر پژوهشگران و حجّت محدّثان، شجاع الملّة و الدّین ناصر السنّة ابوالمحمّد شیرویه فرزند شهردار دیلمی همدانی را دیدم که خداوند روحش را غریق رحمت کند آن را دریایی از جواهرات و گنجی از گنجینه های لطایف یافتم، آمیخته به حقایق کلام نبوی، که آثار دقیق و ارزنده مصطفوی را در باغچه های فصولش انباشته است. اما با وجود فواید فراوان و منافع تمامی که داشت، به خاطر کلمات اضافی و طول و تفصیل های نامناسب، انوارش را در حال خاموشی و آثارش را در شرف فرسودگی مشاهده کردم...

به خاطر آسان سازی یادگیری مفاهیم الفاظ، انگیزه ی درونی و ذهنی ام را به استخراج

ص: 91

---

1-1. روضه الفردوس خطی.

2-2. همان.

مغزها و آشکار ساختن و گشودن درهای آن وادار ساخت. لذا از عمق این دریاها، ارزنده ترین گوهرهای آن را استخراج کردم و از شاخسار گلستانش نفیس ترین شکوفه هایش را چیدم و کتابم را «روضه الفردوس» نامیدم و به بیست باب تقسیم کردم و هر بابی را اختصاص به روایت یک نفر از صحابه دادم....»

وی همین حدیث نور را در کتاب دیگرش «مشارب الاذواق فی شرح میمیه ابن الفارض» در شرح این بیت آورده است، که ابن فارض گوید:

لها البدر کأْسٌ و هی شمس تديرها \*\*\* هلال و کم یبدو إذا مزجت بنجم (1)

بر این حدیث تعلیقاتی زده و احادیث دیگری را در تأیید آن آورده است.

## 29 - روایت جلال خجندی

### اشاره

شهاب احمد در معنای حدیث «أنا منه و هو منی» چنین گوید: «عَلَّامَهُ مَطْلَعُ الْكُشْفِ وَ الْكِرَامَةِ جَلال الدِّین احمد خجندی گوید:..... می تواند مقصود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «أنا منه و هو منی» آن چیزی باشد که گفته شده است در حدیث آمده که فرمود: «من و علی از نور واحدی هستیم.» یعنی هر یک از ما، از همان چیزی است که دیگری از آن است. (2)

### شرح حال او

شهاب الدین احمد در موارد زیادی بر خجندی اعتماد کرده که این خود، دلیل بر بزرگی و جلالت این مرد است. از جمله:

1 - از او به عبارت «عَلَّامَهُ مَطْلَعُ الْكُشْفِ وَ الْكِرَامَةِ» تعبیر می کند.

2 - در جای دیگر گوید: «شیخ امام عارف عَلَّامَةُ مَنبَعِ الْكُشْفِ وَ الزَّمان وَ الْكِرَامَةِ، جامع دو علم معقول و منقول که صدیقیّت عظمای او مورد تصدیق و گواهی

ص: 92

1-1). بدر (ماه تمام) جام او است و آن خورشیدی است که هلال، آن را می چرخاند و به هنگامی که با ستاره همراه می شود، بیشتر آشکار می گردد.

2-2). توضیح الدلائل خطی.

اهل یقین و وصول است. جلال الملة و الشريعة و الصدق و الطريقة و الحق و الحقیقة و الدین احمد خجندی شیخ حرم شریف پیامبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، که خداوند روحش را پاک و منزّه بدارد. در برخی از نوشته های خود چنین گوید: بدان که در برخی از آثار و کتاب ها آمده است که صدیق اکبر ابوبکر است؛ ولی در برخی از آثار و روایات، صدیق اکبر را بر حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه و کرم وجهه اطلاق کرده اند. کلمه ی صدیق اکبر بر فرد دیگری غیر از این دو نفر اطلاق نگشته است.»

3 - نیز گوید: «... شیخ عارف پیشوای اندیشمندان با معرفت جلال الدین احمد خجندی، قدس الله سره . آن گاه روایت عایشه و معاویه و ابوذر (رض) را بدان گونه که گذشت می آورد. می گوید: این روایات و آثار، حدیث طبر راتقویت می کند؛ زیرا هیچ کسی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر نیست، مگر این که محبوب ترین افراد نزد خداوند متعال است.»

4 - گوید: «شیخ مرضی و پیشوای پسندیده جلال الدین خجندی» گوید: به تحقیق که ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور بسته شدن تمام درهای وارده بر مسجد را به جز در خانه ی علی صادر فرمود...»

5 - گوید: «شیخ پیشوای والا، دانای به قوانین و راه ها و حقایق دینی، جلال الملة و الدین احمد خجندی مدنی - که خداوند روحش را شاد و او را به همه ی مقامات برتر برساند - گفته است: علی کرم الله وجهه از کودکی در دامان پیامبر رشد و نمو یافت.»

### 30 - روایت سید شهاب الدین احمد

این حدیث را از صالحانی، به سند خود از محمد بن علی بن حسین از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. بعد از آن حدیث «شجره» را از جابر با این عبارت نقل کرده است:

از محمد بن علی بن حسین از پدرش از جدش روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او

قرار داد و پیوسته آن نور را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت. تا این که در صلب عبدالمطلب جای داد و آن را به دو قسمت کرد: بخشی را در صلب عبدالله و بخشی را در صلب ابوطالب. پس علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به محبتم او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی ام او را دشمن می دارم.»

نیز از جابر رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صحرای عرفات و علی کرم الله وجهه روبه روی آن حضرت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی! جلوتر بیا، کف دستت را در کف دست من بگذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. من ریشه و اصل آن درختم و تویی تنه ی آن، و حسن و حسین شاخه های آنند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد.»

حدیث اول را امام صالحانی، ابوحامد محمودبن محمد روایت کرده، کسی که مسافرت ها کرده، و بار سفرها انداخته به خدمت مشایخ و اساتید حدیث رسیده، از آنان حدیث شنیده و بر ایشان خوانده، در هر رشته ای کتابی نگاشته، مردم بسیاری از او حدیث نقل کرده و در عراق با امام ابوموسی مدینی و کسانی که در طبقه و ردیف او بوده اند، مصاحبت و هم نشینی داشته است. وی با اسنادش به امام حافظ ابوبکرین مردویه، به اسنادش به طور مسلسل و مرفوع روایت کرده است. و حدیث دوم را به امام حافظ پرهیزکار ابونعیم اصفهانی رسانده است.

حدیث دوم را امام شمس الدین محمد بن حسن بن یوسف انصاری زرنندی محدث در حرم شریف نبوی محمدی به روایت ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است. (1)

### 31 - روایت شهاب دولت آبادی

#### اشاره

وی این حدیث را روایت کرده است، در آن جا که گوید:

ص: 94

---

1-1). توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل خطی.

جلوه ی دوم: درباره ی آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب را به لقب «برادرم» مفتخر فرمود، با این که پسرعموهای بسیاری داشت. از بین آنان علی را به عنوان برادر برگزید، نه دیگران را. و این بدان جهت بود که هر دو از یک نور بودند و در بین بنی هاشم هیچ کس به مانند علی نبود. و به زودی در جلوه ی هفدهم از این هدایت، تمام حدیث نور را خواهیم آورد. در کتاب «المصابیح و المشارق» و «الخزانة الجلالیة» و «الدرر» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی! تواز منی و من از توام. یعنی تو از نور من ای و من از نور توام.»

و در کتاب «التمهید فی فضائل الصحابة» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«خوش آمدی ای برادر و ای پسرعموی من، ای کسی که من و او از یک نور آفریده شده ایم.» (1)

وی حدیث نور را در کتابش نقل کرده و آن را از جمله دلائل سروری علی علیه السلام و اهل بیت و برتری آنان بر دیگران قرار داده است. می گوید:

وجه اول: حدیث مشهور است که پیامبر فرمود:

«ای علی! منم آقای پیامبران و تویی آقای مسلمان ها. هر کس که من مولای او باشم، علی مولای او خواهد بود. ای علی! منم آقای فرزندان آدم و تویی آقای فرزندان هاشمی.»

در صحیفه ها آمده است که عایشه گفت: من در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله [ و آله ] و سلم نشسته بودم که علی (علیه السلام) وارد شد. حضرت فرمود: «این آقای عرب است.» من عرض کردم، پدر و مادرم فدای تو باد، آیا تو آقای عرب نیستی؟ فرمود: «منم آقای جهانیان و او آقای عرب می باشد.»

این حدیث مشهور و متواتر است. هر کس بگوید که علی آقا نیست، پیامبر را دروغ گو دانسته و تکذیب کرده، که تکذیب آن حضرت کفر است.

ص: 95

وجه دوم: علی از همان نوری خلق شده که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است و بی تردید، محمد صلی الله علیه و آله و سلم آقا است.

وجه سوم: حضرت علی و حضرت محمد از یک شجره اند، همان گونه که آن حضرت فرموده است و بی تردید، حضرت محمد سید و آقا است. (1)

## شرح حال او

دولت آبادی از دانشمندان مشهور اهل سنت است. شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اخبار الأخیار» و صدیق حسن در «ابجد العلوم» شرح حال او را آورده اند.

ولی الله دهلوی (پدر نویسنده ی تحفه ی اثنا عشریه) در کتاب «المقدمة السنیه» او را از دانشمندان و فقیهان هند برشمرده است. رشیدالدین دهلوی او را از پیشوایان دین و پیشینیان مورد اعتماد اهل سنت دانسته است و او را در ردیف دانشمندان اهل سنت هم چون احمدبن حنبل و ابن جوزی و تفتازانی قرار داده و از جمله دانشمندان اهل سنت که درباره ی فضائل اهل بیت کتاب نوشته اند، برشمرده است. در دو کتابش «ایضاح لطافة المقال» و «غرة الراشدين» موارد زیادی را از او نقل کرده است.

نیز غلام علی آزاد در کتاب «سجة المرجان فی علماء هندوستان» درباره ی او چنین آورده است:

«مولانا قاضی شهاب الدین ابن شمس الدین بن عمر زاوی دولت آبادی نورالله ضریحه. در شهر دولت آباد دهلی زاده شد و نزد قاضی عبدالمقتدر دهلوی و مولانا خواجگی دهلوی - که از شاگردان مولانا معین الدین عمرانیه بوده است - درس خوانده و بر هم ردیفان خود برتری یافته و از هم شاگردی هایش پیشی گرفته است. قاضی عبدالمقتدر درباره ی وی چنین گفته است: برخی از شاگردانی که نزد من می آمدند کسانی بودند که پوست و گوشت و استخوانش علم بود.

... قاضی به شهر «جونپور» رفت و سلطان ابراهیم شرقی والی آن جا ورود او را

ص: 96

گرامی داشت و ارج نهاد. و در ردیف بزرگان از او تعظیم نمود و ملک العلماء لقب داد، بدین روی قاضی کرسی آموزش و استادی را زینت بخشید.... و کتاب هایی تألیف کرد که دانشجویان عرب و عجم به سویش بار سفر بستند. چراغ هایی را برافروخت که از آتش برافروخته بر بلنداهای رهنمون تر بود. از جمله ی آن تألیفات است کتاب های:

«البحر المواجه فی تفسیر القرآن العظیم» به زبان فارسی، حواشی بر کتاب «الکافی» در علم نحو که این کتاب مشهورترین تألیف او است، کتاب «الارشاد» در علم نحو که در این کتاب، خود را پای بند آوردن مثال در ضمن تعریف هر مطلبی نموده است، کتاب «بدیع المیزان» که متنی است در فن بلاغت با عبارات دارای سجع و قافیه، کتاب «شرح البزودی» در علم اصول الفقه تا بحث امر، شرحی گسترده بر قصیده «بانت سعاد» (1)، رساله ای در تقسیم علوم به زبان فارسی، رساله ای دیگر در مناقب سادات به زبان فارسی و کتاب های دیگر... وی در سال هشت صد و چهل و نه، پنج روز به آخر ماه رجب مانده، دیده از جهان فرو بست و در شهر جونپور در سمت جنوبی مسجد سلطان ابراهیم شرقی دفن شد.» (2)

### 32 - روایت ابن حجر عسقلانی

#### اشاره

وی این حدیث را از سلمان فارسی رضی الله عنه به این عبارت نقل کرده است:

«خَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.» (3)

در جای دیگر با این عبارت نقل کرده است:

ص: 97

---

1-1). دهخدا می نویسد: سَعَاد، زن محبوبه که در عرب بوده است. مطلع قصیده ی بانت سعاد چنین است: بانت سعاد فقلبی الیوم مقبول / متیم لم یفد مکبول، کعب بن زهیر به نقل از عقدا الفرید 6: 139. این قصیده از قصاید معروف عرب است و بر آن شروحن نوشته شده است. (مترجم)

2-2). سبحة المرجان فی علماء هندوستان: 39.

3-3). تسدید القول فی مختصر مسند الفردوس خطی است. صاحب «کشف الظنون» نام کتاب او را آورده است 2: 1684.

## شرح حال او

برخی از دانشمندان شرح حال حافظ شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی متوفای سال 852 را آورده اند:

1 - سخاوی: شیخ من استاد، امام الأئمة... نام و یادش شهرت یافته، آوازه اش به دوردست ها رسیده، پیشوایان حدیث به سویش بار سفر بسته، شخصیت ها از درک حضرتش گرامی گشته و دانشجویان او فراوان شده اند تا جایی که سران علم و دانش در هر مذهبی از شاگردان او بودند... پیشینیان به حفظ، وثوق، امانت داری، آگاهی کامل، ذهن روشنگر، هوشیاری فراوان و گستردگی دانش او در رشته های گوناگون گواهی داده اند. (2)

2 - سیوطی شرح حال مبسوطی از او آورده است. (3)

3 - ابن عماد با ستایش و تمجید فراوان از او یاد کرده است (4).

4 - فارسی: ما همانند او کسی را ندیدیم. (5)

## 33 - روایت حافی حسینی شافعی

وی این حدیث را بدین گونه روایت کرده است:

احمد روایت کرده است در دو کتاب مذکور یعنی مسند و مناقب که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من وعلی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند عزّوجلّ، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم را آفرید، این نور را در او تقسیم کرد و آن را دو نیم قرار داد: بخشی از آن منم و جزء دیگر علی است.»

ص: 98

1-1) . همان منبع.

2-2) . الضوء اللامع 2: 36-40.

3-3) . حسن المحاضرة 1: 363.

4-4) . شذرات الذهب 7: 270.

5-5) . ذیل تذکرة الحفاظ: 380.



صاحب کتاب «الفردوس» این تتمه را بر آن حدیث افزوده است که فرمود: «بعد ما منتقل شدیم تا در عبدالمطلب قرار گرفتیم: نبوت مال من شد و برای علی وصیت بود.» (1)

### 34 - روایت وصابی یمینی شافعی

وی این حدیث را در باب پنجم (روایاتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی حضرت علی علیه السلام وارد شده)، آورده است که علی علیه السلام هم چون جان آن حضرت و به مانند سر نسبت به تن شریفش می باشد. و آنان دو نور بودند در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند.

نیز حضرت رسول فرمود: «از سوی من کسی جز خودم و یا علی چیزی نمی گوید و ادا نمی کند.»

این روایت را از کتاب «المناقب» تألیف احمد به سندش و کتاب «الشفاء» تألیف ابن اسبوع اندلسی از قول سلمان رضی الله تعالی عنه آورده است. (2)

چون قبلاً عین متن دو حدیث مذکور را هر کدام در جای خود قبلاً آورده ایم، دیگر تکرار نمی کنیم.

### 35 - روایت جمال محدث شیرازی

#### اشاره

وی این حدیث را در کتاب «الأربعین» از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و می افزاید: این حدیث همان حدیثی است که در دیباچه ی کتاب در بیت یادشده ی زیر، بدان اشارت رفته بود:

هما ظهرا شخصین و النور واحد \*\*\* بنص حدیث النفس و النور فاعلمن (3)

ص: 99

---

1-1 . التبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاح خطی .

2-2 . الاکتفاء فی فضل الأربعة الخلفا خطی .

3-3 . الأربعین - خطی . آن دو، به صورت دو نفر ظاهر شدند، ولی نور یکی بود به نص حدیث نفس و حدیث نور؛ پس بدان و آگاه باش

نویسنده محدّث این کتاب در مقدمه اش تصریح کرده که احادیث وارده در این کتاب، همگی از احادیث معتبره است، در آن جا که بعد از خطبه ی کتاب گوید: بنده ی نیازمند به خدای بی نیاز، عطاءالله بن فضل الله مشهور به جمال الدین محدّث حسینی که خداوند حالاتش را نیکو و آرزوهایش را به بخشش و جود فراگیرش ویژگی بخشید گوید: این کتاب چهل حدیث است در مناقب امیرالمؤمنین، امام المتّقین، رهبر مسلمین، سرور اولیاء و صدیقین، روشنگر راه های حق و یقین، شکننده ی بت ها، فراری دهنده ی گروه ها، صدقه دهنده در محراب، یگانه تاز میدان های نبرد، آن کس که به تکریم برادری با حضرت رسول مکرم و به عنوان در خانه ی حکمت و شهر علم برگزیده شده، به برتری و گزینش او وحی نازل گشته، کتاب خدابه عنوان ابوالزّیاحتین و ابوتراب از او یاد کرده است:

هو النبا العظیم و فلک نوح \*\*\* و باب الله و انقطع الخطاب

- او نبأ عظیم و کشتی نوح و دروازه ی خدایی است، و سخن در همین جا تمام است و کامل.

او کسی است که درباره اش رسول خدا فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه» و برایش چنین دعا کرد که: «اللّهُمَّ وال من و الاه و عاد من عاداه» و با این گونه ویژگی ها گرامی اش داشت... هرچند مناقب و فضائلش آن قدر فراوان است که قابل شمارش نیست، به همان گونه که از ابن عباس روایت شده است (مرفوعاً) که اگر درختان باغ ها قلم گردند (تا آخر حدیث)... لکن من به جهت اختصار و با توجّه به کلام پیامبر گرامی اسلام که فرمود: «هر کس بر اّمت من چهل حدیث را حفظ و نگه داری کند...» چهل حدیث را که از کتب معتبره بر طریقه ی اهل البیت نوشته شده است، در این جا می آورم...

سیّد جمال الدین عطاءالله بن فضل الله شیرازی ملقب به محدّث: دانشمندی محدّث و تیزاندیش، دارای تصنیفات مورد قبول و مورد اعتماد نزد دانشمندان مانند کتاب «روضه الأحباب فی السیرة» و «الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین».... از جمله کسانی که از او حدیث نقل کرده اند، «القاری» است در کتاب «المرقاة فی شرح المشکاة»، و او از اساتید و مشایخ دهلوی است.

### 36 - روایت جُفری

#### اشاره

وی این حدیث را روایت کرده، می گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، پیش از آن که آدم را بیافریند به چهارده هزار سال. هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی من هستم و بخشی علی است.» (1)

#### شرح حال او

محبّی شرح حال او را بدین سان آورده است: شیخ بن علی بن محمّد بن عبدالله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمّد بن علی بن محمّد بن احمد. استاد اعظم، فقیه مقدم، وی مانند سلف خود به نام جُفری - به ضم «جیم» و سکون «فا» و بعدش «راء» - شناخته می شود. فرزانه ی کامل بزرگوار، قاضی ارزنده ی گرامی. از پیشوایان دانش، گرامی و گران قدر، نام آور و پرآوازه، شهرتش پذیرفته شده و احترامش فراوان بود. در دهکده «تدیس» دیده به جهان گشود. حافظ قرآن شد، نزد گروهی از دانشمندان دانش آموخت. آن گاه به سرزمین هند و سواحل رفت و ... دانش آموخت و در علوم عقلیه و نقلیه برتری یافت.... خلاصه آن که وی از سران دانشمندان بزرگ بود. وفاتش در «بندر الشحر» در ماه صفر سال هزار و شصت و سه بود. (2)

ص: 101

1-1. کنزالبراهین الکسیبه و الأسرار الوهبیّة الغیبیّة خطّی.

2-2. خلاصه الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر 2: 235.

وی این حدیث را در فصل یازدهم کتاب خود (درباره ی این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام از یک نور می باشند و حضرت علی جانشین و خلیفه است) از کتاب «مناقب ابن مغازلی» به سندش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است.

هم چنین دو حدیث سلمان را از آن حضرت روایت کرده است. و همان بیت شعر عطار را که قبلاً ذکر کردیم آورده است. نیز، از ابن اسبوع اندلسی حدیثش را از علی علیه السلام از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است.

و هم چنین از «الفوائد الجلالیه» تألیف سیّد جلال الدّین بخاری»، از علی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. (1)

متن تمام این روایات قبلاً نقل شد. بدین رو، تکرار نمی کنیم.

### 38 - روایت احمد بن ابراهیم

وی این حدیث را از سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم خلق شود. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد و ما پیوسته در یک جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب، از یک دیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت» (2)

### 39 - روایت سیّد محمد ماه عالم

وی این حدیث را در ضمن فضایل علی علیه السلام نقل نموده و تصریح کرده است که این حدیث معتبر است و این خلاصه ای از ترجمه ی گفتار او است در شرح حال مولایمان حضرت علی علیه السلام:

ظاهر مبارک آن حضرت، مظهر اسرار سبحانی و باطن گرامی اش فرودگاه انوار

ص: 102

---

1-1. ریاض الفضائل، فصل یازدهم.

2-2. جواهر النفائس - خطّی.

ربّانی بود. صحیفه های شب و روز نسبت به فضایل و درجات والایش در تنگنا هستند.

دفتر آسمان ها و زمین ها گنجایش ارزندگی شخصیت و ویژگی های ارزنده او را ندارند. فضائلش بی شمار و کمالاتش غیرقابل احاطه است، زیرا نسب مبارکش از روایت معتبره ی وارده از قول رسول گرامی و بهترین خلق خدا دانسته می شود که فرمود: «من و علی از نور واحدی بودیم.» عظمت حسبش نیز از فرمایشات ارزنده ی آن حضرت برمی آید که فرمود: «تویی در دنیا و آخرت برادر من.» و فور علمش از حدیث صحیح: «أنا مدينة العلم و علیّ بأبها.» گسترش جودش از کلام خداوند متعال که فرمود:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (1) شجاعتش از جمله ی: «لا فتی إلا علی لا سیف إلا ذو الفقار» و فضائلش در این جمله ی رسول خدا می درخشد که فرمود: «مبارزه علی بن ابی طالب در روز خندق، از همه ی اعمال امت من برتر است.» (2)

#### 40 - روایت محمد صدر عالم

#### اشاره

وی حدیث نور را از کتاب «الشفاء» تألیف ابن اسبوع از قول حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. آن گاه معنی حدیث و دلالت آن را در ضمن تحقیقی ارزنده بیان کرده و در پی آن سخن ابن عربی را که ان شاء الله در آینده خواهیم گفت آورده است. به دنبالش حدیث را به روایت احمد در «المناقب» تأیید کرده که از سلمان فارسی رضی الله عنه آورده که رسول خدا درباره ی آن حضرت فرمود: «ای علی! با پیامبران در پنهانی و با من به صورت آشکارا بودی.»

#### شرح حال او

صدر عالم، از بزرگان دانشمندان اهل سنت در سرزمین هند، عارف و محدثی بزرگ است که شاه ولیّ الله در کتاب «التفهيمات الالهية» او را ستوده است. صاحب

ص: 103

1-1. بقره (2): 274: «كسانی که اموالشان را در شب و روز، پنهانی و آشکارا انفاق می کنند.»

2-2. تذكرة الأبرار خطی.

کتاب «نزہة الخواطر» شرح حال او را با بدین سان می آورد: «شیخ فاضل، یکی از علماء عامل و بندگان صالح خداوند». آن گاه در ضمن تصنیفات او، کتاب «معارج العلی» را ذکر کرده است. (1)

#### 41 - روایت غلام علی آزاد بلگرامی

##### اشاره

وی این حدیث را از ابن اسبوع از علی علیه السلام از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده در حالی که به آن احتجاج و استدلال نموده و بر آن تکیه کرده است و سپس به فارسی ترجمه کرده است. (2)

##### شرح حال او

شرح حال او را صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «ابجد العلوم» و در «اتخاف النبلاء» به تفصیل آورده و او را ستوده است. به آن منابع مراجعه شود.

ص: 104

---

1-1) . معارج العلی خطّی.

2-2) . شجره ی طیبه خطّی.

### اشاره

در این جا مناسبت دارد که برخی از احادیثی را بیاوریم که مؤید حدیث نور می باشند تا منصفان را بصیرت افزایش و حجّت را بر مخالفان تمام کند. خداوند توفیق بخشنده است و اختیار توفیق به دست او است.

### حدیث اول

#### حدیث شجره

### اشاره

#### (1)

حاصل و مضمون حدیث شجره آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام از یک درخت آفریده شده اند، حافظان و پیشوایان حدیث که پس از این یاد می شوند، این روایات را نقل کرده اند:

طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه اصفهانی، ابن مغازلی واسطی، شیرویه دیلمی همدانی، خطیب خوارزمی، زرندی، شهاب الدین احمد، نور بدخشانی، میبدی یزدی، سیوطی، متقی هندی، وصابی یمنی، جمال محدث، مناوی، جُفری، میرزا محمد

ص: 105

---

1-1). بررسی اسناد حدیث شجره با الفاظ و عبارات گوناگون، گویای آن است که راویان این حدیث از حفاظ مشهور و دانشمندان بزرگ اند که تعدادشان بسیار زیاد است. مدارک و منابع دیگری نیز وجود دارد که در این کتاب به خاطر رعایت اختصار به آن ها اشاره نشده است.

## 1 - روایت حاکم

حاکم گوید: خبر داد مرا حسین بن علی تمیمی از ابوالعباس احمد بن محمد، از هارون بن حاتم، از عبدالرحمان بن ابی حماد، از اسحاق بن یوسف، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از جابر بن عبدالله که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به علی علیه السلام می فرمود: «یا علی! الناس من شجر شتی و أنا و أنت من شجرة واحدة.» آن گاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

«وَجَاتَتْ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زَرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ» (1)

این حدیث صحیح الاسناد است. (2)

## 2 - روایت ابن مغزلی

ابن مغزلی گوید: خبر داد به ما عبدالله بن محمد بن ابی نصر ابوزکریا، از عبدالرحمان بن احمد بن نصر ازدی حافظ، از ابومحمد عبدالغنی بن سعید ازدی، از یوسف بن قاسم میانجی، از علی بن عباس مقانعی، از محمد بن مروان از ابراهیم بن حاکم، از پدرش، از ابی مالک، از ابن عباس که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «من و علی از یک شجره هستیم و مردم از درختان پراکنده.» (3)

## 3 - روایت دیلمی

گوید: ابن عباس از حضرت رسول نقل می کند که فرمود: «من و علی از یک شجره هستیم و مردم از درختان پراکنده.» (4)

ص: 106

1-1. رعد (13): 4.

2-2. المستدرک، کتاب التفسیر 2: 241.

3-3. المناقب، تألیف ابن مغزلی: 400.

4-4. فردوس الاخبار 1: 77.



#### 4 - روایت خوارزمی

وی این حدیث را از دیلمی از طریق ابن مردویه از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من و علی از یک شجره هستیم و دیگر مردم از درختان پراکنده.» (1)

#### 5 - روایت زرندی

از جابر بن عبدالله روایت کرده است که گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: «مردمان از درخت پراکنده اند و من و تو از یک درخت هستیم.»

آن گاه این آیه ی شریفه را قرائت فرمود: «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ...» تا رسید به این جمله: «يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ» (2)

#### 6 - روایت شهاب احمد

وی نیز از جابر به همین گونه روایت کرده و آن گاه گفته است: این حدیث را صالحانی به اسنادش به حافظ ابن مردویه روایت کرده و هم چنین شیخ شمس الدین زرندی آن را نقل نموده است. (3)

#### 7 - روایت نور بدخشی لاهیجی

وی این حدیث را در ضمن احادیثی که در فضایل علی علیه السلام نقل کرده است مانند: حدیث «مدینة العلم» و حدیث «أنا منه و هو منی» و حدیث «ولایت»- با این عبارت آورده است. و نیز فرمود: «من و علی از یک درختیم و مردمان از درختان متفرقه و پراکنده.» (4)

ص: 107

1-1 . المناقب، خوارزمی: 87.

2-2 . نظم در السمطين: 79.

3-3 . توضیح الدلائل خطی.

4-4 . شرح گلشن راز تالیف شمس الدین محمد بن یحیی گیلانی لاهیجی نوربخش 331

وی نیز حدیث شجره را از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت دانسته و استوار داشته است. (1)

### 9 - روایت سیوطی

سیوطی (در ضمن فضائل علی علیه السلام) گوید: حدیث سیزدهم: از جابر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من و علی از یک درختیم و مردمان از درختان پراکنده.» این حدیث را دیلمی آورده است. (2)

### 10 - روایت متقی

وی از دیلمی و حاکم از جابر روایت کرده است. (3)

### 11 - روایت وصابی

وی از دیلمی، از جابر روایت کرده است (4) و نیز از خطیب در فضائل صحابه از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو، به خلقت من شباهت داری. تو از درخت منی، همان درختی که من از آنم» (5)

### 12 - روایت جمال الدین محدث

وی این حدیث را از جابر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و این چهارمین حدیث از احادیث کتاب او است. (6)

### 13 - روایت مناوی

وی حدیث شجره را از فردوس الأخبار دیلمی نقل کرده است. (7)

ص: 108

- 
- 1-1) . الفواتح، شرح دیوان امیرالمؤمنین: 111.
  - 2-2) . القول الجلی فی فضائل علی، حدیث 13.
  - 3-3) . کنز العمال 11: 608.
  - 4-4) الاکتفاء فی فضائل الأربعة الخلفاء خطی.
  - 5-5) الاکتفاء فی فضائل الأربعة الخلفاء خطی.
  - 6-6) . الأربعین خطی.
  - 7-7) کنوزالحقائق، در حاشیه الجامع الصغیر 1: 80.

## 14 - روایت جُفری

وی حدیث را بدین گونه آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مردمان از درختان پراکنده اند و من و علی از یک درخت هستیم.» (1)

## 15 - روایت بدخشی

وی از سه طریق نقل می کند، الف: طبرانی در کتاب «اللاوسط»، ب: ابن مردویه از جابر، ج: دیلمی از جابر و ابن عباس. (2)

## 16 - روایت صدر عالم

وی بدین گونه روایت کرده است: حاکم از جابر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی مردمان از درخت گوناگون اند و من و تو از یک درخت هستیم.» (3)

## 17 - روایت دهلوی

وی از حاکم و ابن مردویه از جابراز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدان گونه روایت کرده است که پیشتر نقل شد. آن گاه گوید: این روایت به نظر حاکم صحیح است. سپس حدیث را به فارسی ترجمه کرده است. بعد گوید: و در بعضی روایات آمده است: من و تو از طینت حضرت ابراهیم آفریده شده ایم، و بعد آن را نیز به فارسی ترجمه کرده است. (4)

## 18 - روایت لکهنوی

وی حدیث را از حاکم و ابن مردویه از جابر نقل کرده و سپس گوید: این حدیث به نظر حاکم صحیح است. بعد ترجمه ی فارسی آن را آورده است. (5)

ص: 109

1-1 . کنزالبراهین خطّی.

2-2 . مفتاح النجا خطّی. از همین کتاب، روایت طبرانی و ابن مردویه نیز معلوم می شود.

3-3 . معارج العلی خطّی.

4-4 . تحفة المحبّین - خطّی.

5-5 . وسیلة النجاة فی مناقب الحضرات 69

خلاصه و حاصل این حدیث آن است که خداوند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از یک درخت آفریده است، آن حضرت ریشه‌ی آن درخت است و حضرت علی تنه‌ی آن درخت و حسنین علیهما السلام شاخه‌های آن اند.

برخی از حفاظ و دانشمندانی که این حدیث را نقل کرده اند، عبارتند از:

عبدالله بن احمد بن حنبل، طبرانی صاحب معاجم سه گانه، ابونعیم اصفهانی، ابن مغزلی شافعی، ابن عساکر دمشقی، گنجی شافعی، دولت آبادی هندی و شهاب الدین احمد.

#### 1 - روایت عبدالله بن احمد

وی این حدیث را در زوائد المسند با این عبارت روایت کرده است: خبر داد به ما علی بن اسحاق بن عیسی و حدیث کرد ما راعثمان بن عبدالله، از عبدالله بن لهیعه، از ابوالزبیر مکی، از جابر بن عبدالله انصاری که پیامبر در صحرای عرفات - در حالی که علی علیه السلام روبه روی حضرتش ایستاده بود - به او اشاره کرده و فرمود: «یا علی نزدیک من بیا.» علی نزدیک آن حضرت رفت، فرمود: «کف دستت را در کف دست من بگذار.» بعد فرمود:

«ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. منم ریشه‌ی آن درخت، تویی تنه‌ی آن و حسن و حسین شاخه‌های آن اند. هر کس به یکی از شاخه‌های آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند. یا علی! اگر امت من آن قدر روزه گیرند که هم چون کمان شوند و نماز خوانند که هم چون زه کمان گردند؛ ولی تو را دشمن بدانند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.» (1)

#### 2 - روایت ابی نعیم

وی این حدیث را از جابر بن عبدالله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با همان عبارت قبلی

روایت کرده؛ ولی دنباله ی حدیث را که فرمود: «یا علی اگر اَمّت من...» نیاورده است. (1)

### 3- روایت ابن مغزلی

ابن مغزلی واسطی گوید: کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: «من و تو از یک درخت آفریده شده ایم...» تا آخر حدیث. خبر داد به ما ابونصر احمد بن موسی بن عبدالوہاب بن طحّان به صورت اجازہ، از ابوالفرج احمد بن علی حنوطی قاضی، از عبدالحمید، از عبداللہ بن محمّد بن ناحیہ، از عثمان بن عبداللہ قرشی در بصرہ، از عبداللہ بن لہیعہ، از ابوالزبیر محمّد بن عبداللہ بن تدرس از جابر بن عبداللہ کہ گفت: روزی در صحرائ عرفات علی علیه السلام رویہ روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستادہ بود، حضرت بہ او فرمودند:

«نزدیکتر بیا و کف دستت را در دست من بگذار، من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. منم ریشہ و تو ساقہ ی آن و حسن و حسین شاخہ های آن درختند. ہر کس بہ شاخہ ای از آن بیاویزد، خداوند او را بہ بہشت وارد می کند.» (2)

و در جای دیگر گوید: کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله کہ: «کف دستت را در کف دست من بگذار...» تا آخر حدیث.

خبر داد بہ ما احمد بن مظفر عطار، از عبداللہ بن محمّد ملقّب بہ ابن السقاء حافظ، از احمد بن محمّد بن رنجویہ مخزومی در بغداد، از عثمان بن عبداللہ عثمانی، از ابن لہیعہ، از ابوالزبیر کہ گفت: شنیدم از جابر بن عبداللہ کہ می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صحرائ عرفات بود و علی علیه السلام رویہ روی آن حضرت ایستادہ بود کہ پیامبر بہ او اشارہ کرد. ما بہ آن حضرت روی آوردیم و آن حضرت بہ علی علیه السلام فرمود: «یا علی نزدیک بیا.» او نزدیک حضرت رفت. فرمود: «کف دستت را در کف دست من بگذار.» کف دستش را در کف دست آن حضرت گذارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. من اصل آن و تو فرع آنی

ص: 111

1-1. منقبة المطہرین خطّی.

2-2. المناقب: 90.

و حسن و حسین شاخه های آنند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، خداوند او را داخل بهشت خواهد کرد. یا علی! اگر اَمّت من آن قدر روزه گیرند که هم چون کمان گردند و آن قدر نماز خوانند که به سان زه کمان شوند اَمّا تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهند افکند.» (1)

#### 4 - روایت گنجی

وی این حدیث را در باب پنجاه و هشت کتاب خود (در این که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را ویژه ی این گفتار خود قرار داد که فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بأبها.») نقل کرده است:

خبر داد به ما علامه قاضی القضاة صدر الشام ابوالطفیل محمّدين قاضی القضاة شیخ المذاهب ابوالمعالی محمّدين علی قرشی، از حجّت عرب زیدبن حسن کندي، از ابومنصور قزاز، از زین الحفاظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی بن ثابت بغدادی، از عبداللّه بن محمّدين عبداللّه، از محمّدين مظفر، از ابوجعفر حسین بن حفص خثعمی، از عبادبن یعقوب، از یحیی بن بشیر کندي، از اسماعیل بن ابراهیم همدانی، از ابواسحاق، از حرث، از علی و از عاصم بن ضمّرة از علی (علیه السلام) که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند، مرا و علی را از یک درخت آفرید. من ریشه ی آن، علی ساقه ی آن، حسن و حسین میوه و شیعه برگ آن درخت می باشد. آیا از پاک و پاکیزه، چیزی جز پاکیزه بیرون می آید؟ منم شهر علم و علی در آن شهر است. هر کس می خواهد به شهر وارد شود، باید فقط از دروازه ی آن وارد شود.»

گنجی افزوده: خطیب در تاریخ خود بدین گونه روایت کرده است.

نیز گوید: خبر داد به ما حافظیوسف بن خلیل بن عبداللّه دمشقی در حلب، از محمّدين اسماعیل بن محمّد طرسوسی، از ابومنصور محمّدين اسماعیل صیرفی، از ابوالحسن بن فادشاه، از حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، از حسن بن ادریس تستری، از ابوعثمان طالوت بن عباد صیرفی بصری، از فضال بن جبیر، از

ص: 112

ابو امامه باهلی، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند پیامبران را از درختان پراکنده و گوناگون آفرید، و من و علی را از یک درخت خلق کرد. منم اصل آن و علی فرع آن و فاطمه عامل باروری آن و حسن و حسین میوه ی آن درختند. هر کس به شاخه ای از شاخه های این درخت بیاویزد، رهایی یافته و هر کس از آن برکنار باشد، سقوط کرده است. اگر بنده ای خداوند را هزار سال بین صفا و مروه بندگی کند، و بعد هزار سال دیگر و بعد هزار سال دیگر بر آن بیافزاید ولی محبت ما را درک نکند، خداوند او را به رو در آتش خواهد افکند.»

آن گاه این آیه ی شریفه را تلاوت فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (1)

گنجی می افزاید: این حدیثی عالی است که طبرانی آن را در معجم خود، به همان گونه که ما در این جا آوردیم، روایت کرده است و محدث شام (ابن عساکر) در کتاب خودش به اسناد و طرق مختلف و گوناگون آورده است.

از آن جمله حدیثی است که شیخ محمد بن سعید بن موفّق بن خازن نیشابوری در بغداد و شیخ ابراهیم بن عثمان کاشغری در نهر معلی، روایت کرده اند از حافظ ابوالقاسم علی بن حسن شافعی، از ابویعلی حمزه بن احمد بن عبدالله بن علی مرقی، از ابوطالب عمر بن ابراهیم بن سعید زاهدی فقیه، از ابوبکر محمد بن غریب بزار، از ابوالعبّاس احمد بن موسی بن رنجویه قطن، از عثمان بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، از عبدالله بن لهیعة، از ابوالزبیر که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: رسول خدا در صحرای عرفات حضور داشتند و علی روبه روی آن حضرت ایستاده بود. به او اشاره کرده و فرمودند: «یا علی! جلو بیا.» علی جلوتر رفت و نزدیک حضرت شد، حضرت فرمود:

«کف دست خود را در کف دست من بگذار، ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. منم اصل آن و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه هایش

ص: 113

---

1-1). شورا (42): 23: «بگو بر این کار رسالت، مزدی از شما درخواست نمی کنم جز دوستی در باره ی خویشاوندان.»

هستند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد به بهشت وارد می شود. یا علی! اگر امت من آن قدر روزه گیرند که هم چون کمان گردند و آن قدر نماز خوانند که به سان زو کمان شوند اما تو را دشمن بدانند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.»

گنجی گوید: (ابن عساکر) به همین گونه در شرح حال حضرت علی علیه السلام در کتابش (تاریخ دمشق) حدیث را نقل کرده و گفته است: خبر داد به ما مفتی ابونصر هبة الله شیرازی، از حافظ علی بن عساکر، از ابوالقاسم سمرقندی، از اسماعیل بن مسعدة، از حمزة بن یوسف، از ابواحمد بن عدی، از عمر بن سنان، از حسن بن علی ابوعبدالغنی ازدی، از عبدالرزاق، از پدرش از مینابن ابی مینا مولای عبدالرحمان بن عوف که می گفت: پیش از آن که احادیث باطل به هم آمیزد و آشفتگی پدید آورد، چرا از من نمی پرسید؟! رسول خدا فرمود:

«من درختم و فاطمه فرع و شاخه ی آن و علی عامل باروی و حسن و حسین ثمره و شیعیان، برگ آن درخت. ریشه ی درخت در بهشت عدن است و اصل و فرع و عامل باروری و میوه و برگ در بهشت می باشد.»

گنجی گوید: محدث دمشق در مناقبش این حدیث را به اسناد و طرق مختلف نقل کرده است. شیخ ابوبکر بن فضل الله حلبی واعظ در معنی و مقصود این حدیث، این شعر را از قول برخی از دانشمندان اهل سنت برای ما نقل کرده است:

يا حَبْدًا دَوْحَةً فِي الْخَلْدِ ثَابِتَةً \*\*\* مَا فِي الْجَنَانِ لَهَا شَبَهُ مِنَ الشَّجَرِ

- چه زیبا و نیکو است درخت تنومندی که در بهشت جاودان استوار است و در میان درختان بهشت ماندنی ندارد.

المصطفى أصلها و الفرع فاطمة \*\*\* ثم اللقاح على سيد البشر

- حضرت رسول مصطفی اصل آن و فاطمه شاخه و سپس علی عامل باروری است که او آقا و سید بشر است.

و الهاشميان سبطان لها ثمر \*\*\* و الشيعة الورق الملتف بالثمر

- دو سید هاشمی که دو نواده ی پیامبرند، میوه ی آن درخت و شیعه برگ پیچیده به میوه می باشند.



هذا حديث رسول الله جاء به \*\*\* اهل الرواية في العالی من الخبر

- این حدیث رسول خدا است که اهل روایت، آن را در ضمن سندی عالی روایت کرده اند.

إني محبهم أرجو النجاة غداً\*\*\* و الفوز في زمرة من أحسن الزمر

- منم دوستدار آنان که فردای قیامت، امید نجات و رستگاری را دارم، در ضمن گروهی که از بهترین گروه هایند. (1)

## 5 - روایت ملک العلماء هندی

وی این حدیث را از «زاهدیه» و «مجمع الأخبار» روایت کرده است. به نقل از این دو کتاب گوید: ذیل آیه ی شریفه ی: «تَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمُ» (2) آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند متعال پیامبران را از درختان مختلف و من و علی را از یک درخت آفرید. من اصل آن و علی ساقه و حسن و حسین میوه ها و فرزندان شان شاخه ها و شیعیان شان برگ های آن درختند. هرکس به شاخه ای از شاخه هایش بیاویزد، نجات یافته و هر کس از آن منحرف شود، گمراه و تباه گشته است. اگر بنده ای خداوند را بین صفا و مروه هزار سال، سپس هزار سال دیگر بندگی کند به طوری که به سان مشک خشک شود، اما به محبت ما دست نیابد، خداوند او را به رود در آتش خواهد افکند.»

آن گاه این آیه ی شریفه را تلاوت فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»

بعد حدیث را به فارسی ترجمه کرده است. (3)

ص: 115

1-1) مناقب علی بن ابی طالب: 220.

2-2) آل عمران (3): 61. (بخشی از آیه ی مباحله)

3-3) هدایة السعدا خطی، جلوه دوم از هدایت چهارم، در نکوهش کسانی که به آنان (اهل بیت) تمسک نمی جویند.

شهاب الدین احمد حدیث را با این عبارت آورده است: سلطان دانشمندان در زمان خودش و برهان عارفان در روزگاران، پیشوای دانشمندان برجسته، مفتی اعظم مردمان عزالدین عبدالعزيز بن عبدالسلام، از زبان حال کسی که بدون گفت وگو نخستین صحابی است و برترین نمونه واجد و ویژگی های برجسته علی علیه السلام که ولی خداوند است در زمین و آسمان، خداوند از او خشنود باشد و در هر حال ما را از او بهره مند سازد، بیان می دارد:

«ای مردم! ما خانواده، طینت ما به دست عنایت پروردگار و زیر نظر حمایت او سرشته شده، بعد از آن که از چشمه ی هدایت بر آن پاشیده و با خمیره ی نبوت مالش خورده و به وحی آبیاری گشته و روح امر در آن دمیده شده است، نه گام هایمان می لغزد و نه دیدگانمان به بیراهه نظر می افکند و نه انوار ما کم سو می شود. اگر ما به گم راهی افتیم، پس چه کسی مردم را هدایت کند؟ مردم از درختان پراکنده اند، در حالی که درخت نبوت یکی است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اصل آن و من فرع و فاطمه ی زهرا میوه ی آن و حسن و حسین شاخه های آنند. اصلش نور است، میوه اش نور است، فرعش نور است و شاخه اش نور، روغن چراغش نور می دهد هرچند آتشی به آن نرسد، نور است بر بالای نور.» (1)

### حدیث سوم

حاصل این حدیث آن است که خداوند، رسولش را از نور خود و علی را از نور رسولش آفریده است.

خطیب خوارزمی به اسنادش از عبدالله بن عمر روایت کرده است در آن جا که گوید: خبر داد به من مهذب الأئمة از ابوالقاسم نصرین محمدبن علی بن زیرک مقری از پدرش ابوبکر محمد، از ابوعلی عبدالرحمان بن محمدبن احمد نیشابوری، از احمدبن

ص: 116

---

1-1). توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل خطی.

محمّد بن عبدالله نایبجی بغدادی در دینور که از حفظ این روایت را از محمّد بن جریر طبری، از محمّد بن حمید رازی از علاء بن حسین همدانی، از ابومخنف لوط بن یحیی ازدی، از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گوید: شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که خداوند در شب معراج با کدام زبان با شما سخن گفت؟ فرمود:

«خداوند با من به لغت علی بن ابی طالب سخن گفت و به من الهام فرمود که من گفتم: پروردگارا! آیا تو با من سخن می‌گویی یا علی است که با من سخن می‌گوید؟ فرمود: ای احمد! من شیئی هستم؛ اما نه هم چون دیگر اشیاء. من با مردم مقایسه نمی‌شوم و هم وزن و هم سنگ دیگران نیستم و به همانندها توصیف نگردم. تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریدم و بر اسرار و رموز دل تو آگاه گشتم، کسی را در دل تو محبوب تر از علی بن ابی طالب نیافتم، لذا به زبان او با تو سخن گفتم تا این که دلت آرام گیرد.» (1)

ص: 117

---

1-1). المناقب: 36. و آن را علامه سیّد علی بن احمد بن معصوم مدنی شیرازی در کتاب «التذکرة» با اسنادش از طریق بزرگان و اعلام امامیه از امامان اهل بیت علیهم السلام از حضرت حسین سیّد الشهداء از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام روایت کرده که گوید: شنیدم از رسول خدا در پاسخ این سؤال که پروردگارت در شب معراج با چه زبانی با شما سخن گفت، فرمود: پروردگارم با من با زبان علی سخن گفت... بعد روایت خوارزمی را آورده و سپس گفته است: لغت مانند زبان اطلاق می‌شود بر آن چه که هر قوم و ملّتی اهداف و خواسته‌های خود را به وسیله‌ی آن بیان می‌کنند، مانند لغت عرب و عجم. هم چنین گفته می‌شود بر آن چه که یک فرد مقصودش را از سخن گفتن و بریدن و تقطیع صوت اظهار می‌دارد و بدین وسیله انسان‌ها از یک دیگر مشخص و ممتاز می‌شوند و از آن تعبیر به لهجه می‌شود. بنابراین مقصود سائل که پرسیده با چه لغتی پروردگارت با تو سخن گفت؟ احتمال هر دو معنی را دارد. و این که پیامبر فرمود: پروردگارم مرا با زبان علی مورد خطاب قرار داد، یعنی به لغت علی، همان گونه که در روایت خوارزمی بود که مقصود معنای دوم است که جواب معنای اول را نیز می‌دهد؛ زیرا لغت علی علیه السلام عربی (الاهی) بود. [سید علی خان، پس از آن، در مورد معنای واژه‌های قیاس و شباهت که در متن حدیث آمده، توضیح داده که مترجم بر اساس آن توضیحات، ترجمه‌ی خود را عرضه کرده است. ویراستار].

## حدیث چهارم

حاصلش آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام هر دو از نور خداوند آفریده شده اند. این مضمون را حموی با اسنادش از ابن عباس نقل کرده است در آن جا که گوید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به علی علیه السلام می فرمود: «من و تو از نور خداوند متعال هستیم.» (1)

## حدیث پنجم

حاصلش آن است که حسن و حسین علیهما السلام دو نور هستند از نور خداوند....

دولت آبادی حدیث را با این عبارت آورده است. (2)

حامد حسین گوید: بنابراین پدر آن دو و جدشان، دو نور هستند از نور خداوند اولویت قطعی.

## حدیث ششم

### اشاره

حاصلش آن است که خداوند، فرشتگان را از نور حضرت علی علیه السلام آفریده است. این مطلب را خوارزمی به اسنادش از انس از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: «خداوند متعال از روی علی بن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار فرشته را آفرید که برای او و دوستدارانش تا روز قیامت استغفار می کنند.»

و هم چنین با اسنادش از عثمان بن عفان از عمر بن خطاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به همین مضمون روایت کرده است. قبلاً عین عبارت روایت او گذشت.

### سخن میرحامد حسین

این ها نمونه هایی بود از اسانید حدیث نور به روایت اهل سنت با الفاظ و عبارات مختلف فراوان و بخشی از احادیث و روایاتی که در فضیلت اهل بیت روایت کرده اند

ص: 118

1-1. فرائد السمطين... قبلاً گذشت.

2-2. هداية السعداء خطی.

که مؤید معنای حدیث نور است.

خوانندگان گرامی می بینند که راویان حدیث نور و مؤیدات آن، همگی از بزرگان دانشمندان اهل سنت و محدثان و پیشوایان بزرگ حدیثند. بنابراین حدیث نور، حدیثی صحیح است و از نظر سند، ثابت و محکم؛ بلکه حدیثی متواتر است که نسبت به صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قطع و یقین حاصل است. خواه ناخواه خوانندگان محترم با توجه به قطعیت آن، دیگر توجهی به انکار یا ایراد متعصبان و یا شک و تردید معاندان نخواهند داشت.

اگر به قطعیت صدور آن، بحث وجوه دلالت آن نیز ضمیمه شود، این حدیث نیز از احادیثی خواهد بود که بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می کند. و خداوند، هادی و راهنما است.

ص: 119



خواندیم که دهلوی گفته بود: «آن چه شیعیان روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه [ و آله ] و سلم فرموده است: من و علی بن ابی طالب، نوری در پیشگاه خداوند بودیم...»

در پاسخ می گویم: کلمه ی «روایت کرده اند» می رساند که روایت این حدیث به شیعه اختصاص دارد. این شیوه و منش دهلوی در زمان ردّ هر فضیلتی از فضایل علی امیرمؤمنان علیه السلام ست. اما وقتی خواننده به فصول پیشین این کتاب نظر افکند، دروغ او، درجه ی تعصّب او و انکارش نسبت به حقایق روشن را می یابد.

به علاوه باید از او پرسید که چرا یک لفظ از الفاظ حدیث نور را، از طریق امامیه نقل نمی کند تا مورد ضعف سند آن اگر ضعف داشته باشد روشن شود؟ و چرا به تعدّد طرق روایت این حدیث در نظر امامیه اشاره نکرده است؟

حدیث شریف نور، از احادیثی است که طرفین (شیعه و سنی) بر آن اتفاق دارند.

در صفحات پیشین، روایت اهل سنت را با طرق خودشان آوردیم. اکنون به نقل برخی اسانید و الفاظ آن از بزرگان و محدّثان عالمان امامیه می پردازیم.

حدیث نور در نزد شیعیان

این حدیث را عدّه ی زیادی از بزرگان دانشمندان شیعه نقل کرده اند که به نام و عبارات برخی از آنان اشاره می شود:

(1)

وی حدیث نور را با این عبارات آورده است:

الف. احمد بن ادريس از حسين بن عبدالله صغير، از محمد بن ابراهيم جعفري، از احمد بن علي بن محمد بن عبدالله بن عمر بن علي بن ابي طالب روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند بود در آن زمان که هیچ موجودی نبود. پس هستی را آفرید و مکان را خلق کرد، نورالانوار را - که همه ی انوار از آن روشنی می گیرند - آفرید و در آن، از نور خود - که انوار از آن نور می گیرند - جریان داد. و این همان نوری است که محمد و علی را از آن آفرید. آن دو، پیوسته و همیشه دو نور نخست بودند؛ زیرا چیزی قبل از آن دو نبود. لذا با یک دیگر در اصلا ب طاهره و پاک و پاکیزه در حرکت بودند، تا این که در پاکیزه ترین پاکان (یعنی) عبدالله و ابوطالب، از یک دیگر جدا شدند.» (2)

ب. به سندش از جابر بن یزید روایت کرده که گفت: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود:

«ای جابر! به راستی نخستین چیزی که خداوند آفرید، حضرت محمد و خاندان و فرزندان هدایت کننده و هدایت شده ی او بودند که به صورت اشباح نور در پیشگاه خداوند متعال بودند.»

عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمود:

«سایه ی نور، بدن های نوری بدون روح که به یک روح تأیید و پشتیبانی می شد که آن روح القدس بود. به وسیله ی آن بود که رسول خدا و خاندانش علیهم الصّلاة والسلام خداوند را می پرستیدند. بدین جهت آنان را بردبار، دانشمند، نیکوکار و برگزیده آفرید که خداوند را با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل می پرستیدند، نماز می خواندند و حج می گزاردند و روزه می گرفتند.» (3)

ج. به سندش از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

«خداوند متعال فرمود: ای محمد! من تو و علی را از یک نور آفریدم.

ص: 122

1-1. ملقب به ثقة الاسلام، پیشوای امامیه در زمان خودش، که در سال 329 در بغداد درگذشت.

2-2. کافی 1: 441.

3-3. کافی 1: 442؛ بحارالانوار 54: 197.



(یعنی روح بدون بدن) پیش از آن که آسمان هایم و زمینم و عرشم و دریایم را بیافرینم. آن نور پیوسته مرا تهلیل و تمجید می کرد. سپس روح شما را جمع کردم و یکی قرار دادم. آن نیز مرا تمجید و تسبیح و تهلیل می کرد. بعد آن را به دو بخش تقسیم کردم و آن دو را نیز به دو نیم کردم، در نتیجه چهار تا شد: یکی محمد، یکی علی و دو تا هم حسن و حسین. بعداً خداوند فاطمه را، از نوری آفرید که در آغاز آن به صورت یک روح بدون بدن خلق کرده بود. بعد دست خود را بر ما کشید. نورش در بین ما درخشید و نورافشاند.» (1)

د. به سندش از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در آن هنگام که شما در عالم اظله بودید، به چه صورتی در آن جا بودید؟ حضرت فرمود:

«ای مفضل! در پیشگاه خداوندگارمان بودیم، در حالی که غیر از ما هیچ کسی نزد او نبود، در سایه بانی سبز. او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می کردیم. هیچ فرشته ای و هیچ موجودی صاحب روح غیر از ما نبود، تا این که خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرد. هر آن چه از فرشته و غیر فرشته خواست و هرگونه خواست، آفرید و آن گاه علم آن را به ما وا گذاشت.» (2)

ه. به سندش از محمد بن سنان نقل کند که گوید: در خدمت حضرت جواد علیه السلام بودم. سخن از اختلاف عقیده ی شیعیان به میان آمد. فرمود:

«ای محمد! به راستی خداوند تبارک و تعالی، پیوسته در یکتایی و وحدانیت خود به سر می برد، سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید. آنان هزار سال در این حالت بودند تا این که موجودات را آفرید. آنان را بر آفرینش موجودات شاهد و گواه گرفت و فرمان برداری از آنان را بر موجودات واجب و لازم کرد و امور خلق را به دست آنان سپرد، آنان هر آن چه را که خواستند، حلال و هر چه را که خواستند، حرام می کنند. البته هرگز جز آن چه را که خداوند تبارک و تعالی می خواهد، چیزی نمی خواهند.»

ای محمد! این است آن دیانتی که هر کس از آن جلو افتد، تجاوز کرده و

ص: 123

1-1). همان.

2-2). کافی 1: 441.

اگر کسی عقب افتد، نابود شده و فقط هر کس ملازم با آن باشد، به حق پیوسته است. ای محمد این مطلب را کاملاً با خود داشته باش.»  
[\(1\)](#)

## 2 - ابن ماهیار

ابن ماهیار ابو عبدالله محمّد بن عبّاس بن ماهیار [\(2\)](#) در کتابش «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» به سندش از اساتید و بزرگان خاندان حضرت علیّ بن ابی طالب که آنان از قول حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند که در یکی از خطبه هایش فرمود:

«ما آل محمّد انواری بودیم در اطراف عرش. خداوند تعالی به ما دستور داد که او را تسبیح کنیم. تسبیح کردیم و فرشتگان با تسبیح ما تسبیح گفتند. بعد به زمین فرود آمدیم. به ما دستور داد تسبیح گوئیم. تسبیح گفتیم و اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفتند. ما هستیم «صافون» (صف آرائی کنندگان) و ما هستیم تسبیح کنندگان.» [\(3\)](#)

## 3 - فرات بن ابراهیم

[\(4\)](#)

فرات کوفی به سندش از ابن عبّاس که گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم...

تا آن جا که فرمود:

«خداوند، چهارده هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند، مرا به صورت نوری در زیر عرش آفرید. هنگامی که خداوند حضرت آدم را آفرید، آن نور را در صلب او افکند. آن نور از صلبی به صلب دیگر منتقل شد تا آن که در صلب عبدالله بن عبدالمطلب و ابوطالب از یک دیگر جدا شد. خداوند مرا از آن نور آفرید، لکن بعد از من پیامبری نخواهد بود.» [\(5\)](#)

ص: 124

---

1-1. کافی 1: 440-441.

2-2. معروف به ابن حجام، از دانشمندان بزرگ شیعه.

3-3. غایة المرام: 12. (جمله ی آخر، اشاره به آیه ی شریفه است: «و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون») صفات (37): 165-166. ویراستار).

4-4. فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از مشایخ علیّ بن بابویه قمی و از قدمای عالمان شیعه است.

5-5. تفسیر فرات 1: 190 و 1: 107.

وی حدیث اشباح را نیز در ضمن حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله داستان معراج خود را برای ابوذر توصیف می فرماید روایت کرده است. (1)

#### 4 - شیخ صدوق

ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه قمی (2) حدیث نور را در چند موضع از آثارش نقل کرده است:

الف. در کتاب «الخصال» به سندش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است در آن جا که فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور در صلب او به راه افتاد. پیوسته خداوند آن نور را از صلبی به صلب دیگر منتقل می کرد تا آن که در صلب عبدالمطلب جای داد. سپس آن را از صلب عبدالمطلب بیرون آورده به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را که مربوط به من بود، در صلب عبدالله جای داد و بخش مربوط به علی را در صلب ابوطالب قرار داد. بنابراین علی از من است و منم از علی. گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به دوستی خود او را دوست می دارم و هر کس او را دشمن دارد، به دشمنی ام او را دشمن می دارم.» (3)

ب. در همین کتاب به سندش از آقایمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من و علی از یک نور آفریده شدیم.» (4)

ج. در کتاب «علل الشرایع» به سندش از معاذبن جبل روایت کرده است که رسول

ص: 125

---

1-1) . تفسیر فرات 1: 134.

2-2) . ملقب به «رئیس المحدثین الصدوق». وی حدوداً دارای سیصد جلد کتاب است و در سال 381 در ری دیده از جهان فرو بست.

3-3) . خصال: 640.

4-4) . خصال: 31؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام 2: 59.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند خلق فرمود.» عرض کردم: شما کجا بودید ای رسول خدا؟ فرمود: «در پیشگاه عرش، خداوند را تسبیح و تحمید و تقدیس و تمجید می کردیم.» عرض کردم به چه صورتی؟ فرمود: «اشباح نور» (1)

د. در همین کتاب به سندش از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی که فرمود:

«همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام نوری بودند در پیشگاه خداوند متعال، دو هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات. هنگامی که فرشتگان به آن نور نظر افکندند، اصل و ریشه ای برای آن نور دیدند که شعاعی درخشان از آن جدا می شد. گفتند: پروردگارا! این نور چیست؟ خداوند عزوجلّ به آنان وحی فرستاد که این نوری است از نور من، اصلش نبوت و فرعش امامت است. نبوت برای محمد بنده و رسول من است و امامت برای علی حجت و ولی من است.

اگر آن دو نبودند مخلوقاتم را خلق نمی کردم» (2)

ه. در کتابش، «کمال الدین و تمام النعمة» به سند خود از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بدین گونه روایت کرده است:

«به راستی خداوند عزوجلّ، محمد و علی و یازده امام را از نور عظمت خود به صورت ارواح در پرتوی از نورش آفرید. او را پیش از آفرینش خلق می پرستیدند و خدای عزوجلّ را تسبیح و تقدیس می کردند. آنان اند پیشوایان راهنما از خاندان حضرت محمد صلوات الله علیهم أجمعین.» (3)

و. در همین کتاب به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کند که خداوند متعال چهارده نور را چهارده هزار سال پیش از آفرینش موجودات آفرید که آن ها ارواح ما باشند. به آن حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن چهارده نور چه کسانی هستند؟ فرمودند:

ص: 126

1-1. علل الشرایع 1: 208-209.

2-2. علل الشرایع 1: 173 و معانی الأخبار: 56.

3-3. کمال الدین 1: 318.

«حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین. آخرین شان قائمی است که بعد از غیبتش به پا می خیزد و دجال را می کشد و زمین را از هرگونه ستم و ظلمی پاک می گرداند.» (1)

ز. وی حدیث نور را در کتابش «النصوص علی الأئمة الاثني عشر» به سندش از انس بن مالک بدین گونه روایت کند، که فرمود: من و ابوذر و سلمان و زیدبن ارقم در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم... تا آن جا که فرمود:

«خداوند متعال من و اهل بیتم را از یک نور آفرید، نه هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. بعد ما را به صلب آدم منتقل کرد و از صلب آدم به اصلاص پاکان و از آن جا به رحم پاکیزگان...» (2)

## 5 - محدث بحرانی

سید هاشم بحرانی (3) حدیث نور را از ابن بابویه از امام صادق علیه السلام و از حضرت رضا علیه السلام و دیگر امامان نقل کرده است. (4)

## 6 - شیخ مفید

شیخ مفید محمّدين محمّدين نعمان بغدادی (5) حدیث نور را با سندش از سلمان فارسی رضوان الله تعالی از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیثی طولانی بدین گونه نقل کرده است:

«خداوند مرا از زردی نور خود آفرید و مرا فرا خواند و اطاعت کردم. از نور من علی را آفرید و او را فرا خواند و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی، فاطمه را آفرید و او را فرا خواند و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی و فاطمه،

ص: 127

---

1-1 . کمال الدین 2: 335-336.

2-2 . غایة المرام: 11-12.

3-3 . صاحب «تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن» و تألیفاتی دیگر. وی از محدثان ثقه و مورد اطمینان شیعه است. در سال 1107 از دنیا دیده فرو بست.

4-4 . غایة المرام؛ باب دوم: 8-13.

5-5 . استاد اساتید و مشایخ شیعه امامیه در فقه و حدیث و کلام. به در سال 413 در بغداد رحلت فرمود.

حسن و حسین را آفرید و آن دو را فرا خواند و او را اطاعت کردند. بعد ما را به پنج اسم از اسامی خود نامید. خداوند «محمود» است و منم محمّد. خداوند «عالی» است و این هم نامش علی است. خداوند «فاطر» است و این فاطمه است.

خداوند «ذوالاحسان» است و این نامش حسن است. خداوند «محسن» و این نامش حسین است. سپس از صلب حسین، نه امام را آفرید. آنان را فرا خواند و آنان او را اطاعت کردند، پیش از آن که آسمان ساخته شده و زمین گسترده یا هوا یا آب یا فرشته یا دیگر افراد بشر را بیافریند. ما به علم او نوری بودیم که او را تسبیح می کردیم و فرمان او را می شنیدیم و اطاعت می کردیم....» (1)

## 7- شیخ طوسی

ابوجعفر محمّدبن حسن طوسی (2)... حدیث نور را در چند موضع از آثار خود روایت کرده است:

الف و ب. به سندش از انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین با اسنادش از آقا و مولای ما حضرت هادی علیه السلام از قول پدران بزرگوارش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است. (3)

ج. با سندش از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که روزی آن حضرت در میدان گاهی کوفه نشسته بودند و مردم اطراف آن حضرت جمع بودند. شخصی به سوی حضرتش آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین تو در آن جایگاه و مقامی هستی که خداوند عزّوجلّ برایت تعیین فرمود، در حالی که پدرت در آتش می سوزد و معذب است؟ حضرت فرمود:

«ساکت باش. خداوند دهانت را بشکند. سوگند به خداوندی که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت، اگر پدرم بخواهد تمام گنه کاران روی زمین را شفاعت کند، خداوند شفاعت او را در مورد آنان خواهد پذیرفت. چگونه او به

ص: 128

1-1. الإختصاص تألیف شیخ مفید، به نقل: بحار الأنوار 54: 168-169.

2-2. شیخ الطائفة صاحب تفسیر «التبیان فی تفسیر القرآن» و «تهذیب الأحکام» و «الخلاف» در فقه و دیگر کتاب ها. وی در سال 460 در نجف درگذشت.

3-3. امالی 1: 186 و 300-301.

آتش عذاب شود در حالی که پسرش قسمت کننده ی آتش است!))

آن گاه فرمود:

«سوگند به آن کسی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، نور جناب ابوطالب در روز قیامت، همه ی نورها را فرو می پوشاند به جز پنج نور را: نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسین را و نور فرزندان او که امام هستند؛ زیرا نور او از نور ما است که خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السلام آن نور را آفرید.» (1)

د. در همین کتاب به سندش از انس بن مالک در ضمن حدیثی طولانی آمده است که راوی گوید: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی برادرت را توصیف کن که چگونه است؟ فرمود:

«خداوند عزوجل در زیر عرش آبی را آفرید، سه هزار سال پیش از آن که حضرت آدم را بیافریند و آن را در یک لؤلؤ سبزرنگ در علم مخزون خود قرار داد تا این که حضرت آدم را آفرید. بعد که او را آفرید، آن آب را از آن لؤلؤ منتقل کرد و در صلب حضرت آدم قرار داد تا این که قبض روح آدم را نمود. بعد در صلب شیث قرار داد. آن آب پیوسته از پستی به پشت دیگر منتقل می شد تا این که در صلب عبدالمطلب قرار گرفت. بعد خداوند آن را به دو بخش تقسیم فرمود: نیمی از آن را در صلب عبدالله بن عبدالمطلب و نصف دیگر در ابی طالب قرار داد. من از آن نیمه ی آب هستم و علی از نیمه ی دیگر است. بنابراین علی در دنیا و آخرت برادر من است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را قرائت فرمود: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» (2)

ه. در همین کتاب به سندش از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از نور عظمت و جلال خودش به طور اختراع آفرید (3)»..  
هنگامی که اراده فرمود حضرت

ص: 129

1-1). امالی 1: 311-312.

2-2). امالی 1: 320. آیه در فرقان (25): 54.

3-3). ظاهراً بدان معنی که: بدون سابقه و مثال و نمونه ی پیشین. (ویراستار)

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را از آن نور بیافریند، آن را به دو بخش تقسیم کرد: از بخش اول حضرت محمّد را و از بخش دوم حضرت علی بن ابی طالب را آفرید و از آن نور، غیر از آن دو نفر کسی را نیافرید.» (1)

و. در همین کتاب به سندش از آقای ما حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از پدرش از جدش حضرت علی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

«ای علی، خداوند مردم را از درختان پراکنده و من و تو را از یک درخت آفرید، منم ریشه ی آن درخت و تویی شاخه ی آن.» (2)

ز. در همین کتاب به سندش از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«آگاه باشید، من بنده ی خدا و برادر رسول اویم و نخستین کسی هستم که آن حضرت را تصدیق کردم. [در عوالم پیشین] هنگامی تصدیق کردم که آدم بین روح و بدن بود. سپس [در این عالم نیز] در امت شما من نخستین کسی هستم که به راستی او را تصدیق نمودم، ما وارثان نخستین و آخرین وارث هستیم.» (3)

ح. در کتاب «مصباح الأنوار» به اسنادش از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:

«خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید، پیش از آن که آدم را بیافریند.» (4)

## 8 - قطب راوندی

قطب الدّین ابوالحسن سعید بن هبة الله بن حسین راوندی (5) به سندش از سعدان روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال

ص: 130

1-1) . بحار الأنوار 35: 28 نقل از امالی.

2-2) . همان، 15: 20 نقل از امالی.

3-3) . همان، 15: 15 به نقل از امالی.

4-4) . بحار الأنوار 6: 3 از کنز جامع الفوائد از مصباح الأنوار.

5-5) . صاحب کتاب «فقه القرآن» و «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه» و آثار دیگر. از مشاهیر فقها و محدّثان امامیه که در سال 573 درگذشت.



پیش از آفرینش آدم علیه السلام . هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد و آن را در صلب آدم قرار داد و به زمین فرو فرستاد. سپس در کشتی در صلب حضرت نوح سوارش کرد. بعد در صلب حضرت ابراهیم به آتش افکند. جزئی از آن منم و جزئی علی. آن نور، پیوسته با ما همراه است، تا زمانی که ما هستیم.» (1)

## 9 - حِضینی

حسین بن حمدان حِضینی (2) گوید: از مجاهد از فرزند عمر و ابوسعید خدری روایت شده است که گویند: ما در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که سلمان و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابوالهیثم بن تیهان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابوالطفیل عامرین وائله وارد شدند. پیش روی رسول خدا - در حالی که آثار غم و اندوه در چهره شان هویدا بود - زانو به زمین زدند. اظهار داشتند: پدران و مادران ما فدای تو باد ای رسول خدا! ما از مردم درباره ی برادر و پسرعمویت سخنانی می شنویم که موجب حزن و اندوهمان می شود، به ما اجازه بفرمایید تا این سخنان را پاسخ گوئیم. حضرت فرمود: «اینان درباره ی برادر و پسرعمویم علی بن ابی طالب چه سخنی می توانند بگویند؟» گفتند: آن ها می گویند: چه فضیلتی برای علی به شمار می آید این که نخستین کسی باشد که به پیامبر ایمان آورده است یا این که در آن زمان کودک بوده است و امثال این سخنان.

حضرت فرمود: «این گفتارشان شما را ناخشنود ساخته است؟» گفتند: آری به خدا سوگند. فرمود:

«شما می دانید که خداوند، من و علی را از یک نور آفرید... سپس نور ما را به دو نیم تقسیم کرد: نیمی از آن در عبدالله و نیم دیگرش را در عمویم ابی طالب قرار داد...» (3)

ص: 131

1-1) . بحار الأنوار 9: 7 از الخرائج و الجرائح.

2-2) . متوفای سال 358 از راویان شیعه امامی.

3-3) . بحار الأنوار 9: 5 از کتاب الروضة.

جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، علامه ی حلی (1) این مطلب را در ضمن حدیثی طولانی از حضرت امام جعفر بن محمد از پدران بزرگوارش از جدش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل روایت کرده است که گفت:

«ای محمد، خداوند تو را آقای پیامبران و علی را آقای جانشینان و بهترین آنان قرار داد و امامان را از ذراری و فرزندان شما قرار داد، تا آن که زمین را و تمام کسانی را که به روی زمین هستند وارث گردد.»

علی علیه السلام به سجده افتاد و زمین را به نشان شکر و سپاس از خداوند متعال می بوسید.

و خداوند - جلّ اسمه - حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به صورت اشباح و سایه هایی آفرید. او را در پیش روی عرشش، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام تسبیح و تمجید و تهللیل می کردند. آنان را نوری قرار داد و در پشت مردان برگزیده و رحم زنان پاک و پاکیزه، از دوره ای به دوره ی دیگر منتقل ساخت. هنگامی که خداوند عزّوجلّ خواست فضیلت آنان را برای ما آشکار کند و جایگاهشان را به ما بشناساند و حقّشان را بر ما واجب و لازم گرداند، آن نور را گرفت و به دو بخش تقسیم فرمود: بخشی را در عبدالله بن عبدالمطلب قرار داد که پیشوای رسولان و خاتم پیامبران از آن نیم بود و نبوّت را در او قرار داد. بخش دوم را در عبدمناف که ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم باشد قرار داد. علی امیرالمؤمنین و سید الوصیین از آن بخش بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را جانشین، خلیفه، سرپرست بعد از خود، همسر دخترش، اداکننده ی قرضش، برطرف کننده ی غم و اندوهش، تحقق بخش وعده اش و یاور دینش قرار داد.» (2)

ص: 132

1-1). وی رییس و بزرگ دانشمندان شیعه ی امامیه و از مروجان مذهب در دوران خود بود. در بسیاری از علوم کتاب نوشت و به فنون مختلف دانش به گونه ای احاطه داشت که دیگران به آن پایه احاطه نداشتند. در سال 726 از دنیا رفت و در جوار حضرت علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

2-2). بحار الأنوار 9: 7 از کشف الیقین فی امامه امیرالمؤمنین علیه السلام.

(1)

وی این حدیث را از سلمان رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. (2) از قول مهرا ن روایت کرده است که از عبدالله بن عباس در تفسیر این آیه ی شریفه پرسیدند که خداوند فرموده است:

«وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (3)

گفت: در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که حضرت علی علیه السلام از راه رسید.

هنگامی که رسول خدا آن حضرت را دید، به رویش تبسمی کرد و فرمود:

«خوش آمدی، ای کسی که خداوند او را پیش از هر چیزی آفریده است.

خداوند من و علی را پیش از آن که آدم علیه السلام را بیافریند، خلق فرمود. در این مدّت نوری را آفرید و آن را به دو نیم تقسیم کرد: مرا از نصف آن و علی را از نصف دیگر آفرید، پیش از آفرینش موجوات. نور موجودات، از نور من و نور علی است. بعد ما را در سمت راست عرش قرار داد. بعد فرشتگان را آفرید. ما خدا را تسبیح کردیم و بعد فرشتگان تسبیح کردند. تهلیل کردیم و ملائکه تهلیل کردند. ما تکبیر گفتیم و ملائکه تکبیر گفتند. و این تسبیح و تهلیل و تکبیر، از آموزش من و علی بود.» (4)

## 12 - محمد بن علی بن احمد فارسی

(5)

وی این حدیث را از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. (6)

## 13 - شرف الدین بن علی نجفی

(7)

وی این حدیث را از محمد بن زیاد روایت کرده است که ابن مهرا ن از عبدالله بن عباس پرسید درباره ی تفسیر کلام الاهی که فرمود: «و انا نحن الصافون و انا

ص: 133

1-1) . از محدّثان امامیه.

2-2) . ارشادالقلوب 2: 193.

3-3) . صفات (37): 165-166.

4-4) . ارشادالقلوب 2: 195.

5-5). وی از دانشمندان شیعه‌ی امامیه در قرن پنجم است و فقیه و مفسر و محدث می باشد.

6-6). روضةالواعظین 1: 77 و بحارالأنوار 9: 5.

7-7). از محدثان فاضل و دانشمند امامیه است

ابن عباس گفت: ما در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم... (2)

#### 14 - شیخ محمد باقر مجلسی

(3)

وی با عبارات گوناگون و اسناد و طرق مختلف، در کتاب بزرگ خود «بحار الأنوار» و دیگر نوشته ها و کتب مشهور خود حدیث نور را نقل کرده است.

برخی از فوائد استشهاد به اخبار شیعه و امامیه

استشهاد به احادیث شیعه (علاوه بر آن چه در ابتدای این بخش بیان شد)، از جهات دیگر برای ما مفید است، از جمله آن که:

1 - ابن روزبهان در ردّ کلام علامه قدس سره این عبارت را آورده است: شگفتی در آن است که این مرد (علامه حلّی) جز از جماعت اهل سنت حدیث نقل نمی کند؛ زیرا شیعه نه کتاب دارد و نه روایت و نه دانشمندانی مجتهد که اخبار و احادیث را نقل کنند. و لذا او در اثبات ادّعی خود جیره خوار کتب اهل سنت است. (4)

این گفتار از ابن روزبهان شگفت آور است؛ زیرا قاعده بحث و اصول مناظره همین است که انسان از مدارک طرف مقابل استفاده کند. و اگر پیروان حق در بحث و مناظره فقط به روایات خود اکتفا کنند، گفته خواهد شد که این روایات به حال ما مفید نیست.

ص: 134

---

1-1 . صفات (37): 165-166.

2-2 . تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: 448. متن این خبر، به شماره 11 در همین بخش (ذیل نام حسن بن محمد دیلمی) نقل شد.

3-3 . مجدّد قرن دوازدهم، صاحب کتاب «بحار الأنوار»، «مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول» و دیگر کتاب های مهم و مفید و مشهور، متوفّای سال 1111 در شهر اصفهان.

4-4 . ابطال الباطل.

2 - ابن روزبهان در بخشی از گفتار خود به کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به عمر بن خطاب استناد کرده که روایت کرده اند که حضرت به او فرمود: «شیطان هیچ گاه تو را در راهی ندید مگر این که به راهی دیگر غیر از راه تو رفت.»

وی بعد از نقل این حدیث گوید: این حدیثی است که تمام صاحبان کتب صحاح نقل کرده اند و هیچ کس شک و تردیدی در صحت آن ندارد و این بر رافضیان حجت است؛ زیرا می گویند بیعت ابوبکر به اختیار عمر بن خطاب بود؛ اگر گفتار آنان راست باشد که این بیعت به اختیار عمر بوده پس بدون شک حق خواهد بود به دلیل این حدیث؛ زیرا وی به راهی رفته است غیر از راه شیطان. و هر راهی که مقابل و مناقض با راه شیطان باشد، راه حق است. و این از استدلالات ملزومه ای است که برای شیعه راه فرار باقی نمی گذارد. (1)

در پاسخ می گوئیم: این حدیث دارای اشکالاتی است، از جمله:

\* حدیثی است ساختگی، چنان که در کتاب «شوارق النصوص» (2) ثابت شده است.

\* حدیثی است که فقط اهل سنت آن را نقل کرده اند و در کتب مخالفان آن ها نیست.

\* این حدیث مشتمل است بر گفتار زنان به او که «تندخوترین و خشن ترین هستی.»

\* این حدیث مشتمل است بر پاسخ عمر به آنان که شما دشمنان خویشان اید.

\* این حدیث گویای آن است که زنان مورد خطاب عمر، او را می بخشند و برای او هبه می آورند، ولی پیامبر را نمی بخشند و هبه ای به آن حضرت ندادند.

\* این حدیث گویای رضایت و خشنودی پیامبر است از این که زنانش

ص: 135

---

1-1) . ابطال الباطل.

2-2) . کتاب شوارق النصوص، از آثار گران قدر مرحوم میرحامد حسین است که اخیراً در دو مجلد توسط انتشارات دلیل ما در قم منتشر شده است. (ویراستار)

صدایشان را در نزد او بلند کنند، در حالی که عمر از این کار خوشش نمی‌آید.

ثانیاً وقتی ابن روزبهان می‌تواند حدیثی را که - با وجود اشکال‌های فوق فقط در کتاب‌های اهل سنت نقل شده، برای شیعه الزام آور بخواند و گمان کند که شیعه در برابر آن پاسخی ندارد، حال ما به طریق اولی می‌توانیم اهل سنت را ملزم به پذیرش حدیث نور کنیم، حدیثی که از راه‌های مختلف و اسناد گوناگون با عبارات متعدده نقل کردیم، تا چه رسد که از احادیث مورد قبول شیعه و سنی است که بر آن اتفاق نظر دارند.

نکته‌ی جالب آن که اهل سنت وقتی دیدند که آن حدیث مقام نبوت را پایین می‌آورد، دست به توجیهاات و تأویلات سست زده‌اند و افرادی هم چون دهلوی برای این مطلب، مثال‌هایی سطح پایین از ضرب‌المثل‌های هندی آورده است.

لکن در کتاب «شوارق النصوص» ساختگی بودن این حدیث ثابت شده است. و تعجب است از این مرد که چگونه به امثال این حدیث استناد کرده و آن را از اشکالاتی قرار داده که شیعه هیچ‌گونه پاسخی برای آن ندارد و حتماً باید بپذیرد.

3 - دهلوی گوید: ابن یونس (1) که از مجتهدان بزرگ شیعه است، در «کتاب الصراط المستقیم» چند تن از اعلام اهل تسنن را نام می‌برد که درباره‌ی فضائل اهل بیت در آثار خود سخن گفته‌اند، از جمله:

ابن جریر در «حدیث غدیر»، ابن شاهین در «ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین» و «مناقب»، ابن شیبیه در «اخبار امام و فضائلش»، ابونعیم در کتاب «منقبه المطهرین»، ابوالمحاسن رویانی شافعی «جعفریات»، موفق مکی کتاب «الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین»، ابن مردویه کتاب «رد الشمس فی فضائل علی»، شیرازی کتاب «نزل القرآن فی شأن امیر المؤمنین»، امام احمد بن حنبل کتاب «مناقب اهل البیت»،

ص: 136

---

1 - 1). زین الدین علی بن یونس بیاضی عاملی، از دانشمندان امامیه در قرن نهم، صاحب کتاب گران سنگ «الصراط المستقیم» در امامت. برای شناخت وی، به رساله‌ی مفصل شیخ آقابزرگ تهرانی در معرفی او و آثارش رجوع شود که در مقدمه‌ی جلد دوم کتاب الصراط المستقیم درج شده است. کتاب یاد شده در سه جلد توسط منشورات مرتضوی تهران منتشر شده است. (ویراستار)

نسائی کتاب «مناقب امیرالمؤمنین»، نظنزی کتاب «الخصائص العلویة»، ابن مغزلی شافعی کتاب «مناقب امیرالمؤمنین» که نام دیگرش «المراتب» است، بصری کتاب «درجات امیرالمؤمنین» و خطیب کتاب «الحقائق» (1).

و سید مرتضی گفته است که از عمر بن شاهین شنیدم که می گفت: درباره ی فضائل امیرالمؤمنین هزار جزوه تألیف کرده ام: به نقل از ترجمه ی کتاب او به نام «انوار الزمان» نوشته ی معین قزوینی اثنی عشری.

دهلوی می افزاید: انصاف آن است که برای شیعه غیر از این کتاب هایی که متضمن فضایل حضرت علی علیه السلام است، دیگر کتابی نیست. هر کس کتب شیعه را بررسی کند، به خوبی می یابد که دانشمندان شیعه در این موضوع جیره خوار اهل سنت می باشند؛ زیرا آنان از این کتاب ها نقل می کنند. البته بعید نیست که درباره ی دیگر امامان، از خود چیزی داشته باشند که بر این مطلب، کتاب هایی هم چون «کشف الغمّة» و «الفصول المهمة» دلالت دارند. (2)

در پاسخ می گوئیم: از گفتار وی چنین بر می آید که استدلال شیعه به روایات آنان صحیح است، مخصوصاً درباره ی فضایل حضرت امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام.

بنابراین احتجاج شیعه به روایات حدیث نور که قبلاً از مدارک آنان نقل کردیم صحیح است و قابل انکار نیست.

و اما بطلان این پندار که کتاب «الفصول المهمة» از کتب شیعه است (چنان که ظاهر عبارت او بود) ظاهر و آشکار است. دلیل بر این مطلب، کتب رجال اهل سنت است که مؤلف این کتاب را ابن صباغ مالکی دانسته اند. تفصیل این مطلب در بخش

ص: 137

- 
- 1-1). برای شناخت تفصیلی این کتاب ها، رجوع شود به کتاب «اهل البيت في المكتبة العربية» نوشته ی محقق کتاب شناس فقید سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی، چاپ قم: مؤسسه ی آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث. نویسنده در آن کتاب، بیش از 800 کتاب از آثار اهل سنت را که درباره ی اهل البيت عليهم السلام نگاشته اند، شناسانده و نسخه های خطی و چاپی آن ها را یاد می کند. (ویراستار)
- 2-2). التحفة الاثنا عشرية باب یازدهم.



و اما این که صاحب کتاب «کشف الغمه» از کتاب های آنان نقل کرده است؛ تنها از باب الزام آنان است، وگرنه آثار و تألیفات دانشمندان شیعه در فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین بیش از آن است که گفته شود و هر کس به کتاب های «غایة المرام» و «بحار الأنوار» مراجعه کند، با اسامی برخی از آن کتاب ها آشنا می شود. (2)

4 - رشیدالدین خان شاگرد دهلوی در این باره در کتاب «شوکت عمریه» چنین گوید:... برای من هیچ گونه تردیدی وجود ندارد نسبت به احادیثی که شیعه از طرق خود در مناقب ائمه ی اطهار نقل می کنند (مگر این که قرینه ای آشکار بر مجعول بودن آن ها وجود داشته باشد). من این احادیث را بر سر و چشم خود می نهم تا چه رسد به نقل آن ها. (3)

بنابراین حدیث نور، از جمله احادیثی است که وی آن را پذیرفته و بر سر و دیده می نهد... و می بایست که پیروان و مقلدانش نیز چنین باشند.

5 - کابلی در کتاب «الصواعق» و نیز «دهلوی» و دیگرانی از اهل سنت به احادیث وارده از طرق خودشان در موارد بسیاری استدلال کرده اند، بلکه به بسیاری از روایات ساختگی مشهور نیز استناد کرده اند که محققان آنان به این مطلب اعتراف دارند.

اگر این کار صحیح باشد، پس برای شیعه این حق وجود دارد که به روایات آنان در مقابل مخالفان استناد کند. آنان می بایست بدان اعتراف کنند و در مقابلش خاضع و

ص: 138

---

1-1 . بنگرید: مجلّد حدیث تشبیه، ترجمه ی فارسی، ص 228-235 (ویراستار).

2-2 . هم چنین بنگرید به کتاب کم نظیر «الذریعة الی تصانیف الشیعة» یادگار جاودانه ی شیخ آقابزرگ تهرانی، که دانشنامه ای بزرگ در کتاب شناسی آثار شیعه ی امامیه است. نویسنده ی آن که پس از زمان میرحامد حسین می زیسته است صدها کتاب شیعی در این موضوع شناسانده است. (ویراستار)

3-3 . شوکت عمریه.

خاشع باشند.

اکنون این است حدیث نور با برخی اسناد و عباراتش در نزد اهل سنت...

و این حدیث نور است با برخی اسناد و عباراتش در نزد شیعه ی امامیه...

بنابراین حدیثی است مورد اتفاق هر دو گروه.

آیا می شود آن را منکر شد و یا فقط به شیعه ی امامیه منسوب کرد؟!

همان گونه که این مطلب قابل پذیرش نیست، نمی توان ایراد و اشکالی مبتنی بر پایه ای واهی و باطل بر سند آن وارد کرد، به طوری که به زودی خواهیم دید.

ص: 139



دهلوی گوید: «این حدیثی است ساختگی به اجماع اهل سنت»

در پاسخ می گویم: این سخن جز بهتانی آشکار و انکاری نسبت به یک حقیقت واضح و روشن نیست! دهلوی عادت به دروغ گویی و تهمت زدن دارد و از صاحب کتاب «صواعق» پیروی و تقلید می کند. این گونه مطالب، از کوچکترین اهل دانش زشت است تا چه رسد به افرادی هم چون او که ادعای امامت و پیشوایی دینی را دارد!!

ما با سپاس از پروردگار، مطالبی را آوردیم که این گفتار را با دلایل روشن باطل می ساخت و از آن چه گذشت معلوم گشت که این حدیث از روایات بزرگان اهل سنت است که در کتاب های خود، بدون چون و چرا این حدیث را روایت کرده اند.

آیا می شود گفت که این پیشوایان حدیث و این حافظان روایت، همگی بر نقل این روایت اتفاق کرده اند با این که به اجماع آنان حدیثی ساختگی بوده است؟! آیا نقل حدیث مجعول حرام نیست؟! با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس از من حدیثی نقل کند که می داند دروغ است، او خود یکی از دروغ گویان است.» (1)

اگر ادعای دهلوی در این مورد درست باشد، می بایست همه ی این پیشوایان را فاسق بدانیم و این حدیث شریف را بر آنان تطبیق کنیم، که بعید است دهلوی به این مطلب ملتزم شود!!

ص: 141

افزون بر این مطلب که گروهی از دانشمندان اهل سنت، به این حدیث شریف استدلال کرده و گروهی دیگر، آن را به طور قطع به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند.

پس نتیجه می گیریم که این ادعا باطل است.

## اصل و ریشه ی این ادعا

اصل این ادعای دروغین، سخن ابن جوزی است، همان فردی که شتاب در تضعیف روایات و افراط در حکم و گزاف گویی او در اظهار نظر تا بدان جا شهرت یافته که بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر او خرده گرفته و کتابش را مورد سرزنش و ایراد قرار داده اند. این مطلب بر کسی که به کتاب «تذکره الموضوعات» او رجوع کند، پوشیده نیست. او - بدون مبانی علمی مقبول - به ساختگی بودن حدیث نور به عادت و روش خود حکم کرده است. سپس، «ابن روزبهان»، به او اقتدا کرده و صاحب «الصواعق» با تکرار سخن او، ادعای اجماع بر آن نموده و دهلوی طبق عادت خود، از او تقلید کرده است. (1) شرح این موارد، در آینده خواهد آمد.

## ملاک تضعیف حدیث چیست؟!

هیچ حدیثی را نمی توان مجعول و ساختگی دانست، مگر وقتی که با کتاب و سنت مخالف باشد. اینک ما می پرسیم که حدیث نور چه مخالفتی با کتاب و سنت دارد؟!

این ابن جوزی است که باید برای گفتار خود دلیل بیاورد و یا اگر معارضی برای این حدیث وجود دارد، ذکر کند. (همچنان که برای حدیث «سد ابواب» که در مقام تضعیف مورد آن بود، کلامی آورده بود.) و اگر در این جا سخنی می داشت آن را می آورد.

ص: 142

---

1-1). در نزد محققان ثابت شده است که «تحفة اثناعشریة» از روی کتاب «الصواعق» نوشته ی نصرالله کابلی برداشته شده است، با این تفاوت که کتاب کابلی به زبان عربی است و کتاب تحفة، فارسی.

بطلان ادّعی اجماع در این مورد ظاهر و آشکار است. بلکه از «شافعی»، «احمدبن حنبل»، «ابن حزم اندلسی» و «ابن نعیم» تکذیب ادّعی اجماع به طور مطلق نقل شده است.

ابن حزم گوید: خداوند احمدبن حنبل را رحمت کند! بسیار درست سخن گفته در آن جا که گوید: هر کس ادّعی اجماع کند، دروغ گفته است. او چه می داند؟ شاید مردم اختلاف داشته اند. لکن می بایست بگوید: خلافتی در این مورد نمی دانم.... این ها روایات مرسی و اصم است.

آن گاه ابن حزم گوید: ادّعی اجماع جز دو جا جایز نیست: یکی از آن دو موردی است که تمام صحابه اتفاق نظر داشته باشند که آن را با نقل صحیح از آنان شناخته و صحابه بدان اقرار کرده باشند. دوم در موردی که هر کس با آن مخالفت کند، کافر و خارج از اسلام باشد... (1)

ابن قیّم گوید: شافعی نیز در رساله ی جدیدش تصریح کرده است بر این که آن چه مخالفی نسبت به آن نمی شناسیم، به آن اجماع گفته نمی شود. در لفظ آن خلافتی در آن دانسته نمی شود، پس اجماع نیست. عبدالله بن احمدبن حنبل گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: هر کس در موردی ادّعی اجماع می کند، دروغ است... (2)

### شرح حال ابن حزم

در این جا بعضی از عبارات را در باره ی ابن حزم می آوریم

1 - صاحب کتاب «المعجب» عبارتی دارد که خلاصه اش این است: ابو محمد فقیه، وزیر عبدالرحمان بن هشام بن عبدالجبار بن ناصر ملقب به المستظهر بالله برادر مهدی بود که قبلاً از او یاد شد. وی بعدها وزارت را به میل خود کنار گذاشت و به قرائت

ص: 143

---

1-1) . المحلّی 9: 6، مسأله اقاله از کتاب «البیوع»، نیز: مسأله ی عدم جواز قیاس از کتاب «قضا».

2-2) . اعلام الموقعین 1: 11.

علوم و نوشتن اخبار و سنن پرداخت و به درجاتی از علم و دانش رسید که کم تر کسی در اندلس قبل از او به آن دست یافته بود. وی مدت ها مذهب شافعی داشت و بعد به عقیده ی ظاهریه پیوست و در آن مرام افراط کرد. او تألیفات ارزشمند و فراوانی دارد که درباره ی اصول و فروع فقه، با اهداف و نتایجی ارزنده بر طبق مذهب و مرام خویش که مرام داوودبن علی ظاهری باشد نوشته است. از قول تعداد زیادی از دانشمندان اندلس نقل شده است که شمار آثار او در علوم فقه، حدیث، اصول، ملل و نحل، تاریخ، نسب، ادبیات و ردّ بر مخالفان به حدود چهارصد جلد رسیده بود. این شمار از تألیفات را در هیچ یک از دانشمندان اسلامی پیش از او جز ابوجعفر محمدبن جریر طبری سراغ نداریم. و این توفیقات شامل حال هیچ کس نمی شود، مگر از راه لطف و کرم الاهی و تأییدات نیکوی او.

وی بهره ی فراوانی در علم نحو و لغت و بخش عظیمی از شعر و صناعت خطابه را دارا بود. من این مقدار از اخبار این مرد را در این جا آوردم از آن جهت که وی در این ایام، از مشهورترین و پرآوازه ترین دانشمندان اندلس است که به خاطر مخالفتش با مذهب مالکی، نامش بیشتر بر سر زبان های دانشمندان است و امروز در اندلس پیروان فراوانی دارد.

2 - صدیق حسن نام او را در ردیف مجتهدان آورده و خلاصه ی گفتارش چنین است:

یکی از آنان امام ابو محمد ابن حزم ظاهری است که گوید: اگر بر روی زمین کسی را از خود دانایتر نسبت به قرآن و حدیث می شناختم، به سؤیش بار سفر می بستم.

شیخ اکبر (ابن عربی) در فتوحات در باب دویست و بیست و سه گوید: نهایت وصل و آخرین مرحله ی وصل، آن است که شیئی عین آن چیزی می شود که ظاهر است و نداند که او همان است، همان گونه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که ابن حزم محدث را در آغوش گرفته بود و هر یک در دیگری پنهان شده و پیوسته با یک دیگر وحدت داشتند و او و رسول خدا یکی بودند، و این آخرین درجه ی وصول است که از آن به اتحاد تعبیر می شود. پایان کلام ابن عربی.

این پیوند و وصول برای ابن حزم حاصل نشده است، مگر از آن جهت که به سنت متمسک بوده و در تمسک به آن کوشا و سرسخت بوده است. (1)

## اشکال دوم

### اشاره

دهلوی گوید: و در اسناد حدیث نور، محمد بن خلف مروزی است.

یحیی بن معین گفته است که وی «کذاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است و هیچ کس در دروغ گو بودن او اختلاف ندارد.

و از طریق دیگر نیز روایت شده است که در آن طریق، «جعفر بن احمد» است.

وی فردی رافضی غلوکننده و دروغ گو و حدیث ساز است و بیشتر احادیث ساختگی او در ناسزاگویی و بدگویی نسبت به صحابه است.

در پاسخ می گویم:

بر پژوهشگر محقق پنهان نیست که نام محمد بن خلف در هیچ یک از اسناد این حدیث وجود ندارد، هم چنان که نام جعفر بن احمد نیز در راویان شیعه در اسناد این حدیث نیست.

دهلوی و سلف او خواسته اند در پشت این ادعای دروغین، سند این حدیث را فقط منحصر به دو طریق بدانند و بعد برای بی اعتبار کردن آن ایراد و اشکالی بگیرند تا استناد به آن حدیث را در اثبات امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بی پایه بدانند.

هر کس که در طرق و اسناد این حدیث مستفیض معتبر بلکه مسلم و مقطوع الصدور (که صحت آن را حافظ شمس الدین سبط ابن جوزی اثبات کرده است) تحقیق کند، می داند که این دو نفری را که دهلوی نام برده است، از رجال این حدیث در اسناد بزرگان پیشوایان حفاظ هم چون احمد، پسرش عبدالله، ابن مغازلی، خطیب خوارزمی، نطنزی، عاصمی و حموی نی نیستند. به علاوه که در بین آنان مسلم و حتمی است که ورود حدیث صحیح از طریق دیگر (که فرض شود قدری ضعیف است) بر اعتبار سندی

ص: 145



و دلالتی آن می افزاید. پس روشن شد که ایرادکننده در حدیث نور به گمان آن که یکی از این دو نفر در اسناد آن می باشند یا ناهم است یا مغرض و ملحد.

## منشأ اشتباه

منشأ این اشتباه، آن است که علامه حلّی در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» این حدیث را از احمد و ابن مغازلی نقل کرده و ابن روزبهان صاحب کتاب «ابطال الباطل»، خود را از پاسخ وی ناتوان دیده، چاره ای رسوا اندیشیده و گفته است:

ابن جوزی این حدیث را در کتاب «الموضوعات» جزء احادیث ساختگی دانسته و گوید: این حدیث را بر رسول خدا بسته و ساخته اند. فرد مورد اتهام در طریق اول، «محمد بن خلف مروزی» است که یحیی بن معین درباره ی او گوید که او «کذاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است. در طریق دوم «جعفر بن احمد» قرار دارد که رافضی و کذاب است و احادیثی را در سب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جعل کرده است.

پایان کلام او. (1)

از مقایسه بین گفتار علامه حلّی و سخن ابن روزبهان برمی آید که این دو راوی در سند حدیثی که علامه آن را نقل کرده، وجود ندارد؛ بلکه ابن روزبهان سخن ابن جوزی را آورده است تا مطالعه کنندگان را به این توهم اندازد که حدیث مذکور در کتاب «نهج الحق» ساختگی است.

این گفتار ابن روزبهان است که بعد از او کابلی بسیاری از مطالبش را از او گرفته است. گوید: این حدیث باطل است؛ زیرا به اجماع اهل خبر، ساختگی است. در اسناد آن محمد بن خلف مروزی است که یحیی بن معین درباره ی او گوید «کذاب» است و دارقطنی گوید «متروک» است و هیچ کس در کذبش اختلاف ندارد.

از طریق دیگر نیز روایت شده است که در اسناد آن جعفر بن احمد وجود دارد، وی رافضی، غلوکننده و دروغ گو و حدیث ساز است که بسیاری از احادیث ساختگی

ص: 146

کابلی بر این مطلب این جمله را افزوده است: «زیرا به اجماع اهل خبر این حدیث ساختگی است.» وی عبارت را تغییر داده تا بفهماند که نام این شخص در اسناد این حدیث، حتماً آمده است.

پس از آن «دهلوی» عبارات «کابلی» را آورده و با تغییری اندک پنداشته اند که می شود ادعای اجماع کرد.

### عبارت «ابن جوزی» و تصرّفاتى که در آن کرده اند

متن عبارت ابن جوزی و تصرّفاتى که در عبارات او شده است:

حدیثی که در اسنادش محمدبن خلف مروزی آمده است غیر از آن حدیث نور است که ما درباره ی آن سخن می گوئیم. لفظ آن حدیث آن است که: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب از یک طینت آفریده شده ایم»... اگر در این مطلب شک و تردیدی دارید، اینک این عین عبارت ابن جوزی است که در ضمن بحث فضائل علی علیه السلام در کتابش گوید:

حدیث اول درباره ی آن چه که علی بن ابی طالب از آن آفریده شده است: خبر داد به ما ابومنصور بن قزاز، از احمدبن علی بن ثابت، از علی بن حسن بن محمد دقاق، از محمدبن اسماعیل وراق، از ابراهیم بن حسین بن داوود قطان، از محمدبن خلف مروزی، از موسی بن ابراهیم، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب از یک طینت آفریده شدیم.

این حدیثی است که بر پیامبر اکرم بسته اند. مورد این اتهام، مروزی است که یحیی بن معین درباره ی او گوید: «کذاب» است و دارقطنی گوید: «متروک» است و ابن حبان گوید: وی آدم کم هوشی بوده که به او تلقین می شده و او تلقین دیگران را می گرفته و از این جهت شایسته ی ترک است.

ص: 147

و روایت کرده است جعفر بن احمد بن بیان از محمد بن عمر طائی از پدرش از سفیان از داوود بن ابی هند، از ولید بن عبدالرحمان، از نمیر حضرمی، از ابوذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم و در سمت راست عرش بودیم، دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند. سپس خداوند آدم را آفرید و ما را در صلب مردان جابه جا کرد تا این که در صلب عبدالمطلب قرار داد. آن گاه نام های ما را از نام خود مشتق کرد. پس خداوند «محمود» است و من «محمد» و خداوند «اعلی» است و «علی» علی است.»

مصنّف (ابن جوزی) گوید: این حدیث را جعفر بن احمد ساخته است، او فردی رافضی است که حدیث جعل می کرد. ابن عدی گوید: مسلّم و یقینی است که او حدیث ساز بود. (1)

## ره آورد عبارات فوق

از این عبارت نکاتی به دست می آید:

\* ادّعی وقوع «محمد بن خلف» در طریق حدیث نور، دروغ است.

\* وی جعل این حدیث را به «جعفر بن احمد» نسبت داده و «ابن روزبهان» بر آن افزوده است که وی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سب می کرده است.

\* ابن روز بهان کلمه ی «کذاب» را بر آن افزوده است.

\* کابلی بر آن ها جمله ی «غلوکننده» و «حدیث ساز» را افزوده است.

\* کابلی جمله ی دیگری بر آن افزوده که: بسیاری از ساخته های او در ناسزاگویی به صحابه بوده است.

\* کابلی جمله ی دیگری را نیز افزوده، گوید: هیچ کس در دروغ گو بودن او اختلاف ندارد.

ص: 148

این‌ها بود افزایش‌های چهارگانه از «کابلی» و دو افزوده از «ابن‌روزبهان» که کابلی در آن دو نیز با وی شریک است و حال آن‌که اصلاً در عبارات «ابن‌جوزی» وجود ندارد.

هم‌چنان‌که مطالب ذیل نیز به دست می‌آید:

1 - ابن‌روزبهان از ابن‌جوزی نقل کرده است که او حکم کرده است که «محمد بن خلف» حدیث ساز بوده؛ لکن «کابلی» اسم «ابن‌جوزی» را نیاورده تا کسی بر او ایراد نگیرد.

2 - «کابلی» حکم به حدیث ساز بودن او را به اجماع اهل‌خبر نسبت داده، به جای آن‌که به «ابن‌جوزی» نسبت داده باشد.

3 - و «دهلوی» به جای اجماع اهل‌خبر، اجماع اهل‌سنت گفته است.

### نگرشی به کلام ابن‌جوزی

در عبارت «الموضوعات» از ابن‌حبّان گفتارش را درباره‌ی مروزی آورده است که: وی چون کم‌هوش بوده و تحت تأثیر تلقینات قرار می‌گرفته، از این جهت سزاوار ترک است. این عبارت صراحت دارد در این‌که وی عمداً حدیث جعل نمی‌کرده و بر رسول خدا دروغ نمی‌بسته است. بنابراین آن‌چه را که از «ابن‌معین» آورده است که وی «کذاب» بوده، باطل می‌شود؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که او را نسبت به دروغ بدهیم بر طبق آن‌چه که «ابن‌حبّان» گفته است.

علاوه بر این‌که پیشوایان اهل‌سنت، ابن‌معین را سرزنش کرده و بر او ایراد گرفته‌اند که وی بیش از حد بر مردم اشکال می‌گرفته؛ لذا هنگامی که او یکی از راویان را جرح می‌کند و بر او ایراد می‌گیرد، باید توقّف کرد، همان‌گونه که در کتاب «مناقب الشافعی» تألیف فخر رازی، در مورد سخنانی که او درباره‌ی شافعی گفته است بحث کرده است.

سمعانی تصریح کرده است که مروزی راست گو است و این متن عبارت او است:

در بغداد دروازه ای است به نام «دروازه ی مروزی» و یا «محلّه ی مروزی ها».

گمانم چنین است که او از اهالی کرخ است و از همین محلّه است: ابوعبدالله محمد بن خلف بن عبدالسلام اعور مروزی؛ زیرا وی ساکن همین محلّه بوده است. او از «یحیی بن هاشم سمسار» و «عاصم بن علی» و «علی بن جعد» روایت کرده است و افرادی از او روایت کرده اند، مانند: «ابوعمر و عثمان بن احمد بن سماک» و «عبدالصمد بن علی طیبی» و «ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی». او راست گو بود و در سال 281 وفات کرد. (1)

### نظر خطیب بغدادی و دارقطنی در مورد مروزی

خطیب، «مروزی» را صدوق می داند و دارقطنی ایرادی در او نمی بیند. حافظ خطیب بغدادی او را موثق دانسته و تصریح کرده است که او راست گو است و این جمله را آورده است:

«دارقطنی از او اسم برده و گفته است که وی مشکلی ندارد.» و این عین عبارت او است:

محمد بن خلف بن عبدالسلام اعور معروف است به «مروزی»؛ زیرا ساکن محلّه ی مروزی ها بود. وی از «عاصم بن علی» و «علی بن جعد» و «موسی بن ابراهیم مروزی» و دیگران روایت کرده است. «ابوعمر و ابن سماک» و «ابوالعبّاس بن نجیح» و «عبدالصمد طیبی» و «ابوبکر شافعی» و دیگران از او روایت کرده اند. وی راست گو بود. دارقطنی از او یاد کرده و گفته است: ایرادی بر او نیست و از ابن قانع نقل کرده که او در سال 218 از دنیا رفته است. (2)

علاوه بر این که وی از شیوخ و استادان «ابوبکر شافعی» و «ابن سماک» و «ابن نجیح» و «عبدالصمد طیبی» بوده است و اینان از بزرگان پیشوایان اهل سنت می باشند.

ص: 150

---

1-1. الانساب مدخل «مروزی».

2-2. تاریخ بغداد 5: 235.

پس حق آن است که وی راست گو بود نه بدان گونه که از ابن معین نقل شده است و دارقطنی گفته است: بأسی در او نیست، نه این که وی را ترک کرده باشد، بدان گونه که پنداشته اند؛ بلکه «کابلی» و «دهلوی» بر آن اضافه کرده و گفته اند: «اختلافی در کذب او نیست». اگر مقصودشان از این جمله، آن است که دارقطنی گفته، تهمت آشکاری است و اگر از طرف خود گفته اند، بطلانش روشن تر و آشکارتر است.

### خطیب و ابن عساکر، حدیث «مروزی» را نقل کرده اند و گنجی گوید: «حدیث حسن» است

از جمله چیزهایی که بطلان کلام اینان را روشن تر می کند، صریح عبارت حافظ گنجی است که حدیث مروزی را از حافظ بن عساکر و حافظ خطیب نقل می کند و سپس تصریح می کند که این روایت «حدیث حسن» است. این است عین عبارت او:

خبر داد به ما یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی در حلب و حافظ محمد بن محمود بن حسن نجار در بغداد و حافظ خالد بن یوسف نابلسی در دمشق. اینان گفتند که خبر داد به ما امام ابوالیمن زید بن حسن کندی در دمشق، از قرآن، از حافظ احمد بن علی بن ثابت خطیب، از ابوالقاسم علی بن عثمان دقاق، از محمد بن اسماعیل وراق، از ابواسحاق ابراهیم بن حسین بن داوود قطان در سال 311 (سیصد و یازده) از محمد بن خلف مروزی، از موسی بن ابراهیم مروزی، از موسی بن جعفر بن محمد از پدرش از جدش، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابراهیم از یک طینت آفریده شدیم.»

گنجی گوید: این حدیث حسن است، حافظ عراق در کتابش آن را بدین گونه روایت کرده است و محدث شام عین همین را از او پیروی نموده است، به همان گونه که ما نقل کردیم. (1)

ص: 151

مؤلف می افزاید: خطیب بغدادی در تاریخ خود، ضمن شرح حال ابراهیم بن حسین قَطَّان، این مطالب را آورده (1) و ابن عساکر حدیث را از طریق او روایت کرده است که گوید: «ابوالحسن بن قبیس و ابومنصور، از ابوبکر خطیب، از ابوالقاسم علی بن ابی عثمان (2) دَقَّاق، از ابواسحاق ابراهیم بن حسین بن داوود قَطَّان... (3)

ص: 152

---

1-1 . تاریخ بغداد 6: 59.

2-2 . در متن کتاب، همین گونه است.

3-3 . ترجمة علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق 1: 125.

### اشاره

دهلوی گوید:

بر فرض صحّت حدیث نور، آن حدیث معارض است با حدیثی که فی الجملة احسن از آن است و در اسنادش کسی که متّهم به دروغ باشد، وجود ندارد. و آن روایتی است که شافعی با اسنادش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که حضرت فرمود:

«من و ابوبکر و عمر و عثمان و علی، هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم در پیشگاه خداوند متعال بودیم. هنگامی که آدم را آفرید ما را در پشت او جای داد. و پیوسته در صلب مردان پاک جابه جا می شدیم تا این که خداوند مرا در صلب عبدالله منتقل کرد و ابوبکر را به صلب ابی قحافه و عمر را به صلب خطاب و عثمان را به صلب عفّان و علی را به صلب ابوطالب منتقل فرمود.»

در پاسخ می گویم:

این معارضه از جهاتی باطل است:

### 1 - تعبیر «فی الجملة»

عبارت «فی الجملة» ظاهر است در این که این حدیث، از حدیث نور که انحصار روایتش رافقط در دو راه پنداشته، فی الجملة احسن است و نه از همه جهات. بر فرض که این انحصار را پذیرا باشیم، این حدیث نمی تواند از نظر سند با حدیث نور معارضه کند.

ص: 153



## 2 - حدیث بی سند، با حدیثی که پیشوایان حدیث روایت کرده اند، توان معارضه ندارد

حدیثی که اصلاً سندی ندارد، نمی تواند با حدیثی معارض باشد که پیشوایان حدیث آن را نقل کرده اند. روایتی را که بزرگان دانشمندان اهل سنت آن را روایت کرده و بر آن تصریح نموده اند، صحّت حدیث نور را ثابت می کند و در حدّ معارضه با حدیثی که بی سند است و روایش شناخته نشده اند، نیستند تا ببینیم ثقه هستند یا نیستند.

## 3 - تصریح و نصّ برخی از بزرگان بر ضعف آن حدیث

قاضی ثناءالله - که به اعتراف دهلوی در کتاب «اتحاف النبلاء» بیهقی زمان خود می باشد - بعد از نقل حدیث نور و معارضه اش با حدیث خلفا، تصریح کرده است به این که حدیث خلفا ضعیف است. عین عبارت او چنین است:

این حدیث هر چند ضعیف است، لکن در اسنادش کسی که متّهم به کذب باشد وجود ندارد. (1)

اشاره به این نکته شایسته است که «کابلی» به همین سخن بسنده کرده که «در اسنادش کسی که متّهم به کذب باشد وجود ندارد» و «دهلوی» به عبارت «فی الجملة» اکتفا نموده است... تمام این عبارات به خاطر آن است که تصریح به ضعف حدیث نکنند و به حق گردن نهند.

## 4 - استدلال دهلوی به این حدیث، با آن چه که خود ملتزم به آن است، مخالفت دارد

دهلوی چنین گفته است:

قاعده ی ثابت شده در نزد اهل سنت چنین است: هر حدیثی که در کتابی باشد که نویسنده ی کتاب ملتزم به صحّت آن نباشد (مثل کاری که بخاری و مسلم و دیگر صاحبان کتب صحاح کرده اند) شایسته برای احتجاج نیست. (2)

بر اساس قاعده ی دهلوی، این روایت شافعی را در کتابی که بدین گونه باشد،

ص: 154

---

1-1). سیف مسلول: حدیث هشتم.

2-2). تحفه اثنا عشریه: 213.

نیافتیم. همان طور که نه شافعی تصریح بر صحّت آن به خصوص کرده و نه دیگران.

این غفلت و اشتباه، چرا؟ و این خروج از قاعده ی مقرّره چرا؟! و آیا این گونه روایات که در فضائل دیگران وارد شده است، می توانند در ردّ فضایل امیرالمؤمنین استواری داشته باشند؟

### 5 - روایتی که سندی نداشته باشد، توجّهی به آن نمی شود

دهلوی به ایرادی که به ابوبکر گرفته شده در مورد تخلف او از لشکر اسامه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «خداوند هر کس را که از لشکر اسامه تخلف ورزد لعنت کرده است.» پاسخ می دهد و چنین گوید:

حدیث معتبر در نزد اهل سنّت، حدیثی است که در کتب مستند حدیثی آمده و حکم به صحّت آن شده باشد. اما حدیثی که عاری از سند است، هیچ گاه به آن توجّهی نمی شود. (1)

بر مبنای همین قاعده، حدیث شافعی در کتاب های مُسندی که بدین گونه باشد، وجود ندارد. لذا قابل استناد نیست؛ زیرا مرسل است و سندی ندارد. و هر حدیثی که سندش ذکر نشده باشد، به تعبیر دهلوی غیر قابل توجّه است. در این صورت این سخن که بگوییم: «شافعی آن را به سندش از پیامبر نقل کرده است» کفایت نمی کند، مخصوصاً که کتابی که وی آن حدیث را در آن کتاب روایت کرده، شناخته شده نیست.

### 6 - احتجاج به آن جایز نیست

دهلوی در کتاب «تحفه» اش نوشته که خود را ملتزم می داند که در این کتاب، فقط از کتب شیعه نقل کند که مستند به روایات صحیحیه شان باشد که در کتاب های معتبره شان نقل می کنند (2) و این که روایات هر فرقه ای از فرق اسلامی، برای فرقه ای دیگر حجّت و معتبر نیست. (3)

ص: 155

1-1 . همان: 266.

2-2 . همان: مقدّمه.

3-3 . همان.

## 7 - الزام مخالف به این حدیث صحیح نیست

پدر دهلوی به مطلبی تصریح کرده است که خلاصه اش آن است:

با امامیه و زیدیه به احادیث صحیحین مناظره کردن صحیح نیست تا چه رسد به دیگر کتاب ها (1)

بر طبق این گفتار نیز، احتجاج دهلوی به حدیث مذکور، از درجه ی اعتبار ساقط است.

## 8 - رد کردن آن، هر چند مستند باشد، جایز است

رشیدالدین دهلوی گفتاری دارد که خلاصه اش این است: هر گروه و فرقه ای به روایاتی که از طرق خودش روایت شده است، یقین و اعتراف دارد و روایاتی را که از طرق دیگران نقل شده است قبول ندارد. (2)

بر همین اساس، این حق برای امامیه وجود دارد که این حدیث را هر چند سندش کامل و صحیح باشد نپذیرند و رد کنند. اما فوائد دیگری که از این کلمات استفاده می شود، بر پژوهشگر تیزهوش پوشیده نیست.

## 9 - نصّ کامل این حدیث

اصل و اساس در نقل این حدیث ساختگی، «ملا عمر» است که غرق در فضایل خلفا است و «محبّ طبری» و صاحب کتاب «الاكتفاء» و «ابن حجر مکی» از او گرفته اند. و این نص عبارت محبّ طبری است:

وی آورده است که آنان - یعنی «خلفای چهارگانه» - و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبل از حضرت آدم علیه السلام بوده اند و هر یک را با یک ویژگی توصیف کرده و از ناسزاگویی به آنان بر حذر داشته است.

از محمدبن ادریس شافعی به سندش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: من و ابوبکر

ص: 156

---

1-1. قرّة العینین، خاتمه ی کتاب.

2-2. شوکت عمریه: مقدّمه ی کتاب.

و عمر و عثمان و علی انواری بودیم در طرف راست عرش، هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم. هنگامی که آدم را آفرید ما را در پشت او جای داد و ما پیوسته در صلب های پاک منتقل می شدیم تا این که خداوند مرا به صلب عبدالله منتقل ساخت و ابوبکر را به صلب ابوقحافه و عمر را به صلب خطاب و عثمان را به صلب عفان و علی را به صلب ابوطالب منتقل ساخت و آنان را به عنوان صحابه و یاران من برگزید. ابوبکر را صدیق، عمر را فاروق و عثمان را ذوالنورین و علی را وصی قرار داد. هر کس به اصحاب من ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا گوید، خدا را سب کرده و هر کس خداوند را سب کند، خداوند او را به روی در آتش خواهد افکند.

این حدیث را حافظ عمر بن خضرم در سیره اش آورده است. (1) و با همین عبارات در کتاب «الإکتفا» و «الصواعق المحرقة» می یابید.

دست کاری علمای اهل سنت در این حدیث

ما عین عبارات حدیث را آوردیم... سازنده ی آن، از جعل این حدیث انگیزه ای جز جعل فضیلتی برای پیشوایان سه گانه ی خود نداشته است. در عین حال از آوردن نام حضرت علی خودداری نکرده و اسم آن حضرت را با صفت «وصی» آورده، همان گونه که برای هر یک از آنان ویژگی خاصی یاد کرده است.

لکن برخی از افراد گروه آنان هم چون «کابلی» و «دهلوی»، در آن تصرّف کرده و حدیث را دست کاری کرده اند... و ما به تفصیل دست کاری های آنان را در این جا می آوریم:

1 - کابلی جمله ی «انواری بر طرف راست عرش» را انداخته است؛ ولی ابن حجر کلمه ی «انوار» را انداخته و بقیّه را آورده است و خبر جمله را با عبارت «پیش از آفرینش آدم» قرار داده است، لکن «دهلوی» وقتی زشتی و سستی عبارت را مشاهده کرده به جای آن لفظ «در پیشگاه خداوند متعال» را آورده است و بعد «قاضی» آمده و

ص: 157

عبارت را به همان وضع ناقص خود گذارده نه کلمه ی «انوار» را آورده و نه جمله ی «در پیشگاه خداوند متعال» را...

2- کابلی وقتی دیده متن حدیث مشتمل است بر کلمه «و علی را وصی قرار داد» که بر وصایت و خلافت آن حضرت دلالت دارد، برای اسقاط این عبارت دنباله ی حدیث را کاملاً حذف کرده و آن را نیاورده است و بر همین سبک اشتباه کاری و تدلیس قاضی و دهلوی رفتار کرده اند. اینک جای این سؤال است که چرا «کابلی» به هنگام نقل حدیث، اسمی از «ملاعمر» نیاورده است؟ می شود گفت که به دو جهت از او اسم نبرده است:

الف. اگر اسم او را می برد، معلوم می شد که بر او اعتماد کرده و روایتش را قبول دارد و این مطلب از جهات دیگر به او ضرر می زند؛ زیرا «ملاعمر» از جمله ی کسانی است که حدیث «طیر» و حدیث «تشبیه» را در سیره اش آورده، دو حدیث که کابلی در ردّ و ابطال آن ها می کوشد. با این که وی به هنگام پاسخ گویی به استدلال به آیه ی «مودت»، احادیثی ساختگی و دروغ هایی شگفت را از او در فضیلت ابوبکر نقل کرده است.

ب. وی خواسته با اسم نبردن از «ملاعمر» برای پیروان خود، فضل و علم گسترده ی خود را بیان کند که بپندارند وی اصل کتاب «شافعی» را دیده و بدون واسطه از آن کتاب نقل کرده است.

نکته ای به مناسبت

دهلوی گوید: ایراد هفتم: حدیث مسلم در صحیحش از عبداللّه بن عمرو بن عاص از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هنگامی که گنجینه های فارس و روم به روی شما گشوده شد، شما چگونه مردمی خواهید بود؟ عبدالرحمان بن عوف پاسخ داد که همان گونه که خداوند متعال فرمان داده است. حضرت فرمود: نه، چنین نیست بلکه با یک دیگر رقابت خواهید کرد و حسد خواهید ورزید و نسبت به هم پشت خواهید کرد و بر یک دیگر کینه توزی خواهید نمود.

ص: 158

آن گاه گوید: پاسخ به این حدیث آن است که حدیث دنباله ای دارد که حذف شده است و فقط بر مورد طعن و ایراد اکتفا شده است با این که آن دنباله، مقصود و مراد را آشکار می سازد و ایراد را برطرف می کند. لکن آن دنباله را حذف کرده است و این به مانند تمسک آدم بی دین است به کلمه ی «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ» [بدون آن که دنباله ی آن: «وَأَنْتُمْ سُكَارَى» را بگوید.]

دزدی احادیث در چنین مواردی در نهایت زشتی است. ذیل حدیث چنین بوده است: بعد به جایگاه های مهاجران خواهید آمد و برخی از آنان را بر گردن برخی دیگر سوار خواهید کرد. (1)

من می گویم: چگونه خود دهلوی و قاضی به پیروی از کابلی این کار زشت را در این حدیث خیالی انجام داده اند؛ بلکه همین عمل زشت از او و کابلی نسبت به برخی از دیگر احادیث صادر شده مانند حدیثی که از «امالی» سید مرتضی رضوان الله علیه روایت کرده و آن را دست کاری نموده اند و دهلوی آن را به صورت ناقص به هنگام پاسخ حدیث «قرطاس» آورده است.

این نکته مشهور است که او از کتاب «صواعق» در کتاب «التحفة» و نیز از کتاب های «مقالید الأسناد» نوشته ثعالبی و «بستان المحدثین» و «تفسیر مهائمی» در تفسیرش «فتح العزیز» سرقت کرده است.

اکنون باید دید چه کسی ذیل حدیث سابق را انداخته و نیاورده است؟!

لکن علمای شیعه تمام آن را بدون هیچ کم و کاست نقل کرده اند، چنان که مرحوم علامه در کتاب «کشف الحق» و سیدابن طاووس در کتاب «الطرائف» بدین عبارات آورده اند:

حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از عبدالله بن عمرو بن عاص در حدیث یازدهم از افراد مسلم آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که خزائن فارس و روم به روی شما گشوده شد، چگونه مردمی خواهید بود؟ عبدالرحمان بن عوف

ص: 159

گفت: به همان گونه که رسول خدا به ما دستور داده است. حضرت فرمود: نه، چنین نیست؛ بلکه شما با یک دیگر به رقابت برخواید خاست و بر یک دیگر حسادت خواهید ورزید و نسبت به هم پشت کرده و کینه توزی خواهید نمود، و در روایتی دیگر آمده است: آن گاه به سوی جایگاه های مهاجران خواهید رفت، برخی از آنان را بر گردن دیگری سوار خواهید کرد.

آن گاه مرحوم علامه حلّی گوید: و این نکوهشی است از آن حضرت نسبت به اصحاب و یاران خود. (1)

سیدابن طاووس بعد از نقل حدیث می گوید: خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد! بنگر به آن چه اصحاب رسول خدا خود شاهد نکوهش پیامبرشان نسبت به یاران و اصحابش بودند، چگونه بعید می شمارند که مردمی در زمان زندگی و بعد از مرگ آن حضرت با این ویژگی باشند؟ (2)

چگونه ممکن است علمای شیعه این قسمت را حذف کنند. با توجه بر این که با مطلوب و خواسته ی آنان منافاتی ندارد؟

علاوه بر این ها، این قسمت زیادی در عبارت دیگری از کتاب «مسلم» آمده است؛ زیرا وی در جایی از کتاب خود بدون این دنباله آورده و در جای دیگر نقل نکرده است، بنابراین ایرادی بر سید مرتضی و علامه حلّی وارد نمی شود که چرا آنان این ذیل را نیاورده اند.

چنان که کابلی ذیل را که افزوده، گفته است: «و در روایتی دیگر...» (3)

## 10 - از جمله سخنان ناروا که در این مورد گفته اند

این که پنداشته اند که در اسناد این حدیث هیچ کس متّهم به دروغ گویی نیست،

ص: 160

---

1-1 . نهج الحق و كشف الصدق: 321.

2-2 . الطرائف مبحث مواردی که صحابه با رسول خدا مخالفت کرده اند.

3-3 . الصواعق در ذکر مطاعن صحابه.

ناروای محض است. آری، اگر رجال حدیث را می آوردند و بعد آنان را با گفتاری از دانشمندان توثیق می کردند، در این صورت وجهی برای گفتار آنان بود.

## 11 - نگرشی در وثاقت شافعی

در وثاقت و عدالت شافعی، دیدگاه هایی است و ما به اشاره به برخی از آن ها بسنده می کنیم:

1 - وی در ستایش از استادش «مالک» چنین گفته است: هنگامی که از اهل اثر نامی برده شود، «مالک» بین آنان ستاره است. (1) در جای دیگر گفته است: هرگاه مالک در چیزی از حدیث شک و تردید داشت، همه ی آن را کنار می گذاشت. نیز گفته است:

اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین می رفت و دیگر عباراتی در همین مورد.

با وجود این گفتارها در مورد مالک، بسیاری از موارد با او مخالفت کرده، او را مورد انتقاد قرار داده و سخنانش را نپذیرفته است. این گونه برخورد موجب ضعف شخصیت او شده و باعث کنارگذاشتن او است. لذا فخر رازی بعد از آن که به روش های گوناگون به دفاع از او برخاسته، چنین گفته است: اگر قضیه از این قرار است، چگونه بر شافعی رواست که به روایات مالک تمسک جوید؟ و چگونه جایز است که بگوید:

هرگاه از اهل اثر سخن به میان آید، مالک به سان ستاره است؟ و این عین عبارت رازی است در مورد او که به تفصیل تمام آن را می آوریم:

فصل سوم در ستایش شافعی از اساتید و مشایخش: وی می گفت: اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین می رفت... و می گفت: هرگاه از اهل اثر نامی به میان آید، مالک به سان ستاره است. و می گفت: هرگاه مالک در چیزی از حدیث شک و تردید داشت، همه ی آن را کنار می گذاشت. شافعی حکایت کرده است که مالک و ابویوسف در حضور هارون الرشید درباره ی اوقاف مردم سخن می گفتند. یعقوب گفت که این کار باطل است؛ زیرا رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مأموریت داشت حبس ها را

ص: 161



رها کند. مالک گفت: مأموریت آن حضرت، رهایی اموالی بود که برای خدایان خود وقف می کردند از بحیره و سائبة (1)؛ اما وقف کردن برای امور خیر اشکالی ندارد. این وقف عمر بن خطاب است که از پیامبر اکرم اجازه گرفت. حضرت فرمود: اصل را وقف کن و ثمره و میوه اش را در راه خدا خرج کن و لذا زبیر هم وقف کرد. خلیفه از این سخن به شگفت آمد و یعقوب را از نزد خود دور ساخت.

شافعی می گفت: بعد از کتاب خدا، کتابی صحیح تر از موطن مالک نمی شناسم. به شافعی گفته شد: در بین کسانی که دیده ای، کسی را به سان مالک بن انس دیده ای؟ پاسخ داد: از کسانی که در سنّ و علم پیش از ما بودند، شنیدم که می گفتند: ما به مانند مالک کسی را ندیدیم، حال ما چگونه بگوییم که مثلش را دیده ایم؟

در جای دیگر می گفت: مالک در نزد دانشمندان مدینه و حجاز و عراق، در فضیلت و علم پیشکسوت و برتر بود. و در نزد آنان به اتفاق در حدیث و هم نشینی با علما و دانشمندان شهرت داشت. ابن عیینه هرگاه از او اسم می برد، نامش را گرامی داشته و از او حدیث نقل می کرد. مسلم بن خالد زنجی - که مفتی اهل مکه و عالم آنان در زمان خود بود - می گفت: من در زمان زندگی گروهی از تابعان، با مالک مجالست و هم نشینی داشتم.

اگر کسی بگوید: حال که وضع مالک در علم و دیانت در این پایه است که شما گفتید و احترام استاد هم بر هر مسلمانی واجب است، چگونه شافعی اقدام به مخالفت با او کرده است و چگونه به خود اجازه داده است که کتابی در مقابله با او بنویسد؟

پاسخ می گوییم: بیهقی گفته است در کتاب ابویحیی زکریابن یحیی ساجی خواندم که شافعی بدان جهت در مقابله با مالک کتاب نوشت که به او خبر رسید که در

ص: 162

---

1-1). این دو کلمه برگرفته از آیه ی شریفه ی مائده (5): 103: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيَّةٍ وَلَا حَامٍ» است که خداوند قربانی کردن شتران پیر و کهن سالی را که ده شکم زائیده گوششان را بریده و رها می کردند و دیگر غیرقابل استفاده نبودند و به آن ها بحیره می گفتند و هم چنین سائبه که به مادر شتر بحیره می گفتند، حرام کرده بود. (مترجم)

اندلس، کلاه و عرقچینی است از مالک که مردم به آن تبرک جسته و از آن شفا می طلبند.

وقتی به آنان گفته می شد رسول خدا چنین فرموده است، می گفتند: مالک چنین گفته است. شافعی گفت: مالک آدمی بود که خطا و اشتباه داشت. همین باعث شد که وی در مقابله مالک کتابی بنویسد؛ ولی خودش می گفت که از این کار خوشم نمی آمد و یک سال در این کار از خداوند استخاره کردم.

ربیع گوید: از شافعی شنیدم که وارد مصر شدم و نمی دانستم که از احادیثش فقط با شانزده حدیث مخالفت کرده است، دیدم که وی اصل را می گوید و فرع را رها می کند و فرع را می گوید و اصل را رها می کند.

من می گویم: ارسطوی فیلسوف و حکیم، حکمت را از افلاطون فرا گرفت و بعد با او به مخالفت برخاست. به او گفته شد: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد: هم استادم را دوست دارم و هم حقیقت را. اما اگر با یک دیگر نزاع کنند، حقیقت برای دوستی بهتر و شایسته تر است.

عیناً همین معنی است که شافعی را واداشته تا در مقابل مالک بایستد و در مواردی با وی مخالفت کند. دلیل بر گفتار ما آن است که شافعی در اول همان کتابی که در مقابله با مالک نوشته است، چنین گوید: هرگاه بگوییم که ثقه ای از ثقه ی دیگر از رسول خدا روایت کرده است، این روایت از رسول خدا ثابت است و آن چه که از رسول خدا ثابت باشد نباید کنار گذاشته شود، مگر این که حدیثی در مخالفت با آن برسد. و هرگاه احادیث با یک دیگر اختلاف داشتند، این اختلاف ممکن است دو جهت داشته باشد، یکی آن که در آن ها ناسخ و منسوخ باشد که در این صورت به ناسخ عمل می شود و منسوخ کنار گذاشته می شود، دوم آن که اصلاً ناسخ از منسوخ شناخته نشود. در این صورت قول آن راوی که ثبت و ضبط بهتری دارد گرفته می شود. و هرگاه دو حدیث مثل یک دیگر و در یک پایه بودند، آن را که به کتاب خدا و یا با یک حدیث دیگر شبیه تر بود، باید بگیریم و اگر حدیثی از رسول خدا رسید و حدیثی دیگر با آن مخالف نبود و از غیر آن حضرت حدیثی روایت شد که با آن مخالفت داشت، به آن حدیث مخالف توجهی نکرده و گرفتن حدیث رسول خدا اولی است. و اگر از غیر رسول خدا

حدیثی روایت شد که با آن مخالفی نداشت، بر ارزش حدیث پیامبر چیزی نمی افزاید و حدیث آن حضرت از آن بی نیاز است.

شافعی بعد از تثبیت و تقریر این قاعده یادآوری می کند که «مالک» در همه جا این قاعده را رعایت نکرده است. وی نمونه هایی از مواردی را که مالک، اخبار صحیحیه را به خاطر گفتار یکی از صحابه و یا یکی از تابعین و یا به نظر خودش ترک کرده، می آورد و بعد مواردی را ذکر می کند که وی گفتار صحابه را به خاطر رای برخی از تابعین و یا رای خودش ترک گفته است. و چه بسا در مسأله ای ادعای اجماع می کند، حال آن که مورد اختلاف است.

بعد شافعی بیان می کند که وی مدعی است که اجماع اهل مدینه حجت است و این گفتاری ضعیف و بی پایه است و در این باب نمونه هایی می آورد.

مثال اول: مالک گوید: همه ی مردم بر این مطلب اجماع دارند که سجده های قرآن یازده تا است و در کتاب «مفصل» چیزی از آن ها نیست. شافعی می افزاید: از ابوهریره روایت شده است که وی در سوره ی: «إذا السماء انشقت» به سجده می افتاد.

و عمر بن خطاب در سوره ی: «و النجم إذا هوی» سجده کرده اند. در کتاب «المفصل» سجده هایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و [آله] و سلم و از عمر و از ابوهریره می بینیم. کاش می دانستم که آن مردمی که اجماع کرده اند که در کتاب «المفصل» چیزی از این ها ذکر نشده، چه کسانی هستند. آن گاه یادآور می شود که اکثر فقیهان معتقدند که در کتاب «المفصل» سجده هایی ذکر شده است.

مثال دوم: مالک می پندارد که مردم اجماع کرده اند که در سوره ی «حج» فقط یک سجده آمده است، در حالی که از عمر و پسرش روایت می کند که آنان دو جای سوره حج سجده می کردند.

شافعی می افزاید: ای کاش می دانستم این اجماع کنندگان که نامشان برده نشده، کیانند که ما آنان را نمی شناسیم در حالی که خداوند، به هیچ کس تکلیف نکرده که دینش را از کسی بگیرد که نمی شناسد.

مثال سوم: روایتی که مالک به ما خبر داد از ابوالزبیر از عطاء بن ابی رباح که از

ابن عباس سؤال شد درباره ی مردی که پیش از کوچ کردن از عرفات به منی با زنش نزدیکی کند، حکمش چیست؟ او پاسخ داد که باید یک شتر قربانی کند. شافعی گوید:

به این روایت باید عمل شود. ولی مالک می گوید: بر این فرد واجب است یک حج و عمره کامل انجام دهد و یک شتر کفاره دهد. مالک این مطلب را از ربیع و ثوربن زید از عکرمه به گمان این که از ابن عباس روایت می کند نقل کرده است. حال او اگر گفتار ابن عباس را به خاطر نظر ربیع ترک کرده، این کار خطا و اشتباه است. و اگر به خاطر رأی عکرمه ترک کرده، نباید چنین باشد، زیرا او درباره ی عکرمه خوش نظر نیست و برای هیچ کس پذیرش حدیث او را روا نمی دارد. در حالی که وی از سفیان از عطاء از ابن عباس، خلاف آن را نقل می کند و عطا در نظر او و دیگران، مورد وثوق است. شافعی گوید: شگفتا! که او درباره ی عکرمه چنین سخنانی گفته، و سپس خود را نیازمند قدری از علم او می داند که با گفتارش هم آهنگ باشد، با آن که گاهی از او اسم می برد و گاهی درباره اش ساکت می ماند. لذا از ثوربن زید از ابن عباس در مورد «رضاع و ذبائح مسیحیان عرب» و دیگر موارد روایت می کند، اما از عکرمه نام نمی برد، در حالی که این سخن را، ثور از عکرمه آورده، و این از اموری است که اهل علم می بایست آن را در نظر داشته باشند.

این است داستان برخی از چیزهایی که شافعی آورده در کتابی که در مقابل مالک نوشته است.

البته فرد معترض می تواند بگوید: حاصل این اعتراضات به دو نکته برمی گردد:

اعتراض اول آن که مالک حدیث صحیح را نقل می کند اما به آن حدیث عمل نمی کند، زیرا اهالی مدینه عمل به آن را ترک کرده اند. لازمه ی این سخن، آن است که بگوییم علمای مدینه برخلاف گفتار رسول خدا عمل کرده اند که این هم جایز نیست.

مالک می تواند به این اشکال پاسخ دهد و بگوید که این احادیث فقط از طریق علمای مدینه به ما رسیده است. این عالمان یا عادل هستند یا عادل نیستند. اگر عادلند می بایست معتقد شویم که این دانشمندان عادل، چون ضعف این احادیث را می دانستند یا به خاطر ضعف در روایت یا آن که ناسخ و یا مخصّصی برای آن دیده بودند، به آن

روایت عمل نکردند. و به هر صورت ترک عمل به آن روایت واجب است.

اگر بگویند: شاید آنان در ترک این حدیث معتقد به تأویل خطا و اشتباهی بودند و به خاطر آن تأویل خطا بدان عمل نکردند و در این صورت، از ترک عمل به حدیث، ضعیفی در آن حدیث پدید نمی آید.

می گوئیم: آن عده از عالمان مدینه که قبل از مالک بودند، به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تر بودند، با صحابه ی آن حضرت رفت و آمد بیشتری داشتند، رغبت و تمایلشان در دین بیشتر بود و از انحراف و تمایل به باطل دورتر بودند. پس اتفاق نظر همه ی عالمان مدینه بر یک نظریه و تأویل باطل بعید است.

اما اگر بگوئیم عالمان مدینه عادل نبودند، در این صورت طعن و ایراد بر آنان موجب طعن در حدیث می شود و ثابت می کند که لازمه ی دلیلی که ما آوردیم، آن است که عمل عالمان مدینه را بر ظاهر خبر واحد ترجیح دهیم. این دیگر قول به حجیت اجماع آنان نیست، بلکه گویای آن است که اگر عمل عالمان مدینه برخلاف ظاهر حدیثی باشد، موجب قدح و ضعف در آن حدیث می گردد.

از جمله شواهدی که گفتار ما را تأیید می کند، روایتی است که بیهقی در کتاب «مناقب الشافعی» به اسنادش از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده است که گوید: در مورد مطلبی با شافعی مناظره کردم، گفت: به خدا سوگند جز سخن خیرخواهانه به تو نمی گویم. هرگاه دیدی که اهل مدینه مطلبی را می گویند شکی به دل راه مده که آن مطلب حق است و هر آن چه که در سینه ات جولان یافت و به تمام قوت نیرومند بود ولی در مدینه برای آن مطلب اصلی نیافتی، هر چند اصلی ضعیف باشد، به آن اعتنا نکن و توجهی به آن نداشته باش.

و من می گویم: این گفتار در تقریر و تثبیت مذهب مالک صریح است.

اعتراض دوم: مالک در هر جا که نیازمند سخن عکرمه بود، آن را می آورد و در هر جا که نیازی به آن نداشت، آن را ترک می کرد. اگر این مطلب درباره ی وی درست باشد، موجب ضعف و سستی در روایت و دین داری او می شود. اگر مطلب بدین گونه است، چگونه برای شافعی روا باشد که به روایات مالک تمسک جوید؟ و چگونه

می تواند بگوید: هرگاه سخن از آثار شود، مالک ستاره است.

این مجمل مباحث در این مطلب است.

2 - شافعی به امامت و پیشوایی هارون الرشید معتقد بود و او را به کلمه ی «امیرالمؤمنین» خطاب می کرد. این مطلب از اشکالهای بزرگی است که بر شافعی گرفته می شود، چنان که ابونعیم در کتاب «حلیة الأبرار» در شرح حال شافعی گوید: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن احمد از ابو عمرو عثمان بن عبدالله مدینی از احمد بن موسی نجار از ابو عبدالله محمد بن سهل اموی از عبدالله بن محمد بلوی که گفت: هنگامی که محمد بن ادریس (شافعی) را به عراق آوردند، او را شبانه سوار بر استری بدون کجاوه و زین - در حالی که طیلسانی (عبایی سبزرنگ و از بالا تا پایین را گرفته) بر خود افکنده و پاهایش به زنجیر بسته بود - وارد کردند زیرا وی از همدستان عبدالله بن حسن بن حسن بود، در صبح گاه روز دوشنبه دهم شعبان سال یک صد و هشتاد و چهار، ابویوسف قاضی القضاة و محمد بن الحسن رییس دیوان شکایات به دیدار هارون الرشید رفتند که نظریات اینان را قبول نداشت و از دیدگاه های آنان برگشته بود.

این دو نزد او رفته و درباره ی شافعی و شخصیت او به طور مفصل سخن گفتند، محمد بن الحسن گفت: سپاس خدای را که در سرزمین ها به تو مکنت داد و همه مردم را تسلیم تو ساخت. فرمانت همواره مطاع و دستورت روا، دعوتت آشکارا و امر الاهی هویدا باد، هرچند که سرکشان را خوش نیاید. گروهی از یاران پراکنده عبدالله بن الحسن گرد هم آمده و به نیابت از سوی آنان فردی بود که به او محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف می گویند. او می پندارد که نسبت به این امر شایسته تر است. پناه بر خدا. مقامی است که قدمش به آن جا نرسیده. زبان و گفتار و اندیشه ای ژرف دارد. با زبانش به زودی تو را می رباید و من از او ترسناکم. خداوند، تو را از او در امان نگاه دارد و از لغزش هایت حفظ کند. آن گاه از سخن ایستاد.

رشید به ابویوسف گفت: ای یعقوب! پاسخ داد: لبیک یا امیرالمؤمنین. گفت: از گفتار محمد چیزی هست که قبول نداشته باشی؟ ابویوسف جواب داد: محمد در آن چه

که گفت صادق است. آن مرد نیز همان گونه است که گزارش کرده.

رشید گفت: بعد از دو نفر شاهد دیگر خیری وجود ندارد و اقراری رساتر از آزمایش نیست و گناهی برای یک فرد روشن تر از این نیست که گواهی دهد به چیزی که از دشمنش پنهان می دارد، شما مأموریت خود را خوب انجام دادید.

آن گاه دستور داد شافعی را وارد کنند. وی آهنی را که بر پایش بسته بود، پیش روی وی قرار داد. بعد از آن که کاملاً نشست و مردم همگی به او نگاه می کردند، روی به هارون الرشید کرده و در حالی که با کف دستش به حالت تسلیم به او اشاره می کرد گفت: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة اللّٰه و برکاته. رشید گفت: و علیک السّلام و رحمة اللّٰه و برکاته، سنتی را آغاز کرده ای که دستوری نسبت به اقامه آن نداشتی و ما فریضه ای را برگرداندیم که به ذات خود پابرجا بود. شگفت آورتر آن که در حضور من بدون اجازه ام سخن گفتی.

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند متعال فرموده است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (1)

خداوند کسی است که هرگاه وعده ای دهد عمل می کند. خداوند به من در روی زمین مکنّت داد و بعد از ناامنی آرامش و امنیت به من بخشید، ای امیر مؤمنان. رشید گفت: آری زمانی خداوند به تو امنیت داد که من به تو امان دادم.

شافعی گفت: من به تو بگویم که تو خویشان خود را با شکنجه نمی کشی، آن ها را از روی کینه و مکر دور نمی سازی و آزارشان نمی رسانی و هرگاه عذری آوردند، آنان را تکذیب نمی کنی!

هارون الرشید گفت: آری چنین است. تو چه عذری داری با حالتی که از تو می بینم که از حجاز به سرزمین عراق آمده ای، دیاری که خداوند به روی ما گشوده

ص: 168

است. پیش از آن سرور و همسرت سرکشی کرده بود و مردمان پست و بی شخصیت به دنبال او راه افتاده بودند و توریس آنان بودی. با وجود این دلیل که داریم، گفتارت چه سودی به حال تو دارد؟ حال آن که شهادت با اظهار توبه زبانی نمی رساند.

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان. اگر تو از من بخواهی که سخن گویم، بر عدالت و انصاف سخن خواهم گفت. رشید گفت: می توانی سخن گویی. شافعی گفت: به خدا سوگند، ای امیر مؤمنان! اگر می توانستم بگویم که چه بر من می گذرد، به تو شکایت نمی کردم. با سنگینی این آهن و زنجیر از سخن گفتن معذورم. اگر بر من مِت نهی و این زنجیر را بگشایی آن چه که در دل دارم برایت خواهم گفت. و اگر امر دیگری در نظر داری، دست تو فراتر و دست من فروتر است و خداوند بی نیاز و ستوده است.

رشید به غلامش دستور داد. زنجیر از دست و پاهای او گشودند. وی بر زانوی چپش نشست، پای دیگرش را بالا گرفت، شروع کرد به سخن گفتن و چنین گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان! به راستی، اگر خداوند مرا زیر پرچم عبدالله بن حسن محشور دارد - که تو او را به خوبی می شناسی و بزرگی خاندان است که به هنگام اختلاف خواسته ها و پراکندگی اندیشه ها مقبول همگان است - برای من و هر مؤمنی محبوب تر از آن است که مرا زیر پرچم قطری بن فجأه مازنی محشور کند.

رشید که بر جایگاه تکیه داده بود، از جای برخاست و مرتب نشست و گفت:

راست گفستی و نیکو گفستی، اگر به هنگام اختلاف آرا و اندیشه ها، زیر پرچم مردی از خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خویشاوندان او باشی، بهتر و محبوب تر از آن است که زیر پرچم یک فرد خارجی حنفی باشی که خداوند او را به ناگاه خواهد گرفت.

ای شافعی به من خبر ده: چه دلیلی داری بر این سخن که تمام قریش امامند و تو خود، از آنانی؟

شافعی گفت: ای امیر مؤمنان، اگر خودم را برای این کار شایسته بدانم، بر خدا به دروغ تهمت بسته ام. هیچ گاه چنین کلامی از من سر نزده است. کسانی را که چنین گزارشی به تو داده اند، حاضر کن که رویرو گواهی دهند، چرا که گواهی دادن باید حضوری باشد و غیر از آن اعتباری ندارد، هارون الرشید به آن دو نفر نگاه کرد. وقتی



دید سخنی نمی گویند، مطلب را فهمید، از آنان چشم برداشت و به شافعی گفت: تو راست می گویی، دیدگاهت درباره ی کتاب خدا چیست؟

شافعی گفت: درباره ی کدام کتاب خدا از من می پرسی؟ خداوند هفتاد و سه کتاب بر پنج پیامبر فرستاده است و کتاب موعظه پیامبر را فرستاد و او ششمین پیامبر بود. نخستین تن حضرت آدم علیه السلام بود که بر او سی کتاب فرستاد که همه ی آن ها مثال ها بود. بر اخنوخ یعنی حضرت ادریس شانزده صحیفه فرستاد که همه شامل حکم و دستور و علم ملکوت اعلی است. بر حضرت ابراهیم هشت صحیفه فرستاد که شامل حکم و دستور بود و واجبات و هشدارها را در آن تفصیل داده بود. بر حضرت موسی تورات را فرستاد که هشدار و موعظه در آن بود، بر حضرت عیسی انجیل را فرستاد تا اختلافاتی را که بنی اسرائیل در تورات داشتند، برای آن ها آشکار کند. بر حضرت داوود کتابی فرستاد که همه اش دعا و پند و اندرز برای خودش بود تا او را از اشتباهش برهاند.

برای ما در آن کتاب حکم و دستوری نبود و فقط موجب بیداری حضرت داوود و خوانندگان آن بعد از او بود. سرانجام، بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را فرستاد و دیگر کتاب ها را در آن جمع کرده و فرمود: «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (1) و «هُدًى وَ مَوْعِظَةً» (2) «أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ» (3)

رشید به او گفت: کتاب خدا را برای من شرح و تفصیل بده که بر پسرعمویم رسول خدا - درودخدا بر او [ و خاندانش ] باد نازل کرد و ما را به پذیرش آن و به عمل به محکمت و ایمان به متشابهات آن امر فرمود.

پاسخ داد: کدام آیه از من می پرسی؟ محکمش یا متشابهش، تقدیمش یا تأخیرش، ناسخش یا منسوخش، آن چه حکمش ثابت مانده و تلاوتش منسوخ شده یا آن چه تلاوتش ثابت مانده و حکمش برداشته شده است، ضرب المثل هایی که خداوند آورده، نمونه هایی که به عنوان عبرت ذکر کرده، آیاتی که سرگذشت امت های گذشته در

ص: 170

1-1 . نحل (16): 89.

2-2 . آل عمران (3): 138.

3-3 . هود (11): 1.

آن‌ها آمده و یا مواردی که خداوند، ما را از ارتکاب کارهای آنان برحذر داشته است.

رشید هم چنان می‌گفت تا این که هفتاد و سه حکم را در قرآن برای او برشمرد.

رشید به او گفت: وای بر تو ای شافعی! آیا علم تو بر همه‌ی این موارد احاطه دارد؟

گفت: یا امیرالمؤمنین، آزمایش برای دانشمند، مانند آتش است برای نقره که خوب و بدش از هم جدا می‌گردد، اینک من در حضور توام، مرا امتحان کن.

رشید به او گفت: خیلی خوب است که آن چه را که تو گفتی من باز گویم. بعد از این مجلس، ان شاءالله از تو خواهم پرسید.

سپس رشید پرسید: دیدگاه تو درباره‌ی سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟

شافعی به او گفت: من از سنت رسول خدا قدر واجب را می‌دانم که ترک کردن آن‌ها همانند ترک دستورهای خداوند در قرآن - جایز نیست. آن چه که در سنت به مناسبت تأدیب و یا در مورد فرد خاصی وارد شده است، عمومیت ندارد. ولی هرچه که به صورت عام وارد شده است، شامل خاص نیز می‌شود. اما چند عنوان شامل عموم نمی‌شود: آن چه در پاسخ سؤال کننده مخصوص از ناحیه‌ی آن حضرت صادر شده است، آن چه به خاطر لبریز شدن علوم از سینه‌ی پیامبر ابتدا گفته شده، آن چه حضرت ویژه خود ساخته و دیگران را از آن معاف کرده و بار دیگران را خود به دوش کشیده و آن چه را که یادآوری آن شایسته آن حضرت نبوده است و خود آن حضرت از آن‌ها اسم نبرده است...

رشید گفت: ای شافعی! از سنت رسول خدا خود به ترتیب اسم بردی و جایگاه هر یک را به خوبی بیان کردی. ما نیازی به تکرار آن نداریم و ما و حاضران می‌دانیم که تو در جایگاه و موضع خود قرار گرفته‌ای.

شافعی به او گفت: فضلای که خدا بر ما و بر دیگران کرده است، از آن تو باشد، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تو شرافت یافتیم.

رشید گفت: از علوم عربیت چه می‌دانی؟ گفت: پیدایش و طبیعت ما با آن شروع شده، زبانمان با آن به حرکت آمده و به سان زندگی ما گشته و جز به سلامت پایان

نمی پذیرد. عربیت جز برای اهلش تسلیم نیست. من در حالی چشم به دنیا گشودم که اشتباه در گفتار را نمی دانستم. بلکه به مانند کسی بودم که دردی ندارد تا نیازی به دوا داشته باشد، لذا دوا برای او مناسب نیست و به خوبی و کمال زندگی می کند. قرآن مجید هم در باره ی من به همین مطلب گواهی داده است. آن جا که فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» مقصود از این قوم، قریش بود و من و تو از آن هاییم، ای امیر مؤمنان که نژاد برگزیده و ریشه و تبار گرامی و والا هستیم. تو اصل و ریشه ای و ما شاخه ایم. و رسول خدا - که در و دو رحمت خدا بر او باد - مفسر و مبین بود و دوستانمان به وسیله ی آن حضرت گرد هم آمدند. ما فرزندان اسلامیم و منسوب به آنیم و به آن خوانده می شویم.

رشید گفت: راست گفتی و خداوند در تو برکت ایجاد کند... (1)

رازی گوید: فصل سوم در مناظره ای است که بین او و محمد بن حسن در این موضوع برگزار شده است: «آورده اند که شافعی هنگامی که به همراه علوی ها از یمن احضار شد و به در خانه ی رشید رسید، پاسی از شب گذشته بود و ده نفر ده نفر به حضور رشید می رسیدند. او یک نفر یک نفر آنان را سر پا نگاه می داشت، از پشت پرده با آنان سخن می گفت و دستور می داد که گردن آنان را بزنند. شافعی گوید: چون نوبت من رسید، گفتم: ای امیرالمؤمنین بنده و نوکر و خدمتگذار محمد بن ادریس هستم.

گفت: ای غلام گردنش را بزن. گفتم ای امیر مؤمنان، گویا مرا به انحراف از خود و گرایش به علویان متهم می کنید؟! برای شما مثالی می زنم، چه می فرمایید در باره ی مردی که دو پسرعمو دارد: یکی از آن دو را با خود همراه و در نسب با خود شریک ساخته و می پندارد مالش بدون اجازه اش و دخترش بدون ازدواج بر او حرام است و دیگری می پندارد که او از مقامش فروتر و به سان بنده ی او است. این مرد به کدامین یک از آن دو تمایل خواهد داشت؟ این مطلب مثال شما و علویان است.

هارون الرشید این سخن را سه بار تکرار کرد، و من از این معنی به الفاظ گوناگون تعبیر کرده ام.

ص: 172

بدیهی است که هارون الرشید، پیشوایی باطل و ناحق است. تبهکاری هایش چهره‌ی تاریخ را سیاه کرده و خلاف کاری هایش نیاز به یادآوری ندارد و بیشتر از حدّ شمارش است و بی تردید، هر کس به چنین امام و پیشوایی رضایت دهد، کافر است. به این مطلب عدّه‌ی زیادی گواهی داده اند از جمله ابوشکور محمدبن عبدالسعید سلمی حنفی در کتاب «التمهید فی بیان التوحید.»

## 12 - نشانه های ساختگی بودن بر این حدیث آشکار است

نشانه ها و علائم جعل و ساختگی بودن این حدیث روشن و آشکار است، از جمله:

یکم: تقدّم سه نفر در خلقت بر حضرت آدم، مستلزم آن است که آنان بر حضرت آدم و بر دیگر پیامبران غیر از پیامبر گرامی اسلام برتری داشته باشند، که این مطلب به اجماع باطل است.

دوم: این سه نفر پیش از بعثت پیامبر اسلام، کافر و بت پرست بودند. مخالفت و درگیری آنان با آن حضرت از مسلمات تاریخ است، هر چند که این مطلب را نسبت به نخستین آن ها نفی کرده و پنداشته اند که او مسلمان بوده و آن را از ضروریات می دانند و در این باره هیچ یک از اهل سنت تردیدی ندارد.

درباره ی کسانی که سابقه ی کفرشان مسلم است، چگونه می توان گفت که در طرف راست عرش خدا بوده و از همان حقیقتی خلق شده اند که پیامبر اکرم آفریده شده است؟

سوم: در نزد همگان مسلم و قطعی است که پدران این سه خلیفه همگی کافر بوده اند. و بر فرض مسلمان بودن ابوقحافه در ظاهر، تردید نیست که پدرِ دومی و سومی کافر زیسته و بر کفر مرده اند. چگونه می توان این اصلاّب کافره را پاک دانست، چنان که سازنده این حدیث ادّعا کرده است؟ و چگونه می توان صدور چنین دروغی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درست پنداشت؟؟

بسا شگفتی است از اینان که چگونه بر این گونه احادیث ساختگی تکیه کرده اند در حالی که احادیث صحیحه ای را که در فضیلت علی علیه السلام وارد شده، مانند حدیث

«طیر»، «ولایت» و «مدینة العلم» را نپذیرفته اند؟!)

از دهلوی شگفت نیست، زیرا او خود به ضعف آن حدیث به طور مجمل اشاره کرده، ولی تعصّبش او را واداشته که از هر راهی که بتواند استدلالات شیعه را ردّ کند.

ولی از شافعی تعجب می کنیم که چگونه این سخن گزاف را نقل کرده است!!

### 13 - حدیث ساختگی دیگری در فضیلت شیخین

برخی از راویان سنی حدیثی دیگر در فضیلت عمر از ابوهریره نقل کرده اند بدین مضمون که خداوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از نوری آفریده و ابوبکر را از نور او خلق کرده و عمر را از نور ابوبکر آفریده است.

این حدیث در نزد محققان اهل سنت، مجعول و ساختگی است.

این عین عبارت و کلماتی است که در این باره آورده اند:

سیوطی گوید: ابونعیم در امالی خود از محمد بن محمد بن عمرو بن زید به صورت املا، از احمد بن یوسف، از ابوشعیب صالح بن زیاد، از احمد بن یوسف منبجی از ابوشعیب سوسی، از هیشم بن جمیل، از مقبری، از ابومعشر، از ابوهریره (به صورت مرفوع) روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خداوند مرا از نور خودش آفرید و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و ائمت را از نور عمر خلق کرده و عمر چراغ اهل بهشت است.

ابونعیم گوید: این حدیث باطل است. ابومعشر و ابوشعیب متروک می باشند.

و در میزان الاعتدال گوید: این خبر دروغ است. هیچ یک از سه نفر، آن را نقل نکرده اند و به نظر من آفت حدیث در مورد منبجی است که شناخته نشده است. (1)

در کتاب «تنزیه الشریعة» چنین عبارتی آمده است:

ص: 174

---

1 - 1). الموضوعات تألیف سیوطی، (خطی). باید دانست که حدیث مرفوع، حدیثی است که از وسط اسناد، افرادی را حذف کنند. متروک به آن راوی گویند که حدیث شناسان او را کنار گذاشته باشند. مقصود از سه نفر، نویسندگان سه کتاب از کتب صحاح هستند. مسلم، بخاری، نسائی. (مترجم)

خداوند مرا از نورش آفرید و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و امّتم را از نور عمر آفرید و عمر چراغ اهل بهشت است.

ابونعیم در امالی خود، آن را از ابوهیره نقل کرده و گفته است: این حدیث باطل است.

ذهبی گوید: این دروغ است. (1)

وقتی به اعتراف ابونعیم و ذهبی و سیوطی و ابن عزّاق این حدیث ساختگی باشد، به طریق اولی خبر آفرینش آن سه نفر پیش از خلقت حضرت آدم و همراهی آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر طرف راست عرش، دروغ خواهد بود.

نمی دانم چرا دهلوی و غیر او برای معارضه با حدیث نور، به این حدیث استدلال نکرده اند؟ بعید نیست که از آن اطلاع نداشته باشد وگرنه دهلوی بر طبق عادتش در تمسک به احادیث ساختگی، آن را می آورد. همان گونه که صاحب فصل الخطاب می گوید: در کتاب فردوس الاخبار آمده است: ابن عبّاس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: همانا خداوند عزّوجلّ مرا از نور خودش خلق کرده و ابوبکر را از نور من و عمر را از نور ابوبکر و همه ی مؤمنان را از عمر آفرید.

## ابطال تأیید حدیث شافعی به حدیث دیگر

### اشاره

دهلوی گوید: تأیید می کند آن را حدیث مشهور که: ارواح، لشکریانی آماده اند.

که آن چه از آن ها که یکدیگر را شناخته باشند، با یک دیگر الفت می گیرند. و آن چه از آن ها که یک دیگر را شناخته باشند، با هم اختلاف می یابند.

در پاسخ می گویم:

### 1 - کابلی این تأیید را ادّعا نکرده است

کابلی این تأیید را ادّعا نکرده است، بلکه فقط به ذکر آن حدیث خیالی اکتفا نموده و گوید: «و در اسنادش کسی که متّهم به دروغ گویی باشد وجود ندارد.»

ص: 175

کابلی می‌افزاید: «فرض می‌کنیم که این گونه اخبار و روایات ثابت شود، ولی در این گونه امور نمی‌توان به آن‌ها احتجاج و استدلال کرد. و این ظاهر و آشکار است.»

مخاطب ما «دهلوی» تأییدش را به این حدیث افزوده است، لکن روشن و بدیهی است که این تأیید دلیلی ندارد، زیرا بین این دو حدیث هیچ گونه تناسبی نیست نه از نظر منطوق و نه از نظر مفهوم، و هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد... و شاید به همین دلیل است که «کابلی» اصلاً به آن توجهی نکرده است.

## 2 - معنای حدیث بطلان این ادعا را روشن می‌کند

«شیخ عبدالحق دهلوی» در مورد معنای حدیث چنین گوید:

«در متن (کتاب مشکاة) آمده است: ارواح، لشکریانی آماده‌اند. هرچه از آن‌ها که یک دیگر را شناخته باشند، با یک دیگر الفت می‌گیرند و آن چه از آن‌ها که یکدیگر را نشناخته باشند، با هم اختلاف می‌یابند.»

این حدیث می‌رساند که ارواح، عرض نیستند و پیش از بدن‌ها موجود بوده‌اند.

البته از این مطلب، قدیم بودن آن‌ها ثابت نمی‌شود. لکن این عقیده را که ارواح بعد از تکمیل بدن و تسویه‌ی آن آفریده می‌شود، باطل می‌کند مگر این که مقصود از آفرینش پیش از بدن، تقدیر و مقدر شدن آن‌ها باشد. این معنی با ظاهر حدیث کاملاً مخالف دارد، بلکه در برخی از احادیث آمده است که: ارواح دو هزارسال پیش از ابدان آفریده شده‌اند.

نیز بر این مطلب دلالت دارد که در آغاز آفرینش، دو حالت داشته‌اند: انس داشتن و اختلاف داشتن به اعتبار موافقت و مخالفت در صفات. هم چنین می‌رساند که بدن‌های که ارواح در آن‌ها باشند، در دنیا با هم ملاقات کرده و با هم انس می‌گیرند و بر طبق آفرینش پیشین، با یک دیگر اختلاف می‌یابند: نیکوکار نیکان را دوست می‌دارد و بدکاران بدکار را. و اگر چیزی عارض شد که مقتضی غیر از آن بود، به آن باز می‌گردد.

هر یک از آنان که قبل از تعلق به بدن‌ها، آن‌ها را شناخته باشد، در این دنیا با آن‌ها الفت می‌گیرد، مثل کسی که دوستش را گم کرده باشد و بعد از مدتی به او برسد. و هر یک از

ارواح که قبلاً با کسی بیگانه باشد، بعد از تعلق نیز با آن بیگانه خواهد بود. و این آشنایی و عدم آشنایی الهاماتی است از سوی خداوند متعال، بدون این که متوجه سابقه ی خود بشوند.» (1)

این توجیه و شرح حدیث چه تأییدی نسبت به حدیث خلقت ابوبکر و عمر از نور پیامبر دارد که جناب «دهلوی» مدعی آن است؟ و چرا دهلوی وجه تأیید را ولو به صورت اجمال بیان نکرده است؟

ظاهراً مقصود حدیث به نظر او، آن است که آشنایی و الفت گیری در عالم ابدان می رساند که در عالم ارواح، آشنایی و شناختی بوده است و شناخت یکدیگر مستلزم آن است که در یک جا باشند. و از آن جا که خلفا در آن عالم در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند، ارواحشان با روح آن حضرت در آن جا بوده اند. این همراهی بدان معنی است که ارواح آنان هم چون روح رسول خدا پیش از خلقت آدم خلق شده باشد.

لکن بطلان این استدلال کاملاً روشن و واضح است، زیرا لازمه ی این استدلال آن است که خلقت همه ی صحابه حتی عمرو بن عاص و معاویة بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه و دیگر تبهکارانی که به پندار دهلوی و پیشینیانش، با رسول خدا ائتلاف و آشنایی داشته اند، بلکه خلقت دیگر مسلمانان و مؤمنان به آن حضرت بر خلقت حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم الصلاة والسلام مقدم باشند و ارواح همگی آنان در کنار روح آن حضرت، در سمت راست عرش الاهی باشند... و این مطلب به اجماع باطل است.

### 3 - عمر، پیش از آن که مسلمان شود، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت گیر بود

چگونه می توان باور داشت که روح عمر بن خطاب با روح حضرت رسول قبلاً ائتلاف داشته است، با این که پیوسته به فکر ضربه زدن بر آن حضرت بوده و حتی در

ص: 177

---

1-1). اللّمعات فی شرح المشکاة. باب حبّ فی اللّٰه.



لحظه‌ی تظاهرش به اسلام با آن حضرت دشمنی داشت؟

در کتاب «ازالة الخفاء» این عبارت آمده است: «از انس روایت شده است که گوید: عمر - در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود - خارج شد. مردی از قبیله‌ی بنی زهره به او رسیده و گفت: ای عمر به کجا می‌روی؟ پاسخ داد: می‌خواهم محمّد را بکشم، گفت: چگونه از خاندان هاشم و بنی زهره در امان خواهی ماند؟ عمر به او گفت:

تورا نمی‌بینم مگر این که کودکی کرده و دینت را کنار گذاشته‌ای؟ گفت: آیا چیزی به تو نشان بدهم که موجب شگفتی تو شود؟! خواهر و شوهر خواهرت کودکی کرده و دین تو را ترک کرده‌اند. عمر خشمگینانه نزد آنان رفت، در حالی که حباب کنار آنان بود.

حباب، صدای عمر را که شنید، درون خانه پنهان شد. وی وارد خانه شده و گفت: این چه صدایی بود که از شما می‌شنیدم؟! آنان سوره طه را قرائت می‌کردند. گفتند: از سخنانی که تو به ما گفته بودی تجاوز نمی‌کند. گفتند: شاید شما نادانی کرده و کودک شده‌اید. شوهر خواهرش به او گفت: ای عمر اگر حق در غیر دین تو باشد، چه باید کرد؟ عمر بر او جهیده و به شدت او را زیر لگد گرفت. خواهرش جلو آمد که او را از شوهرش باز دارد. چنان بر او سیلی زد که صورتش خونی شد.» (1)

در همین کتاب چنین آمده است: «از زهری روایت شده است که عمر بن خطاب نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیلی سخت گیر بود. به راه افتاد تا به آن حضرت نزدیک شد...» (2)

محمّد بن حبيب به اسنادش روایت کرده که زید بن خطاب گوید: «از جمله داستان‌های جنگی که بین عدی بن کعب در اسلام بود، آن است که ابوالجهم بن حذیفه بن غانم در دوران جاهلیت، از رجال قریش بود و با عمر بن خطاب - پیش از آن که مسلمان شود - نسبت به دشمنی و مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک حدّ و اندازه بود. خداوند عمر را به مسلمان شدن گرامی داشت.» (3)

ص: 178

1-1 . ازالة الخفاء فی سيرة الخلفاء.

2-2 . ازالة الخفاء فی سيرة الخلفاء.

3-3 . المنتقى: 362.

در سیره ابن هشام عبارتی آمده که خلاصه اش این است:

«ابن اسحاق گوید: بر اساس اخباری که به من رسیده، نحوه ی مسلمان شدن عمر چنین بوده است که خواهرش فاطمه دختر خطاب همسر سعید بن زید بن عمر بن نفیل بود که هر دو نفر مسلمان شده بودند و اسلام خود را از عمر پنهان می کردند. نعیم بن عبدالله تحام مردی از قوم و قبیلۀ او بنی عدی بن کعب بود که مسلمان شده بود، او هم مسلمان بودن خود را از ترس قوم و قبیلۀ اش پنهان می داشت. حباب بن ارت به نزد فاطمه دختر خطاب رفت و آمد می کرد و قرآن به او می آموخت. روزی عمر در حالی بیرون آمد که شمشیرش را از نیام درآورده و رسول خدا و یارانش را هدف گرفته بود و به او گفته بودند که حضرتش در خانه ای نزدیک کوه صفا به همراه حدود چهل نفر زن و مرد از یارانش در خانه ای اجماع کرده اند. در آن روز حمزه بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه و علی بن ابی طالب همراه با عدّه ای دیگر از مسلمانانی که به حبشه نرفته بودند، در خدمت حضرت به سر می بردند. نعیم بن عبدالله با عمر ملاقات کرد و گفت: کجا می خواهی بروی؟! عمر پاسخ داد: به سوی محمّد، این جوانی که بین قریش تفرقه افکنده، عقول را از کار انداخته، بر دین آن ها عیب گرفته و خدایان آن ها را ناسزا گفته، می روم تا او را بکشم. نعیم به او گفت: به خدا سوگند که خود را گول زده ای، مگر فکر می کنی که اگر تو محمّد را بکشی، فرزندان عبد مناف دست از تو برداشته و می گذارند روی زمین راه بروی؟ آیا به سوی خانواده ات بر نمی گردی که کار آنان را سامان دهی؟!»

عمر گفت: کدامین اهل بیتم؟ گفت: شوهر خواهر و پسر عمویت سعید بن زید بن عمرو و خواهرت فاطمه بنت الخطاب. آنان مسلمان شده و پیرو دین محمّد گشته اند، تو اوّل به آنان رسیدگی کن.» (1)

به هر حال، این حدیث هرگز آن حدیث ساختگی را تأیید نمی کند.

ص: 179

1-1). سیره ابن هشام 1: 343.



دهلوی گوید: «بعد از تمام این سخنان، نکته آن است که حدیث بر آن چه که آنان مدعی آنند، دلالت نمی کند.»

در پاسخ می گویم: کابلی در ردّ حدیث نور، به همین نکته اکتفا کرده که با آن حدیث ساختگی معارض است. او چنین پنداشته که این گونه اخبار و احادیث، بر فرض صحّت، در این گونه موارد قابل استناد و استدلال نیستند. ولی دلالت این حدیث را بر آن چه که مورد نظر شیعه است، به صراحت مانع نشده است. لکن دهلوی دلالت حدیث را نیز منع کرده و طبق عادت دیرینه ی خود در انکار حقایق و مخالفت با واقع رفتار کرده است.

ما در این جا بعضی از وجوه و جهاتی را در تأیید بر دلالت این حدیث می آوریم تا بصیرت انصاف گران و ایمان مؤمنان را بیفزاید. باشد که منکران سرکش با توجه به آن، به راه راست هدایت یابند و راه مؤمنان را پیروی کنند. و خداوند، توفیق دهنده و یاری کننده است. اینک چنین گوییم:

### 1 - تصریح به خلافت حضرت علی در این حدیث

در بسیاری از این احادیث بر خلافت حضرت علی علیه السلام تصریح شده که روایت گروه هایی از دانشمندان اهل سنت را در بخش اول از این کتاب آوردیم و در این جا با اشاره به برخی از آن عبارات بسنده می کنیم:

عبارت: «فَقِي النُّبُوَّةَ وَفِي عَلِيِّ الخَلِيفَةَ» نُبُوتِ در من و در علی خلافت است.

این عبارت در روایت اینان آمده است:

1 - ابوالحسن ابن مغازلی واسطی در: «مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام»

2 - شیرویه دیلمی در «فردوس الاخبار»

3 - سید علی همدانی در «المودّة فی القربی» و «روضه الفردوس»

4 - سید محمود گیسو دراز در کتاب «الاسمار»

5 - احمدبن ابراهیم در: «جواهر النفائس»

6 - واعظ هروی در «ریاض الفضائل»

همین مضمون، به لفظی دیگر وارد شده:

كان اسمی فی الرسالة و النبوة و كان اسمه فی الخلافة و الشجاعة

این مطلب در روایت حموی در فرائد السمطين آمده است.

## 2 - تصریح به وصایت حضرت علی علیه السلام در این حدیث

به وصایت حضرت علی علیه السلام در متن حدیث با این عبارت تصریح کرده است:

«فأخرجني نبياً و اخرج علياً وصياً»: مرا پیامبر و علی را به عنوان وصی بیرون آورد.

در روایت حافظ «ابن المغازلی» در باب «مناقب امیرالمؤمنین».

همچنین به لفظ «و كان لی النبوة و لعلی الوصیة»

در روایت: احمدبن محمدبن احمد حافی حسینی شافعی در کتاب «التبر المذاب»

## 3 - فرشتگان و دیگر موجودات، از آن نور، تسبیح پروردگار را آموختند

بخشی از عبارات موجود در حدیث نور، بر این مطلب دلالت دارند که آن نور تسبیح و تقدیس پروردگار می کرد و مطیع و فرمانبردار خداوند بود.

عبارت حدیث ابن عبدالبرّ در «بهجة المجالس» چنین است: من و علی از یک نور آفریده شدیم که در سمت راست عرش، خداوند را تسبیح می کرد.



در حدیث ابن مغزلی در «المناقب» چنین است: سلمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود:

«من و علی یک نور بودیم در پیشگاه خداوند متعال. و آن نور، خداوند را تسبیح می کرد.»

در حدیث «دیلمی» در کتاب «الفردوس» آمده است:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه پروردگار مطیع و فرمانبردار او را تقدیس و تسبیح می کردیم.»

در حدیث «ابن اسبوع» در کتاب «الشفاء» آمده است:

«من و علی از یک نور آفریده شدیم که آن نور در کنار عرش، خداوند را تسبیح می کرد.»

در حدیث حموینی از ابوهریره نقل شده است که:

«هنگامی که خداوند متعال آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او دمید، حضرت آدم بر سمت راست عرش توجّه کرد: نوری را در پنج شکل در حال سجود در رکوع دید.»

بنابراین هرگونه تسبیح و تقدیسی که از حضرت آدم و دیگر پیامبران الهی علیهم السلام و افراد بشر سر زده و می زند، از روی اقتدا و پیروی از آنان بوده و عمل به سنت آنان کرده اند. می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس سنت نیکویی را بنا نهد، پاداش او و هر کسی که تا روز قیامت به آن سنت عمل کند، به آن شخص خواهد رسید.»

بدین روی، هر پاداشی که برای مؤمنان به دست آید، همان پاداش برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام ثابت خواهد بود؛ زیرا آن دو بزرگوار بودند که این سنت پسندیده را بنیان نهادند و این فضیلت و رتبه ی والایی است که هیچ یک از جهانیان به آن رتبه نرسیده است.

سبکی در باب نهم از کتاب «شفاء الاسقام» احادیث دلالت کننده بر زنده بودن پیامبران را می آورد. آن گاه می افزاید: و کتاب عزیر نیز بر این مطلب دلالت می کند.

خداوند متعال فرموده است:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (1)

وقتی زنده بودن در مورد شهید ثابت باشد، در مورد حضرت رسول از چندین جهت ثابت می شود:

یکی آن که مقام والا به شهید، از آن جهت داده شده که به او احترام و اکرامی گذارده شود، با آن که رتبه ای بالاتر از رتبه ی پیامبران نیست و بی تردید، پیامبران از همه ی شهیدان برتر و کامل تراند و محال است که کمالی برای شهیدان ثابت شود اما برای پیامبران حاصل نشود، مخصوصاً این گونه کمالی که موجب زیادتی در قرب و نزدیکی به خدا و انس گرفتن با خدای علیّی اعلیّی است.

دوم: این رتبه برای شهیدان به عنوان اجرو پاداش جهاد و جانفشانی آنان در راه خدا است و این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که این سنت رابنیان نهاده و ما را به آن فراخوانده و به اذن و توفیق خداوند ما را به سوی آن ره نمون شده و آن حضرت خود فرموده است:

«هر کس سنت نیکویی را بنا نهد، پاداش آن سنت و اجر هر کسی که تا روز قیامت به آن عمل کند از او خواهد بود. و هر کس سنت زشتی را بنا نهد، پی آمد و گناه آن و گناه هر کسی که به آن عمل کند تا روز قیامت از او خواهد بود.»

و آن حضرت نیز فرموده است:

«هر کس به راه راست هدایت کند، اجر و پاداش همه ی کسانی که از او پیروی کرده اند برای او هم خواهد بود، بدون آن که از پاداش آنان چیزی کم شود.»

و هر کس به گمراهی رهنمون باشد، گناه همه ی کسانی که از او پیروی کرده اند، برای او خواهد بود، بدون آن که از گناه آنان چیزی کم شود.»

احادیث صحیحه در این مورد بسیار فراوان است.

پس هر پاداشی که برای شهید حاصل شود، برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز حاصل خواهد بود. زنده بودن بعد از مرگ نیز اجری برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم - علاوه

ص: 184

---

1-1). کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید، بلکه زنده هایی هستند که در پیشگاه پروردگارشان روزی می خورند.



بر پاداش های اختصاصی حضرتش در زمینه ی هدایت و تذکر به اعمال و معارف و احوالی که همه ی اُمت توان شناخت آن را ندارند و به یک دهم آن ها نمی رسند - خواهد بود.

هم چنین می گویم: همه ی حسنات و کارهای شایسته ی ما و عبادات هر مسلمانی در نامه ی اعمال پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم رقم خورده و بر پاداش های دیگر آن حضرت افزوده می شود. بدین روی، آن قدر مزد و ثواب به آن حضرت داده می شود که کسی جز خداوند توان شمارش آن ها را ندارد و عقل از ادراک آن ناتوان است، زیرا هر شهیدی و هر کسی که تا روز قیامت کاری انجام دهد، برای او پاداشی پدید می آید و برای استادش و کسی که او را هدایت کرده به همان اندازه از پاداش و اجر حاصل می شود، برای استاد استادش دو چندان آن و برای استاد سوم و برای چهارم هشت و هم چنین در هر مرتبه از اجر و پاداش دو مقابل می شود تا برسد به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم. بنابراین اگر فرض کنیم که بعد از پیامبر ده مرتبه وجود دارد، اجر آن حضرت یک هزار و بیست و چهار خواهد بود. هنگامی که یازدهمین نفر به وسیله نفر دهم هدایت می یابد اجر پیامبر دو هزار و چهل و هشت اجر خواهد بود. و هرگاه که یک نفر افزوده می شود، درجات پیش از او دو مقابل می شود تا روز قیامت. و این اجری است که جز خداوند کسی نمی تواند آن را احصا و شمارش کند و عقل از دست یابی به کنه حقیقت آن قاصر است، تا چه رسد که کثرت صحابه و تابعین و فراوانی مسلمان ها را در هر زمان در نظر گیریم.

بنابراین هر یک از صحابه تا روز قیامت، از آثار کارهای خیر خود اجر و پاداش می برد.

و هر آن چه که برای صحابه حاصل شود، برای خود پیامبر حاصل است و از همین راه رجحان و برتری گذشتگان بر آیندگان ثابت می شود، زیرا هر چه پاداش آیندگان بیشتر شود اجر و پاداش گذشتگان بیشتر می گردد و از همان راهی که گفتیم، دو چندان می شود.

هر کس به این حقیقت توجه کند و توفیق نصیبش شود، همّتش به آموزش برانگیخته می شود و در گسترش حق و حقیقت رغبت می کند تا اجر و پاداشش در زندگی و بعد از مرگ برای همیشه افزون شود و مردم را از پدیده های نوظهور و

ستمگري و باجگيري بازمي دارد؛ زيرا وزر و وبال اين گناهان از همين راه بر او دوچندان شده و تا وقتي که به آن سنت های غلط عمل کنند بر او وارد مي شود. پس مي بايست انسان مسلمان به اين معنی توجه و سعادت مندی هدايت گران به خير و شقاوت دعوت کنندگان به بدی را در نظر آورد. (1)

بر اساس کلام سبکی می گوئیم: چون علی علیه السلام در این نور با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه است، هرگونه پاداشی که برای رسول خدا ثابت باشد، برای آن حضرت نیز ثابت است. و این فضیلت بزرگی است که خرد از ادراک شان و مقام آن قاصر است. در برخی از الفاظ این حدیث تصریح شده که فرشتگان تسبیح الاهی را از آن نور فرا گرفتند. از جمله کسانی که آن را روایت کرده است، سعید بن محمد بن مسعود کازرونی است که گوید:

از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود:

«من در پیشگاه خداوند متعال نوری بودم، دو هزار سال پیش از آن که خداوند عزوجل آدم را بیافریند. آن نور خداوند را تسبیح می کرد. آن گاه فرشتگان با تسبیح او تسبیح می کردند. هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، آن نور را در صلب او افکند.»  
پیامبر اکرم، آن گاه فرمود:

«خداوند متعال مرا به روی زمین در صلب آدم آورد و بعد در صلب نوح قرار داد و در صلب ابراهیم افکند. آن گاه پیوسته مرا از اصلاب کریمه و ارحام پاک جابه جا می کرد تا این که از بین پدر و مادری بیرونم آورد که هیچ به صورت نامشروع با یک دیگر مباشرت نداشتند.» (2)

همین روایت را دیاربکری با اختلاف اندکی روایت کرده است، گوید: از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه خداوند متعال، دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند آن نور خداوند را تسبیح می کرد و با تسبیح او فرشتگان تسبیح

ص: 186

1-1 . شفاء الاسقام.

2-2 . المنتقی من سیرة المصطفی، خطی.

می کردند. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند مرا در صلب آدم به زمین فرستاد و در صلب نوح در کشتی بودم و در صلب ابراهیم به سوی آتش پرتاب شدم. بعد پیوسته در اصلا ب بزرگواران و رحم های پاک جابه جا می شدم تا این که مرا از پدر و مادری بیرون آورد که هیچ گاه به نامشروع با یک دیگر دیداری نداشتند.» (1)

با وجود این فضیلت ثابت و روشن، چگونه افرادی که هیچ یک از فضائل را نداشته بلکه پیشینه ی کفر داشتند، بر او پیش افتاده و او را کنار گذاشتند؟

#### 4 - اگر این پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی آفرید

در حدیث «اشباح»، که حموینی آن را نقل کرده، چنین آمده است: خداوند متعال به حضرت آدم فرمود:

«این پنج نفر از فرزندان تو هستند اگر آنان نبودند من تو را نمی آفریدم.»

برای این پنج نفر پنج اسم از اسم هایم را جدا کردم. اگر اینان نبودند، نه بهشت و دوزخ را خلق می کردم و نه عرش و کرسی را و نه آسمان و زمین و انس و جن را.

پس من محمودم و این محمد است و من عالی و این علی، من فاطر و این فاطمه و من دارنده ی احسان و این حسن و من محسن و این حسین است. به عزت و شکوه خود سوگند یاد کرده ام که هیچ فردی نباشد که به اندازه ی وزن یک ارزن بغض و کینه اینان را داشته باشد، مگر این که او را به آتش جهنم وارد کنم و از این کار باکی ندارم. ای آدم اینان اند برگزیدگان من. به وسیله ی آنان مردمان را رهایی می بخشم و به وسیله ی آنان نابودشان می کنم. تو هر گاه به من نیازی داشتی به آنان متوسل شو.» (2)

ابن مغزلی توسل حضرت آدم را به این پنج نفر، از سعید بن جبیر روایت کرده و سیوطی و بدخشانی - هر دو از ابن نجار و دارقطنی آورده اند که هر دو از ابن عباس ذیل

ص: 187

1-1. تاریخ الخمیس 1: 210.

2-2. فرائد السمطین، متن آن را قبلاً آوردیم.

کلام الاهی: «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه» (1) هم چنین صفوری (2) از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آورده اند. نطنزی آن روایت را از مسلمیات روایات گرفته و با آن هم چون روایات مسلم عمل کرده است. (3)

حال با وجود این فضایل برای علی بن ابی طالب، چگونه می توان کسی را بر علی علیه السلام ترجیح داد و بر او مقدم دانست؟!

## 5- علی علیه السلام از آدم افضل است

حدیث نور می رساند که نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام بر خلقت حضرت آدم زمانی طولانی مقدم بوده است. در برخی از احادیث عبارت چهارده هزار سال آمده است و آن را گروهی نقل کرده اند مانند: عبدالله بن احمد ابن مردویه، ابن مغازلی، دیلمی، عاصمی، نطنزی، دیلمی، خوارزمی، ابن عساکر و محبّ طبری.

در برخی از احادیث چهل هزار سال، چنان که در روایت گنجی از ابن عساکر و خطیب نقل شده است، بنابراین علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای مقام امامت است.

و چه نیکو گفته است در این مورد ابن بطریق که گوید: «پس این گونه اخبار و احادیث وارده از ابن حنبل و ثعلبی و ابن مغازلی و دیلمی در لفظ خلافت بدون هیچ شک و شبهه صراحت دارد، به گونه ای که هر کس با دیده ی انصاف بنگرد او را بسنده است و قانع کننده، که بعد از بیان خلافت، کلامی روشنتر و واضح کننده تر برای خواهان آن نیست. و دلیلی که از آن استفاده شود و دانشی که بیش از آن بر آن بیفزاید، وجود ندارد.

نکته ی دیگر آن که این همراهی نور علی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیشگاه پروردگار - چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم - فضیلتی است که هیچ کس را توان مقابله با آن نیست که بخواهد همانندی و یا سهم بودن در آن را ادعا کند.» (4)

ص: 188

1-1) . الدر المنثور 1: 60؛ مفتاح النجا، خطی.

2-2) . نزهة المجالس 2: 230.

3-3) . الخصائص العلویة خطی، نص حدیث به روایت از ابن عباس در صفحات پیشین نقل شد.

4-4) . العمدة: 45.

اگر این حدیث بر فضیلت و برتری علی علیه السلام بر پیامبران - تا چه رسد بر دیگران - دلالت نداشت، ابن جوزی و ابن روزبهان و کابلی، حدیث را مجعول و ساختگی نمی خواندند.

اکنون می پرسیم: چرا خداوند نور آن حضرت را پیش از دیگران آفرید؟ آیا بدان جهت نیست که آن حضرت از همه ی خلائق برتر است؟ وقتی که تقدّم پیامبر در خلقت دلیل بر افضلیّت آن حضرت باشد، بر فضیلت علی علیه السلام نیز دلالت خواهد داشت، زیرا هر دو از یک نور آفریده شده اند.

اقتضای تمام این نکات، آن است که تمام کمالاتی که برای رسول خدا تثبیت می شود، همگی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ثابت شود. برای مزید آگاهی نسبت به این مطلب، در بخش های بعدی سخنان برخی از بزرگان اهل سنت را در این مورد نقل خواهیم کرد.

## 6 - روزگاران به وجود پیامبر و امیرالمؤمنین مباحث می کند

### اشاره

در این بخش، چند بیت از قصیده ی همزیه ی بوصیری و کلمات ابن حجر را در شرح آن می آوریم و بر اساس آن مطالبی می گوئیم.

یکم امام شیخ ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری در قصیده همزیه اش در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین سراید: أنت مصباح کل فضل فما یصدر الا عن ضوئک الاضواء

- تو چراغ هر فضیلتی، بلکه نورهای درخشنده جز از پرتو حضرت صادر نمی شود.

حافظ ابن حجر مکی در شرح این بیت گوید: [أنت] ای آشنا و ای یکتایی که کسی با تو مساوی نیست، بلکه به تو نزدیک هم نیست [مصباح] یعنی چراغ، این کلمه از آیه ی شریفه، «وَسِرَاجًا مُنِيرًا» گرفته شده است [کل] اسمی است برای فراگیری و شمول نسبت به همه ی افراد آن اسم نکره ای که این کلمه «کل» به آن اضافه شده است، دلالت دارد، چنان که در این بیت است. و استغراق و شمول نسبت به اسم معرفه ای که جمع است مانند: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» و شمول نسبت به تمام اجزای اسم مفرد

و معرفه ای که مضاف إليه آن قرار گیرد مثل آیه ی شریفه: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» که در آیه کلمه «قلب»، به کلمه «متکبر» اضافه شده است یعنی بر تمامی اجزای قلب. و اگر «و علی قلب کل» به تنوین خوانده شود، شامل تمام افراد قلوب می شود، و اگر کلمه ی «کل» صفت برای نکره و یا تأکید برای معرفه نباشد و عامل (1) بعد از آن نیاید چنان که در این مورد چنین است در این صورت هم اضافه جایز است، چنان که در همین مورد شعر چنین است؛ و هم قطع اضافه مثل آیه ی شریفه: «و كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ»

نیز باید دانست که کلمه ی «کل» وقتی اضافه به نکره می شود، لازم است که در ضمیر آن مراعات معنایش شود، مثل «وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ» «وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ» و اگر اضافه به معرفه شود جایز است که لفظ و معنای آن را در مفرد و مذکر بودن مراعات کنیم و هم چنین است هرگاه اضافه نشود و قطع گردد، مانند: «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» «وَكُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ».

این کلمه هرگاه بعد از اداة نفی یا فعل منفی واقع شود مانند: «ما جاء كل القوم» «و كل الدراهم لم اجد» نفی متوجه نمی شود مگر نسبت به سلب شمول آن، که در این صورت اثبات فعل را برای برخی از افراد آن می نهیم تا وقتی که بر خلاف آن چیزی دلالت نکند مانند: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» که مفهومش اثبات محبت برای یکی از دو وصف است، لکن نظری به آن نیست زیرا تکبر و فخر فروشی به طور مطلق حرام است. و هنگامی که نفی به دنبال آن بیاید مانند کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خبر ذوالیهدین که فرمود: «كل ذلك لم يكن»- نفی به فرد فرد آن متوجه می شود. دانشمندان علم بیان چنین گفته اند و من همه ی این مطلب را در این جا آوردم، به خاطر آن که ظرافت مطلب و کثرت احتیاج به آن، از جمله ی چیزهایی است که می بایست از آن

ص: 190

---

1-1). کلمه ی «عامل» از اصلاحات علم نحو است که کلماتی را که موجب اعراب و حرکات آخر کلمات در جملات عربی می شوند عامل می گویند که جرجانی آن ها را صد چیز دانسته و بر آن اساس کتاب «العوامل فی النحو» نوشته شده که یکی از کتب مجموعه کتاب «جامع المقدمات» است. (مترجم)

بهره مند شد و آن را حفظ کرد.

[فضل] و کمالی که برای افرادی غیر از تو در عالم هستی آشکار می شود. زیرا تو بزرگترین خلیفه ای که به همه ی موجودات کمک می کنی. شاهد بر این مطلب روایت صحیحی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آدم فمّن دونه تحت لوائی» یعنی آدم و کسانی که بعد از اویند، همگی زیر پرچم من هستند. و روایت دیگری که فرمود: «انّما انا قاسم و الله يعطي» همانا من تقسیم کننده ام و خداوند بخشنده و عطاکننده است. و روایت «لو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعي» یعنی اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از من نداشت، و روایت «ان ابراهيم قال: انما كنت خلیلاً من وراء وراء» یعنی من خلیل بودم از پشت سر پشت سر.

تشبیه کردن به «چراغ» را بر تشبیه به «قمرین» ترجیح داد و آن را به کار برد، زیرا از چراغ، راحت تر نور گرفته می شود و شاخه های آن با او همراهی نمی کنند، ولی خودش باقی می ماند. وجه تشبیه آن است که نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشیاء معنوی را هم چون نور دیدگان روشن می سازد. و نور چراغ، محسوسات را به سان نور چشم ظاهر می کند. و بدون تردید، محسوس از معقول از آن جهت که معقول است ظاهر تر است.

لذا نور آن حضرت را چون معقول بود به نور چراغ تشبیه کرد، چون نور چراغ محسوس است و این تشبیه منافات ندارد با این حقیقت که چراغ از پیامبر پایین تر است، بلکه نسبتی بین آن دو نیست.

ممکن است از باب تشبیه مقلوب باشد، چنان که در آیه ی شریفه آمده است:

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ».

وقتی که ثابت شد کمالات غیر او که به پرتو انوار تشبیه شده، از کمال او که نور برتر است، استفاده می کنند. [فما یصدر] به سبب این، تمام آن چه که در عالم هستی آشکار می شود، پرنور است که از یک نور فراگیر پدید می آید [الا] مگر نور تو که توفیق این ویژگی را داری که [من ضوئک] که از نور تو که خداوند گرامیت داشته [الاضواء] همه ی نورها صادر می شود، که شامل آیات و معجزات و دیگر کرامات و فضائل است، هرچند که وجود تواز دیگر پیامبران متأخر است، زیرا نور نبوت تو بر

آنان - بلکه بر همه ی مخلوقات - مقدم است. و شاهد بر آن حدیث عبدالرزاق است به سندش از جابرین عبدالله که به حضرت رسول عرض کرد: ای رسول خدا! نخستین چیزی که خداوند قبل از همه چیز آفریده، چیست؟ فرمود:

«ای جابر! خداوند پیش از همه ی اشیاء، نور پیامبر تو را از نور خود آفرید. آن نور با قدرت، به هر جا که خداوند می خواست، در حرکت بود. و در آن هنگام نه لوح بود و نه قلم، نه بهشت بود و نه جهنم، نه فرشته ای و نه آسمان و زمینی، نه خورشید و نه ماه، نه جنّ و نه انس. هنگامی که خداوند تعالی اراده فرمود که آفریدگان را بیافریند، آن نور را به چهار جزء تقسیم کرد. از جزء اول قلم را خلق کرد و از جزء دوم لوح را و از سوم عرش را. و آن گاه قسم چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد: از جزء اول آسمان ها و از دوم زمین و از سوم بهشت و جهنم را. و آن گاه جزء چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد از جزء اول نور دیدگان مؤمنان را و از دوم نور دل‌هایشان را که آن معرفت نسبت به خداوند متعال بود، و از سوم نوری را که برای آنان گواهی می دهد، یعنی یکتاپرستی که «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» باشد.»

تا آخر حدیث.

در حدیث صحیح دیگری آمده است که فرمود: «اول ما خلق الله القلم» و به اسناد متعدده ای آمده است که پیش از آفرینش آب، چیزی خلق نشده است.

این دو حدیث با آن چه که در حدیث اول در مورد نور پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم آمده است منافات ندارد، زیرا اولیّت در غیر آن حدیث نسبی است و در این حدیث اولیّت حقیقی است؛ پس تعارض بین این احادیث وجود ندارد. در حدیثی دیگر از ابن قطن آمده است که فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه پروردگارم، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام.»

در همین روایت آمده است که فرمود:

«بعد از آن که خداوند حضرت آدم علیه السلام را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد. در جبین او می درخشید و بر دیگر بخش های نورش چیره شده بود.»

تا آخر حدیث.



شیخ سلیمان جمل نیز در کتاب «الفتوحات الاحمدية فی شرح الهمزية» همین مضامین را آورده است.

نویسنده می افزاید: همین سان است علی علیه السلام در همه ی آن چه که گفته شد. بدین روی، پیش افتادن دیگران بر آن حضرت زشت و ناروا است.

دوم - بوصیری گوید:

تتباهی بک العصور و تسهؤ \*\*\* بک علیاً و بعدها علیاً

- روزگاران به حضرتت مباحات می کنند و این برتری پیوسته بالاتر و بالاتر می رود.

ابن حجر در شرح این بیت گوید:

[تتباهی] یعنی افتخار و مباحات می کند [بک] یعنی به وجود تو [العصور] یعنی زمان های طولانی، از زمان آدم تا روز قیامت و بعد از آن. پس هر زمانی بر زمان پیش از خود، به وجود در تو در آن زمان مباحات می کند زیرا کمالی داشته که بالاتر از زمان پیش از خود بوده است، گرچه در ضمن وجود پدران تو. لکن افتخار زمان ظهور و بروز تو در این عالم، بیش از دوران گذشته است. پس از آن دوران رشد، شیرخوارگی، شکافته شدن سینه ات، پرستش تو در غار حرا و دیگر جاها، دوران نبوت و پیامبری تو، زمان فراخوانی مردم به سوی خدا، دوران روی آوردن مردم به تو، زمان معراج تو، دوران هجرت، روزگار جنگ و جهادت، اعزام لشکر و بسیج نیروها، زمان پیروزی هایت، زمان ورود دسته جمعی مردم به دین خداوند، زمان حج حضرتت، و سرانجام دوران پیروانت با تمام اختلافات و تفاوت هایی که با یک دیگر دارند تا روز قیامت، همان گونه که بر این مطلب حدیث مشهور دلالت دارد که فرمود: «لا تزال طائفة من امتی» الخ

بدین سان مزایا و برتری های او در هر دوره ای از دوران زندگانی اش، نسبت به گذشته رو به فزونی است. به همان اندازه، آن دوره بر دوره های قبلی افتخار و مباحات می کند. همین گونه است زمان های بعدی که مزایا و مراتبش از مراتب قبلی استمداد کرده و اعمال و کردارهای بعد، به مراتب تصاعدی تا بی نهایت رو به افزایش است. زیرا هر کسی که به دستورات آن حضرت عمل می کند و با واسطه بین طبقه ی خود و طبقات

ص: 193

بعدی قرار می‌گیرد و آنان را بر آن کار دلالت می‌کند، نسبت به همان عمل خود بر درجات و مراتب آن حضرت می‌افزاید. این درجه ای است که عقل از رسیدن به کنه و حقیقت آن ناتوان است. آن گاه بعد از همه ی آن مقامات، دوران مقام محمود و شفاعت بزرگ آن حضرت در روز قیامت و موقف فصل القضاء و دیگر شفاعت ها، زمان حوض کوثرش، و سرانجام درجه ی وسیله که در بهشت در اختیار دارد که بی حدّ و اندازه است و به نهایتش دست رسی نیست.

بنابراین تمام این دوره ها به وجود آن حضرت به خاطر کمالاتی که از آن بزرگوار سر می‌زند مباحثات می‌کنند. زیرا زمان ها و مکان ها، به شرافت افرادی شرافت مند می‌شوند که در آن ها واقع شده و مزایا و کمالاتی که دارند. بدین جهت برخی از دانشمندان گفته اند: شب تولّد آن حضرت از شب قدر افضل است. و اگر نصّ برخلاف این مطلب وجود نداشته باشد، این سخن صحیحی است. علاوه بر این که شب قدر، خود از ویژگی های پیامبر است و برتری آن شب بر شب ها به خاطر آن حضرت است [ و تسمو ] یعنی بالا می‌رود و اوج می‌گیرد. [ بک ] یعنی به شباهت به تو، از حیث مرتبه [ علیاء ] مؤنت اعلی است [ بعدّها ] در زمان و برتری مرتبه و درجه ای دیگر [ علیاء ] یعنی بالاتر از آن.

یعنی: برای تو در هر دوره ای از دوران ذکر شده، درجه و رتبه ای بالاتر از درجه ی قبلی است، تا برسد به جایی که دیگر حدّی نداشته باشد. دلیل تفاوت این مراتب که گفته شد، آیه ی شریفه: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» است که بدون تردید، علوم و معارف آن حضرت تابی نهایت رو به فزونی است. دلیل دیگر، کلام آن حضرت است که فرمود:

«بر دل من غبار و تیرگی می‌نشیند و من استغفار می‌کنم.»

عارف قطب ابوالحسن شاذلی گوید: این غبار، غبار انوار است نه غبار اغیار.

زیرا آن حضرت پیوسته در حال ارتقاء و بالا رفتن است، به طوری که هرچه انوار علوم و معارف بر قلبش یکی بعد از دیگری وارد آید، به رتبه ای بالاتر از آن چه در آن است ارتقا یافته و می‌یابد که رتبه ای پیشین از این رتبه فروتر بود. در این حال است که از

روی تواضع استغفار کرده و از خدای متعال درخواست فزونی کمالش را دارد.

در این فراز از گفتار شاعر، و تسموا... تا آخر بیت، ستایشی بس بزرگ انجام گرفته، زیرا وی همین مراتب را در حال علوّ و ارتقاء می بیند، نه این که آن حضرت به وسیله آن مراتب بالا می رود. زیرا بر طبق عقیده ی حق، خداوند متعال حضرتش را در عالم امر، در کامل ترین حالتی که برای یک مخلوق امکان داشته، آفریده و آن گاه در عالم خلق، آن حضرت را به صورت تدریج در حال حرکت تکاملی قرار داده است.

پس این مراتب و درجات است که به آن حضرت تشرّف می یابد، نه آن که حضرتش به آن درجات شرافت یابد، زیرا روشن شد که آن حضرت پیش از آمدن به این دنیا کامل بوده است، اینک در این نکته تأمل کنید که بسیار مهم و دقیق است و شارح ابیات از آن غافل بوده است.

صاحب کتاب «الفتوحات الاحمدیه» نیز نظیر همین عبارات را دارد.

نویسنده می افزاید: و از آن جا که علی علیه السلام در تمام مراحل با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه بود، اعصار و روزگاران به وجود آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مباهات می کنند و هر آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شود برای آن حضرت نیز ثابت است و دیگر افراد از صحابه رسول خدا همانند فلان و فلان را چه فضیلتی به پایه این فضیلت است؟

سوم - بوصیری گوید:

لک ذات العلوم من الغ \*\*\* یب و منها لادم الاسماء

علوم غیبی، در اصل، تعلق به حضرتت دارند. آن چه از علم اسماء به آدم داده شد، بخشی از آن است.

ابن حجر در شرح این بیت گوید:

[الاسماء] مبتدا متأخر است. اسماء جمع «اسم» است و اسم در این جا کلمه ای است که دلالت بر معنایی کند، پس شامل فعل و حرف نیز می شود. شاعر به این فضیلت از رسول خدا اشاره کرده با این که از فضیلت دارندگی ذات علوم، این معنی فهمیده می شود؛ زیرا خداوند آدم را از فرشتگان ممتاز ساخته به خاطر علوم می که به او آموخته

ص: 195

بود و بدین جهت به آنان دستور داد تا بر او سجده و تواضع کنند، بعد از آن که آنان خود را بر آدم برتری داده و با نکوهش او خود را ستودند، آن جا که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...» چون ممکن بود که این توهم به ذهن آید که این مقام و رتبه روشن (که سجود ملائکه باشد) برای پیامبر اسلام حاصل نشده، زیرا ممکن است گاهی در مفضول فضیلتی باشد که در فاضل نباشد.

شاعر، این توهم را زدود، با ذکر این نکته که حضرت آدم فقط علم اسماء را داشت، ولی آن چه که در پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم موجود است، علم به حقایق و معانی اسماء است. بدیهی است که این علم، از آن علم - که صرف داشتن اسماء باشد - مهم تر است، زیرا مقصود بالذات از دانستن اسم، فهم معنی است و اسم شناسی تنها بامعنی شناسی تفاوت و فاصله ی بسیار زیادی دارد. نظیر همین مطلب، اصل آفرینش حضرت آدم است که مقصود بالذات از آفرینش حضرت آدم، خلقت پیامبر خاتم است از صلب او و خلقت خود حضرت آدم مقصود بالوسیله است. لذا برخی از اندیشمندان گفته اند که فرشتگان به خاطر آن که نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در پیشانی آدم بود، بر او سجده کردند.

نویسنده کتاب گوید: طبق احادیث یادشده علی علیه السلام در آن نور با پیامبر همراه بود. و سجده بر آدم به خاطر آن نوری بوده که از پیشانی او هویدا بود و آن نور مربوط به هر دو نفر بود. این نکته بدون شک بر افضلیت آن حضرت بعد از پیامبر بر دیگران دلالت دارد.

### **بوصیری و قصیده ی همزیه ی او**

در این جا مناسب است که گفتار ابن حجر و شیخ سلیمان را نسبت به قصیده ی همزیه و سراینده آن بیاوریم.

ابن حجر گوید: جامع ترین قصیده ای که ویژگی ها، امتیازات و معجزات رسول خدا را آورده و گویاترین منظومه ای که زیبایی ها و کمالات آن حضرت را به نظم درآورده، قصیده و منظومه ی همزیه است که بوصیری سروده و گوهرها را به رشته کشیده است. وی شیخ امام عارف کامل، هنرمند برجسته، سخنور اندیشمند، ادیب ژرف اندیش، امام الشعراء و سراینده ترین دانشمندان، بلیغ ترین فصیحان و فصیح ترین

حکیمان، شیخ شرف الدین ابو عبداللّه محمدبن سعیدبن حمادبن محسن بن عبداللّه بن صهناج بن هلال صهناجی است، که چون یکی از والدین او، از بوصیر صعید و دیگری از دلاص بود، نسبت او از این دو مورد ترکیب شده و به او گفته شد: دلاصیری و بعد به بوصیری شهرت یافت.

امام ابو حیان و امام یعمری و ابوالفتح بن سید الناس و پژوهشگر دوران عَزَّابْنِ جماعه و عدّه ای دیگر، از او حدیث نقل کرده اند. وی در شعر و ادب از اعجوبه های روزگار بود. از او قصیده ی مشهور به بُرده به جای مانده است. علّت سرودن قصیده، بیماری فلج او بود که پزشکان از معالجه ی او وامانده بودند. او به فکر افتاد قصیده ای در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسراید و بدان وسیله از حضرتش بخواهد که در شفای بیماری او شفاعت کند. بعد از سرودن، پیامبر را خواب دید که دست مبارک را بر روی او کشیدند و فوراً بهبودی یافت. همین یک قصیده در شرافت و مقام او کفایت می کند، تا جایی که به سان قرآن کریم در خانه ها و مساجد تدریس می شد و می شود.

قصیده مشهور همزیه الفاظ زیبا و معانی کوتاه و معانی شگفت انگیز و تازه و بی نظیر، با تحریری بی سابقه دارد، زیرا تاکنون کسی بدان گونه نسروده و به پایه ی زیبایی و کمالات آن، قصیده ای نرسیده است. حتّی امام برهان قیراطی (متولّد سال 726، متوفّای 782) به پایه ی آن نمی رسد، زیرا وی در علوم نقلی و عقلی و برتری بر تمام دانشمندان زمان خود در علوم عربیه و ادبیّه، مخصوصاً علم بلاغت و نقد شعر و محکم کاری و مهارت در این فن مهارت تمام داشت، به گونه ای که تشخیص شیرین از تلخ در گفتار و فرجام از آغاز برایش آسان بود. با این همه، وقتی که خواست این قصیده را بررسی کند، کمترین ایرادی نتوانست از آن بگیرد. زیرا نظمی آراسته، بیانی شیرین، مجموعه ای رسا، ساختاری برین داشت که بر سراسر گیتی پرتو انوارش درخشیده و براهین شکوهمندش مدّعی اهل کتاب را سرکوب کرده بود. آن قصیده بر خلاف قصائد مشابه خود، زمام خرد را به دست دارد، معقول و منقول را گرد آورده و بسیاری از شگفتی ها را در بر گرفته است. این قصیده، از ویژگی های بزرگوارانه ای حکایت می کند که اندیشه های شاعران، از سیراب شدن از حکایات بی عیب و نقص شعر دستشان

کوتاه بوده است. برخی از اندیشمندان آن قصیده را شرح داده و اندیشه‌هایی را به خدمت گرفته و در باره اش توضیحاتی داده اند، لکن نیازمند شرحی جامع بودند. لذا از خداوند متعال درباره‌ی شرح آن کمک و خیر خواستم.

شیخ سلیمان گوید: از بلیغ‌ترین قصاید برجسته و زیبایی که در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سروده شده و زیباترین سخن موزون عالی که بسیاری از آراستگی‌های چهره آن حضرت را نشان می‌دهد، قصیده‌ای است که به سان طلای سرخ در قالب ریخته و هم چون درّ و جواهر به رشته‌ی نظم کشیده است. شیخ امام عارف کامل بزرگوار پژوهشگر بلیغ ادیب محقق، امام الشعراء و شاعرترین دانشمندان و بلیغ فصحاء و فصیح‌ترین حکیمان، شیخ شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری در قصیده همزیه مشهوره اش که الفاظی گوارا، معانی مناسب، وضعی برگزیده و بی نظیر دارد.

همزیه با تحریری نو چنان است که بر طبق آن شعری به نظم درنیامده و به حسن و نیکویی اش کس نرسیده است.

شرح‌های فراوانی بر آن نوشته شده است. امام جویری دو شرح نوشته و ابن قطیع مالکی، شمس دلجی، شیخ ابوالفضل مالکی، شیخ احمد بن عبدالحق سنباطی، عارف بالله تعالی سید مصطفی بکری صدیقی، شیخ فاضل یگانه دوران‌ش امام ابن حجر هیثمی مکی آن را شرح کرده اند که شرح او از همه‌ی شروح بهتر و مفیدتر است. لکن من آن را چندان طولانی شرح کردم که همّت‌های کوتاه از درک معانی آن ناتوانند. لذا برخی از عبارات آن را از روی شرح استاد حنفی خود برگزیده و آن را «الفتوحات الاحمدیه بالمنح المحمّديه» نامیدم.

## 7 - هر فضیلتی که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز ثابت است

در این بخش، چند بیت برده‌ی بوصیری را با شرح و توضیح می‌آوریم.

یکم - بوصیری گوید:

وکل آی أتی الرسل الکرام بها \*\*\* فانّما اتصلت من نوره بهم

- هر معجزه‌ای که پیامبران بزرگوار آورده اند، از پیوستگی نور پیامبر خاتم به آن‌ها آشکار شده

است.

بدرالدین محمودبن احمدبن مصطفی رومی در «تاج الدرہ فی شرح البردہ» گوید:

«بوصیری در این بیت می گوید: هر معجزه از معجزاتی که پیامبران علیهم السلام برای اقوام خود آورده اند و همه ی آیاتی که بر کمال فضل و صدق گفتارشان از علم و حکمتشان دلالت می کند، تنها از طریق نور آن حضرت که نخستین نور و مبدأ آن ها است به آنان رسیده؛ زیرا آن حضرت فرمود: «أول ما خلق الله نوری»

تردید نیست که پیامبران و رسولان علیهم السلام همگی از یک نور آفریده شده اند که نور پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم است و نورالانوار و خورشید ماه ها است و انوار آنان، شعبه ها و شاخه هایی از آن است.»

عصام الدین ابراهیم بن محمد اسفراینی در شرح آن گوید: «خلاصه ی کلام آن است که انوار دیگر پیامبران، اثری از آثار نور آن حضرت است. نور عرش و کرسی، نور خورشید و ماه و انوار همه ی پیامبران و انوار صحابه و تابعین و انوار مردان و زنان مسلمان، همه از نور آن حضرت است.»

نویسنده کتاب گوید: همه ی این اوصاف و مدائح والا که برای پیامبریان شد، برای علی علیه السلام نیز ثابت است؛ زیرا نور آن حضرت با نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متحد است و در آفرینش و سبقت در خلقت، هر دو با هم یکی هستند. لذا در آفرینش شریک و همتای آن حضرت است... و با همین فضیلت، بطلان تقدّم هر کسی بر آن حضرت آشکار می شود.

دوم - بوصیری گوید:

فأنه شمس فضل هم كواكبها \*\*\* يظهرن انوارها للناس في الظلم

- پیامبر خاتم خورشید فضیلتی است که تمام پیامبران در برابر آن چونان ستاره اند. این ستارگان نور خود را در تاریکی به مردم می رسانند.

رومی در شرح این بیت گفتاری دارد که خلاصه اش این است:

«بوصیری در این بیت می گوید: این آیات باهره و نشانه های روشن، از نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به آنان پیوسته است، زیرا آن حضرت خورشید فضل و رحمت الاهی برای همه ی مردم است و پیامبران، مظاهر انوار حقایق و اسرار دقائق آن حضرتند

ص: 199

برای اقوام خودشان، نسلی بعد از نسل دیگر که آنان به تصدیق و اقرار به آمدن آن حضرت فرا می خوانند. همان گونه که ماه نور خورشید را آشکار می سازد و با طلوع در شب های تاریک، از آن حکایت می کند که نورش را از خورشید گرفته است، به گونه ای که هرگاه خورشید طلوع کند ظهور و اثری از نور آن نمی ماند. و در این بیت، استعاره زیبایی وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست.»

عصام گوید:

«خلاصه ی کلام آن است که آن حضرت مانند خورشید است و دیگر پیامبران به سان ستارگان، که نورشان هنگامی درخشش دارد که جهان در تاریکی به سر می برد.

هنگامی که نور آن حضرت آشکار شد، انوار آنان نابود شدند.

مقصود از این تشبیه، آن است که دین پیامبران تا وقتی فایده می رساند که دین آن حضرت آشکار نشده بود. وقتی که خداوند حضرتش را آشکار ساخت، دین آن جناب دیگر ادیان گذشته و همه آیین های پیشین را نسخ کرد.»

سوم - بوصیری گوید:

محمد سید الکونین و الثقلین \*\*\* و الفریقین من عرب و من عجم

- محمد آقای جهانیان و سرور هر دو گروه عرب و عجم است.

خلاصه ی گفتار رومی در شرح این بیت چنین است:

«حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به طور مطلق در هر دو عالم هستی، آقا و بزرگوار و شریفترین جهانیان است؛ زیرا دین مخصوص به خود دارد که آشکارترین دین راستین است. کتابی دارد که برترین کتاب نازل شده از سوی خداوند است. خاندان او پاک ترین خاندان است و امت او بهترین امت ها.»

چهارم - بوصیری گوید:

فاق النبیین فی خلق و فی خُلق \*\*\* ولم یدانوه فی علم و لا کرم

- بر پیامبران در آفرینش و در اخلاق برتری دارد و در علم و دانش به پای او نمی رسند.

رومی در شرح این بیت گوید: «آن حضرت به خاطر شرف طینتش، پاکی



نژادش، کمال صفات و فضائل ملکاتش بر همه ی پیامبران برتری یافته است.»

عصام نیز عباراتی به همین مضامین دارد.

پنجم - بوصیری گوید:

و کلهم من رسول الله ملتمس \*\*\* عرفا من البحر أو رشفاً من الدیم

- تمامی پیامبران از رسول خدا درخواست می کنند که جرعه ای از دریا و یا نمی از قطره او به کامشان برساند.

عصام در شرح این بیت گوید:

«می پرسند: پیامبران خدا علیهم السلام پیش از رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم می زیستند. پس چگونه درخواست جرعه ای از دریای آن حضرت را داشته اند؟

می گویم: آنان از آن حضرت پرسش های پیچیده ی علمی درباره ی توحید و صفات داشتند و حضرتش به آنان پاسخ داده و مشکلاتشان را گشوده. گفت وگویی بین حضرت آدم و حضرت موسی در شب معراج در حضور آن گرامی انجام گرفته است.

نیز، بنا به نقل معتبر، روح علوی بر قالب سفلی مقدّم است و روح پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم بر ارواح دیگر پیامبران تقدّم دارد.

نتیجه آن که: همه ی پیامبران (از پیامبر ما، نه از دیگران) کسب علم کرده و شفاعت خواسته اند، زیرا او دریای علم و ابر جود و سخاوت است و به سان نهرهای جاری و درختان پر بار، به دیگران خیر و برکت می رساند.

ششم - بوصیری در دلالت بر تقدّم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و برتری اش بر همه ی پیامبران در صفات و کمالات می گوید:

منزه عن شریک فی محاسنه \*\*\* فجوهر الحسن فیه غیر منقسم

- در زیبایی هایش از شریک منزه است و گوهر زیبایی و نکویی در او تقسیم نشده است.

نویسنده ی کتاب گوید: همه ی این ابیات و کلماتی که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، بر آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تطبیق می کند؛ آن جناب با رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در نورش شریک است، زیرا هر دو گرامی، صدها سال پیش از آفرینش حضرت آدم، از یک نور خلق شده اند.

می بینیم که علی علیه السلام از دیگر پیامبران برتر است تا چه رسد به دیگران؛ پس ولایت عظمی و خلافت و جانشینی بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای آن حضرت ثابت است نه برای دیگر مدعیان، زیرا استعدادها و قابلیت ها همگی در آن حضرت جمع شده، نه در دیگران و بعد از پیامبر، او امام است نه دیگران.

## 8 - علی علیه السلام بعد از پیامبر برترین خلاق است

شیخ شهاب الدین قسطلانی در کتاب «المواهب اللدنیّه» گوید: (1)

دارنده ی عقل سالم و آراسته به صفات کامله - که خداوند مرا و او را به راه یابی به راه راست موفّق دارد باید بداند که چون اراده خداوند متعال به آفرینش موجودات و تعیین رزق و روزی آنان تعلّق گرفت، حقیقت محمّدیّه را از انوار صمدیه در مقام احدیّت آشکار کرد. آن گاه همه ی عوالم بالا- و پایین را به صورتی حکیمانه به همان گونه که در اراده و علم پیشین او گذشته بود از آن بیرون کشید. سپس او را از پیامبرش آگاه ساخت و به رسالتش بشارت داد. در آن هنگام آدم علیه السلام جز به همان گونه که خود فرموده - یعنی بین روح و بدن - چیز دیگری نبود. آن گاه چشمه های ارواح از او سرازیر شد. در بین آفریدگان جهان بالا - در حالی که در چهره ی این جهانی به نظری می رسید - آشکار شد. لذا برای آنان چشمه ساری شیرین و گوارا بود. از این جهت، آن حضرت عالی نسب به همه ی اجناس و منشأ خلقت همه ی موجودات و انسان ها به حساب می آید. وقتی که زمان به اسم «الباطن» در حق آن حضرت، به وجود جسمانی و رابطه داشتن روح با جسم شریفش، منتهی شد، حکم زمان به اسم «الظاهر» منتقل شد.

ص: 202

---

1-1). تاج الدین دهان در کتاب «کفایة المتطلع» سند روایت شیخ حسن عجمی برای کتاب «المواهب اللدنیّه» را بدین گونه آورده است: «کتاب المواهب اللدنیّه نوشته ی امام علامه شهاب الدین احمد بن محمّد قسطلانی ابوالخطیب با اسناد عالیّه از شیخ مسند علامه ابراهیم بن محمّد میمونی از شیخ شمس الدین محمّد بن شیخ احمد رملی از مؤلّفش علامه احمد بن محمّد قسطلانی به صورت اجازه. این سندی است پیوسته به مصری ها و شافعی ها.»

در نتیجه، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم با تمام وجود جسمی و روحی اش آشکار گشت. لذا آن حضرت، هر چند طینتش به تأخیر افتاده، ولی ارزشش شناخته شد. پس او گنجینه ی سرّ و جایگاه نفوذ امر است. امری نافذ نمی شود جز از آن حضرت، و خبری نقل نمی شود مگر از سوی آن بزرگوار.

الا بابی من کان ملکا و سیدا \*\*\* و آدم بین الماء و الطین واقف

- آگاه باش پدرم فدای کسی که فرمان روا و آقا بود، در حالی که آدم بین آب و گل ایستاده بود.

فذاک الرسول الابطحی محمّد \*\*\* له فی العلا مجد تلید و طارف

- این است آن پیامبر ابطحی حضرت محمّد، کسی که در بلندای بزرگواری و عظمت است. او در یک سو و دیگران در سویی دیگرند.

اتی بزمان السعد فی آخر المدی \*\*\* و کان له فی کل عصر موافق

- در آخر الزمان، روزگار خوشبختی آورد، و او در هر دوره ای ایستگاه ها و جایگاه های مخصوصی داشت.

اتی لانکسار الدهر یجبر صدعه \*\*\* فائنت علیه الالسن و عوارف

- در روزگار شکسته آمد و شکستگی اش را جبران کرد، زبان های آشنا و ناآشنا او را ستود.

اذا رام امرا لا یكون خلافه \*\*\* و لیس لذاک الامر فی الکون صارف

- هرگاه تصمیمی برای کاری می گرفت، چیزی بر خلاف او نبود و هیچ چیز نمی توانست از آن کار مانع شود.

نویسنده ی کتاب گوید: تمامی این فضائل (چه در شعر و چه در نثر) برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است، زیرا نور آن حضرت با نور حضرت رسول یکی است.

هر یک از این فضایل، برتری آن حضرت بر دیگر مردم را نشان می دهد، همان گونه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بودند. و این فضیلت کافی است تا بدانیم تقدّم دیگران بر آن حضرت تا چه اندازه زشت و ظالمانه است.

## 9 - کمالات پیامبران از پرتو نور چراغ پیامبر و علی گرفته شده است

در این بخش، برخی از کلمات محیی الدین ابن عربی و شرح آن از زبان شارحان مورد بررسی قرار می گیرد.

یکم - دیار بکری گوید:

در این بخش، برخی از کلمات محی الدین ابن عربی و شرح آن از زبان شارحان مورد بررسی قرار می گیرد.

«در کتاب فصوص الحکم و شرح آن آمده است که هیچ یک از پیامبران، هیچ کمالی را نگرفتند مگر از مشکات خاتم النبیین، هرچند که وجود خاکی آن حضرت از آنان متأخر است، زیرا وجود خاکی آن حضرت تعلقی به مشکات او ندارد. و حقیقت وجودی آن حضرت پیش از آنان وجود داشته، چون او پدر ارواح است، همان گونه که آدم پدر اشباح است.» (1)

نویسنده گوید: از اتحاد نور آن دو بزرگوار (رسول خدا و علی مرتضی) دانسته می شود که همه ی پیامبران، کمالات خود را از مشکات امیرالمؤمنین نیز فرا گرفته اند. در این صورت، چگونه گیرنده از منشأ خود برتر باشد؟ و چگونه می توان کسی را که هیچ چیزی از آن کمالات را ندارد، بر کسی که جامع همه ی آن کمالات است، برتری داد و مقدم دانست؟

دوم - قیصری ذیل همان گفتار ابن عربی که دیار بکری از فصوص نقل کرد، چنین گوید: از آن جهت مجدداً از حضرت پیامبر اسم برد تا بیان کند که هر چند طینت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم متأخر از دیگر پیامبران، پدید آمده است، ولی حقیقتش در عالم ارواح وجود داشته است. و پیش از آن که به وجود آید و مبعوث به رسالت بر امت خود شود، پیامبر بوده است، زیرا وی، از ازل تا به ابد، قطب همه ی اقطاب بوده است، در حالی که دیگر پیامبران غیر از او همگی به هنگام بعثت پیامبر شدند و قبلاً نبوتی نداشتند. نکته این است که مقصود از پیدایش جهان، وجود رسول خاتم بوده و او است که در علم الاهی پیش از همه به وجود آمده است و رتبه و مرتبه ی آن حضرت، بر هر

ص: 204

چیزی که شامل می شده، اعیان همه ی موجودات در وجود او گرد آمده بود. اعیان پیامبران بر حسب استعدادشان خواهان ظهور پیامبری در خودشان بودند، لکن با ظهور انوار حقیقت محمدیه دیگر آنان آشکار نشدند. به سان پنهان ماندن ستارگان و انوارشان به هنگام طلوع خورشید و در مقابل نور او. آنان وقتی که در مقام طبیعت جسمانی و تاریکی شب های عالم عنصری مادی تحقق یافتند، در آن وضعیّت با انوار پنهانی خود به مانند ماه و ستارگان در شب تاریک آشکار شدند.

سوم - ابن عربی در کتاب «فصوص» گوید: «فصّ حکمت فردی در کلمه ی محمدی. این حکمت فردی است، از آن جهت که در این نوع انسانی، کامل ترین موجود است. لذا آغاز و فرجام کار خلقت به وجود آن حضرت است. او در حالی پیامبر بود که آدم هنوز بین آب و گل بود و بعد با نشأه عنصری خود، آخرین پیامبر و اولین افراد سه گانه بود. فضائلی که از این اولیت بیشتر است، از همین مزیت سرچشمه می گیرد. آن حضرت بهترین دلیل است بر وجود پروردگارش، زیرا به آن حضرت جوامع الکلم داده شده است که معانی اسمایی است که به آدم آموخته شده بود.»

چهارم - قیصری در شرح این جمله که «از آن جهت حکمت فردی است...» گوید: از آن جهت حکمت فردی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این نوع کامل ترین موجودات است که پیامبران علیهم السلام کامل ترین فرد این نوع بودند و هر یک از آنان مظهر اسم کلی می باشند. پس همه ی کلیات، داخل در تحت آن اسم الاهی است که او مظهر آن اسم است. لذا او کامل ترین افراد این نوع است و از آن جا که کامل ترین افراد بود، امر وجود با ایجاد روح او آغاز شد و امر رسالت در آخر به او ختم گردید. بلکه او است که به صورت آدمی در آغاز وجود آشکار شد و او است که به صورت خاتمیت نوع پدیدار می شود. این راز را کسی می فهمد که سرّ ختمیت را فهمیده باشد. پس ما به تعریض، از تصریح بسنده می کنیم و خداوند، ولیّ حمید است.

پنجم - قیصری در شرح جمله ی «و آن چه که بر این اولیت زیاد باشد» گوید:

یعنی بر این فردیت اولیه که همان سه چیز باشد. و این سه تایی که در عالم وجود به آن اشاره شد،... عبارتند از: ذات احدیه، مرتبه الهیه و حقیقت روحانیه محمدیه که به نام

عقل اول نامیده شده است. هرچه که بر این ها اضافه شود، از این ها صادر شده است، چنان که در نزد اصحاب نظر ثابت شده است که نخستین چیزی که موجود شد، عقل اول است.

ششم - در شرح این جمله محی الدین که گفت: «آن حضرت روشن ترین دلیل بر وجود پروردگارش بود...» قیصری گوید: یعنی وقتی که روح محمدی کامل ترین فرد این نوع بود، روشن ترین دلیل است بر وجود پروردگارش، زیرا رب فقط به وسیله مربوبش و مظهرش ظاهر می شود. و همه ی کمالات ذات احدی به وجود آن حضرت ظاهر شده است زیرا به او جوامع الکلم داده شده است که اساس و ریشه و حقایق الاهیة و کونیه را با تمام جزئیاتش جمع کرده است و مقصود از مسمیات اسماء آدم همین ها است. بنابراین او بهترین دلیل بر اسم اعظم الاهی است. (1)

## 10 - تقدّم در آفرینش، از دلایل افضلیت است

دیوار بکری گوید: و در «شرح المواقف» از قول برخی اهل نظر آمده است: معلول اول به خاطر تجرّدش، ذات خود و مبداءش را تعقل می کند و بدین جهت عقل نامیده شده است. همچنین از آن جهت که در صدور دیگر موجودات و نقوش علم واسطه است، قلم نامیده می شود. نیز از جهت وساطتش در افاضه ی انوار نبوت و از جهت این که کمالات محمدیه اثر نور سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و از آن جهت که آن حضرت، وسیله ی حیات و زندگی آن ها است، روح نامیده می شود... (2)

در جای دیگر گوید:

«... در کتاب «شواهد النبوة» آمده است که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم هرچند در عالم شهادت آخرین پیامبران است، ولی در عالم غیبت اولین نفر آن هاست، آن جناب خودش فرموده است: من پیامبر بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود...»

بیان و شرح این عبارت چنین است: خداوند متعال در ازل الازل بدین گونه بود

ص: 206

1-1 . شرح قصوص الحکم قیصری: 293.

2-2 . الخمیس 1: 19.

که خدا بود، در حالی که چیزی با او نبود. پس همه ی شؤن بدون امتیاز بعضی از آن ها بر بعضی دیگر و صورت های شناخته شده ی آن شؤن، تعین اوّل و حقیقت محمّدیّه نامیده می شوند که حقایق دیگر موجودات، همه اجزاء و تفصیل آنهاست. بنابراین خود این حقیقت و تجلیاتی که به صورت های آن در عالم غیب پدید می آیند از تجلّی به صورت های آن حقیقت اوّلیه پدید می آیند. صورت وجودی آن حقیقت در مرتبه ی ارواح، جوهر مجردی بود که شارع مقدّس گاهی از آن به «عقل» تعبیر می کند و گاهی به «قلم» و گاهی به «نور» و گاهی به «روح»، در آن جا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اوّل ما خلق الله العقل» «اوّل ما خلق الله القلم» «اوّل ما خلق روحی او نوری»

شکّی نیست که اختلاف این عبارات در رتبه و درجه است؛ زیرا مرتبه اولیت حقیقی فقط برای یک چیز می تواند درست باشد، اما صورت وجودیه آن حقیقت مراتب دارد که هر مرتبه بعد از مرتبه ی دیگر است، تا این که به صورت جسمیه عنصریه انسانی که نخستین فرد آن آدم است منتقل شود، که آن حضرت و دیگر پیامبران، تا وقتی که به صورت جسمانی عنصری در عالم شهود و شهادت ظاهر نشوند، متّصف به وصف نبوّت نخواهند شد، برخلاف پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که به مجرد موجود شدن به وجود روحانی، به آن حضرت بشارت به نبوّت داده شده و نبوّت بالفعل آن حضرت را به او اعلام داشته و در تمامی شرایع حکم نبوّت را به او داده و پیامبران و مرسلین نایبان او بودند. همان گونه که علی علیه السلام و معاذبن جبل در عالم شهادت به عنوان نماینده ی آن حضرت به یمن رفته و احکام را تبلیغ کردند. زیرا نبوّت جز به اعتبار شرعی که از سوی خداوند متعال مقرر شده باشد، ثابت نمی شود. بنابراین همه ی شرایع و ادیان، شریعت آن حضرتند که از طریق نواب آن حضرت (پیامبران دیگر) به مردم ابلاغ می شود. آن گاه زمانی که پیامبر خاتم به وجود جسمانی عنصری ظاهر شد، شرایعی را که به حسب باطن مقتضی آن ها بود نسخ فرمود، زیرا اختلاف امت ها در استعداد است و قابلیت مقتضی اختلاف شرایع

همین گونه تعبیر و مطالب را «ملا معین» در کتاب «معارض النبوه» آورده است. (2)

صریح عبارت جامی در کتاب «شواهد النبوه» آن است که تقدّم پیامبر در آفرینش، دلیل بر افضلیّت آن حضرت است.

نویسنده گوید: همین گونه است علی علیه السلام زیرا نور هر دو (پیامبر خدا و علی مرتضی) یکی است. لذا جایز نیست که هیچ کسی بر آن حضرت مقدّم شود. شیخ عبدالحق دهلوی عبارتی دارد که خلاصه اش این است: بدان که نخستین مخلوق که واسطه در آفرینش موجودات است و آدم و عالم به خاطر او آفریده شده، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا که در روایت صحیح آمده است که فرمود: «اول ما خلق الله نوری» در کتاب «حبيب السیر» چنین آمده است: «واولین چیزی که آفریده شده است نور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است، چنان که از حضرت اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه، روایت شده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی نخستین مخلوق خدا پرسید. حضرت فرمود: نور پیامبر تو بود. همین مطلب از جابر بن عبدالله انصاری نیز روایت شده است. واز این مطلب برمی آید که برترین و قدیمی ترین آفریده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ زیرا هر چه که غیر از خداوند متعال است، به خاطر آن حضرت آفریده شده است.»

### 11 - احادیث روشنی که بر افضلیّت پیامبر به خاطر تقدّم آن حضرت در آفرینش دلالت دارد

احادیث فراوانی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که به صراحت می رساند آن جناب از آدم و همه ی مخلوقات به خاطر تقدّم در خلقت بر آنان برتر است. همچنین در جای خود ثابت شده که علی علیه السلام همراه آن حضرت بود و هر دو از یک نور واحد بودند.

پس امیرالمؤمنین هم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دیگران افضل است و همه ی مخلوقات به خاطر علی مرتضی نیز آفریده شده اند... و به همین ترتیب همه فضایی که برای

ص: 208

---

1-1) . تاریخ الخمیس 1: 19. همین عبارات در کتاب «شواهد النبوه» عبدالرحمان جامی است. البتّه عبارات تاریخ خمیس در همه جا با کتاب «شواهد» یکسان نیست.

2-2) . معارج النبوه 1: 2.



پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است برای امیرالمؤمنین نیز ثابت است. بنابراین مقدّم داشتن دیگران در خلافت و جانشینی پیامبر بر آن امام همام، از اشتباهات رسوا و کارهای زشت و ناروا است.

اینک در این جا برخی از آن احادیث را یادآور می شویم:

حدیث اول:

حدیثی است که گروهی از اهل سنت - مانند: دیار بکری، کازرونی، ملامعین، جمال محدّث - از جابرین عبدالله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند.

دیار بکری گوید: «در کیفیت آفرینش نور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایات متعدّده ای وارد شده است. از همه ی آن روایات به دست می آید که خداوند متعال، نور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتگان و انسان ها و جنیان و دیگر مخلوقات آفریده است و این نور در فضای عالم قدس دیده می شد. گاهی او را به سجود و گاهی به تسبیح و تقدیس دستور می داد. حجب و پرده هایی برای او آفرید و در هر حجابی مدّتی طولانی او را نگاه داشت تا در آن حجاب، خداوند را به تسبیح مخصوص و ویژه ای تسبیح گوید. بعد از آن که از آن حجاب ها بیرون آمد، نفس ها کشید. از انفاس او ارواح پیامبران و اولیاء و صدّیقین و شهدا و دیگر مؤمنان و فرشتگان آفریده شدند. چنان که از جابرین عبدالله انصاری روایت شده است که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی اولین مخلوق پرسیدم. فرمود:

«ای جابر! آن نور پیامبر تو است. آن را آفرید. سپس همه ی خیرات را از آن خلق کرد و بعد همه چیز را از آن آفرید. هنگامی که او را آفرید، در پیش روی او در مقام قرب، دوازده هزار سال قرار داد و بعد آن را به چهاربخش تقسیم کرد.

عرش را از یک قسمت، کرسی را از یک قسم، حاملان عرش و نگهبانان کرسی را از بخش دیگر. قسم چهارم را دوازده هزار سال در مقام حبّ و دوستی قرار داد.

بعد آن را چهار قسم نمود: مخلوقات را از یک قسم، لوح از یک قسم، بهشت از بخش دیگر آفرید. بخش چهارم را دوازده هزار سال در مقام خوف نگاه داشت و

ص: 209

بعد آن را چهار بخش کرد: فرشتگان را از یک جزء، خورشید را از یک جزء، ماه و ستارگان را از یک جزء آفرید. جزء چهارم را دوازده هزار سال در مقام رجاء نگاه داشت و بعد آن را به چهار قسم تقسیم کرد. عقل را از یک جزء، حلم و علم را از یک جزء، عصمت و توفیق را از یک جزء آفرید. جزء چهارم را دوازده هزار سال در مقام حیاء نگاه داشت. بعد خداوند متعال به آن نگریست. نوری به صورت عرق از آن ترشح کرد و یکصد و بیست و چهار هزار عرق از آن چکید. خداوند از هر قطره آن روح پیامبری و یا رسولی را آفرید. سپس ارواح پیامبران نفس کشیدند و از انفاس آنان نور اولیاء و سعدا و شهدا و مطیعین از مؤمنین را تا روز قیامت آفرید.

بنابراین عرش و کرسی از نور من است، کرویون از نور من اند. روحانیون از ملائکه از نور من اند. فرشتگان آسمان های هفت گانه از نور من اند و بهشت و هر نعمتی که در آن است از نور من اند. خورشید و ماه و ستارگان از نور من، عقل و علم و توفیق از نور من و ارواح پیامبران و مرسلین از نور من و شهیدان و صالحان از نتایج نور من می باشند.

آن گاه خداوند سبحان دوازده حجاب آفرید. آن نور را که جزء چهارم بود، در هر حجابی هزار سال نگاه داشت و آن مقامات عبودیت بود و آن ها حجاب کرامت، سعادت، هیبت، رحمت، رأفت. علم، حلم، وقار، سکینه، صبر، صدق و یقین بودند. آن نور در هر حجابی هزار سال ماند و خدا را پرستید.

هنگامی که آن نور از حجاب ها بیرون آمد، خداوند آن را بر روی زمین سوار کرد و او هم چون چراغ در شب تاریک بین شرق و غرب نورافشانی کرد.

بعد خداوند آدم را در روی زمین آفرید. در آن حالت نور در پیشانی حضرت آدم نشست، سپس از او به شیث منتقل شد، بعد از او به بانث. و به همین ترتیب، از صلب پاکی به صلب پاک نهادی دیگر، تا این که خداوند متعال آن را به صلب عبداللّه بن عبدالمطلب رسانید و از آن به رحم آمد. بعد مرا به دنیا آورد و آقای رسولان و خاتم پیامبران و رحمت برای جهانیان و پیشوای سپیدرویان اشراف قرار داد. ای جابر! آغاز آفرینش پیامبر تو چنین بود.»

این حدیث را بیهقی آورده است. (1)

ص: 210

در کتاب «المواهب اللدنیة» نیز، از عبدالرزاق به سندش از جابر به همین گونه آورده است. (1)

حدیث دوم:

«قسطلانی» و «محمد بن یوسف شامی» از «ابن قطان» و هم چنین «حلبی» در «انسان العیون» از مولای ما حضرت علی بن الحسین از پدرش از جد بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من نوری بودم در پیشگاه پروردگارم، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام.» (2)

نویسنده گوید: دلالت این حدیث بر افضلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار است و بر کسی پوشیده نیست.

حدیث سوم:

«دیار بکری» از «کعب الاحبار» و «قسطلانی» از «عبدالله بن ابی حمزه» و «ابن سبع» از او روایت کرده اند. عبارت دیار بکری چنین است: هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بیافریند، به جبرئیل دستور داد مشتی از خاک سفیدی که در جایگاه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است بیاورد. آن را در آب تسنیم قرار دادند و بعد در جویبارهای بهشت فرو بردند و در آسمان ها و زمین گردانیدند. بدین روی، فرشتگان حضرت محمد را شناختند پیش از آن که آدم را بشناسند. و بعد آن را با گل آدم به هم آمیخت. (3)

حدیث چهارم:

ص: 211

---

1-1) . المواهب اللدنیة 1: 9.

2-2) . انسان العیون 1: 49.

3-3) . تاریخ الخمیس 1: 21.

قسطلانی در «المواهب اللدنیة» گوید: در خبر آمده است که هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور نبوی محمدی را در صلب او قرار داد. آن نور در جبین او می درخشید و بر دیگر انوار او چیره شده بود. بعد خداوند بر تخت مملکت خود او را نشانید و بر دوش فرشتگان بار کرد و به آنان دستور داد که او را در آسمان ها بگردانند تا شگفتی های ملکوتش را ببینند.

در کتاب «المنتقى» آمده است: در برخی از کتاب ها کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را آورده اند که در پاسخ این سؤال که «تو چه وقت پیامبر بودی؟» فرمود:

«من پیامبر بودم در حالی که آدم بین روح و جسد بود.»

در همان منبع در شرح حدیث گوید: خدای عزوجل نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در پیشانی اش قرار داد که هم چون شمع در پیشانی آن حضرت می درخشید و مردم از دیدارش به شگفت می آمدند، تا این که آدم از تعجب فراوان مردم آرزوی دیدارش را کرد. خداوند دستور داد تا آن نور بر سر انگشت سبابه ی او ظاهر شود. آدم علیه السلام پرسید:

خداوندا این نور چیست؟ فرمود: نور یکی از فرزندان تو است که نامش محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. به انگشش اشاره کرد و گفت: اشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله. از این جهت سرانگشت سبابه جایگاه اشاره به شهادت شد. بعد خداوند آن را به جای خودش برگردانید. آدم با حوا آمیزش کرد. نور از پیشانی او با نطفه به رحم حوا رفت و مانند شمع از بین سینه ی او می درخشید. او به شیث حامله شد و آن نور در پیشانی شیث قرار داده شد، خداوند به آدم وحی فرمود که این امانت را تباه نکن و به فرزندان دستور بده که تباه نکنند و جز از راه حلال آن را منتقل نمایند. وقتی که شیث آفریده شد، آدم او را به خاطر این نور، بیش از دیگر فرزندانش دوست می داشت.

و این است معنای کلام الاهی که فرمود: «و تقبّلک فی الساجدین» (1) یعنی در صلب های پدران و ارحام مادران، پستی بعد از پشت دیگر و شکمی بعد از شکمی و ازدواج و نکاحی بدون این که رابطه ای نامشروع باشد.

ص: 212

کازرونی گوید: «گفته اند که حکمت در مباح بودن تیمم، آن است که آسمان پیش از میلاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر زمین مباحات کرده و گفت عرش در من است و فرشتگان و حاملان عرش در منند، فرشتگان تسبیح گوی خداوند و رکوع کنندگان و سجده کنندگان در منند و خورشید و ماه در منند و ستارگان در منند و تواز همه ی این ها خالی هستی. این فخر و برتری را آسمان بر زمین داشت تا این که آن بنده ی با میمنت و برکت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیده به جهان گشود. در آن لحظه زمین بر آسمان مباحات کرده و گفت: اگر خورشید و ماه و ستارگان و فرشتگان در تو هستند، بر پشت من پیامبر با برکت صلی الله علیه و آله و سلم جای دارد که نور خورشید و نور آسمان ها و زمین از نور او است. ولادت و تربیت، مبعث و دعوت او بر پشت من است. شریعت و آیین او در پشت من به کار گرفته می شود و مرگ و قبر و مزار او بر پشت من است.

خداوند، افتخار زمین را بر آسمان به وجود پیامبرش از او شنیده و فرمود: بدیهی است هم اکنون که به پیامبرم حضرت محمد مباحات کردی، خاک شرق و غرب را برای او و امتش پاک و پاک کننده قرار دادم و مشرق و مغرب زمین را برایشان سجده و مصلی نمودم، چون تو به وجود محمد مباحات کردی. بدین جهت بود که حضرت رسول فرمود:

«جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً.»

هم چنین گفته اند که نور آن حضرت در همان گوهری بود که خداوند، زمین را از آن آفرید و به سان خورشید که به زمین نورافشانی می کند، آن گوهر نیز می درخشید.

این سخنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که آسمان و زمین بر یکدیگر مباحات می کردند و به یک دیگر فخر می فروختند. آسمان گفت: من برترم چون فرشتگان صف کشیده و ملائکه تسبیح کننده و عرش و کرسی در من قرار دادند. زمین گفت: بلکه من از تو برترم، چون پیامبران و صالحان در منند و نور و ستارگان تو از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و او در من می باشد. حضرت فرمود: با این گفتار یا مانند آن، زمین بر

## 12 - دلالت احادیث بر افضلیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر آن که اسمش بر عرش

نوشته شده است.

در برخی احادیث، دلالتی روشن بر افضلیت رسول خدا است به خاطر این که نامش بر عرش نوشته شده است.

ابواسحاق ثعلبی گوید: ابو عمر محمد فریابی با اسنادش از ابن عباس به ما خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که الواح به حضرت موسی داده شد، در آن ها نگاه کرد و گفت:

پروردگارا! به من کرامتی دادی که به هیچ یک از جهانیان پیش از من چنین کرامتی نداده بودی. خداوند فرمود: ای موسی! من تو را با رسالت و با کلام خود بر دیگر انسان ها ترجیح دادم و برگزیدم، اینک آن چه را که به تو دادم بگیر و از سپاس گزاران باش، (2) یعنی با نیرو و تلاش و خویشتن داری و مواظبت بر این مطلب که با محبت و دوستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیری و از دنیا بروی.

موسی عرض کرد: خداوندا! محمد صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟

فرمود: احمد. همان کسی که اسمش را بر عرش خود نگاشتم، دو هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینم. او پیامبر من و برگزیده و انتخاب شده من در بین مخلوقاتم می باشد و او از همه ی مخلوقات و فرشتگانم در نزد من محبوب تر است.

موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد از همه ی مخلوقات نزد تو محبوب تر است، آیا امتی گرامی تر نزد تو از امت من هست؟ خداوند متعال فرمود: فضیلت و برتری امت حضرت محمد بر دیگر امت ها به مانند برتری من

ص: 214

1-1. المنتقی من سیرة المصطفی - مخطوط.

2-2. برگفته از سوره ی اعراف (7): 144.

نویسنده گوید: بزرگ داشت و توصیفی که خداوند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می کند، به این که اسم او را بر عرش ثبت کرده، دلیل بر آن است که این فضیلت بزرگ موجب ظهور برتری آن حضرت است بر همه ی مخلوقات، و تقدّم آفرینش او بر دیگران نیز دلیل همین مطلب است. بنابراین علی علیه السلام نیز در همین رتبه است، زیرا خلقت او از خلقت پیامبر است و از همان ماده آفریده شده که پیامبر از آن آفریده شده است.

### 13 - استدلال حضرت آدم علیه السلام بر افضلیت پیامبر ما، بر این که اسم آن حضرت، همراه اسم خداوند است.

محدثان اهل تسنن در برخی از احادیث که آن ها راصحیح السنندی دانند، آورده اند که حضرت آدم بر افضلیت پیامبر ما و برتری قدر و منزلت او در پیشگاه خداوند متعال به این مطلب استدلال کرد که نام آن حضرت در عرش همراه نام خداوند است و این به هنگامی بود که برای آمرزش خطای خودش به اسم آن حضرت متوسّل به خداوند شد.

این حدیث را گروهی از بزرگان اهل سنت هم چون طبرانی، قاضی عیاض در «الشفاء»، سیوطی در «الخصائص» از حاکم و بیهقی و ابی نعیم و ابن عساکر و طبرانی، سمهودی در «خلاصة الوفا» از حاکم، قسطلانی در «المواهب اللدنیة»، دیار بکری در «الخمیس» از عیاض، مناوی در «الاتحافات السنیة» از گروهی، حلبی در «انسان العیون» و دیگران نقل کرده اند.

طبرانی گوید: محمّد بن داوود بن اسلم صدفی مصری از احمد بن سعید مدنی فهری، از عبداللّه بن اسماعیل مدنی از عبدالرحمان بن زید بن اسلم از پدرش از جدّش از ابن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که آدم علیه السلام مرتکب آن گناه شد، سرش را به طرف عرش بلند کرد و گفت: به حقّ محمّد، از تو درخواست می کنم که مرا ببخشایی. خداوند به او وحی فرمود که محمّد چیست؟ و محمّد کیست؟ پاسخ داد: خداوند! بلند است نامت! هنگامی که مرا آفریدی، سرم را به سوی عرش تو بلند کردم و دیدم نوشته است: «لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله». آن گاه دانستم که هیچ کس نزد تو ارزشمندتر نیست از آن کسی که اسمش را قرین اسم خود قرار دادی. خداوند به او وحی کرد که ای آدم او آخرین پیامبر از ذریّه و نسل تو است و امت او آخرین

ص: 215

شیخ عبدالوهاب سبکی در «شفاء الاسقام» در معنای توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آفرینش و بعد از و بعد از رحلتش گوید: (بدین عبارت):

«می گویم: توسل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هر حالی قبل و بعد از خلقت در دوران زندگی و بعد از رحلت آن حضرت در برزخ و بعد از حضور در عرصات قیامت و در بهشت جایز است و این بر سه گونه است:

نوع اول: آن که توسل به آن حضرت بدان معنی باشد که نیازمند حاجت خود را از خداوند متعال درخواست کند به حق آن حضرت یا به آبرو یا به برکت او، که این گونه توسل در هر سه حال جایز است و در مورد هر یک از آن ها روایت و خبر صحیح وارد شده است. در باره ی حالت اول یعنی پیش از خلقت حضرتش، آثار و اخباری از پیامبران گذشته صلوات الله و سلامه علیهم وارد شده است که ما در این مورد بر روایاتی که صحیحش برایمان اثبات شده بسنده می کنیم و آن روایتی است که: حاکم، ابوعبداللّه بن بیع در «المستدرک علی الصحیحین» و یا یکی از آن دو روایت کرده اند از ابوسعید عمرو بن محمّد بن منصور عدل از ابوالحسن محمّد بن اسحاق بن ابراهیم حنظلی، از ابوالحارث عبداللّه بن مسلم فهری، از اسماعیل بن مسلمه، از عبدالرحمان بن زید بن اسلم، از پدرش، از جدّش از عمر بن خطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که آدم مرتکب آن اشتباه شد، گفت: پروردگارا! به حقّ محمّد از تو درخواست می کنم که مرا ببخشی. خداوند به او فرمود: ای آدم! تو چگونه او را شناختی و حال آن که هنوز او را نیافریده ام؟ گفت: پروردگارا! هنگامی که مرا به دست قدرت خود آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سر برداشتم و دیدم بر پایه های عرش تو نوشته شده است: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله... دانستم که تو، به اسم خود اضافه نمی کنی مگر کسی را که از همه ی مخلوقات محبوب تر در نزد تو باشد.»

خداوند فرمود:

ص: 216



راست گفتمی، ای آدم، او محبوب ترین خلق است. چون به حق او از من درخواست کردی، تو را بخشیدم و اگر محمد نبود تو را نمی آفریدم.

حاکم گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و این نخستین حدیث است که از عبدالرحمان بن زیدبن اسلم در این کتاب آورده ام.

این روایت را بیهقی نیز در کتاب «دلائل النبوة» آورده و گفته است که تنها عبدالرحمان این حدیث را نقل کرده است. طبرانی نیز آن را آورده و این عبارت را بر آن افزوده که خداوند فرمود: او آخرین پیامبر از ذریه تو است.

حاکم همراه با این حدیث روایت دیگری نیز آورده است از علی بن جمشاد عدل از هارون بن عباس هاشمی از جندل بن والقی از عمرو بن اوس انصاری از سعیدبن ابی عروه از قتاده از سعیدبن مسیب، از ابن عباس که گوید: خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که: ای عیسی! به محمد ایمان بیاور و به هر یک از افراد امت که او درک می کند، دستور بده که به او ایمان بیاورند، چرا که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود آدم را نمی آفریدم و اگر محمد نبود بهشت و جهنم را خلق نمی کردم. و به یقین، وقتی عرش را بر روی آب آفریدم، به لرزه درآمد. چون نوشتیم: لا اله الا الله، آرام گرفت.

حاکم گوید: این حدیثی صحیح الاسناد است و بخاری و مسلم آن را نیاورده اند.

این سخن حاکم است.

ابن تیمیه با این سند به این حدیث دست نیافته و این مطلب به او نرسیده که حاکم، سند این حدیث را صحیح می دانسته، لذا در این مورد چنین گفته است: «و اما آن چه را که از داستان آدم و توسلش به آن حضرت ذکر کرده اند، اصلی ندارد و هیچ کس آن را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اسنادی که بتوان بر آن تکیه کرده و مورد اعتماد باشد نقل نکرده است.» ابن تیمیه مدعی شده که این مطلب دروغ است و در این مورد پافشاری های بی نتیجه کرده است. اگر به او خبر می رسید که حاکم این خبر را صحیح دانسته، این سخنان را نمی گفت و یا در فکر پاسخ به آن می افتاد و گویا من او را می بینم که اگر از این تصحیح حاکم خبردار می شد، راوی حدیث عبدالرحمان بن زیدبن اسلم را مورد طعن قرار می داد و او را تضعیف می کرد. البته ما در تصحیح سند این حدیث بر

حاکم اعتماد کرده و او را قبول داریم. هم چنین عبدالرحمان بن زیدبن اسلم را بدان پایه از ضعف و بی اعتباری که ابن تیمیّه بدان معتقد است، ما بی اعتبار نمی دانیم.

چگونه می تواند یک مسلمان این اندازه جرأت و جسارت داشته باشد که این مطلبی را که نه عقل آن را رد کرده و نه شرع، منع کند و نپذیرد؟ با آن که در مورد آن این حدیث وارد شده است. ما بعد از بررسی تمام اقسام آن، توضیح بیشتری درباره ی صحبت و درستی این مطلب خواهیم داد.

و اما آن چه که وارد شده از توسّل نوح و ابراهیم و دیگر پیامبران، چنین مطالبی را مفسّران آورده اند و ما با نقل این حدیث، از آوردن آن ها در این جا خودداری کرده و به ذکر همین حدیث - به دلیل صحّت و استواری آن بسنده می کنیم. (1)

#### 14 - در پیشگاه خداوند متعال بعد از رسول خدا کسی ارزنده تر از علی نیست، زیرا نام او همراه اسم آن دو است

##### اشاره

نویسنده می گوید: احادیث فراوانی وارد شده که به صراحت می گوید: اسم علی علیه السلام همراه با اسم پیامبر بر روی عرش نوشته شده است. آن احادیث افضلیّت حضرت علی بعد از پیامبر را می رساند و گویای آن است که آن حضرت بعد از وجود مقدّس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از همه ی مخلوقات برتر است، چه پیامبران و چه غیر پیامبران.

در این جا با آوردن چند روایت به عنوان نمونه بسنده کرده و می گوئیم:

##### یکم - اسم علی بر روی عرش مکتوب است:

در چندین حدیث در کتب اهل سنّت آمده است که اسم امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام بعد از کلمه ی توحید و اسم پیامبر آمده است و از آن دانسته می شود که هیچ کس در پیشگاه خداوند، ارزنده تر و والاتر نیست از کسی که نامش همراه با نام خدا و

ص: 218

پیامبرش آمده است.

این مطلب در روایت قاضی عیاض، ابن مغزلی، خوارزمی، محبّ طبری، زرنندی، شهاب الدین احمد، سیوطی، ولی الله دهلوی و دیگران آمده است.

الف. قاضی عیاض از ابوالحمراء روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم روی عرش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی.» (1)

ب. ابن مغزلی به سندش از ابوالحمراء روایت می کند که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر ساق سمت راست عرش نوشته شده است: منم یگانه معبود که جز من خدایی نیست، بهشت جاودان را به دست خود پدید آوردم، محمد برگزیده ی من است و علی را پشتیبان او قرار دادم.» (2)

ج. خوارزمی از او روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر ساق عرش ثبت شده است که من بهشت جاودان را به دست خود کاشتم. محمد برگزیده ی من است. از میان آفریدگانم، علی را پشتیبان او قرار دادم.» (3)

د. محبّ طبری یک فصل اختصاص داده تحت عنوان «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تأیید الاهی اختصاص داشت و خداوند، نام آن حضرت را بر ساق عرش و بر پیکر برخی از حیوانات نوشته است.»

وی در همین فصل گوید:

از ابوالحمراء از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، به سمت راست ساق عرش نگرستم نوشته ای را بر آن دیدم که متن آن چنین بود: «محمد رسول الله، ایدته بعلی و

ص: 219

---

1-1. الشفا: 138، جز الله خدایی نیست، محمد رسول خدا است علی را پشتیبان و وزیر او قرار دادم.

2-2. المناقب تألیف ابن خوارزمی: 39.

3-3. المناقب: 229.

این حدیث را ملا در سیره ی خود آورده است.

ابن عباس گوید: در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. پرنده ای که در منقارش بادام سبزی بود، از راه رسید و آن را در دامان پیامبر انداخت. حضرت آن را بوسیده و شکست. در داخل آن برگی سبزی بود که بر آن نوشته شده بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، نصرت به بعلی.»

این حدیث را ابوالخیر قزوینی حاکمی آورده است. (1)

ه. زرنندی گوید: «روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، در ساق عرش دیدم که نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، صفوتی عن خلقی، ایدته بعلی و نصرت به.»

و در روایتی دیگر آمده است: بر سمت راست عرش نوشته دیدم: «آتی الله وحدی. لا إله غیری، غرست جنة عدن بیدی، محمد صفوتی، ایدته بعلی.» (2)

و. شهاب الدین احمد به نقل از طبری و زرنندی همان روایت گذشته را از آنان و از ابوالحمراء نقل کرده و بعد می گوید: این روایت را حافظ ابوبکر خطیب نقل کرده است. (3)

ز. سیوطی: گوید: ابن عدی و ابن عساکر از انس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، دیدم بر ساق عرش نوشته شده است:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی.» (4)

ص: 220

1-1. الرياض النصرة 2: 227. جز الله خدایی نیست. محمد فرستاده ی خدا است او را به علی یاری کردم.

2-2. نظم در درر السمطين: 120. من خدای یگانه ام، غیر از من خدایی نیست، بهشت جاودان را به دست خود کاشتم، محمد برگزیده ی من است او را به علی پشتیبانی و تأیید کردم.

3-3. توضیح الدلائل مخطوط.

4-4. الخصائص الكبرى 1: 7. بنگرید: در المنثور 4: 153.

ح. ولی الله دهلوی از انس به همین گونه روایت کرده است. (1)

دیگران نیز همین مضمون را آورده اند که به این هشت مورد اکتفا شد.

## دوم - اسم علی علیه السلام با اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در چندین جا همراه است

اسم علی علیه السلام همراه با اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از کلمه ی «توحید» در چهار جا آمده است. این مطلب را سیدعلی همدانی بدین سان روایت کرده است:

از علی رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من اسم تو را در چهار جا همراه اسم خودم دیدم، لذا به نگاه به آن انس گرفتم: [اول] در معراجم به آسمان، هنگامی که به بیت المقدس رسیدم، بر روی صخره آن جا دیدم: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره» به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است. [دوم] وقتی که به سدره المنتهی رسیدم، بر روی آن دیدم نوشته شده است: «أنتی أنا الله لا إله إلا أنا وحدی و محمد صفتی من خلقی، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره.» به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. [سوم] وقتی از سدره المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، بر پایه های عرش نوشته دیدم: «أنتی أنا الله لا إله إلا أنا محمد حبیبی من خلقی، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره.» [چهارم] وقتی به بهشت رفتم دیدم، بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا أنا، محمد حبیبی من خلقی، ایدته بوزیره و نصرته بوزیره.» (2)

## سوم - اسم حضرت علی، بر در بهشت نوشته شده است

روایت شده است که اسم حضرت علی به همراه اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با عنوان «برادر رسول خدا» بر در بهشت نوشته شده است.

این مطلب در روایت گروهی از اهل سنت آمده است، از جمله خوارزمی، شهاب الدین احمد، صفوری، محمد صدر عالم و بدخشانی.

الف. خوارزمی به سندش از جابر بن عبدالله انصاری در آن جا که گوید: خبر داد به من

ص: 221

1-1. ازالة الخفاء: 148.

2-2. مودة القری، بنگرید: ینایع المودة: 256.

شهردار به صورت اجازه از محمود بن اسماعیل اشقر از احمد بن حسین بن پادشاه از طبرانی از محمد بن عثمان بن ابی شیبه از زکریا بن یحیی بن سالم از اشعث بن عمر از حسن بن صالح (و او خود بر حسن برتری داشت) از مسدد از عطیه از جابر بن عبدالله انصاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر در بهشت نوشته شده است: «محمد رسول الله، علی بن ابی طالب اخو رسول الله». و این را دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین نوشت. (1)

ب. شهاب الدین احمد باب چهاردهم کتاب خود را به این مطلب اختصاص داده که اسم علی بن ابی طالب علیه السلام با اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در عرش و در بهشت همراه است.

در این باب، از صالحانی به اسنادش از ابن مردویه از جابر به صورت مرفوع (یعنی حذف سند از وسط آن) از خطیب از جابر همان حدیث را آورده و در آن آمده است: هزار هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین. (2)

ج. صفوری گوید: از پیامبر نقل شده است که: بر در بهشت نوشته شده است: محمد رسول الله، علی اخو رسول الله. و این دو هزار سال قبل از خلق آسمان ها بوده است. (3)

د. محمد صدر عالم از طبرانی در «الاوسط» و ابن عساکر و خطیب در «المتفق و المقترق» از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همان گونه که آوردیم.

ه. بدخشانی از طبرانی و خطیب به همین گونه که گذشت نقل کرده و بعد گوید:

در روایتی دیگر که نزد احمد است از او به صورت مرفوع آمده است: دیدم بر در بهشت نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی اخوه». (4)

#### چهارم - «علی ولی الله» بر درهای بهشت نوشته شده است

در روایتی از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر هر یک از درهای بهشت نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله». و بعد از آن کلماتی حکمت آموز و پند

ص: 222

1-1. مناقب امیرالمؤمنین 87: محمد رسول خدا است و علی بن ابی طالب برادر رسول خدا است.

2-2. توضیح الدلائل - خطی.

3-3. نزهة المجالس 2: 207.

4-4. مفتاح النجا خطی.

و اندرزهایی والا است و بر این مطلب در روایات ذیل آمده که حموینی، زرنندی و شهاب الدین احمد، نقل کرده اند:

الف. حموینی به سندش از عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی طولانی نقل کرده است که مشتمل بر فوائد بسیاری است...

ب. زرنندی به نقل از حموینی در کتاب، نظم در السمطین»

ج. سید شهاب الدین احمد از زرنندی از حموینی.

و این است عین عبارات حدیث با همان تفصیل، از حموینی:

عبدالله بن مسعود نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دستور داده شد که بهشت و جهنم را بر من عرضه کنند و همه ی آن ها را دیدم، بهشت و نعمت های رنگارنگش را و جهنم و انواع عذابش را. وقتی که برگشتم، جبرئیل علیه السلام به من گفت: یا رسول الله! آیا آن چه را که بر در بهشت و بر در جهنم نوشته شده بود خواندی؟ گفتم: نه یا جبرئیل. گفت: بهشت هشت در دارد که بر هر دری از آن چهار کلمه نوشته شده است. هر کلمه ای از آن ها برای کسی که آن ها را بداند و به کار برد، از دنیا و هر آن چه در دنیا است، بهتر است. جهنم هفت در دارد که بر هر دری از آن سه کلمه نوشته شده است که هر کس آن ها را بیاموزد و به کار برد، برای او از دنیا و هر آن چه در آن است بهتر است. گفتم: ای جبرئیل! با من برگرد تا آن ها را بخوانم.

جبرائیل با من برگشت و از درهای بهشت آغاز کرد:

بر در اوّل نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.

هر امری را چاره ای است و چاره ی زندگی در دنیا چهار خصلت است: قناعت، به دور انداختن کینه، ترک حسد، هم نشینی با اهل خیر.

بر دومین نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.

هر امری را چاره ای است و چاره ی خوشحالی در آخرت چهار خصلت است:

دست کشیدن بر سر یتیمان، مهربانی نسبت به بیوه زنان، سعی و کوشش در حوائج مسلمان ها، دل جویی از فقرا و مساکین.

بر در سوم نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.

هر امری را چاره ای است و چاره ی سلامتی در دنیا چهار خصلت است: کم خوردن غذا، کم سخن گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن.

بر در چهارم نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله.

هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید همسایه اش را گرمی دارد. هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید میهمانش را احترام کند. هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید به پدر و مادرش نیکی کند، هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید یا سخن نیکو گوید و یا ساکت باشد.

بر در پنجم نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله. هر کس می خواهد خوار نشود، خوار نکند. هر کس می خواهد ناسزا نشنود، ناسزا نگوید.

و هر کس می خواهد که بر او ظلم نشود ظلم نکند. هر کس می خواهد به ریسمان محکم چنگ زند به سخن «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» چنگ زند. بر در ششم از آن ها نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله. هر کس دوست دارد قبرش گسترش یابد، مسجدها را تمیز کند. هر کس دوست دارد که کرم ها در قبر بدنش را نخورند، مساجد را جارو کند. هر کس دوست دارد قبرش تاریک نباشد، مساجد را روشن کند. هر کس دوست دارد که پیکرش در گور، تر و تازه بماند، مساجد را گسترش دهد و زمین وسیع برای مساجد تهیه کند.

بر در هفتم آن نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله. سفیدی و روشنی دل در چهار خصلت است: در عیادت مریض، تشییع جنازه، خریدن کفن مردگان، برطرف سازی قرض و وام.

بر در هشتم آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله. هر کس می خواهد از این درهای هشتگانه وارد بهشت شود، به چهار خصلت چنگ زند:

صدقه، سخاوت، خوش اخلاقی، خویشن داری از آزار به بندگان خدای متعال.

بعد رفتیم به سوی جهنم.

بر در اول سه کلمه نوشته شده بود: خداوند دروغ گوین را لعنت کند، خداوند بخیلان را لعنت کند، خداوند ستمکاران را لعنت کند.

بر در دوم آن نوشته شده بود: هر کس امیدش به خداوند باشد، سعادت مند است. هر کس از خدا خائف (ناامن) باشد، در امن است. هلاک شونده مغرور کسی است که امیدش به غیر خدا باشد و از غیر خدا خوف ورزد.

بر در سوم نوشته شده بود: هر کس می خواهد در روز قیامت برهنه نباشد، برهنگان را بپوشاند. هر کس می خواهد در قیامت گرسنه نماند، گرسنگان را در دنیا اطعام کند. هر کس می خواهد که در روز قیامت تشنه نماند، تشنگان را



در دنیا سیراب کند.

بر در چهارم آن نوشته شده بود: خداوند ذلیل و خوار می سازد، هر کسی را که اسلام را سبک شمارد، خداوند ذلیل و خوار می دارد هر کسی را که به اهل بیت پیامبر خدا توهین کند. خداوند ذلیل می سازد هر کسی را که ستمگران را بر ستم به بندگان خدا کمک کند.

بر در پنجم نوشته شده بود: از هوی و هوس پیروی نشود، زیرا هوی از ایمان به دور است. گفتارت را، در آن چه که فایده ای برایت ندارد، زیاد مکن که از چشم پروردگارت می آفتی. یاور ستمگران مباش زیرا بهشت برای ستمکاران آفریده نشده است.

بر در ششم آن نوشته شده بود: من (جهنّم) بر تلاشگران (در راه عبادت) حرام هستم، من بر تصدیق کنندگان و راستگویان حرام هستم. من بر روزه داران حرام هستم.

بر در هفتم آن نوشته شده بود: پیش از آن که به حساب شما رسیدگی شود، خود به حساب خویشتن برسید. پیش از آن که شما را توبیخ کنند، شما خود را سرزنش کنید. خداوند را بخوانید پیش از آن که در محضر او حاضر شوید و توان آن را نداشته باشید.»

این حدیث را زرنندی روایت کرده و گوید که شیخ العالم صدرالدین ابراهیم بن محمّد بن مؤید آن را در کتاب فضل اهل البیت آورده است.

### **پنجم - عبارت «علی ولی الله» با طلا بر در بهشت نوشته شده است**

در حدیثی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

«دیدم بر در بهشت با طلا نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، علی ولی الله.»

این مطلب در روایت شهاب الدین احمد آمده در آن جا که در شمار اسامی امیرالمؤمنین، به اسم ولی الله می رسد. تحت این عنوان گوید: از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمّد از پدرش از جدّش علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عنهم اجمعین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 225

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم با طلا بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.»

تمام این حدیث در باب خودش به زودی خواهد آمد، حافظ ابوموسی با اسنادش این را روایت کرده است. (1)

### ششم - بر در بهشت نوشته شده است: «علی حبيب الله»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که آن حضرت دیده است بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله.

این مطلب در روایت عدّه ای از اهل سنت آمده است از جمله: خوارزمی، بدخشانی، شهاب الدین احمد.

الف. خوارزمی به سندش از ابن عباس که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر در بهشت نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله، الحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة امة الله، علی مبغضیهم لعنة الله» (2)

ب. بدخشانی از خطیب و حافظ رسعنی از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. (3)

ج. سید شهاب الدین احمد در ضمن برشمردن اسماء امیرالمؤمنین، ذیل اسم «حبيب الله»، همین مضمون را آورده است. و می افزاید:

تمام حدیث در باب خودش به زودی خواهد آمد، صالحانی در باب خودش به اسنادش آن را روایت کرده است. (4)

### هفتم - بر عرش نوشته شده است: «علی مقیم الحجّة»

در روایت خوارزمی، شهاب الدین احمد و قندوزی بلخی آمده است که بر عرش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد نبی الرحمة، علی مقیم الحجّة...»

ص: 226

---

1-1. توضیح الدلائل، خطّی.

2-2. مناقب امیرالمؤمنین: 214.

3-3. مفتاح النجافی مناقب آل العبا، خطّی.

4-4. توضیح الدلائل، خطّی.

الف. خوارزمی به سندش از عبدالله بن مسعود که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید و از روحش در او دمید، عطسه ای زد و گفت: الحمد لله. خداوند وحی کرده و فرمود: بنده ی من مرا ستود. به عزّت و جلالم سوگند که اگر دو نفر از بندگانم نبودند که می خواستم آن دو را خلق کنم، تو را نمی آفریدم. گفت: خداوندا! آیا آن دو از من هستند؟ فرمود:

آری. ای آدم سر بردار و بنگر. آدم سر برداشت و دید که بر عرش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد نبی الرحمة، علی مقیم الحجّة، هر کس حق علی را بشناسد پاک و پاکیزه است و هر کس حق او را انکار کند ملعون و زیانکار است.

به عزّت خود سوگند یاد کرده ام که هر کس از او اطاعت کند وارد بهشتش سازم، هر چند که نافرمانی مرا کرده باشد. و به عزّت خود قسم خورده ام که هر کس نافرمانی او کند، به دوزخش ببرم، هر چند از من اطاعت کرده باشد.» (1)

ب. شهاب الدین احمد نام های امیرالمؤمنین علیه السلام را برمی شمرد، از جمله: «مقیم الحجّة» و ضمن آن، از صالحانی از خوارزمی همان حدیث را می آورد. (2)

ج. قندوزی بلخی از خوارزمی به همین گونه آورده است. (3)

### هشتم - بر بال جبرئیل نوشته شده است: «علی ولی الله»

در حدیثی آمده است که بر یکی از دو بال جبرئیل نوشته شده است: «لا إله إلا الله، علی الوصی» و بر بال دیگر نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» که نام علی با وصف وصایت، بعد از اسم خداوند متعال آمده است. این مضمون را خوارزمی و شهاب الدین احمد آورده اند.

الف. خوارزمی گوید: خبر داد به من شهردار این روایت را به صورت اجازه از ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به صورت کتبی از ابوطاهر حسین بن علی بن سلمه از ابوالفرج صامت بن صهیب بن عباد که گوید: پدرم از حضرت

ص: 227

1-1. مناقب خوارزمی: 227.

2-2. توضیح الدلائل - خطی.

3-3. ینایع المودّة: 11.

جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین از پدرش از علی بن ابی طالب روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«جبرئیل - در حالی که بالش را گشوده بود - نزد من آمد. دیدم بر یکی از دو بالش نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و بر بال دیگر نوشته شده بود: لا إله إلا الله، علی الوصی.» (1)

ب. سید شهاب الدین احمد در ضمن بیان اسامی حضرت علی علیه السلام از وصی الله و خلیفه الله یاد می کند و می گوید: از امام جعفر صادق از پدرش امام باقر از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بارک وسلم، آن گاه حدیث پیشین را آورده و می افزاید: صالحانی نیز این حدیث را با اسنادش نقل کرده است. (2)

### نهم - بین دو دست صرائیل نوشته شده است: «علی بن ابی طالب مقیم الحجة»

در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی مقیم الحجة» بین دو کف دست صرائیل نوشته شده است. این مطلب در روایت ذیل آمده است:

خوارزمی به سندش از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرش از علی بن الحسین از پدرش با عبارات ذیل آورده است: خبر داد مرا ابوالعلاء، حافظ همدانی و امام اجل نجم الدین ابومنصور محمد بن حسین بن محمد بغدادی، از شریف امام اجل نور الهدی ابوطالب حسین بن محمد بن علی زینبی، از امام محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان، از معاف ابن زکریا، از حسن بن علی عاصمی [هاشمی]، از صهیب، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی بن الحسین، از پدرش [علیهم السلام] که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بود. فرشته ای بر او فرود آمد که بیست سر داشت، در هر سری هزار زبان که با هر زبانی به عباراتی که شبیه به عبارات دیگر نبود، خدای را تسبیح و تقدیس می کرد و کف دست او از هفت آسمان و هفت زمین وسیع تر بود. رسول

ص: 228

1-1. المناقب: 90.

2-2. توضیح الدلائل - خطی.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم گمان کرد که او جبرئیل است. با خود فرمود که هیچ گاه جبرئیل در چنین صورتی بر من وارد نشده است. او گفت: من صرصائیل هستم نه جبرئیل. خداوند مرا نزد تو فرستاده که به حضرتت بگویم باید نور را با نور تزویج کنی، حضرت فرمود: چه کسی را؟ و با چه کسی؟ گفت: دخترت فاطمه را با علی بن ابی طالب.

رسول خدا فاطمه را با حضور و گواهی جبرئیل و میکائیل و صرصائیل به ازدواج علی بن ابی طالب درآورد. راوی گوید: رسول خدا بین کف دست های صرصائیل (1) را نگاه کرد. دید نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب مقیم الحجّة. بعد فرمود: ای صرصائیل! از چه زمانی این مطلب بر دستان تو نوشته شده است؟ گفت: دوازده هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند.

### دهم - برپیشانی فرشته نوشته شده است: خداوند محمد را به علی تأیید و پشتیبانی فرماید

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرشته ای را دید که بر پیشانی اش نوشته شده بود: «ایّد الله محمّداً بعلی». این حدیث در روایت خوارزمی به سندش از محمّد بن حنفیه آمده است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند، در آسمان چهارم و ششم (2) فرشته ای دیدم که نیم او از آتش و نصف دیگرش از برف بود و بر پیشانی اش نوشته شده بود: «ایّد الله محمّداً بعلی» شگفت زده شدم. فرشته به من گفت: چرا تعجب کردی؟ آن چه را که تو می بینی، خداوند دو هزار سال پیش از دنیا در پیشانی من آن را نوشته است. (3)

### یازدهم - بر لواء حمد نوشته شده است: «علی ولی الله»

این مطلب را سید علی همدانی از عبدالله بن سلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن

ص: 229

1-1. المناقب 245، به جای دست ها، کتف (شانه) آمده است.

2-2. در نسخه ی دیگر آمده: چهارم یا ششم.

3-3. المناقب: 218.

حدیثی روایت کرده که در باره ی لواء الحمد از آن حضرت پرسیده شد... (1)

### دوازدهم - بر پرچم نور نوشته شده است: «آل محمد خیر البریة»

ابونعیم حافظ از جابر بن عبدالله روایت کرده است که روزی در حضور رسول خدا در مسجد مدینه بودیم، که سخن از بهشت به میان آمد. دجانه گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که می فرمودید: بهشت بر پیامبران و بر امت های دیگر حرام است تا این که من وارد شوم. فرمود:

«آیا نمی دانی که خداوند را پرچمی از نور است و ستونی از زبرجد که آن دورا دو هزار سال پیش از خلقت آسمان و زمین آفریده است؟ بر روپوش آن پرچم نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آل محمد خیر البریة، صاحب اللواء امام القوم.»

علی علیه السلام گفت:

«سپاس خداوندی را که ما را به وسیله ی تو هدایت فرمود و گرامی داشت و شرافت بخشید.»

پیامبر به او فرمود:

«آیا نمی دانی که هر کس که ما را دوست بدارد و (در این راه) آزموده شود، خداوند او را با ما ساکن خواهد کرد؟»

و بعد این آیه را تلاوت فرمود:

«فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» (2)

### سیزدهم - بر روی گوهری تابناک یا برگه سبز نوشته شده است: «محمد رسول الله نصرته بعلی»

در حدیثی آمده است که: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، نصرته بعلی» بر روی درّی تابناک یا برگه سبز - که در داخل بادامی سبز بوده و نزد حضرت رسول آورده

ص: 230

1-1) مودّة القربی، مودّت ششم.

2-2) . منقبة المطهرین - خطی.

شده - نوشته شده است.

این حدیث را گروهی از اهل سنت هم چون دانشمندان ذیل نقل کرده اند، از جمله: محب الدین خطیب، ابن مغزلی، قندوزی و صفوری.

الف. محب الدین خطیب. حدیثش گذشت.

ب. ابن مغزلی به سندش از سعید بن جبیر روایت کرده است که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شدت گرسنه شده کنار کعبه آمده و پرده ی آن را گرفت و گفت:

خداوندا! محمد را، بیش از آن چه که گرسنه کرده ای، گرفتار گرسنگی مکن. جبرئیل نازل شده و بادامی با خود آورده و گفت: خداوند تو را سلام می رساند و به تو می گوید:

این بادام را بشکن، در درون آن برگ سبزی بود که بر آن نوشته شده بود:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آیدته بعلى و نصرته به. فما انصف الله من اتهمه في قضائه و استبطاه في رزقه.»

«جز الله خدایی نیست، محمد رسول خدا است، او را به علی پشتیبانی و یاری کردم. هر کس خداوند را در داوری اش متهم کند و در روزی رساندن او را به کنندی و دیر کردن نسبت دهد، با خداوند انصاف ننموده است.»

ج. قندوزی، از ابن مغزلی از ابن عباس همین مضمون را آورده است.

د. صفوری از ابن عباس که گوید: در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. در آن هنگام پرنده ای که در دهانش بادام سبزی بود، رسید. آن را نزد پیامبر انداخت. حضرت آن را گرفت. دید در آن درّی سبزرنگ است که به رنگ زرد بر آن نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، نصرته بعلي.»

### چهاردهم - تقدّم نبوت دلیل افضلیت است و آن متفرع بر تقدّم نوری است که علی از آن

آفریده شده است

تقدّم نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلیل بر افضلیت آن حضرت است. بدیهی است که این مطلب فرع است بر تقدّم مقام نوری آن حضرت و به طریق اولی بر افضلیت آن حضرت دلالت می کند.

ص: 231

از آن جا که علی علیه السلام از همان نوری آفریده شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن نور آفریده شده، به همین جهت آن حضرت به جز مقام شامخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دیگر مخلوقات خدای متعال افضل و برتر است. بنابراین دلیلی وجود ندارد که کسی بخواهد کسی را بر آن حضرت برتری دهد، چه از پیامبران و چه از صحابه.

### نمونه ای از احادیث تقدّم نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

شواهد تقدّم نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از احادیث و گفتارهای دانشمندان بسیار فراوان است که ما برخی از آن ها را یادآور می شویم:

یکم - بخاری به سندش از عرباض بن ساریه صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که حضرتش فرمود:

«من بنده ی خدا و خاتم پیامبرانم. آدم در طینت او بوده و به زودی از آن به شما خبر خواهم داد. منم نتیجه ی دعای پدرم ابراهیم. منم بشارت عیسی بن مریم و رویایی که مریم و دیگر مادران پیامبران در خواب دیده اند.»

راوی گوید: مادر رسول خدا، هنگامی که او را وضع حمل کرد، نوری دید که قصرهای شام برایش درخشید. (1)

دوم - ترمذی به سندش از ابوهریره نقل می کند که مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند:

ای رسول خدا! از چه وقت نبوت برای شما حتمی شد؟ فرمود: در هنگامی که آدم بین روح و جسد بود.

ترمذی گوید: این حدیث، حسن و صحیح و غریب است از حدیث ابوهریره، که جز از همین طریق آن را نمی شناسیم. (2)

سوم - ابونعیم در فصل مربوط به «تقدّم نبوت آن حضرت پیش از تمام شدن خلقت حضرت آدم» این روایات را با اسناد گوناگون و الفاظ مختلف از ابوهریره و

ص: 232

1-1. تاریخ الصغیر 1: 13.

2-2. صحیح ترمذی 5: 585.



میسرة و ابن ساریه نقل کرده است. (1)

چهارم - کازرونی به سندش از عبدالله بن شفیق همین مضامین را آورده است. (2)

پنجم - سیوطی یک باب آورده تحت عنوان «باب اختصاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این که در آفرینش اولین پیامبر است و نبوتش تقدّم داشته و خداوند برای نبوت او عهد و میثاق گرفته است.»

وی، این مطلب را از راویان ذیل نقل کرده است:

الف. ابن ابی حاتم و ابی نعیم از ابوهریره

ب. ابوسهل قطان از سهل بن صالح همدانی از ابوجعفر محمدبن علی علیهما السلام

ج. احمد و بخاری و حاکم و طبرانی و ابونعیم از میسره.

د. احمد و حاکم و بیهقی از عرباض بن ساریه.

ه. حاکم و بیهقی و ابونعیم از ابوهریره.

و. بزار و طبرانی و ابونعیم از طریق شعبی از ابن عباس.

ح. ابونعیم از عمر.

ط. ابن سعد از ابن ابی الجدعا.

سپس سیوطی از تقی الدین سبکی گفتاری را در معنای این احادیث نقل کرده است که عین عبارت او چنین است: «فائدة: شیخ تقی الدین سبکی در کتابش «التعظیم و المنة فی لتؤمنن به و لتنصرته» گوید:

در این آیه نکته ای است در تعظیم و بزرگداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر کسی پوشیده نیست و با وجود آن، در صورتی که در زمان آن ها آمد، رسول آنان و مبعوث به سوی آنان بود. بنابراین نبوت و رسالت آن حضرت، فراگیر و شامل همه ی مردم است، از زمان حضرت آدم تا روز قیامت. در نتیجه پیامبران و امت های آنان، همگی از امت او به حساب می آیند.

ص: 233

1-1. دلایل النبوة 1: 54.

2-2. المنتقی من سیرة المصطفی - خطی.

بدین روی سخن حضرتش که فرمود: «بر همه ی مردم مبعوث شدم.» می رساند که نبوت آن جناب، مخصوص مردم زمان آن حضرت تا روز قیامت نیست، بلکه افراد پیش از آنان را نیز شامل می شود.

با همین مبنا، معنی سخن آن حضرت نیز معلوم و روشن می گردد، که فرمود:

«كنت نبياً و آدم بين الروح و الجسد.» برخی این جمله را چنین تفسیر کرده اند که خداوند می داند که در آینده این شخص پیامبر خواهد شد. اینان به این معنای لطیفی که ما کردیم نرسیده اند؛ زیرا علم الاهی بر همه چیز احاطه دارد. و این که در آن شرایط، حضرت رسول را به نبوت و پیامبری توصیف کرده است، می بایست نبوت برای آن حضرت در آن زمان ثابت باشد. بدین جهت حضرت آدم دید که اسم آن حضرت بر عرش به نام «محمد رسول الله» نوشته شده است، پس می بایست که حتماً نبوت آن حضرت در آن زمان ثابت باشد. اگر مقصود آن بود که خداوند می داند که در آینده پیامبر خواهد شد، چنین ویژگی را نداشت که پیامبر باشد در حالی که آدم بین روح و جسد بود، زیرا خداوند نبوت همه ی پیامبران را در آن زمان می دانست و اختصاص به حضرت رسول نداشت. پس به ناچار می بایست خصوصیتی در پیامبر اسلام باشد که بدان جهت به امت خود خبر دهد و اعلام کند تا قدر و منزلت او در پیشگاه پروردگار را بدانند و از این راه، خیر و مقامی برایشان حاصل شود.

سبکی می گوید: شاید کسی بگوید: می خواهم این ارزش والا و این قدر و منزلت بالا را بفهمم، زیرا نبوت شاخصه ای است که باید موصوف به آن موجود باشد. وصفی که بعد از رسیدن به سن چهل سالگی به کسی رسیده، چگونه پیش از پیدایش آن حضرت موصوف به آن باشد؟ اگر این صفت درباره ی او در چنین شرایطی درست باشد، دیگر اوصاف نیز قابل انتساب به آن حضرت هست.

در پاسخ می گویم: در روایات آمده است که خداوند، ارواح را پیش از اجساد آفریده است، پیامبر در این روایت اشاره به روح و حقیقت شریف خود فرموده است که عقول و اندیشه ها، از درک حقایق و شناخت آن واقعیات کوتاه است. آن ها را آفریدگارشان و کسانی که از نور الاهی مدد گرفته اند، می فهمند. خداوند هر یک از این حقایق را در هر وقتی که بخواهد، به هر کس که بخواهد، عطا می کند. پس حقیقت

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آفرینش حضرت آدم بوده و خداوند، آن وصف را در همان زمان به آن حضرت داده است، بدین گونه که خلقتش آماده برای انصاف به وصف بود.

در همان زمان که این ویژگی را به آن حضرت داد، پیامبر گشت و اسمش را بر عرش نوشت. آن گاه، از رسالت او خبر داد تا فرشتگان و دیگران کرامت و ارزش او را در پیشگاه پروردگارش بدانند. بنابر این، حقیقت آن حضرت از همان زمان موجود بود، هر چند که خلقت بدن شریفش که متصف به آن وصف است بعدها تحقق یافت. انصاف حقیقت آن حضرت به وصف نبوت از سوی خداوند متعال، از همان آغاز تحقق حقیقت بوده، بعثت و تبلیغ و دیگر مأموریت های الهی بعداً انجام شده است، هر چند که آمادگی و شایستگی در ذات و حقیقت شریف آن حضرت هیچ تأخیری نداشته است. همین گونه است گزینش او به نبوت و دادن کتاب و حکم و نبوت که همگی به حقیقت او از همان روز اول داده شده است. پس آن چه که از نظر زمانی دیرتر آمده است، پیدایش و تکوین بدن آن حضرت بوده است، تا این که در عالم ظاهر، از خاندانی بزرگوار پدید آمد و به خواست خداوند، این کرامت بعد از مدتی که از تولد او گذشت، به او افزوده شد. بی تردید، همه ی این پدیده ها را خداوند از روز ازل می دانست. ما از راه دلایل عقلی و نقلی به این علم الهی معتقدیم. مردم نیز هر آن چه را که بعد از ظهور آن حضرت به آن رسیدند آگاه گشتند، مثل این که بعد از نزول قرآن و جبرئیل بر آن حضرت، از نبوت او آگاه شدند. این موارد، از جمله معلومات خداوند است که به صورت فعلی از افعال او آشکار شده و از آثار قدرت و اراده و اختیار الهی در جایگاه ویژه ای بدان متصف گشته است. این ها دو مرتبه است که یکی از آن ها با برهان و دلیل عقلی اثبات می شود و دیگری بالعیان دیده می شود. بین این دو رتبه از سوی خداوند متعال، وسایط و ابزاری است که به اختیار و امر او انجام می گیرد. برخی از آن وسایل و ابزار، بعد از ابلاغ نبوت برای مردم آشکار می شود و برخی فقط اثبات کمالی برای آن حضرت است، هر چند برای مردم ظاهر نشود. این گروه، خود تقسیم می شود به کمالاتی که از آغاز آفرینش همراه آن حضرت بود و کمالاتی که بعدها به او پیوسته است و ما از آن ها فقط از طریق خبر و روایتی راستین آگاه می شویم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بهترین آفریدگان است. هیچ یک از آفریده ها کمالی بالاتر از کمال او و رتبه ای برتر از مقام او ندارند و ما از طریق خبری صحیح، حصول این کمال را پیش از آفرینش حضرت آدم برای آن حضرت خبردار شده ایم. یعنی می دانیم که خداوند، نبوت را در همان زمان به آن حضرت داده است و برای او از پیامبران عهد و میثاق گرفته تا بدانند که مقام او بالاتر از آنان است و او پیامبر و رسول آن ها است. در قرآن، سخن از اخذ میثاق است و خداوند با آوردن لام قسم، مطلب را در لزوم ایمان و یاری کردن آن حضرت به مردم می رساند، آن جا که فرمود: «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» (1) نکته ی دیگر آیه، عبارت است از ایمان به بیعتی که برای جانشینان گرفته می شود که ایمان خلفا از این جا سرچشمه گرفته است، پس به این تعظیم و بزرگداشت مهمی که از سوی پرورگار نسبت به آن حضرت انجام گرفته نیک بنگرید.

وقتی که این مطلب دانسته شد، نتیجه می گیریم که پیامبر اسلام، پیامبر پیامبران است. بدین روی، در روز قیامت، همه ی پیامبران در زیر پرچم آن حضرت خواهند بود و در این دنیا نیز در شب معراج، تمام پیامبران به آن حضرت در نماز اقتدا کردند. اگر بعثت آن حضرت در زمان حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اتفاق می افتاد، ایمان به آن حضرت و یاری کردن آن جناب بر آنان و امت هایشان واجب می شد.

خداوند هم بر همین مطلب از آنان پیمان گرفت. رسالت آن حضرت بر آنان حقیقتی بود که برای آن حضرت ثابت و حاصل بود که در صورت اجتماع با آن حضرت تحقق می یافت. پس تأخر این کار به خاطر وجود آنان بود نه از آن جهت که دارای این ویژگی و مأموریت نباشد. فرق است بین این که فعل متوقف بر قبول محل باشد یا متوقف بر شایستگی فاعل باشد. در این جا نه از جهت فاعل توقفی داشت و نه از جهت ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. بلکه از جهت وجود دورانی بود که او را در بر داشت که اگر در زمان آنان وجود می یافت، بدون تردید بر آنان لازم بود که از آن حضرت پیروی کنند.

بدین جهت در آخر الزمان، عیسی علیه السلام بر شریعت رسول خاتم می آید با این که

ص: 236

خود دارای مقام نبوت است، نه بدان گونه که برخی پنداشته اند که به صورت فردی معمولی و یکی از افراد امت باشد. البته از آن جهت که پیرو حضرت رسول است، یکی از افراد امت آن جناب به حساب می آید و به شریعت و قرآن و سنت اسلامی عمل می کند.

و هر گونه دستوری که در این شریعت است، شامل حال او هم می شود؛ در عین حال که او پیامبری بزرگوار است و از مقام نبوت او چیزی کاسته نمی شود. از سوی دیگر، اگر حضرت رسول در زمان او یا زمان حضرت موسی و ابراهیم و نوح و آدم مبعوث می شد، آنان در مقام نبوت و رسالت خود نسبت به امت های خود بودند و در عین حال، رسول خاتم، پیامبر آنان و مبعوث بر همه ی آن ها بود. بنابراین نبوت و رسالت آن حضرت، فراگیرتر و بزرگتر بود و با شریعت آنان در اصول همراهی داشت، زیرا اختلافی با یکدیگر در اصول نداشتند. برتری شریعت اسلام در موارد فروعی که ممکن است اختلاف داشته باشد، یا از راه تخصیص برخی از احکام است یا از طریق نسخ و یا گونه ای دیگر است که بگوییم در آن زمان ها نسبت به آن امت ها همان احکامی باشد که آن پیامبران برای امت های خود آورده اند و در این زمان نسبت به این امت، چنین شریعت و احکام که نسبت به اختلاف اشخاص و اوقات، تفاوت داشته باشد.

بدین گونه معنای دو حدیثی که از ما پوشیده و پنهان بود، برایمان روشن و آشکار می شود؛ یکی این که فرمود: «بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً». می پنداشتیم حضرتش مبعوث بر همه ی مردم است، از زمان خودش تا روز قیامت، که معلوم شد مراد، همه ی مردم است، از آغاز آفرینش تا فرجام خلقت.

حدیث دوم: این که فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الروح و الجسد». می پنداشتیم معنای حدیث آن است که حضرت نسبت به آن زمان، آگاهی و علم داشته است و اکنون معلوم شد که بیش تر از آن است، همان گونه که شرح دادیم که دوره ی بعد از موجود شدن بدن آن حضرت تا سن چهل سالگی با دوره ی پیش از آن نسبت به کسانی که بر آنان مبعوث شده است و شایستگی آنان برای شنیدن گفتار آن حضرت است تفاوت دارد، نه نسبت به خود آن حضرت یا آن مردم، اگر در زمان ایشان می بودند.

وابستگی احکام به شروط، گاهی به حسب محل قابل است و گاهی به حسب

فاعلی است که در آن ها تصرّف می کند و انجام می دهد. در این جا وابستگی مربوط است به حسب محل قابل که بر آنان مبعوث شده است و پذیرش آنان نسبت به خطاب حضرتش که از بدن شریفش می شنوند که به زبان با آنان سخن می گوید. این به مانند وقتی است که پدری مردی را در تزویج دخترش وکالت می دهد که هر گاه کفو و همتایی یافتی، او را به ازدواج آن مرد در آور. در این صورت وکالت دادن صحیح است.

آن مرد هم شایستگی وکالت را دارد و وکالتش نیز ثابت است. ولی تصرّف او در این وکالت، وقتی حاصل می شود که این مرد کفوی پیدا کند که ممکن است بعد از مدّتها پدید آید و این تأخیر در پیدایش کفو، به صحت وکالت و شایستگی وکیل در وکالت ضرری نمی زند و مشکلی ایجاد نمی کند. این تمام گفتار سبکی بود به لفظ و عبارت خودش. (1)

ششم - قسطلانی از احمد و بیهقی و حاکم - که گوید: حدیث صحیح الاسناد است - از عرباض بن ساریه، نیز از بخاری و احمد و ابونعیم - که حاکم این روایت را صحیح دانسته است - از میسره.

و از ترمذی از ابوهریره، قسطلانی سپس گفتار «سبکی» را در این زمینه آورده است. (2)

هفتم - دیار بگری از احمد و مسلم و ترمذی و حاکم و بیهقی و ابونعیم و بخاری در تاریخش. (3)

هشتم - حلبی از «وفاء الوفاء» از میسره. (4)

نهم - قندوزی از ترمذی از ابوهریره، نیز از مشکوة از عرباض بن ساریه... (5)

دهم - جمال المحدث. (6)

ص: 238

---

1-1) . الخصائص الكبرى 1: 3-5.

2-2) . المواهب اللدنیة 1: 5-8.

3-3) . تاریخ الخمیس 1: 20.

4-4) . انسان العیون 1: 355.

5-5) . ینایع المودّة: 10.

6-6) . روضة الاحباب فی سیرة النبی و الاصحاب.

یازدهم - ابن حجر. که حدیث را صحیح دانسته است. (1)

دوازدهم - اسکندری که عبارت او چنین است: «و اما برتری آن حضرت بر آدم علیه السلام، از گفتار آن حضرت برمی آید که فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين و آدم و من دونه من الانبياء يوم القيامة تحت لوائی» و نیز گفتار آن حضرت برمی آید: «إني أوّل شافع و انّی أوّل مشفع، و انّی أوّل من تشقّق الارض عنه.» (2)

سیزدهم - محمّدبن یوسف شامی گوید: به روایات شعبی و غیر او - از آن چه که در باب گذشته گفتیم - استدلال می شود بر این که آن حضرت متولّد شده در حالی که پیامبر بوده است، زیرا نبوّت آن حضرت از همان لحظه ای است که از او عهد و میثاق گرفته شد، به هنگامی که از پشت حضرت آدم بیرون آمد. و از همان زمان پیامبر بود، لکن زمان ورود او به دنیا پس از آن زمان بود و این تأخیر، مانع از نبوّت آن حضرت نیست، مانند کسی که برای ولایت و سرپرستی جایی مأموریت می یابد ولی زمان تصرّف در آن منطقه در آینده خواهد بود که حکم ولایت، از همان آغاز دادن مأموریت برای او ثابت است، هر چند که تصرّفش متأخّر از آن زمان باشد. و احادیث پیشین در بخش تقدّم نبوّت آن حضرت، در این مطلب صراحت دارد.

آن گاه حدیث و حاصل کلام سبکی را نقل می کند. (3)

چهاردهم - عیدروس گوید: «بدان که خداوند سبحان، هنگامی که اراده فرمود آفریده هایش را پدید آورد، از انوار صمدیّه ی خود در حقیقت محمّدیه تابانید. آن گاه همه ی عوالم بالا و پایین را - مطابق آن چه که حکمت بالغه اش ایجاب می کرد و در اراده و علمش پیشی گرفته بود - از آن ها بیرون کشید. آنگاه کمالات و مقام نبوّت آن حضرت

ص: 239

1-1 . المنح المکیّه فی شرح الهمزیّة.

2-2 . لطائف المنن: 47-48. من پیامبر بودم در حالی که آدم بین گل و آب بود. بنابراین حضرت آدم و دیگر پیامبران تا روز قیامت زیر پرچم من می باشند. منم نخستین شفیع و نخستین کسی که شفاعتش پذیرفته می شود، و نخستین کسی هستم که از زمین سر برون می آورد و زمین از روی او شکافته می شود.

3-3 . السیره الشامیه.

را به او اعلام فرموده و به فراگیری دعوت و رسالتش بشارت داد و در حالی که هنوز پدرش آدم بین روح و بدن بود، به او خبر داد که وی پیامبرِ پیامبران و واسطه‌ی همه‌ی برگزیدگان است... (1)

## 15 - گرفتن میثاق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلیل برتری آن حضرت است و او دلیل

### اشاره

برتری علی علیه السلام است.

نتیجه تقدّم پیامبری پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم آن است که از همه‌ی پیامبران بر نبوت او عهد و پیمان گرفته شده باشد و این دلیل برتری آن حضرت است. از وجه قبلی دانسته شد که تقدّم نبوت متفرّع است بر تقدّم خلقت آن حضرت. وقتی فرع دلیل بر افضلیت باشد، دلالت اصل بر افضلیت به طریق اولی است. از سوی دیگر نور حضرت علی علیه السلام با نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم متحد است و آن نیز پیش از حضرت آدم آفریده شده است.

پس برای امیرالمؤمنین علیه السلام فضیلت بزرگی است که گرفتن عهد و میثاق، فرع بر فرع آن است. پس شک و تردیدی نیست در این که آن حضرت از همه‌ی پیامبران و رسولان، برتر است. بنابراین فقط آن حضرت شایستگی جانشینی حضرت رسول را دارد نه دیگران.

### نمونه‌ای از احادیث اخذ میثاق متفرّع بر تقدّم خلقت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم :

میثاق گرفتن، متفرّع بر تقدّم خلقت آن حضرت است. این حقیقت، از چندین حدیث استفاده می‌شود:

یکم - ابونعیم گوید: خداوند، نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از کسانی که در بعثت بر آنان مقدّم است، آورده و فرمود:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ، وَأَوْحَيْنَا

ص: 240



إلى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ... وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا...» (1)

و در آیه ی دیگر فرمود:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...» (2)

این همان حقیقت است که ابو محمد عبدالله بن ابراهیم بن ایوب، از جعفر بن عاصم، از هاشم بن عمار، از بقیّه، از سعید بن بشیر، از قتاده، از حسن، از ابو هریره، روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ذیل آیه ی... «أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ» فرمود: من در آفرینش، نخستین نفر از پیامبران بودم و در بعثت، آخرین نفر آن ها هستم... آن گاه راوی سه طریق دیگر برای روایت از ابوهریره نقل می کند به همین مضمون... (3)

دوم - سبکی - چنان که سیوطی از او نقل می کند - گوید: پس به خبر صحیح، دانستیم... قبلاً کلام او نقل شد.

سوم - شیخ عبدالحق دهلوی بر این مطلب تصریح کرده و گوید: «و در روایات آمده است...» (4)

### نمونه ای از احادیث افضلیت حضرت رسول بر پیامبران، به خاطر گرفتن میثاق از آنان

#### اشاره

اخذ میثاق، افضلیت آن حضرت بر پیامبران را می رساند. این، از مطالب واضح و روشن است. از جمله احادیث و گفتارهای صریح در دلالت بر این مطلب، عبارات زیر است:

یکم - ابونعیم گوید: «و از جمله فضایل پیامبر، آن است که خداوند متعال از همه ی پیامبران پیمان گرفت که اگر پیامبری نزد آنان آمد، به او ایمان آورده و او را یاری

ص: 241

---

1-1 . نساء (4): 163. «ما به تو وحی کردیم همان طور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب وحی کردیم...».

2-2 . احزاب (33): 7. «و آن هنگام که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم و از تو و نوح میثاق گرفتیم...».

3-3 . دلائل النبوة: 1: 44.

4-4 . مدارج النبوة: 2: 3.

کنند. هر یک از آنان که حضرتش را درک کرد، ایمان آوردن و یاری کردن حضرتش بر او واجب شد، زیرا از او پیمان گرفته شده بود، خداوند همگان را پیرو او قرار داد و فرمانبرداری و اطاعت از او در صورت ادراک حضور و زمان او بر آنان واجب شد.

این حقیقت، مبتنی بر حدیثی است که محمد بن احمد بن حسن... از جابر از عمر بن خطاب برای ما روایت کرده است که گوید: خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم در حالی که نوشته ای را که از اهل کتاب به من رسیده بود، همراه داشتم. حضرت فرمود:

«سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر امروز حضرت موسی زنده بود، چاره ای جز پیروی از من را نداشت.» (1)

دوم - قاضی عیاض گوید: خداوند متعال درباره ی عظمت قدر و شرافت و رتبه و تقدّم آن حضرت بر دیگر پیامبران، خبر داده است، آن جا که فرمود:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ... مِنَ الشَّاهِدِينَ».

ابوالحسن قابسی گوید: خداوند پیامبر ما را به فضیلتی اختصاص داد که به هیچ کسی جز او نداده است و آن همان مقام و فضیلتی است که در این آیه به آن حضرت داده است. مفسران گویند: خداوند به وسیله ی وحی، عهد و میثاق گرفت و هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که برای او، از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده و او را توصیف نمود و از آن پیامبر عهد و میثاق گرفت که اگر او را درک کرد، به او ایمان آورد.

برخی گفته اند: برای آن است که پیامبر برای قومش بیان کند و میثاقشان را بگیرد که برای آیندگان خود بیان کنند... .

علی بن ابی طالب فرموده است: خداوند آدم و پیامبران بعد از او را مبعوث نکرد مگر این که درباره ی محمد صلوات الله علیه (وآله) از آنان پیمان گرفت که اگر آنان زنده بودند و آن حضرت مبعوث شد، به او ایمان آورده و او را یاری کنند و بر این مطلب از قوم خود عهد و پیمان گیرند.

ص: 242

مانند همین مطلب از سدّی و قتاده در آیاتی که گویای فضیلت آن حضرت است نه از یک جهت (بلکه از چندین جهت) نقل شده است، خداوند متعال فرموده است:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...»

و فرموده است:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ... وَكَيْلًا»

و از عمر بن خطاب نقل شده است که در ضمن گفتاری که پیامبر به آن گریست به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! فضیلت و مقام تو در پیشگاه خداوند به آن رتبه رسیده که تو را به عنوان آخرین پیامبر مبعوث کرده، ولی در ردیف نخستین نفر آنان نام برده و فرموده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...» پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! برتری تو در پیشگاه پروردگار تا بدان جا رسیده که دوزخیان دوست می دارند که فرمانبرداری تو را داشته باشند و در حالی که در بین طبقات جهنّم در شکنجه و عذابند می گویند: «ای کاش ما از خدا و رسول پیروی می کردیم.» قتاده گوید: پیامبر فرموده است: «من نخستین پیامبرم در آفرینش و آخرین آنانم در بعثت.» لذا در این آیه ی شریفه اسم رسول خاتم پیش از حضرت نوح و دیگران آمده است.

سمرقندی گوید: در این عبارت برتری دادن پیامبر ما صلوات الله علیه (وآله) است، زیرا با این که او آخرین نفر آنان است، اختصاص اسم او را در اوّل آورده است.

برخی از آنان گفته اند: از فضیلت و برتری آن حضرت یکی آن است که خداوند پیامبران را به نام آنان مخاطب ساخته، ولی آن حضرت را به مقام نبوت و رسالت مخاطب ساخته و در کتاب و قرآنش به عنوان: «یا ایّها التّبی» و «یا ایّها الرّسول» اسم برده است.

سمرقندی از کلبی نقل کرده است که در ذیل آیه ی شریفه: «و ان من شیعتّه لابراهمیم» گوید که ضمیر به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم برمی گردد. یعنی از پیروان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابراهیم است. یعنی بر دین و روش او. فراء، این مطلب را برگزیده و مکی آن را

از او حکایت کرده است، و برخی گفته اند: مقصود حضرت نوح علیه السلام است. (1)

سوم - قسطلانی در مقصد ششم از کتابش بحثی طولانی دارد که به این مطلب اختصاص داده است و با این عبارت شروع می شود.

«نوع دوم: در این که خداوند از پیامبران به نشان برتری برای او، میثاق و عهد گرفته که اگر زمان او را درک کردند، به او ایمان آورده و او را یاری کنند». وی، در این مورد آیات و احادیث را آورده است. (2)

چهارم - قسطلانی عبارتی دارد که خلاصه اش این است: از علی بن ابی طالب روایت شده است که فرمود: خداوند، از آدم گرفته تا پیامبران بعد از او، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که از او عهد و پیمان گرفت که اگر زنده بود و آن حضرت مبعوث شد، به او ایمان آورده و او را یاری کنند و از قوم خود برای او عهد و پیمان گیرند. همین مطلب از ابن عباس نیز روایت شده است. دو حدیث را عماد بن کثیر در تفسیرش آورده است.

شیخ تقی الدین سبکی گوید: وقتی این مطلب دانسته شد، پس رسول خاتم، پیامبر پیامبران است. و بر اساس این نکته در آخرت معلوم می شود که همه ی پیامبران زیر پرچم آن حضرتند. در این دنیا نیز در شب معراج بر آنان نماز گزارد. اگر آمدنش در زمان آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم روی می داد، ایمان آوردن به او و یاری کردنش بر آنان و امت هایشان واجب می شد و به همین مطلب هم، از آنان عهد و میثاق گرفته شده است. (3)

پنجم - ابن حجر و شیخ سلیمان در شرح خود بر قصیده همزیه ی بوصیری ذیل این بیت، به همین گونه گفته اند:

ما مضت فترة من الرسل الا \*\*\* بشرت قومها بک الانبياء

- دوره هیچ پیامبری سر نیامد مگر این که قومش را به آمدن تو بشارت داد.

ششم - شیخ قندوزی در «بنایع المودة» در ذیل حدیث علی علیه السلام همین مطلب را

ص: 244

1-1 . الشفا: 35 - 38.

2-2 . المواهب اللدیه 2: 51.

3-3 . المواهب اللدیه 1: 8.

گفته و غیر از او دیگران نیز گفته اند. (1)

احادیثی در ولایت علی علیه السلام و میثاق امامت او

از سخنان بزرگان اهل سنت و امامان و حافظان سرشناس و مشهورشان چنین معلوم می شود که گرفتن میثاق نبوت برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم از همه ی پیامبران و رسولان، از روشن ترین دلایل بر افضلیت و تقدّم آن حضرت بر آنان است. این معنی فرع بر آن است که در خلقت بر آنان مقدّم باشد و تقدّم در آفرینش برای حضرت علی علیه السلام هم ثابت و مسلم است. از اینجا نتیجه می شود که آن حضرت بعد از رسول خدا، از همه ی آفریدگان برتر و مقدّم است. پس او است امام و خلیفه بعد از رسول خدا، و جایز نیست که هیچ کس بر او پیشی گیرد.

بلکه احادیث فراوانی در کتب و آثار آنان است که از پیامبران و دیگران میثاق ولایت حضرت علی علیه السلام گرفته شده است، به همان گونه که میثاق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شده است. پس همه آن چه را که دانشمندان اهل سنت درباره ی فضیلت حضرت محمد گفته اند، باید در باره ی حضرت علی علیه السلام نیز بدانیم و این همان نکته است که زبان افراد لجوج را بریده و گلوی معاندان را می فشارد. و الحمدلله رب العالمین.

اینک برخی از آن احادیث را در این جا می آوریم:

### **یکم - حدیث بعثت پیامبران بر ولایت علی علیه السلام**

از جمله آن احادیث شریفه، حدیث بعثت پیامبران است بر ولایت سید و آقای ما حضرت علی علیه السلام که گروهی از بزرگان و شخصیت های اهل سنت، آن را نقل کرده اند، از جمله.

حاکم نیشابوری، ابواسحاق ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، خطیب خوارزمی، عبدالرزاق رسعنی، سید علی همدانی، سید شهاب الدین احمد، شمس الدین گیلانی،

ص: 245

الف. روایت حاکم

وی این روایت را به سند خود از عبداللہ بن مسعود آورده است، در آن جا کہ گوید: حدیث کرد مرا محمد بن مظفر حافظ از عبداللہ بن محمد بن غزوان، از علی بن جابر از محمد بن خالد بن عبداللہ، از محمد بن فضیل، از محمد بن سوقة، از ابراہیم، از اسود، از عبداللہ کہ گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود:

«فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد! از پیامبران پیش از خود بپرس کہ بر چه چیز مبعوث شدند. گفتم: بر چه چیزی مبعوث شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.»

حاکم گوید: این روایت را فقط علی بن جابر از محمد بن خالد از محمد بن فضیل نقل کرده و ما جز از ابن مظفر نمی نویسیم. او نزد ما حافظ، ثقة و مأمون است. (1)

ب. روایت ثعلبی

این مطلب را ثعلبی روایت کرده و گوید: «خبر داد بہ ما ابو عبداللہ حسین بن محمد بن حسین دینوری از ابو الفتح محمد بن حسین از دی موصلی از عبداللہ بن محمد بن غزوان بغدادی از علی بن جابر، از محمد بن خالد و محمد بن اسماعیل از محمد بن فضیل از محمد بن سوقة، از ابراہیم از علقمه از عبداللہ بن مسعود... سپس مانند همین مطلب را نقل کرده است. (2)

ج. روایت خوارزمی

خوارزمی آن را از شہر دار دیلمی از حاکم از عبداللہ بن مسعود نقل کرده است. (3)

ص: 246

1-1. معرفة علوم الحديث: 96.

2-2. الكشف و البيان، خطی در تفسیر آیہ ی: «و أسأل من أرسلنا قبلك من رسلنا» (زخرف (43): 45).

3-3. المناقب 220-221.

شهاب الدین آن را از ابوهریره نقل کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که به هنگام رفتن به آسمان در شب معراج، پیامبران در آسمان گرد مرا گرفتند. خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! از آنان بپرس که شما بر چه مطلبی مبعوث شدید؟

گفتند: بر شهادت این که جز «الله» معبودی نیست و بر اقرار به پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب.

این حدیث را شیخ بزرگوار، عارف ربّانی سید شرف الدین علی همدانی در برخی از نوشتجاتش آورده و گوید حافظ ابونعیم آن را روایت کرده است. (1)

ه. روایت عبدالوهاب بن محمد

وی آن را از ابونعیم اصفهانی از ابوهریره مانند نقل پیشین آورده است. (2)

و. روایت گیلانی لاهیجی

وی در «شرح گلشن راز»، بعد از آن که چندین روایت در فضیلت حضرت علی علیه السلام آورده است، نقل می کند که پیامبر رحمت فرمود:

«علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمنی است.»

«هر پیامبری را جانشین و وارثی است و علی جانشین و وارث من است.»

«من بر تنزیل قرآن می جنگم و علی بر تأویل قرآن می جنگد.»

«ای ابوبکر! کف دست من با کف علی در عدالت یکسان است.»

«من شهر علم هستم و علی در آن است. هر کس خواهان علم است، باید از آن وارد شود.»

ص: 247

1-1. توضیح الدلائل خطی، که از آن روایت ابونعیم و همدانی نیز دانسته می شود.

2-2. تفسیر انوری... و از آن روایت ابونعیم دانسته می شود.

«من و علی از یک درخت هستیم و دیگر مردم از درختان پراکنده.»

«حکمت به ده جزء تقسیم شده است. به علی نه جزء و به مردم یک جزء داده شده است.»

«کسانی را که به من ایمان آورده اند، به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می کنم هر کس او را به ولایت بپذیرد مرا به ولایت پذیرفته و هر کس ولایت مرا بپذیرد خدا را به ولایت قبول کرده است.»

«هنگامی که مرا به معراج بردند، پیامبران در آسمان پیرامون من گرد آمدند. خداوند متعال به من وحی فرستاد: ای محمد! از آنان بپرس که شما بر چه مطلبی مبعوث شدید؟ گفتند: بر شهادت دادن این که جز «الله» خدایی نیست و بر اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.» (1)

ز. روایت بدخشانی

وی این روایت را از عبدالرزاق رسعنی از ابن مسعود نقل کرده است. (2)

### دوم - حدیث عرض ولایت علی علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام

این حدیث را بدخشانی از حافظین مردویه نقل کرده است، در آن جا که گوید:

ابن مردویه از حضرت ابوعبداللّه جعفر بن محمد صادق رضی الله عنه در ذیل آیه ی شریفه ی «و اجعل لی لسان فی الآخِرین» آورده است که فرمود:

«لسان صدق، علی بن ابی طالب است که ولایتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه شد. آن حضرت گفت: خداوندا! او را از ذریه ی من قرار ده، خداوند آن را انجام داد.» (3)

در این روایت، فضیلتی برای حضرت علی آمده است که هیچ کس دارای آن نیست و بر کسی پوشیده نیست.

ص: 248

1-1 . شرح گلشن راز.

2-2 . مفتاح النجا خطّی، روایت رسعنی از آن دانسته می شود.

3-3 . مفتاح النجا خطّی.



## سوم - حدیث، میثاق گرفتن خداوند از فرشتگان بر فرمان روایی علی علیه السلام

شیرویه دیلمی، سید علی همدانی، شیخ عبدالوهاب در این زمینه روایاتی آورده اند.

الف. روایت شیرویه

شیرویه بن شهردار دیلمی از حذیفه که گوید: «اگر مردم می دانستند که چه وقت علی امیرالمؤمنین نامیده شد، فضیلت او را انکار نمی کردند. وی در هنگامی امیرالمؤمنین نامیده شد که آدم بین روح و بدن بود. خداوند فرمود:

«و إذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریبتهم و أشهدهم علی أنفسهم الست برّبكم»

فرشتگان گفتند: آری، فرمود:

«من پروردگار شمایم و محمد پیامبر شما و علی امیر شما است.» (1)

بنابراین هر آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است برای علی علیه السلام نیز ثابت خواهد بود و او هم چون پیامبر از فرشتگان برتر است. هنگامی که او از همه ی پیامبران - به جز پیامبر اسلام - و نیز از تمام فرشتگان برتر باشد، از دیگر مخلوقات چه صحابه و چه غیر صحابه برتر خواهد بود... بنابراین فقط او است خلیفه بعد از پیامبر، نه غیر او. و اوست امیر و فرمانده نه دیگران.

دیلمی و فردوس الاخبار

شیرویه دیلمی از بزرگان حفاظ اهل سنت است. تذکره نویسان از او به عظمت و احترام یاد کرده اند مانند:

تذکره الحفاظ، ذهبی 4: 53؛ العبر، ذهبی 4: 18؛ طبقات الشافعیه، سبکی 7:

111؛ طبقات الشافعیه، اسدی - خطی؛ طبقات الشافعیه، اسنوی؛ طبقات الحفاظ،

ص: 249

---

1-1). فردوس الاخبار 3: 399.

سیوطی 457؛ فیض القدیر، مناوی 1: 28. دهلوی نیز بر او اعتماد کرده و در چندین جا از کتاب «التحفة» از او نقل کرده است.

دیلمی خود و فرزندش شهردار در «مسند الفردوس» و همدانی در «روضه الفردوس» کتاب «فردوس الاخبار» را با اوصاف ارزنده نام برده اند.

خلاصه ی گفتار شهردار درباره ی این کتاب چنین است: کتابی است ارزنده، کمیاب، و محبوب که کلمات دربار پیامبر، احادیث سودمند فراوان و نیکویی های بسیار در بر دارد، آفاق را در برگرفته، آوازه اش به همه جا رفته، دوستان و آشنایان در فراگیری اش شوق و علاقه نشان داده اند و به مانند آن در فصل بندی و تنظیم مطالب در اسلام کتابی به رشته ی تحریر درنیامده، نویسنده آن چه بسیار از اخبار شگفت انگیز، و احادیث بی سابقه ای که در هیچ یک از کتاب های دیگر یافت نمی شود، در این کتاب گردآورده و در حقیقت بسان بهشت برین است.

امروزه نسخه های آن کتاب در شهرها به گونه ای تکثیر یافته که شهری از شهرهای عراق، و روستا و آبادی از گوشه و کنار دنیا نمانده، مگر این که دانشمندان آن جا در تحصیل و فراگیری اش پی گیر باشند و پیشوایان آن جا بر خرید و نوشتن آن علاقمند باشند، فاضلان و فرهیختگان بر قرائت و حفظ آن اصرار دارند... (1)

ب. روایت سید علی همدانی

سید علی همدانی از حذیفه مانند همین روایت را آورده است. (2) و از ابوهریره نقل شده است که گوید: از رسول خدا پرسیدند: پیامبری از چه زمانی برای شما حتمی شد؟ فرمود: پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند و روح را در او بدمد و فرمود:

«و إذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست برّبكم»

در این جا بود که ملائکه پاسخ مثبت دادند. خداوند فرمود: من پروردگار شمایم

ص: 250

---

1-1. مسند الفردوس خطّی.

2-2. مودّة القریبی بنگرید: ینایع المودّة: 248.

همدانی کیست؟

شرح حال عارف محدث سید علی همدانی را در برخی از مجلدات همین کتاب از چندین منبع و مصدر آورده ایم، از آن جمله: خلاصة المناقب بدخشانی، نفحات الانس جامی، کتائب الاعلام کفوی، الانتباه فی سلاسل اولیاء الله دهلوی.

ج. روایت شیخ عبدالوهاب

شیخ عبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیرش ذیل تفسیر آیه ی مودت به هنگام ذکر فضایل علی علیه السلام از کتاب الفردوس، از قول حذیفه به همین گونه روایت کرده است.

شرح حال شیخ عبدالوهاب

بزرگی و عظمت شیخ عبدالوهاب را با مراجعه به کتاب های زیر می توانیم بشناسیم.

اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی؛ تذکرة الابرار سید محمد ماه عالم.

### چهارم - حدیث اخذ میثاق حضرت رسول بر وصایت حضرت علی، از صحابه و یارانش

طبق برخی روایات اهل تسنن، حضرت رسول از صحابه اش نسبت به امامت و امارت حضرت علی علیه السلام میثاق گرفت، همان گونه که خداوند بر این مطلب از فرشتگان پیمان گرفته و بر پیامبران و رسولانش عرضه فرمود. این مطلب در روایت سید علی همدانی آمده است:

از عتبه بن عامر جهنی نقل شده است که گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و [آله] وسلم بیعت کردیم بر این که خدا یکی است و شریکی برای او نیست و بر این که محمد پیامبر

ص: 251

او و علی وصی او است. اگر این سه مورد را ترک می کردیم، کافر می شدیم و به ما فرمود: او را دوست بدارید که خداوند او را دوست می دارد. و از او حیا کنید؛ زیرا که خدا حرمت او را نگاه می دارد. (1)

از این حدیث دانسته می شود که اقرار به وصایت علی [ به مانند اقرار به پیامبری حضرت محمد و یکتایی خداوند متعال ] رکن ایمان است و هر کس از آن روی گرداند و و آن را ترک کند، کافر می شود.

## 16 - احادیثی در فضیلت علی علیه السلام که امامت او را ثابت می کند و مؤید حدیث نور است

حدیث اول: گنجی به سندش از ابوالزبیر از جابر بن عبدالله که گوید: از رسول خدا در باره ی میلاد علی بن ابی طالب پرسیدم. پاسخ داد:

«از من درباره ی بهترین مولود پرسیدی که مانند حضرت مسیح زاده شده است. خداوند علی را از نور من آفرید و مرا از نور او خلق کرد و هر دوی ما در یک نور بودیم. آن گاه خداوند عزوجل ما را از صلب حضرت آدم به اصلاّب پاک در رحم های پاکیزه منتقل کرد. من از صلبی منتقل نشدم مگر این که علی به همراه من بود. و پیوسته به همین گونه منتقل می شدیم تا این که مرا در بهترین رحم ها که رحم آمنه باشد، قرار داد و علی را در بهترین رحم ها که فاطمه بنت اسد باشد به ودیعت نهاد».

در زمان ما مردی پارسا و تارک دنیا بود به نام مبرم بن دعیب بن شقبان که دو بیست و هفتاد سال خدای را پرستیده بود و هیچ چیزی را از خداوند درخواست نکرده بود. خداوند ابوطالب را نزد او فرستاد. هنگامی که چشم مبرم به او افتاد، از جای برخاست، سر او را بوسیده و او را پیش روی خود نشانید. از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: مردی از تهامة و گفت: از کدام تهامة؟ گفت: از بنی هاشم.

عابد از جا برخاست. دوباره سرش را بوسید. و به او گفت: ای مرد، خداوند علیّ اعلیّ به من مطلبی را الهام کرده است. ابوطالب گفت: آن مطلب چیست؟ گفت: فرزندی

ص: 252

است که از صلب تو زاده می شود و او ولیّ خدای عزّوجلّ است. در آن شب که علی علیه السلام متولّد شد، زمین را نوری فرا گرفت. ابوطالب از منزل بیرون آمد، در حالی که می گفت:

ای مردم! ولیّ خدای عزّوجلّ در کعبه زاده شد.

صبح که فرارسید، داخل کعبه شد، در حالی که این اشعار را می سرود:

یا ربّ هذا الغسق الدجی \*\*\* و القمر المنبلج المصبی

بین لنا من أمرک الخفی \*\*\* ما ذا تری فی اسم ذا الصبی

- ای خداوندگار! این تاریکی ظلمت زما و ماه تابان درخشنده! از امر پنهان خود برای ما آشکار کن، در نام این کودک چه می بینی و چه نظری می دهی؟

در این هنگامی هاتقی ندا در داد:

یا اهل بیت المصطفی النبیّ \*\*\* خصصتم بالولد الزکی

- ای خاندان پیامبر برگزیده! شما به فرزند پاکیزه اختصاص داده شده اید.

- نام او از بلندای برین، علی است که از نام «العلی» خدا مشتقّ و جدا گشته است.

گنجی گوید: این حدیث را به اختصار آورده ام. آن را به خاطر این جهت نوشتم که مسلم بن خالد زنجی شیخ شافعی فقط آن را به این عبارت آورده است و به صورت انفرادی فقط از زنجی، عبدالعزیز بن عبدالصمد که او را می شناسیم، نقل کرده است.

زنجی لقب مسلم است و به خاطر زیبایی و سرخ رویی و خوش چهره ای به این اسم نامیده شده است. (1)

نویسنده گوید: دلالت حدیث بر مطلب، واضح و روشن است.

حدیث دوم: گنجی به سندش از مالک بن انس از ابی سلمه از ابوسعید که گوید:

ابوعقال از پیامبر پرسید: ای رسول خدا! سرور مسلمانان کیست؟ آیا حضرت آدم نیست که خداوند او را به دست قدرت خود آفرید و از روحش در او دمید و کنیزش حوّا را به همسری او در آورد و ساکن بهشتش ساخت؟ (اگر او نیست) پس چه کسی است؟

ص: 253

پیامبر پاسخ داد: آن کسی است که خداوند او را برتری داده است. گفت:

شیث است؟ فرمود: از شیث برتر است. گفت: ادريس است؟ فرمود: از ادريس افضل است. همین گونه در باره ی هود، صالح، لوط، موسی، هارون، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، داوود، ایوب، یونس، زکریا، الیسع، ذا الکفل و عیسی پرسید. هر بار پیامبر پاسخ داد که او افضل است.

ابوعقال گفت: نمی دانم کیست ای رسول خدا، آیا فرشته ای مقرب است؟

پاسخ داد: کسی که با تو سخن می گوید (یعنی خود پیامبر).

ابوعقال گفت: به خدا سوگند خوشحالم کردید ای رسول خدا.

حضرت فرمود: آیا بیش از آن چه گفتم بگویم؟ گفت: آری، فرمود: بدان ای ابوعقال که پیامبران، سیصد و سیزده تن بودند که اگر همه ی آنان را در یک کفه ی ترازو و صاحب تو را در کفه ی دیگر بگذارند، صاحب تو بر آنان برتری خواهد یافت. گفتم:

ای رسول خدا، دلم را مالا مال از خشنودی و خوشحالی کردید، بعد از تو برترین مردم کیست؟ گروهی از قریش را برای حضرت نام بردند. پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب.

عرض کردم: ای رسول خدا کدام یک از اینان نزد تو محبوب ترند؟ فرمود:

علی بن ابی طالب. گفتم: به چه جهت؟ فرمود: زیرا من و علی از یک نور آفریده شده ایم.

گفتم: ای رسول خدا، چرا او را آخرین نفر قرار دادید؟

فرمود: وای بر تو ای ابوعقال، آیا به تو خبر ندادم که من بهترین پیامبرانم و دیگران در رسالت قبل از من بودند و به آمدن من بشارت دادند؟ آیا اگر آخرین نفر باشم، این آخر بودن ضرری به من می رساند؟ من محمد رسول الله هستم. همین گونه به علی زبانی نمی رساند که آخرین نفر قوم باشد. لکن ای ابوعقال! فضیلت علی بر دیگر مردم، مانند فضل جبرئیل است بر دیگر فرشتگان.

گنجی گوید: این حدیث حسن و عالی است، طولانی تر از این بود و مختصرش کردم و جز از این وجه، آن را نوشتم. (1)

ص: 254

نویسنده گوید: این حدیث دلالت می کند بر آن که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوبترین مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا از یک نور واحد آفریده شده اند. پس او بعد از آن حضرت برترین مردم است. پیامبر این مطلب را صریحاً بیان داشت، آن جا که فرمود:

«ای ابوعقال! فضیلت علی بر مردم، هم چون فضیلت جبرئیل است بر دیگر فرشتگان».

و اما آن چه که در ذیل حدیث آمده است که آن حضرت را آخرین نفر قوم قرار داد... این از جمله عباراتی است که فقط اینان آن را نقل کرده، و دیگران این عبارات را نیاورده اند و بر شیعه ی امامیه حجت نیست. به علاوه با عبارات پیشین تناقض دارد.

زیرا وقتی که محبوب ترین مردم به رسول خدا باشد و فضیلت آن حضرت نسبت به دیگران (علی الاطلاق) مانند فضیلت جبرائیل باشد بر دیگر فرشتگان، هیچ کس را نرسد که هیچ گاه در هیچ چیز بر او مقدم شود.

حدیث سوم: گنجی به سندش از ابوامامه باهلی نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند، پیامبران را از درختان پراکنده آفرید، در حالی که من و علی را از یک درخت خلق کرد. اصل و ریشه ی درخت من هستم و علی شاخه و فاطمه شکوفه و حسن و حسین میوه ی آنند. هر کس به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند، نجات یابد. و هر کس از آن منحرف شود سقوط می کند. و اگر بنده ای خداوند را بین صفا و مروه هزاران سال بندگی کند، اما محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را بر بینی و صورت به آتش خواهد افکند. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (1)

گنجی گوید: این حدیثی حسن و عالی است. طبرانی آن را در معجم خود روایت کرده به همان گونه که ما آوردیم. محدث شام (ابن عساکر) نیز در کتابش (تاریخ دمشق) از راه های مختلف نقل کرده است. (2)

نویسنده گوید: این حدیث نیز در مقصد و مطلوب ما صراحت دارد.

حدیث چهارم: گنجی از ابن عساکر به سندش از ابوالزبیر نقل کرده که گوید: از

ص: 255

---

1-1. شوری (42): 23.

2-2. کفایة الطالب: 317.

جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در صحرای عرفات دیدم. به من و حضرت علی اشاره فرمود. نزد آن حضرت رفتیم. حضرت فرمود: نزدیک تر بیا، نزدیک تر رفت. فرمود:

«دست را در دستم بگذار. ای علی! من و تو از یک درخت آفریده شدیم.

من ریشه ی آنم و تو شاخه ی آن و حسن و حسین شاخه های آنند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، داخل بهشت می شود. ای علی! اگر امت من آن قدر شب زنده داری کنند که هم چون کمان خم شوند و آن قدر نماز بخوانند که به سان زه باریک شوند، اما دشمن تو باشند، خداوند آنان را به رو در آتش خواهد افکند.»

گنجی گوید: ابن عساکر حدیث را به همین گونه در کتابش (تاریخ دمشق) در شرح حال علی علیه السلام روایت کرده است. (1)

نویسنده گوید: این روایت، حدیث نور را تأیید می کند و صحت آن را اثبات می نماید و بر وجوب پیروی از حضرت علی علیه السلام و قول به امامت آن حضرت دلالت دارد.

حدیث پنجم: گنجی باب پنجاه و هشتم کتابش را در مورد تخصیص علی علیه السلام به کلام رسول خدا آورده که فرمود: «أنا مدینة العلم و علی بابها». در این باب، به سندش از خطیب بغدادی از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«درختی است که من ریشه ی آنم و علی شاخه و حسن و حسین میوه و شیعه برگ آن است. آیا از پاک و پاکیزه جز پاک و پاکیزه خارج می شود؟ من شهر علم هستم و علی در آن. هر کس می خواهد به شهر وارد شود، باید از آن شهر وارد شود.»

گنجی گوید: خطیب در تاریخش به همین گونه روایت کرده و اسناد و طرق حدیثش به همین گونه است. (2)

نویسنده گوید: این که حضرت رسول، بین حدیث «شجره» و حدیث

ص: 256

---

1-1 . کفایة الطالب: 318.

2-2 . همان: 220.



«مدینه‌العلم» را در یک سیاق و یک عبارت آورده، می‌رساند که «باب مدینه علم» بودن، متفرّع بر آن است که از یک شجره باشند. بدین روی، حدیث شجره هم چون حدیث نور، دلیل بر اعلمیّت حضرت علی است.

حدیث ششم: گنجی در باب پنجاه و ششم کتابش (در مورد اختصاص حضرت علی علیه السلام به لقب امام الاولیا)، به سندی که در آن گروهی از بزرگان وجود دارند، از ابن عباس روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس خوش دارد هم چون من زندگی کند و بمیرد، و در آن بهشت برینی ساکن شود که پروردگرم درختانش را کاشته است، باید بعد از من ولایت علی را بپذیرد و ولایت ولیّ او را به گردن گیرد و به امامان بعد از من اقتداء کند، زیرا آنان خاندان منند و از طینت من آفریده شده اند. به آنان فهم و علم روزی شده است. وای بر کسانی از امت من که برتری آنان را دروغ پندارند و پیوند مرا با آنان ببرند. خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نخواهد کرد.» (1)

نویسنده گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر وجوب اقتدا به امامان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بر این که امامان، خاندان و عترت اویند و علی نخستین آنان است. این کلام، امت‌ها را از تکذیب فضیلت آنان بر حذر می‌دارد تا بدین وسیله صله ی پیامبر را قطع نکرده و از شفاعت حضرتش در روز قیامت محروم نشوند.

پس می‌باید تأمل شود: آیا این حدیث، شامل تکذیب کنندگان حدیث نور و منکران دلالت آن نمی‌شود؟

حدیث هفتم: گنجی در باب 56، به سندش از انس روایت کرده که گوید: روزی رسول خدا مرا به دنبال ابو برزه اسلمی فرستاد و در حالی که می‌شنیدم به او فرمود:

«خداوندگار جهانیان درباره ی علی بن ابی طالب، از من عهد و پیمان گرفته است که او را هدایت، روشنگر ایمان، پیشوای اولیای من و نور همه ی کسانی است که مرا اطاعت کنند. ای ابو برزه! علی بن ابی طالب، فردای قیامت امین من و صاحب پرچم من است و امین من بر کلیدهای گنجینه های رحمت

ص: 257

گنجی گوید: این حدیث حسن است که صاحب حلیة الاولیاء آن را نقل کرده است. (1)

نویسنده گوید: این حدیث نیز به روشنی مطلب را می‌رساند، به ویژه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را به «امام اولیاء من» وصف می‌کند که به تنهایی در اثبات مقصود ما کافی است.

حدیث هشتم: گنجی به سندش از زیدبن علی از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که در روز فتح خیبر فرمود:

«یا علی! اگر نبود که امکان دارد گروه‌هایی از امت من درباره ات کلامی بگویند که نصاری درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز درباره ی تو چیزی می‌گفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان عبور نکنی مگر این که از خاک زیر پای تو و زیادتی آب وضویت برای طلب شفا بردارند. لکن تو را همین فضیلت کفایت می‌کند که تو از منی و من از تو هستم، از من ارث می‌بری و من وارث تو هستم. تو از من به منزله ی هارون از موسایی جز این که بعد از من پیامبری نیست. تو قرض مرا می‌پردازی و بر سنت و روش من می‌جنگی. تو در آخرت نزدیک ترین مردم به من هستی، و فردای قیامت در کنار حوض منی و نخستین فردی از امت من که وارد بهشت می‌شود. شیعه تو بر منبرهایی از نور شادمانند و سپیدرویان در پیرامون من اند که آنان را شفاعت می‌کنم و فردا همسایگان من در بهشت می‌باشند. دشمنان تو فردای قیامت، تشنه کامانی هستند با چهره‌های سیاه و درهم گرفته. جنگ تو جنگ من و سازش تو، سازش من، پنهانی و آشکارای تو پنهانی و آشکارای من است. راز سینه ی تو هم چون راز سینه ی من است و تو دروازه ی علم و دانش منی. فرزندان تو فرزندان من، گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است، حق با تو و بر زبان تو و در قلب تو و پیش چشمان تو است. ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است همان گونه که با گوشت و خون من آمیخته است. خداوند عزّوجلّ به من دستور داده که به تو

ص: 258

بشارت دهم که تو و خاندانت در بهشت هستید و دشمن تو در آتش. دشمن تو، بر کنار حوض بر من وارد نمی شود و دوستدار تو از آن به دور نیست.»

علی علیه السلام گوید:

«من در پیشگاه خدا به سجده افتادم و خدا را بر نعمت هایی که به من ارزانی فرموده - از اسلام و قرآن و این که مرا نزد خاتم النبیین و سید المرسلین محبوب قرار داده - سپاس گفتم.»

نویسنده گوید: این حدیث را خرگوشی، ابن مغزلی، عمر ملا، ابن سبع اندلسی، وصّابی، شهاب الدین احمد، محمدبن اسماعیل یمانی نیز نقل کرده اند، به همان گونه که در جلد حدیث منزلت آوردیم.

از جمله نکات حدیث، این جمله است که فرمودند:

«سرّ تو سرّ من و آشکارای تو آشکارای من است، و راز سینه ی تو هم چون راز سینه ی من است.»

این کلام، دلیلی است واضح و روشن بر این که آفرینش امیرالمؤمنین علیه السلام هم چون آفرینش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که مدلول حدیث نور و از مؤیّدات این حدیث شریف است. با این جمله از حدیث، عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و افضلیت آن حضرت از همه ی خلائق حتی فرشتگان و پیامبران و دیگر اولیا و اوصیاء ثابت می شود، زیرا پنهان و آشکار، از سینه ی او به سان پنهانی و آشکارا و راز سینه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

بی تردید، سرّ رسول خدا و آشکارای او و راز سینه ی آن حضرت، از خطا و اشتباه معصوم است و از همه ی مخلوقات برتر، بنابراین پنهان و آشکار و راز سینه ی علی علیه السلام نیز چنین است.

نتیجه آن است که امامت و جانشینی آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بدیهیات اولیه باشد، پس تقدّم دیگران بر آن حضرت کار زشتی است و خلافت و امامت آنان باطل است. البته حدیث از جهات دیگر نیز بر افضلیت آن حضرت دلالت دارد، چنان که پوشیده نیست.

حدیث نهم: گنجی در باب بیست و ششم، تحت عنوان «شوق فرشتگان و بهشت

به علی علیه السلام و استغفار آنان برای دوستداران آن حضرت»، به سندش از انس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«شبی که مرا به آسمان بردند، فرشته ای را دیدم که بر روی منبری از نور نشسته و فرشتگان اطراف او را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل این فرشته کیست؟ گفت: جلو برو و بر او سلام کن. به او نزدیک شدم و سلام کردم. در این هنگام برادر و پسرعمویم علی بن ابی طالب را دیدم. گفتم: ای جبرئیل علی در رفتن به آسمان چهارم بر من سبقت گرفته است؟ گفت: ای محمد! نه. ولی فرشتگان از محبت خود به علی (و ندیدن چهره ی او) به خدا شکایت بردند.

خداوند این فرشته را از نور به شکل و صورت علی آفرید. فرشتگان او را در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار زیارت می کنند و خدای را تسبیح و تقدیس می گویند و ثوابش را به دوستدار علی هدیه می کنند.»

گنجی گوید: این حدیثی حسن و عالی است، که جز از همین جهت ما آن را ننوشتیم. فقط یزید بن هارون آن را از حمید طویل از انس نقل کرده که فردی ثقه است. (1)

نویسنده گوید: این حدیث می رساند فرشته ای که از نور به شکل و صورت امیرالمؤمنین خلق شده، از دیگر فرشتگان افضل است، پس چه شک و تردیدی است در این که امیرالمؤمنین از نور آفریده شده و بعد از پیامبر بزرگوار، از همه ی مخلوقات برتر است؟!

حدیث دهم: موفق بن احمد مکی بزرگترین خطیب خوارزم روایت کرده از مهذب الاثم، از ابوالقاسم نصر بن محمد بن علی بن زیرک مقری از پدرش ابوبکر محمد د، از ابوعلی عبدالرحمان بن محمد بن احمد نیشابوری، از احمد بن محمد بن عبدالله نانیجی بغدادی در دینور (از حافظه اش) نقل کرد از قول محمد بن جریر طبری از محمد بن حمید رازی، از علاء بن حسین همدانی، از ابومخنف لوط بن یحیی ازدی، از عبدالله بن عمر که گفت: شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: در شب معراج خداوند با کدامین زبان با تو گفت وگو کرد؟ پاسخ داد:

ص: 260

«به لغت علی بن ابی طالب. آن گاه خداوند به من الهام فرمود که بپرسم:

پروردگارا! تو با من سخن گفتی یا علی بن ابی طالب؟ فرمود: ای احمد! من شیء هستم. اما نه هم چون اشیاء. من با مردم مقایسه نمی شوم و به ماندها توصیف نمی گردم. تو را از نور خودم آفریدم و علی را از نور تو. آن گاه بر ژرفای قلب تو نگرستم و دیدم در سویدای درونت کسی را بیش از علی دوست نمی داری. لذا به زبان او با تو سخن گفتم تا دلت آرام گیرد.» (1)

این روایت را سید علی همدانی نیز نقل کرده است.

نویسنده گوید: اهل سنت (اشاعره) هر کار قبیحی را بر خداوند روا می دانند، اما دروغ را برای او تجویز نمی کنند. به این مطلب بیفزایید حدیث هفتم همین بخش را که در ضمن مواردی که خدا بر پیامبر بزرگوار عهد و پیمان گرفت، آن بود که: «علی نور همه ی کسانی است که از خداوند اطاعت کنند.»

## سخنان دانشمندان و عارفان بزرگ اهل سنت در فضیلت علی علیه السلام و معنای حدیث نور

### اشاره

بزرگان پیشوایان اهل سنت در حدیث و عرفان، کلمات و سخنان زیبا و ارزنده ای در افضلیت علی علیه السلام دارند که آن فضایل بر اساس خلقت نوری آن حضرت و در پرتو حدیث نور است. برخی از آن کلمات را با تصریحاتی که در این مقام دارند، در تأیید دلالت حدیث نور بر مقصود و مرام خود می آوریم:

### 1- شیخ ابن عربی

#### اشاره

گفتار اول ابن عربی:

از جمله آنان شیخ محیی الدین ابن عربی بزرگ اولیا و بزرگترین پیشوای عارفان نشان است. وی آشکارا می گوید که در عالم هبا (یعنی عالم نور) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک ترین فرد به خداوند است، و نزدیک ترین مردم به رسول خدا علی بن ابی طالب است که: «امام و پیشوای همه ی جهانیان و جامع اسرار همه ی پیامبران است.»

ص: 261

فصل: خدا بود در حالی که هیچ چیزی با او نبود. او هم اکنون نیز چنین است و بر همان حالتی است که در اول بود. از ایجاد عالم صفتی را که نداشته باشد به او برنگشت، بلکه به خود موصوف بود. پیش از آن که بیافریند، خود را به نام هایی نامید که آفریدگانش او را به آن نام ها بخوانند. وقتی هستی عالم را اراده فرمود و به همان گونه که علمش به آن تعلق گرفته بود آن ها را آغاز کرد به خود فعل، از همان اراده مقدسه اش که یک تجلی از تجلیات تنزیه به حقیقت کلیه فرمود: حقیقتی که «هبا» نامیده می شد، حقیقتی که به سان طرح ساخت گچ بود که با آن، شکل ها و صورت را بسازد و این نخستین موجود در عالم هستی بود. این مطلب را علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سهل بن عبدالله رحمه الله و غیر از آن دو از اهل تحقیق، اهل کشف و آگاهی ذکر کرده اند.

سپس خداوند به نورش بر این «هبا» تجلی فرمود. اندیشمندان این هباء را هیولای کلی نامیده و گفته اند: همه ی جهان در این «هباء» به صورت قوه و استعداد وجود دارد و پذیرش آن ها در او به حسب قوه و استعدادش می باشد، همان طور که زوایای خانه، نور چراغ را می پذیرد و هر اندازه که به آن نور نزدیک تر باشد، روشنی و نورانیت بیشتری دارد. خداوند متعال فرموده است: «مثل نوره کمشکوة فیها مصباح» که نورش را به چراغ تشبیه کرده است که از حیث قبول نور، «هباء» نزدیک ترین به خداوند است پس از حقیقت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که عقل اول نامیده می شود. او آقای همه ی جهانیان است و نخستین پدیده در عالم هستی است که از آن نور الاهی و از «هباء» و از حقیقت کلیه ظاهر می شود. «عین» او و عین عالم از تجلی او در «هباء» پدید آمده است، و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است که امام همه ی جهانیان است و جامع اسرار همه پیامبران می باشد. (1)

وجوه دلالت این گفتار: گفتار شیخ ابن عربی بر مطلوب ما از چندین جهت دلالت دارد:

اول: عبارت او که درباره ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «در پذیرش آن هباء

چیزی نزدیک تر از حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که «عقل اول» نامیده شده است نبود. او آقای همه ی جهانیان و نخستین پدیده در عالم هستی است که ظهورش از آن نور الاهی و از «هباء» است.»

این عبارت به روشنی می رساند که سروری او بر جهانیان، فرع بر آن است که در پذیرش نور، نزدیک تر از همه باشد و بر این که همه ی هستی به خاطر او آفریده شده باشد و از تجلیات انوار او باشد.

نویسنده گوید: حضرت امیرالمؤمنین نیز چنین است، زیرا خلقت آن حضرت همراه خلقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هر دو از یک نور می باشند و بعد از آن حضرت، او پیشوای جهان و آقای عالم است. بنابراین جایز نیست که کسی بر او مقدم شود.

دوم: ابن عربی گوید: «و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است» (یعنی در عالم هبا و در نور الاهی). این سخن بر صحت حدیث نور دلالت دارد و قطعیت صدور حدیث نور را تأیید می کند. وقتی امیرالمؤمنین در آن عالم نزدیکترین مردم به پیامبر باشد و بعد از آن بزرگوار، پیشوای همه ی جهانیان باشد، جایز نیست که هیچ کس در هیچ مقامی بر او مقدم شود و جلوتر بیفتد.

سوم: ابن عربی درباره ی حضرت علی گوید: «امام همه ی جهانیان» این کلام در حق صراحت دارد و در مطلوب صریح است. آن حضرت پیشوای همه ی پیامبران و رسولان و اولیاء و صالحان است از اولین و آخرین، پس جایز نیست که هیچ کس بر آن حضرت مقدم شود و بطلان تقدّم آن سه نفر بر آن حضرت را ثابت می کند. و الحمدلله.

چهارم: ابن عربی درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: «جامع اسرار همه ی پیامبران» یعنی آن حضرت همه ی کمالات پیامبران مقرب را دارا است و اسرار و علوم همه ی آنان نزد او است. این مطلب نیز بر افضلیت او و بطلان تقدّم دیگرانی که بر او مقدم شدند، دلالت دارد. با این جمله صحت حدیث تشبیه نیز ثابت می شود که رسول خدا درباره ی امیرالمؤمنین فرمود:

«هر کس می خواهد که به آدم در علمش و به نوح در فهمش و به موسی در مناجاتش و به عیسی در رفتارش و به محمد در تمامیت و کمالاتش و جمالش بنگرد، به علی بن ابی طالب بنگرد.»

دلالت این حدیث بر افضلیت امیرالمؤمنین و بر بطلان بافته های دهلوی روشن و واضح است. (1)

با این گفتار، صحت دلالت حدیث نور و حدیث تشبیه بلکه صحت همه ی احادیثی که بر افضلیت امیرالمؤمنین به آن ها استدلال می شود ثابت می گردد و الحمدلله رب العالمین.

گفتار دوم از ابن عربی:

شیخ ابن عربی در باب دهم از کتاب «الفتوحات المکیة» در شناخت دوران ملک گوید: بدان خداوند تو را پشتیبانی کند که در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه [ و آله ] وسلم فرموده است: من آقای فرزندان آدم می باشم و افتخاری نیست [ اگر فخر را با حرف راء بخوانیم، چنین معنی می شود و اگر با زاء نقطه دار بخوانیم، به معنای اظهار شادی کردن به باطل است یعنی بیهوده اظهار خوشحالی نمی کنم] و در صحیح مسلم آمده است: من آقای مردم هستم در روز قیامت. سیادت و شرافت بر دیگر هم نوعان او از افراد بشر ثابت می شود. نیز آن جناب فرمود:

«من پیامبر بودم، در حالی که آدم بین آب و گل بود.»

مراد پیامبر آن است که در آن زمان می دانستم که پیامبر می شوم. خداوند، او را از رتبه و مقامش خبر داد، در حالی که روح بود، قبل از این که ابدان و اجساد انسانیه را ایجاد کند. چنان که پیش از آفرینش اجساد آدمیان، از آنان عهد و میثاق گرفت. خداوند ما را به پیامبرانش ملحق ساخت بدین سان که ما را گواه گرفت بر امت های آنان با آنان، به هنگامی که از هر امتی گواهی را بر آنان برانگیخت از جنس خودشان که پیامبرانشان باشند. بنابراین پیامبران علیهم السلام در روی زمین، نمایان حضرت رسول صلی الله علیه [ و آله ] وسلم بودند، از زمان حضرت آدم تا آخرین رسول علیهم السلام

رسول خاتم صلی الله علیه و [ آله ] وسلم با چندین عبارت این مقام را توضیح داده است،

ص: 264

---

1-1). رجوع شود به مجلد حدیث تشبیه، از همین کتاب. (ویراستار)



از جمله فرمود: اگر موسی زنده می بود، جز این که از من پیروی کند، راهی و چاره ای نداشت. و در مورد نزول حضرت عیسی در آخرالزمان فرمود: امامی از خاندان ما به امامت می رسد و به سنت پیامبر ما حکم خواهد داد، صلیب را می شکند و خنزیر را می کشد.

اگر حضرت محمد، از زمان حضرت آدم تا زمانی که هم اکنون موجود شده است به وجود می آمد، همه ی پیامبران و تمام انسان ها تا روز قیامت زیر فرمان شریعت او بودند. لذا هیچ فردی به صورت عموم مبعوث نشدند مگر این که آن حضرت خاص و ویژه او بود، پس پادشاه و فرمان روا و آقا او است... بدین روی، از سوی آن روح پاک به آنان در شرایع و علومی که در زمان وجودشان به صورت پیامبران آشکار می شود، امداد و کمک می رسید، مانند علی و معاذ و دیگر افرادی همانند آنان که در زمان رسول خدا بودند و یا هم چون الیاس و خضر علیهما السلام و هم چون حضرت عیسی که در آخرالزمان طاهر می شود و به شریعت حضرت محمد صلی الله علیه [ و آله ] وسلّم در بین امت خود حکم می کند.

از مجموع این مطالب می توان دریافت که او فرمان روا و آقا است بر همه ی بنی آدم. تمام کسانی که قبل از آن حضرت بودند، او بر آن ها فرمان روا بود و دیگران پیرو او بودند و کسانی که در بین مردم حکومت می کردند، از طرف او نیابت داشتند.

اگر گفته شود: بنابر این گفتار آن حضرت که فرموده: «مرا برتری ندهید»، چه می شود؟!

پاسخ آن است که ما برتری نداده ایم، بلکه خداوند او را برتری داده است. (1)

نویسنده گوید: همه ی این مقامات که برای رسول خدا ثابت بود، برای آقا و پیشوای ما حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است، به خاطر حدیث نور که بر اتحاد آن دو بزرگوار در خلقت و آفرینش پیش از خلقت حضرت آدم دلالت می کند. علی علیه السلام بر همه پیامبران غیر از پیامبر اسلام برتری دارد و بر همگان مقدم است و آقای همه ی فرزندان

ص: 265

آدم است. وقتی افضلیت ثابت شد، امامت و خلافت نیز بدون شک و شبهه ثابت می شود، و مطلوب ما همین است.

گفتار سوم از ابن عربی:

وی در جایی دیگر گوید: «بدان که خداوند متعال وقتی رتبه و درجه حضرت محمد صلی الله علیه [ و آله ] وسلم را رتبه سیادت و آقایی قرار داد، او سرور است و دیگران رعیت اویند که در مقابل او نمی توانند ایستادگی کنند، زیرا رعیت با ملوک خود قدرت برابری را ندارند. حضرتش را منزلت و مقامی است و رعیت را مقامی دیگر است. از این که این منزلت به آن حضرت داده شده در حالی که آدم بین آب و گل بوده، می فهمیم که هر انسانی که به شریعت و دینی مبعوث شده و یا حکم و دستوری به او داده شده است، از او مدد و کمک گرفته است. نخستین بار که این حقیقت آشکار شد، در مورد خود حضرت آدم بود که خداوند، او را از سوی حضرت محمد خلیفه و جانشین قرار داد و از مقام جامع کلماتی که به حضرت محمد عطاء کرده بود، همه ی اسماء را به او آموخت و او را امداد کرد... (1)

نویسنده گوید: علی علیه السلام نیز دارای این موقعیت است، با همان بیانی که گذشت.

بدین وسیله بطلان خلافت کسانی را که بر آن حضرت جلو افتاده اند نیز می فهمیم. زیرا دیگران، رعیت اویند. و رعیت در مقابل ملوک مقاومتی نمی توانند داشته باشند، تا چه رسد که بخواهند بر آنان مقدم شوند.

### شرح حال ابن عربی

در این جا مناسب است که پاره ای از سخنان برخی از بزرگان اهل سنت را درباره ی شخصیت شیخ اکبرشان «ابن عربی» بیاوریم:

شعرانی گوید: پژوهشگران از «اهل الله» همگی اتفاق دارند بر این که شیخ اکبر

ص: 266

محمی الدین ابن عربی در همه ی علوم برتری داشته، چنان که کتاب ها و نوشته های او بر این مطلب شهادت می دهد. و کسی منکر این حقیقت نیست مگر این که کلام او را به خاطر دقت و لطافتش نفهمیده باشد. لذا کسانی را که سلوکی در راه ریاضت نداشته اند، از ترس آن که مبادا شبهه ای در اعتقاداتشان وارد شود و بر آن شبهه بمیرند و تأویل کلام شیخ را نفهمیده باشند، از مطالعه کتاب های او منع کرده اند.

شیخ صفی الدین بن ابی المنصور و دیگران، از او به عنوان دارنده ولایت کبری و صلاح و عرفان یاد کرده اند. صفی الدین چنین گوید: او شیخ، امام محقق، سرور دانشمندان عارف و مقرب؛ صاحب اشارات ملکوتی، نفحات قدسی، انفاس روحانی، فتح آراسته، کشف تابنده، بینش های شکافنده، رازهای راستین، معارف درخشان، حقایق شکوفا بود. جایگاه والا از مراتب قرب در منازل انس، آبشخورهای گوارا از جایگاه های دست یابی به سیراب شدن از چشمه سارهای حقایق، و جایگاه رفیع از بلندای دین داشت و گام های استوار در دست رسی به حالات نهایت و سرمایه ای فراوان در تصرف و جابجایی در احکام ولایت را واجد بود. او یکی از ارکان و پایه های این گروه است.

شیخ عارف بالله محمدبن اسعدیافعی او را به عرفان و ولایت ستوده است.

شیخ ابومدین به او لقب «سلطان العارفین» داده است.

گفتار این مرد را دلیل بر مقامات باطن و ظاهر او دانسته اند و مناقب و فضائل او بین مردم مخصوصاً در سرزمین روم مشهور است. شیخ عزالدین بن عبدالسلام شیخ الاسلام مصر که افراد فراوانی به او مراجعه داشتند وقتی با شیخ ابوالحسن شاذلی آشنا شد و حالات آنان را دانست، از او به دارنده ی ولایت و عرفان و قطیبت اسم می برد. (1)

ابن النجّار در شرح حال او عبارتی دارد که خلاصه اش چنین است: وی با صوفیه و ارباب قلوب مصاحبت کرده و طریقه ی فقر را پیمود، به زیارت خانه ی خدا رفت و در آن جا مجاور شد، کتاب هایی در علوم آنان و اخبار مشایخ و زهاد مغرب نوشت، وی

ص: 267

اشعاری نیکو و سخنی نمکین و دلنشین داشت. من در دمشق با او مصاحبت کردم و برخی از اشعار او را نوشتم. او شیخ و استاد خوبی بود، وارد بغداد شد و پاره ای از کتاب هایش را برای مردم گفت. حافظ آن دوران شیخ عبدالله دبیثی احادیث او را نوشت... وی در سال 638 وفات کرد. (1)

اسکندری داستان ملاقات او را با حضرت خضر پیامبر علیه السلام در ضمن حکایاتی که برای بقاء حضرت خضر به آنان استشهاد کرده، آورده است. (2) وی سخن گفتنِ ظرفی شیشه ای را با شیخ ابن عربی در حضور جماعتی از مشایخ و بزرگان ذکر کرده است. (3)

یافعی بعد از آن که او را به «شیخ طریقت و بحر حقیقت» توصیف کرده، این دو قصه را از او آورده است. (4)

ابن زملکانی او را به «البحر الزاخر فی المعارف الالهیه» توصیف کرده است.

«کفوی» در شرح حال او گوید: او پیشوای قائلین به وحدت وجود است و مردم در حق او دو گروهند. برخی از فقها و علمای ظاهر ایرادهای زیادی بر او گرفته و او را تکفیر کرده اند. برخی از فقها و عالمان باطن گرا و بزرگان صوفیه، از او تجلیل و تعظیم می کنند و گفتارش را ستوده اند، و او را به والایی مقام توصیف کرده و کرامات فراوانی را به او نسبت داده و در فضایل و مناقب و حالات و درجات و مقامات او کتاب ها نوشته اند.

امام یافعی در تاریخش گوید: شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ محی الدین ابن عربی در یک مجلس با هم ملاقات کردند. وقتی از آن ها درباره ی دیگری پرسیده شد، ابن عربی درباره ی سهروردی گفت: از فرق سر تا قدمش، از سنت پیامبر پر و مالا مال بود. سهروردی درباره ی او گفت: او دریای حقایق است. (5)

از نیکوی نکته ای از کتاب المحاضرات (محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار)

ص: 268

---

1-1 . ذیل تاریخ بغداد خطی.

2-2 . لطائف المنن: 152.

3-3 . همان.

4-4 . الارشاد.

5-5 . کتاب اعلام الاخيار - خطی.

نوشته ی ابن عربی نقل کرده و او را چنین ستوده است: شیخ امام، عالم ربّانی و بحر صمدانی پشتوانه ی سالکان و نجات بخش نابودشوندگان، شیخ ابو عبداللّه محی الدین محمّد بن علی بن محمّد العربی الحاتمی طائی اندلسی. وی مردی جلیل القدر است، نوشته های بی شمار و تصنیفات فراوان و ارزنده ای دارد.» (1)

عبدالعلی سهالی گوید: وارث پیامبر عربی صلیّ الله علیه [ وآله ] وسلّم ، شیخ محی الدین ابن عربی صاحب کتاب «الفتوحات» گوید: آنان علم را از مرده فرا گرفته و ما علم را از زنده ای فرا گرفته ایم که نمی میرد. (2)

برزنجی او را به «امام المحقّقین» توصیف کرده است. (3)

جامی شرح حال او را آورده و به مانند عبارات «کفوی»- که قبلاً آوردیم توصیف نموده و نسبت خرقه ای را که وی پوشیده، یاد کرده است. (4)

دهلوی او را ستوده، به عنوان شیخ اکبر وصف کرده، به کلمات او استشهاد و استناد کرده است. (5)

شیخ سلامة الله از او به «قطب الموحّدين» نام برده است. (6)

صدیق حسن قنوجی او را در ردیف مجتهدان شمرده است در آنجا که گوید: و از آنان است شیخ اکبر ابن عربی که او از هیچ کس جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تقلید نکرد. وی در کتاب «الفتوحات»، مذاهب چهارگانه و دیگر مذاهب را نام برده و بدون در نظر گرفتن شخص خاصّی، هر آن چه که اجتهاد خودش ایجاب کرده برگزیده است. دانشمندان بزرگ به ولایت او عقیده دارند، که ولیّ کامل از کسی تقلید نمی کند. (7)

## 2- شیخ عبدالوهاب شعرانی

### اشاره

ص: 269

1-1 . مدینة العلوم تألیف از نیقی.

2-2 . الصبح الصادق فی شرح المنار.

3-3 . الاشاعة لاشراط السادة: 107.

4-4 . نفحات الانس: 546.

5-5 . رسالة الرؤيا نوشته ی دهلوی.

6-6 . معركة الآراء.

7-7 . الجنة.

شیخ عبدالوهاب شعرانی عبارات و کلماتی را که از ابن عربی قبلاً آورده شد، تقریر و تثبیت نموده، به آن‌ها استشهاد کرده و بر آن‌ها تکیه نموده است در آن‌جا که گوید: «می پرسند: پس چه معنی دارد این سخن که گفته اند: نخستین کسی که خداوند متعال آفریده است، حضرت رسول می باشد؟ آیا مقصود از آن، خلق مخصوصی است یا مقصود مطلق آفرینش است؟»

پاسخ این سؤال همان است که شیخ (ابن عربی) در باب ششم گفته است که مقصود از آن خلقت مخصوص است، زیرا نخستین چیزی که خداوند آفریده، «هباء» است.

شیخ محی الدین گفته است: نزدیک ترین مردم به آن حضرت در این «هباء»، علی بن ابی طالب است که اسرار همه ی پیامبران در او جمع بود...

پس معلوم است که همان گونه که شیخ محی الدین در کتاب «الفتوحات» گفته است همه ی پیامبران و رسولان، از روح حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کمک می گیرند و مدد می جویند، زیرا آن حضرت قطب همه ی اقطاب است... (1)

نویسنده گوید: بنابر این دانسته شد که شعرانی به همان راهی رفته است که ابن عربی از آن راه رفته است و گفتار او و مطلوب و مقصود ما را از راه های محکم و استوار گذشته ثابت می کند.

با توجه به این نکته، گفتار بعدی او با این مطلب منافات ندارد در آنجا که گوید:

«شیخ در حق علی رضی الله عنه گوید که جامع اسرار پیامبران است و از حضرت خضر علیه السلام نیز نقل کرده است که در حق شیخ ابی مدین تلمسانی به هنگام پرسش درباره ی او گفت:

جامع اسرار مرسلین است که در زمان خود، کسی را نمی شناسم که اسرار پیامبران را جمع کرده باشد.»

زیرا اگر این نقل ثابت شده باشد، ضروری به مطلوب و مقصود ما یعنی اثبات

برتری حضرت علی علیه السلام (به مقتضای نزدیکتر بودن و جامعیت او نسبت به اسرار پیامبران) - نمی رساند. که آن حضرت را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر خلافت و امامت، از کسانی که بر آن حضرت پیش افتاده و سبقت گرفتند، برتر می داند. پس به فرض این که مطلب منقول از حضرت خضر علیه السلام درباره ی ابومدین تلمسان صحیح باشد، ثابت می شود که او هم از آن خلفا برتر و افضل است.

اما تساوی بین امیرالمؤمنین و ابومدین را هیچ عاقل و خردمندی گمان نمی کند تا چه رسد به یک مسلمان. به علاوه آن که گفتار و فرمایش حضرت خضر درباره ی ابومدین، مخصوص به زمان خود او است، چنان که صریح کلام او چنین است.

گفتار دوم شعرانی:

شیخ شعرانی در جای دیگر گوید: می پرسند: در حدیث آمده است که: رسول خدا فرمود: نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود. و در روایتی دیگر فرمود:

نخستین چیزی که خداوند آفرید عقل است، چگونه بین این دو حدیث جمع می شود؟

جواب آن است که معنای این دو حدیث یکی است، زیرا از حقیقت محمدیّه گاهی تعبیر به عقل می شود و گاهی به نور.

اگر بپرسند: چه دلیلی از قرآن وجود دارد که آن حضرت به پیامبران گذشته که بر او سبقت در ظهور داشته اند، کمک می کرده است؟

جواب آن است: دلیل بر آن این آیه ی شریفه است که خداوند می فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ»

یعنی هدایت آنان همان هدایت تو است که در باطن به آنان سرایت کرده است که وقتی تو به هدایت آنان هدایت یافتی، معنای اهتداء آنان است به هدایت تو، زیرا تو در باطن نسبت به آنان اولی هستی، و در ظاهر بعد از آنان و در آخر قرار گرفته ای. و اگر مقصود از هدایت آنان غیر از این چیزی بود که ما گفتیم، آن حضرت به او می فرمود: «به آنان اقتدا کن.»

حدیث «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» قبلاً گذشت، هر پیامبری که پیش از

زمان ظهور دنیایی آن حضرت آمده، به نیابت از آن جناب به آن شریعت مبعوث گشته است. مؤید این مطلب، کلام پیامبر است که در حدیثی فرمود: «خداوند دستش را وسط سینه ی من قرار داد.» یعنی همان گونه که مناسب و شایسته ی مقام خداوندی است، «علم اولین و آخرین به من داده شد» زیرا مقصود از اولین، پیامبرانی هستند که قبل از آن حضرت آمدند و در غیبت جسمانی آن حضرت ظاهر شدند.

توضیح مطلب آن است که به حضرت رسول دو مرتبه علم و دانش داده شده است: یک بار پیش از آفرینش حضرت آدم و یک بار بعد از ظهور رسالت آن حضرت.

همان گونه که قرآن، ابتدا بدون این که به وسیله ی جبرئیل باشد، بر او نازل شد و بار دیگر جبرئیل به آن حضرت آموخت.

اگر بگویند: بنابر این روح حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روح همه ی عالم خیر است و او است نفس ناطقه در تمام عالم؟ می گویم: آری، از همین قرار است. همان گونه که شیخ (ابن عربی) در باب سیصد و چهل و ششم (از کتاب فتوحات) آورده است. حال عالم پیش از ظهور حضرت ختمی مرتبت، به منزله ی جسدی کامل و مستوی بود و بعد از رحلت آن حضرت هم چون جسمی خوابیده شد و به هنگام رستاخیز در روز قیامت به مانند بیداری از حالت خواب درمی آید. بنابراین از آن لحظه که رسول خدا چشم از دنیا فرو بست تا روز قیامت، تمام جهان در حال خواب است. (1)

نویسنده گوید: هرآن چه راکه شعرانی در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهار داشت همگی در باره ی حضرت علی علیه السلام صدق می کند (به خاطر حدیث نور) که آن حضرت همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در همه ی امور، از جمله: مقدم داشتن و تقدّم بر پیامبران. نتیجه آن که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر همه ی مخلوقات افضل و برتر است.

لذا فقط او است که برای منصب خلافت و جانشینی بعد از آن حضرت شایستگی دارد.

### شرح حال شعرانی

ص: 272



شخصیت و اهمیت شیخ عبدالوهاب شعرانی، از کلمات و عباراتی معلوم و مشخص می شود که در باره ی او و کمالات و ویژگی های او آورده اند:

شرقاوی در شرح حال او گوید: شیخ امام، عالم عامل، فقیه عارف باللّه تعالی، و راهنمای به سوی خدا، عبد الوهاب شعرانی ابن احمد بن علی بن احمد بن محمد که نسبش به محمد حنفیه رضی الله عنه می رسد. وی در علوم دینی و غیر دینی پیشوا و امام بود.

علوم را از اساتید زمان خود هم چون سیوطی و شیخ الاسلام زکریا انصاری و دیگران از دانشمندان ظاهر فرا گرفت. همزمان، از شیخ محمد شناوی و شیخ علی خواص و دیگر علمای باطن علوم باطنیه آموخت و بعد از آن که در علوم دینی مهارت کامل یافت و به پایان رسانید طریقه ی تصوّف را پیمود... وی مصنّفات فراوانی در حدود هفتاد جلد نوشته است، فضائل و مناقبش مشهور و کراماتش آشکار است. در روز دوم جمادی الاولی سال 973 دیده از دنیا فرو بست. (1)

محمّد بن عبداللّه زرقانی در سند اجازه روایتش به کتاب «المواهب اللدنیّه بالمنح المحمّدیّه» تألیف شهاب الدین قسطلانی در آن جاکه طریق سند اجازه اش را از مؤلّف آن کتاب قسطلانی آورده است، از او یاد کرده و او را به کلمه ی «العارف» توصیف نموده است. (2)

ابومهدی عیسی بن محمد ثعالبی مالکی در شرح حال اساتید و مشایخش او را به «الولی العارف باللّه تعالی و صاحب تصانیف السائره» توصیف کرده است. (3)

نورالدین حلبی در «السیره» با تعبیر «رضی الله عنه» از او روایت نقل کرده است. (4)

تاج الدین دهّان در «مرویات العجیمی» گفته است: «طبقات الصوفیه» از عالم ربانی استاد شیخ عبدالوهاب بن علی شعرانی می باشد. این کتاب را شیخ حسن عجمی از گروهی از علما روایت کرده است از نویسنده ی آن کتاب: «العارف باللّه تعالی و الدالّ علیه، استاد شیخ عبدالوهاب بن علی شعرانی» و آن را آورده است. (5)

ص: 273

---

1-1. التحفة البهیه فی طبقات الشافعیّه خطّی.

2-2. شرح المواهب اللدنیّه 1: 3.

3-3. مقالید الاسناد.

4-4. السیره الحلبیّه.

5-5. کفایة المتطلع خطّی.

شیخ احمد قشاشی او را به کلمه: «الامام» توصیف کرده است. (1)

محمد عابد سندی گوید: «کتاب «الیواقیت و الجواهر» در عقیده اکابر، از شیخ عبدالوهاب شعرانی است و من آن را روایت می کنم...» (2)

محمد معین بن محمد امین سندی گوید: امام حنفیه بلکه قطب صوفیه که به سرچشمه ی شریعت و آیین واصل شده و امامان مجتهد از دریای او جام ها برگرفته اند، امام شعرای... (3)

شاه ولی الله دهلوی در بیان کیفیت ارتباط خود به سلسله ی قادریه از جهت خرقة نام او را آورده و از آن بر می آید که شعرانی در طریقه ای است که دهلوی خرقة ی قادریه را از آن طریقه پوشیده است. (4)

وی در طریق حدیث مصافحه در سلسله ی شیخ ولی الله دهلوی قرار گرفته است.

فرزند دهلوی به طور آشکار، شعرانی را از مشایخ و اساتید پدرش ولی الله دهلوی بیان کرده است. (5)

### 3- شمس الدین فتاری

#### اشاره

شیخ شمس الدین محمد فتاری گوید: مقصود از کلمه ی «هبا» که در کتاب «الفتوحات» آمده، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است. محیی الدین در فتوحات گوید:...

نزدیکترین معنایی که قابل قبول است چیزی جز حقیقت محمدیه نیست که عقل اول نیز نامیده می شود. او آقای همه ی جهان و نخستین کسی است که در وجود ظاهر شده است و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است و بعد دیگر پیامبران... .

فتاری گوید: این غیر از آن «هبا» است که در کتاب «الفتوحات» بعد از چند

ص: 274

---

1-1) . السمط المجید فی شان البیعة و الذکر تلقینه و سلاسل اهل التوحید.

2-2) . حصر الشارد.

3-3) . دراسات اللیب: 163.

4-4) . رسالة الانتباه.

5-5) . اصول الحدیث.

صفحه ی دیگر آمده است و می گوید: هنگامی که خداوند، قلم و لوح را آفرید و آن دورا عقل و روح نامید و به روح دو صفت علم و عملش را داد و عقل را معلّم آن دو قرار داد، جوهری غیر از نفس آفرید که آن روح مذکور است و آن را «هبا» نامید و خداوند فرموده است: «فكانت هبا منبثًا» (1) علی بن ابی طالب را بدین اسم نامید. (2)

نویسنده گوید: در نسخه ای از کتاب «مصباح الانس» که در اختیار دارم، چنین آمده است و در آن از عبارت کتاب فتوحات، عبارت «امام العالم باسره» و نیز جمله «الجامع الاسرار الانبياء اجمعين» را انداخته و به جای آن کلمه «سائر الانبياء» را آورده و آن را بر کلمه ی «علی بن ابی طالب» عطف گرفته است.

اگر شما در این تحریف تردیدی دارید، به عین عبارت ابن عربی رجوع کنید که قبلاً گذشت. در عین حال، این تحریف نیز مطلوب را می رساند و آن تقرّب حضرت علی علیه السلام است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که آن جناب بعد از پیامبر، از همه ی صحابه، برتر و مقدّم بودند و چون در هیچ شرع و دینی تقدّم فروتر بر فراتر جایز نیست، در این جا هم نباید دیگران را بر علی بن ابی طالب علیه السلام مقدّم داشت.

و شگفتی زا است که دهلوی از مفاد کلمات این بزرگان از عرفا، و صوفیه در این مقام روی گردانده و به کلمات برخی از نادانان آنان چنگ زده و در پاسخ دلالت حدیث تشبیه، به سخنان آنان تکیه کرده است. تفصیل این بحث در جای خودش خواهد آمد.

کتاب مصباح الانس

کتاب مصباح الانس، از جمله کتاب هایی است که شیخ حسن عجمی و شیخ ابراهیم کردی روایت کرده اند. این دو تن از بزرگان مشایخ و اساتید شاه ولی الله پدر دهلوی هستند.

کردی گوید: کتاب «مصباح الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود»، تألیف شمس محمدبن حمزه فتّاری است. این کتاب و تصانیف و مرویات دیگر او، را بر استادمان امام احمد خواندم که به سندش به حافظ ابن حجر

ص: 275

---

1-1) . الواقعه (56): 6.

2-2) . مصباح الانس: 175.

تاج الدین دهان گوید: شرح مفتاح الغیب که مصباح الانس بین المعقول و الشهود نامیده می شود، تألیف امام محقق شمس محمدبن حمزه فناری است که خبر داد به آن و به دیگر مصنفات و مرویاتش از شیخ احمد عجل از بدر محمدبن رضی غزی از حافظ جلال الدین سیوطی، از حافظ احمدبن حجر عسقلانی و علامه محمدبن سلیمان کفاجی هر دو از نویسندگانی آن ها علامه شمس الدین محمدبن حمزه فناری، سپس دهان آن دو را یادآوری کرده است. (2)

### شرح حال فناری

اینک خلاصه ی شرح حال فناری از «کتاب اعلام الاخیار» نقل می شود:

مولای فاضل استاد علی الاطلاق و عامل کامل که بدون هیچ اختلافی بدو اشاره می شود، خورشید پیشوایان و ماه تابان بزرگان، صاحب توان علمی گسترده و زبان روان و گویا، مولانا شمس الدین محمدبن حمزه بن محمد فناری علیه رحمة الله الغفار الباری، امامی بزرگ، علامه ای ژرف نگر، با رتبه ی والا و جایگاه رفیع، جامع بین علم و عمل، یکتا شخصیت در علوم نقلی اعم از اصول و فروع، پیرومند بر همتایان در فنون عقلی، گردآورنده علوم، استاد روزگاران در علم و ادب و مجتهد زمان خود در ارائه ی آرای مذاهب فقهی گوناگون. او برتر از همه ی پیشوایان و سرکردگان است که هر یک از آنان در فضیلت منحصر به فرد است. وی در آغاز قرن هشتم از همه ی همردیفان خود پیش افتاد و بر دیگران غلبه یافت. به مصر رفت و بعد از آن جابه روم برگشت و در شهر بروسا عهده دار منصب قضاوت شد، فضیلت و برتری او شهرت یافت و همه جا را گرفت، فصل های جدید در اصول شرایع و دیگر کتاب های نوین و جالب و تازه نگاشت. (3)

ص: 276

1-1. الامم لا یقاظ الهمم: 121.

2-2. کفاية المتطلع فی مرویات الشیخ حسن العجیمی - خطّی.

3-3. کتاب اعلام الاخیار من مذهب النعمان المختار - خطّی.

گفتار اول گیسو دراز:

عارف مشهور سید محمد گیسو دراز در تفسیر آیه ی شریفه: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» حدیث «نور» را به این عبارت می آورد: «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم باربعة الاف سنة، ثم ركب الله ذلك في صلب آدم. فلم نزل في شيء واحد حتى افرقنا في صلب عبدالمطلب ففي النبوة وفيه الخلافة». سپس چنین گوید:

بر مبنای همین حدیث است گفته ی شاعر:

انّی و ان كنت ابن آدم صورة\*\*\* فلی فیہ معنی شاهد بأبوتی

- من هر چند از لحاظ صورت پسر آدم هستم، ولی در من از آن معانی است که گواهی می دهد پدر اویم.

کلام خداوند متعال نیز به همین مطلب اشاره دارد که فرمود:

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»

تو در صلب های پدرانت که پیامبر بودند جابه جا می شدی و به شکل آن ها در می آمدی و از فیوضاتشان بهره مند می گشتی. هر یک از پیامبران دارای یک ویژگی مخصوص به خود بودند که دیگران فهم آن را نداشت، به عقل و نیکویی. صفات ویژه یکصد و چهل هزار و چند پیامبر در تو گرد آمده بود، تا آن جا که قلب گرامیت از لطایف و انوار و مشاهده و اسرار مالا مال گردید و جایی برای افزایش و زیادتی برایش نماند.

آن گاه تو را از فراسوی پرده ها برون آوردیم و از اندرون رازها برای تکمیل مکارم اخلاق آشکارت ساختیم. نبوت تاج پیامبران نیکوکار بود. و تو در تابناک آن تاج بودی، ای آقای نیکوکاران. (1)

نویسنده گوید: این بود برخی از بزرگواری های آقا و پیشوای مان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که بر زبان این عارف بزرگ جاری گشته است. همه ی این ها به دلیل حدیث نور برای آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است. از این رو، به مقتضای این

ص: 277

حدیث، شعری که بدان استشهاد شد درباره ی او مصداق پیدا می کند و حضرتش از حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم السلام برتر است.

پس دلالت حدیث نور بر امامت امیرمؤمنان ثابت شده و تقدّم کسانی که از آن حضرت خود را مقدّم ساختند، باطل گشت.

گفتار دوم گیسودراز:

سید محمد گیسودراز در جای دیگر گوید: حدیث: «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة، فلم نزل فی شیئی واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب.» دلالت دارد بر آن که تمام کمالات آدم و نوح و موسی و ابراهیم خلیل علیهم السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منتقل شده است و هیچ چیز آفریده نشد، نه حضرت آدم و نه جهان جز به خاطر آن حضرت.

(1)

نویسنده گوید: حدیث دلالت دارد بر انتقال کمالات آنان به حضرت محمد و حضرت علی علیهما الصلاة والسلام و بر این که آدم و جهان جز به خاطر محمد و علی علیهما السلام خلق نشده اند. هم چنین دلالت دارد بر آن که برترین مخلوقات بعد از حضرت محمد حضرت علی علیه السلام است. بدین ترتیب شبهات کژاندیشان برطرف می شود و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است.

## 5- قسطلانی

شهاب الدین قسطلانی گوید: هنگامی که اراده ی خداوند متعال بر ایجاد آفریدگان و تقدیر رزق آنان تعلق گرفت، حقیقت محمدیه را از انوار صمدیه موجود در حضرت احدیت آشکار کرد... آنگاه خداوند نبوتش را به او اعلام کرد و رسالتش را به او بشارت داد. و این در حالی بود که آدم هنوز بین روح و بدن بود. آن گاه، از آن حضرت چشمه های ارواح بیرون جست و برای موجودات عالم بالا در حالی آشکار گشت که

ص: 278

آن حضرت در دیدگاهی روشن تر و بالاتر از آن بود و برای آنان آبشخوری شیرین تر.

پس آن حضرت جنس عالی است نسبت به همه ی اجناس و بزرگ ترین پدر همه ی موجودات و مردم. (1)

نویسنده گوید: پیامبر برای همه ی موجودات و مردم بزرگ ترین پدر است، بدان جهت که آفرینش نور او پیش از همه ی عوالم بالا و پایین است. حضرت علی علیه السلام هم به خاطر وحدت نور او با نور پیامبر همین سمت را پیدا می کند. لذا هیچ کس نباید از او مقدم شود، زیرا همه ی آفریدگان پیروان اویند. به همین جهت حضرت رسول فرمود:

«یا علی انا و أنت أبوا هذه الأمة»

بوصیری در قصیده ی برده گفته است:

احلّ امّته فی حرز ملّته \*\*\* کاللیث حلّ مع الاشبال فی الاجم

- امّت خود را در پناه دیش جای داد به مانند شیر که با شیر بچگان در بیشه و جنگل جای گرفته باشند.

رومی در شرح این بیت گوید: چگونه چنین نباشد در حالی که رسول خدا امّتی را که به او پاسخ مثبت دادند، در کنف حمایت محکم و دژ استوارش از شریعت حنیفش که تا روز رستاخیز جاویدان است، به سان شیری که در بیشه ی نهایی کمال از مردان و پیروانش به مانند اولاد و شیربچگان نگاه می دارد، چون خداوند متعال فرموده است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (2) و نیز به دلیل کلام آن حضرت که فرمود: «من از خدایم و مؤمنان از من اند» و فرمود: «من و تو - یا علی - دو پدر این امّت می باشیم.» و دلیل برای نیرومندی دین خداوند، آیه ی قرآن است. که فرمود:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (3)

ص: 279

---

1-1. المواهب اللدنیّه بالمنح المحمّدیّه 1: 5. واژه جنس اصطلاحی منطقی است به معنای آن مفهوم کلی که بر حقایق مختلفه صدق می کند.

2-2. حجرات (49): 10.

3-3. تاج الدرّة فی شرح البرده - خطّی. آیه: نساء (4): 141. «خداوند هیچ گاه برای کافران بر مؤمنان راه سلطه ای قرار نداده است.»

نویسنده گوید: پس آیا جایز است که کسی بر آن حضرت سبقت گیرد، در صورتی که حال چنین است؟

## 6- دولت آبادی

ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی حدیث نور را یاد کرده و حاصل معنایش را آورده است. سپس عبارتی دارد بدین مضمون: این نور بار دیگر به رحم فاطمه برگشت، زیرا حسن و حسین از نور خدایند. در حالی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غیر از علی، عموزادگان دیگر و غیر از حضرت فاطمه دختران دیگر داشت. علی و فاطمه نیز غیر از حسن و حسین فرزندان داشتند، ولی پیامبر، این ویژگی را فقط برای حسنین دانست که از نور خدایند، در آن جا که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» (1)

نتیجه آن که اگر به نور خدا تمسک جستید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد.

زیرا هر کس به نور خدا تمسک جوید، هرگز گمراه نخواهد شد.

و این عنایت و توفیقی است از سوی خداوند که هر کسی را بخواهد، به نور خود هدایت خواهد کرد. و این مثال ها را برای مردم می زند. کسانی که از این نور دور باشند و گمراه شوند و از رحمت خدا دور بمانند، در خاموش کردن این نور می کوشند و بر فضایل و مناقب آنان ایراد می گیرند و اعتراض می کنند.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ

ص: 280

---

1-1). نساء (4): 174. ای مردم از سوی پروردگارتان برای شما دلیل روشن و واضحی آمده و نوری آشکار به سوی شما فرستادیم کسانی که به خدا ایمان داشته و به او چنگ بزنند آنان را به زودی در رحمت و فضل خود جای خواهد داد و راهی مستقیم را به آنان نشان خواهد داد.



و اگر همه ی مردم عالم بر خاموش کردن نور خدا مجتمع شوند و به یک دیگر کمک کنند نخواهند توانست... زیرا نسل نیکان تا روز جزا باقی خواهد ماند و مردمانی که به نور ایمان منورند، بر محبت و دوستی آنان اجتماع خواهند کرد، ولی دیگر افراد منکر خواهند بود.

باید دانست که ذات های اینان از نور خدا آفریده شدند و این نور در چهره حضرت فاطمه علیها السلام در پایان هر روز آشکار می گشت و نوری از چهره آن حضرت می درخشید، تا آن جا که از عایشه روایت شده است که گوید: از نور صورت فاطمه در شب های تاریک، من نخ را به سوزن می کردم. و در کتاب «الدرر» آمده است که شبی حسن و حسین از نزد حضرت رسول برگشتند، در حالی که نورشان آن دو را فرا گرفته بود. و ما آن را در جلوه ی نخستین از هدایت هشتم از کتاب هدایة السعداء آوردیم تا معلوم شود که آنان نور خدایند. (2)

نویسنده گوید: این گفتار، از چندین جهت بر مطلوب ما بر طبق حدیث نور، دلالت روشن داد که بر اهل بصیرت و نظر پوشیده نیست. از این گفتار به دست می آید که منکران حدیث نور، همان کسانی هستند که خداوند درباره ی آنان فرموده است:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...» (3)

## 7- همدانی

ابن فارض در قصیده ی مشهور خود گوید:

لها البدر كاس و هي شمس تدیرها \*\*\* هلال و كم یبدو إذا مزجت نجم

- برای او ماه تمام، جامی است. او خورشیدی است که آن را هلال ماه می گرداند و به هنگام

ص: 281

---

1-1) صف (61) 8 می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و خداوند نورش را به پایان خواهد رسانید هر چه کافران را خوش نیاید.

2-2) صف (61) 8

3-3) هدایة السهداء خطی

آمیختن با ستارگان چه خوب آشکار می شود.

عارف بزرگ سید علی همدانی در شرح این بیت عبارتی دارد بدین مضمون:

مقصود شاعر از این عبارات، یا اعیان خارجی است و یا حقایق نفسانی آنان. بر فرض اول، مقصود حقیقت محمدیه است که مظهر انوار الهیه و وعاء حقایق ذوقیه است و مقصود از هلال ماه، علی است که گرداننده جام های محبت خدا است که تشنگان را به سرچشمه وصال می رساند و در حق او آمده است که: «أنا مدینه العلم و علی بابها»

همان گونه که هلال با بدر اختلافی ندارد بلکه جزئی است از ماه تمام، پیشوا و آقای اولیاء نسبت به حضرت رسول که آقای پیامبران است، همان نسبت را دارد، زیرا فرمود: من و علی از یک نوریم. و فرمود: علی از من است و من از اویم.

نکته ی دیگر آن که آمیخته شدن احکام شریعت مصطفویّه به حقایق مرتضویّه، باعث ظهور دیدگاه ها و مشارب ذوقی اعیان اولیا است و کلام رسول خدا در حق آن حضرت که فرمود: «من و تو دو پدر این امت می باشیم» به این مطلب اشاره دارد، زیرا آن حضرت منبع اسرار توحید و مطلع انوار معالم تحقیق است و از چشمه سار هدایتش تمامی اهل کشف و شهود به درجات کمال دست یافته اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«من منذر هستم و علی هادی است.»

به حضرت علی فرمود:

تنها به وسیله ی تو، ای علی هدایت یافتگان هدایت می یابند.

وقتی این راز برای شما آشکار شد، پس بدانید که تمام انوار حقایقی که اولیا به آن دست یافته اند، از چراغ دان ولایت علی کسب نور گروه و جرقه ای از آن به آنان تابیده است و با وجود این امام هدایت گر، پیروی از دیگران، نشانه ی کمی بصیرت و بینش اندک است. (1)

نویسنده گوید: این گفتار به روشنی در راستای حدیث نور، از چندین جهت

ص: 282

1-1. مشارب الاذواق.

## 8- سهروردی

شیخ شهاب الدین، ابوحفص عمر بن محمد سهروردی احادیث فضیلت تقه در دین را نقل می کند، آن گاه می گوید: خداوند متعال، فقه را صفت قلب قرار داده و فرموده است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (1) که هنگام تقه خواهند دانست. چون بدانند عمل خواهند کرد. و چون عمل کنند خواهند شناخت. وقتی که شناختند هدایت خواهند یافت. چرا که هر کس فقیه تر باشد، روح و روانش سریع تر اجابت خواهد کرد و نسبت به دین شناس مطیع تر خواهد بود و از نور یقین بهره بیشتری خواهد برد. پس علم و دانش، بخششی الاهی است برای قلب ها. و معرفت این موهبت الاهی را تشخیص می دهد. هدایت عبارت است از این که دل ها این ها را وجدان کنند. پس معنای این جمله که رسول خدا فرمود: «آن چه که مرا خداوند از هدایت و علم برانگیخت»، آن است که حضرت خبر داده است از این که دل پیامبر، هدایت و علم را یافته و وجدان کرده، پس هدایت گر و هدایت یافته است. و علم آن حضرت وراثتی است که از حضرت آدم ابوالبشر صلوات الله در اوست و با او در هم آمیخته است، از آن هنگام که خداوند اسامی اشیاء را به او آموخت و او را به علم گرامی داشت، در آن جا که فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» (2) پس حضرت آدم علیه السلام به خاطر علم و حکمتی که در وجود او قرار داده شده و ترکیب یافته بود، دارای فهم، هوشیاری، معرفت، مهربانی، لطف، محبت، کینه، شادی، غم، خشنودی، رفاه، خشم و زیرکی بود. سپس اقتضای آن داشت که همه ی این ها را به کار گیرد و برای قلب او بصیرتی قرار داد و به وسیله ی نوری که به او بخشیده شده بود، به سوی خداوند متعال هدایت یافت.

بنابر این پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با آن نور موروثی که بخشش ویژه ی او بود، به سوی

ص: 283

- 
- 1-1) . برای آنان دلهایی است که به وسیله ی آن تقه نمی کنند.
  - 2-2) . علق (96): 5. به انسان آن چه را که نمی دانست آموخت.

امت مبعوث شده است. گفته اند: هنگامی که خداوند سبحان خطاب به آسمان ها و زمین فرمود: «اِثْبَاتًا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (1) سرزمین مکه و محلّ مکه از طرف زمین و نیز آسمانی که در مقابل آن است به نطق درآمده و پاسخ مثبت به خداوند دادند.

عبداللّه بن عباس گفته است: اصل طینت رسول خدا صلی الله علیه و [آله] وسلّم از مرکز زمین است که در مکه قرار دارد. بعضی از دانشمندان گفته اند: این مطلب می رساند که از روی زمین، ذریّه و اولاد حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند و از جایگاه کعبه، زمین گسترده شد. بدین روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصل و ریشه تکوین شد و بقیه موجودات به پیروی و به دنبال آن حضرت پدید آمدند. پیامبر، خود به این مطلب اشاره کرده و فرمودند: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» و در روایتی دیگر: «و آدم بين الروح و الجسد». نیز گفته اند: که بدین جهت حضرتش امّی نامیده شد که مکه امّ القری است و ذره آن حضرت مادر آفرینش است و تربت هر شخصی جایگاه دفن او است. بنابر این می بایست که مدفن آن حضرت شهر مکه باشد، زیرا تربتش از آن جا است، لکن برخی گفته اند که وقتی آب به موج آمد و کف خود را به ساحل افکند، جوهره ی پیامبر را به آنجا افکند که با تربت آن حضرت در مدینه محاذی و برابر بود. لذا رسول خدا مکی و مدنی بود. و دلالت مکه بود با این که تربتش در مدینه است.

اشاره به این مطلب که در باره ی ذره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم، در آن آیه است که خداوند متعال فرموده است:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى .» (2)

در حدیث آمده است که خداوند به پشت آدم دست کشید و ذریّه او را هم چون ذره به در آورد و ذریّه از سر موی آدم هم چون عرق به در آمدند.

ص: 284

---

1-1) . فصلت (41): 11. بیاید از روی میل و به اکراه و ناخواسته، گفتند: به میل خود می آییم.

2-2) . اعراف (7): 172. «و هنگامی که پروردگار تو از فرزندان آدم، از پشت آنان ذریّه شان را گرفت و آنان را بر خویشان شان گواه گرفته و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.»

نیز گفته اند که فرشتگان به پشت آدم دست کشیدند. از این جهت، فعل را به مسبب نسبت داده است. برخی گفته اند: معنای دست کشیدن، احصا و شمارش و اندازه گرفتن است، چنان که وقتی زمین را که اندازه می گیرند، می گویند مسّاحی شد. و این کار در سرزمین نعمان بود که ذره ای است بین مکه و طائف در کنار صحرای عرفات.

خداوند، به آن ذره خطاب کرد و همگان جواب مثبت دادند و «بلی» گفتند.

آن گاه خداوند، این پیمان و قرارداد را در نامه ای سفید نوشته و فرشتگان را بر آن گواه گرفت و حجرالاسود آن را بلعید. ذره ی رسول خدا از روی زمین پاسخ داده بود، در حالی که علم و هدایت در آن به هم آمیخته بود. از این جهت به علم و هدایت موروّثی و وهبی برانگیخته شد.

گفته اند: هنگامی که خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل مأموریت داد که مستی از خاک زمین بردارند، زمین از برداشتن خاک خودداری کرد و مانع شد، تا این که خداوند عزرائیل را فرستاد و او مستی از خاک زمین برداشت. شیطان بر روی زمین با دو پای خود قدم نهاد و برخی از جاهای آن جای پای او شد. نفس از ردّ پای شیطان خلق شد و جایگاه شرور و بدی ها گشت. و جاهایی که پای شیطان به آن جاها نرسید، تربت اصل و ریشه پیامبران و اولیا شد. ذره رسول خدا صلی الله علیه [ و آله ] و سلم همان جایی است که پای ابلیس به آن جا گذاشته نشده و جایی است که نظر خداوند متعال به آنجا افتاده و عزرائیل از آن جا مستی خاک برداشت. لذا هیچ بهره ای از نادانی به آنجا نرسید، بلکه جهل از آن جا کنده شده و بهره ی علم و هدایتش فراوان است. از این جهت، خداوند حضرتش را به علم و هدایت برانگیخت و از دل او به دل های دیگر و از روح و نفس او به جان های دیگر منتقل شد، تناسب در اصل طهارت طینت واقع شد. و با آن آشنایی نخستین، هر یک که مناسبت نزدیک تری به او داشت، به نسبت طهارت طینت، بهره اش در پذیرش آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، بیشتر خواهد بود و دل های صوفیان مناسبت نزدیک تری دارد. لذا بهره ی بیشتری از علم می برند و باطن آنان مانند آنگیر و استخر است. آنان می دانند و عمل می کنند و به سان برکه و استخری

که از آن جا آبیاری و کشت و زرع می شود، آنان بهره های دانش آموختن را با علم و داشتن جمع کرده و به احکام پایه های تقوی و پرهیزگاری بهره ورنند. هنگامی که ارواحشان بدن را ترک می کند، آینه ی دل هایشان به صیقلی که از تقوی به آن ها زده شده است، جلا و تابش می یابد و صورت اشیاء بدان گونه که هستند در آن ها پدیدار می شود، زشتی های دنیا برایشان آشکار می گردد و آن را کنار می نهند. هم چنین زیبایی های آخرت نمایان شده آن ها را می جویند. چون در دنیا زهد ورزیدند، بخش های علوم به باطن آن ها فرو می ریزد و علم درایت به علم وراثت می پیوندد. (1)

نویسنده گوید: این بود گوشه ای و برخی از مقامات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در پی قرب آن حضرت به خداوند متعال و آفرینش نوری آن حضرت پیش از آفرینش کل جهان هستی روی داده است. از آن جا که وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام مقامات و درجاتش همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، هر آن چه را که در حق آن حضرت ثابت شود، همه ی آن ها در باره ی علی علیه السلام نیز ثابت است و به مانند رسول خاتم، از تمام مخلوقات خدا برتر است. لذا تنها اوست که باید بعد از پیامبر، جانشین بر امت باشد. و اثبات همین مطلب، مطلوب ما است.

## 9- ابونعیم اصفهانی

حافظ شهیر و عارف بزرگ ابونعیم اصفهانی چنین گوید:

«اما بعد، پرسیده بودید... گروهی از روایات شهرت یافته درباره ی نبوت و دلایل آن، معجزه و حقایق آن، ویژگی های حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که برانگیخته شده است با روشنی درخشان و شفای سودمند که نیک بختان از او روشنایی گرفته و شهیدان بدان شفا یافته و دوردستان به وسیله ی آن به مقصد رسیده اند. از خداوند متعال کمک می خواهیم. از او توفیق می جویم، و حول و قوه از او می گیریم که او توانای مقتدر است.

و بدانید - خداوند شما را موفق بدارد - آفریدگار حکیم، آفریدگان را پدید آورد

ص: 286

1-1. عوارف المعارف تألیف سهروردی.

با صورت‌ها و گوهرهای گوناگون و مزاج‌ها و دیدگاه‌های متفاوت. اجزایشان در طبیعت و قوه، مختلف و عقل و فهمشان در نظر و اعتبار، متفاوت‌اند. برخی مزاجی دارند که نیازی به طیب و دارو ندارند. برخی از اعتدال متوسطی برخوردارند که نیازمند ابزار و وسایل اندک‌اند. برخی چنان فرو افتاده‌اند که مواد و عناصر گران‌قیمت آنان را پابرجا نمی‌سازد. ارواح نیز به همین گونه‌اند: برخی صاف و پاکیزه و به حکمت آراسته و به دانش و بینش زبور یافته و به آن چه سعیدان و نیکبختانی به آن دست یافته‌اند، حریص و مشتاقند. اما برخی ارواح تیره و کدوری هستند که از معارف و بصیرت‌ها روی گردانیده و هیچ توجهی به عوامل بصیرت‌زا و بینش‌آور ندارند، دست به چیزهای بی‌ارزشی دراز کرده‌اند که فرو افتادگان از آن‌ها لذت می‌برند. برخی نیز ارواح متوسطه‌ای هستند که از آن درجه‌ی والای صفا و پاکیزگی دورند، ولی از وادی هلاکت تیرگی و کوری نجات یافته‌اند.

به دلیل همین تفاوت در اشباح و ارواح، گفته‌ها و حالات با یک دیگر اختلاف دارند. آن جسمی که به ارواح پاکیزه داده شده است، گوهر او همیشه به سوی برگزیدگان روحانی - که ساکنان آسمان‌های برین‌اند - تمایل دارند. اما اشباحی که دارای ارواح تیره و تارند، گوهرشان همیشه متمایل به هم‌آهنگی با فرومایگان و چهارپایان و حیواناتی است که تاریک و تیره‌اند، با توجه به اختلاف پایه و اساس و مزاج‌ها، کسی که از معتدل‌ترین ترتیب و صافترین ترکیب از اجزا و جوارح برخوردار است، به سوی خداپرستی و شایستگی متمایل و برای رستگاری و تلاش و حرکت به سوی آراستگی در جنبش است. چنین کسی به بشارت و انذار الهی اختصاص می‌یابد، مورد توجه و عنایت بزرگواران نیکوکار قرار می‌گیرد و از موهبت و بخشش الهی و نتایج والا و برین برخوردار می‌شود. افراد متوسط به او روی می‌آورند، سخن او را پذیرا می‌شوند و کوردلان تیره بخت از او روی برمی‌گردانند.

این گروه که مقصود مایند، همینان دعوت‌کنندگان و مبلغانند و اینان اولیاء و پیشوایان از پیامبران و رسولانند.»

نویسنده گوید: این گفتار ابونعیم دلالت دارد بر افضلیت پیامبران، زیرا از نظر

خلقت از همه ی آفریدگان برترند و از مزایا و فضایل برین برخوردارند. از آن جا که نور امیرالمؤمنین با نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتحاد دارد و در آفرینش بر خلقت حضرت آدم مقدم است، از این جهت علی علیه السلام هم چون حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه ی پیامبران و دیگر مخلوقات برتر است و آن فضایل برتری های عالی را دارا است. لذا بعد از رسول خدا، از همه ی افراد امت افضل است. پس تقدّم آن سه نفر بر آن حضرت باطل می شود و مطلوب ما همین است.

به ادامه ی سخن ابونعیم بازگردیم: «نبوّت نمایندگی عبد است بین خداوند و بندگان خردمند او. بدین جهت برای همیشه به رسالت و بعثت توصیف می شود. گفته اند:

که نبوّت عبارت است از زدودن سبب های خردمندان در مواردی که عقل آنان در مصالح دین و دنیا کوتاه می آید. لذا همیشه به کلمه «حجّت» و هدایت توصیف می شود تا از طریق هدایت و فهم درست، بیماری جهل و نادانی را برطرف سازد. «نبی» یعنی کسی که خبر دارد که از سوی خداوند، نسبت به آن چه مخصوص به وحی الاهی شده است خبر بدهد.

گفته اند که نبوّت مشتقّ از «نبوّة» است به معنای جایگاه بلندی که از روی زمین بالا آمده و به گونه ای از ارتفاع و بلندی اختصاص یافته است. پیامبر بین خداوند و آفریدگانش نماینده شده و بدین مقام، شرف و موقعیتی رفیع پیدا کرده است. آن ها که نبوّت را از انباء به معنای خبر دادن می گیرند، فرقی بین نبوّت و رسالت نمی نهند.

رسول یعنی مرسل. «فَعُول» به معنای «مُفْعَل» است. ارسال پیامبر، دستور دادن به او است به ابلاغ رسالت و وحی. «وحی» به معنای عجله است. رسول نسبت به آن چه می فهمد، عجله و شتاب دارد. بدین جهت این فهمیدن را وحی گفته اند و در قرآن مجید مراتب و جوهری دارد. یک وحی به پیامبر می رسد و آن در صورتی است که فرشته شفاهاً به او خطاب کند، یا در دل او می افکند. چنان که می فرماید:

«ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل



که مقصود از این آیه خطابی است که فهم آن را به قلب او می افکنند تا آن را خوب فرا گیرد و حفظ کند، اما دیگر مواردی که خطابی در آن نیست، آغاز اعلام و الهام و آگاهی است که بدون سخن و خطاب به موجودی داده می شود، چنان که می فرماید: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» (2) یا «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (3)...

نبوتی که سفارت الاهی است، جز با داشتن ویژگی های چهارگانه ای که خداوند به پیامبران می بخشد تمام نمی شود، همان گونه که زدودن بیماری های عقول، تنها از طریق سالم بودن از آفات چهارگانه ای که باید از آن آفات مصون و محفوظ باشد، انجام می گیرد. نماینده سعادت‌مندی که مواهب چهارگانه را دارد، از آفات چهارگانه سالم است و عاقل و خردمندی که از آفات چهارگانه سالم مانده، دارای مواهب چهارگانه نیست.

مواهب چهارگانه عبارتند از: فضیلت نوعیه، فضیلت اکرامیه، امداد از طریق هدایت، استواری و پای بندی به هنگام لغزش.

آفات چهارگانه ای که اولیای الاهی از آن ها سالمند، عبارتند از: کفرورزی نسبت به خداوند، دروغ بستن به خداوند، نافرمانی نسبت به دستورات الاهی و نادانی نسبت به احکام الاهی.

معنای فضیلت نوعیه آن است که بهترین حالت در رفتار پادشاهان و ستوده ترین دستوراتشان، آن است که از سوی خود نماینده ای نمی فرستند مگر کسی را که در تحمل بار رسالت و وظیفه ی مأموریت خود بهتر از دیگران باشد یعنی کسی که خدمت گزارِ او را به خوبی دانسته و حال و احوال او را از مدّ نظر گذرانده باشند. عقل ها گواهی می دهند که چنین شخصی باید در نظر فرستنده در ابلاغ و ادای رسالت، از هر جهت

ص: 289

---

1-1 . شوری (42): 51. به هیچ بشری نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر به صورت وحی یا از پشت پرده و با اعزام نماینده ای که به اجازه ی او آن چه که می خواهد به او وحی کند.

2-2 . نحل (16): 68. پروردگار به توزنهور عسل وحی کرد.

3-3 . قصص (28): 7. به مادر موسی وحی کردیم.

مورد اطمینان و مطیع و هم آهنگ با او باشد. خداوند عزیز و حکیم برای رسالت انتخاب نمی کند مگر کسی را که از دیگران در تمامی ویژگی های کمال و فضیلت برتری داشته و مزین به تمام آراستگی ها باشد. لذا هیچ پیامبری دیده نشده است که در بدنش آفت و عیبی و یا در عقل و خردش نقصان و کمبودی و یا در نسبش پستی و یا در اخلاقش فرومایگی و رذالتی باشد. به همین مطلب اشاره دارد که می فرماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (1)

فضیلت اکرامیه بدان معنی است که پادشاهان، هنگامی که نماینده ای از سوی خود می فرستند، به هنگام اعزام او، به صورت های مختلف از او تجلیل و احترام می کنند و به گونه ای به او کمک و تأیید می رسانند که دشواری های راه و مأموریتشان را برایشان آسان گردانند و بیش از آن چه در گذشته به آن ها امکانات می داده اند، در این مأموریت به آن ها امکانات می دهند. خداوند رئوف و رحیم نیز هنگامی که برای ابلاغ از سوی خود فرد برتری را برمی گزینند، او را به تقوای دل و ذوق رسا و اخلاق پسندیده و اراده های استوار و حکمت های نافذ امداد می کند. همان گونه که حضرت موسی علیه السلام را مدد رسانید، با گشایشی که در زبانش انجام داد، هارون را در کار او شریک کرد و به کمک او فرستاد، چنان که فرمود: «فَأَرْسَلْنَا مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ...» (2) ... به همین مطلب برمی گردد آن آیه ای که می فرماید: «قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ...» (3)

معنای امداد به هدایت آن است: پادشاهان به هنگامی که برای ابلاغ خبری از سویشان کسی را برمی گزینند که در او نسبت به مأموریتی که به او داده اند کفایت و شایستگی لازم را می بینند، بخشنامه و دستورالعملی که هدایت و ارشاد او را متضمّن باشد همراه او می کنند. چون توجه به این نکته دارند که او انسان است و دارای سرشت آدمی است. خداوند متعال نیز به هنگامی که مأموریت رسالت را به گردن بنده ای از

ص: 290

---

1-1 . انعام (6): 121 . خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

2-2 . قصص (28): 34 . او را به پشتیبانی من بفرست تا مرا تصدیق کند.

3-3 . طه (21): 36 . درخواست تو به اجابت رسید و آن را به تو دادیم.

بندگان خود می نهد، حکمتش اقتضا می کند که او را از سرمایه ارشاد و هدایت خالی نگذارد، چون می داند که علوم کسبی، فقط شناختی ادراکی را به دست می دهد و از مصالح کلی باز می دارد. آیه ی قرآن به همین مطلب اشاره دارد که می فرماید:

«كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» (1) و «لَوْلَا أَنْ تُبَشِّرَكَ لَأَقْدَمْتَ...» (2)

تثقیف به هنگام لغزش یعنی این که هیچ پادشاهی مأموری را برای جلب نظر رعیت به فرمانبرداری از خودش نمی فرستند، مگر این که وقتی او را در حال ابلاغ، متمایل به نظر مردم می بیند، با مشاهده کمترین انحراف و لغزش از او به شدیدترین وجه او را از آن حالت باز می دارد تا موقعیت او را حفظ کند و پایدار و استوارش نگه دارد.

چون به خوبی می داند که اگر او را از اشتباهات و لغزش هایش آگاه نکنند، ممکن است به آن ها خو گیرد و به گمراهی بیفتد. خداوند متعال که نسبت به بندگانش لطف و محبت دارد و اولیاء و دوستانش را یاری و پشتیبانی می کند، نسبت به فرستاده و برگزیده ی خود که بار سنگین نبوت را بر دوش او نهاده از آگاهی و هشدار دریغ نمی ورزد. خطاب خداوند به حضرت نوح علیه السلام به همین مطلب بر می گردد که فرمود:

«فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (3)

هم چنین کلام الاهی به حضرت داوود علیه السلام که فرمود:

«فَأَحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ» (4)

و به حضرت سلیمان:

«وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ» (5)

ص: 291

- 
- 1-1 . فرقان (25): 32. و بدین گونه شد تا دل تو را به وسیله ی آن تثبیت و استوار کنیم.
  - 2-2 . اسراء (17): 74. و اگر ما تو را نگه نمی داشتیم نزدیک بود که تو... .
  - 3-3 . هود (11): 46. از من آن چه را که علم و آگاهی نداری مپرس. من تو را پند می دهم که از نادانان نباشی.
  - 4-4 . ص (38): 22. بین ما به حق و حقیقت حکم کن و زیاده روی نکن.
  - 5-5 . همان: 34. و بر روی تخت او جسدی را انداختیم و بعد از آن او توبه و رجوع کرد.

و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم :

« وَاسْتَقِيمْ كَمَا أَمَرْتِ وَلَا تَتَّبِعِ أَهْوَاءَهُمْ » (1)

«لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ» (2)... «وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ» (3)

این ویژگی های چهارگانه را از طریق تلاش و کوشش نمی توان به دست آورد، زیرا این ها موهبتی الاهی و نشانه ای از عالم بالا است که وابستگی به تدبیر کسی دارد که خلق و امر به دست او است که در زمان مخصوص و مکانی مناسب اظهار کند یعنی جایی که نیازی کلی برای هدایت گمراهان خلق ایجاب می کند. جایگاه این ویژگی ها برتر از آن است که عقل های جزئی بدان راه یابد و یا از طریق کسب و تلاش به دست آید.

قرآن مجید به همین مطلب اشاره می کند، آن جا که می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» (4)

نیز آن جا که از زبان پیامبران بیان می دارد:

«إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (5)

نیز آن جا که فرمود:

ص: 292

- 
- 1-1 . شوری (42): 15. به همان گونه که به تو امر شده است، استقامت کن و از هوی و هوس آنان پیروی مکن.  
2-2 . انفال (8): 68. و اگر نبود کتابی از سوی خداوند که قبلاً معین کرده است...  
3-3 . انعام (6): 35. و هر چند اعراض و پشت کردن آنان بر تو سنگین و سخت است.  
4-4 . آل عمران (3): 179. این چنین نیست که خداوند شما را بر غیب آگاه سازد لکن خداوند از پیامبرانش هر کس را که بخواهد برمی گزیند.  
5-5 . ابراهیم (14): 11. ما جز بشری هم چون شما چیز دیگری نیستیم لکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می گذارد.

«فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرَضَى مِنْ رَسُولٍ» (1) و (2)

نویسنده گوید: این ویژگی های چهارگانه ای که برای پیامبران حاصل می شود، بدان جهت است که آفرینش آنان برتر و والاتر از دیگر مخلوقات است. همه ی این ها برای آقای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل است، زیرا آن حضرت همراه با برترین پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از یک نور آفریده شده است. لذا از همه ی آفریدگان و پیامبران به جز حضرت خاتم النبیین افضل و برتر است پس روا نیست که هیچ کس از او جلو افتد و مقدم بر او شود.

## 10- شاه ولی الله دهلوی

پدر دهلوی چنین گوید: ارواح پاک پیامبران، در نهایت درجه ی صفا و مقام رفیع آفریده شده اند. حکمت الاهی اقتضا کرده است که به خاطر این صفا و بلندی به درجه ی نبوت و پیامبری برسند. ریاست و سرپرستی جهان را به آن ها واگذاشته است.

چنان که فرماید:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (3)

در بین افراد امت، گروهی هستند که ارواحشان نزدیک به ارواح پیامبران آفریده شده و اینان در اصل آفرینش، جانشینان پیامبران در بین امت هاینند. هم چون خورشید که در آینه منعکس می شود ولی در خاک و چوب و سنگ منعکس نمی شود. اینان که خلاصه و عصاره ی امت اند، ویژگی خاصی از نظر روح قدسی دارند. که در دیگران امکان وجودش نیست. قلوب آنان بر آن چه که به دست می آورند، گواهی می دهد که گویا قبلاً به طور اجمال و سر بسته، خود آن حقایق و حیانی را ادراک کرده اند و بعد به طور تفصیل به آن ها وحی می شود. در درجه ی بعد از آن ها افرادی جای می گیرند که

ص: 293

---

1-1. جن (72): 27. بر غیبش کسی را آگاه نمی سازد جز آن کس را که بپسندد که عبارت باشد از پیامبر.

2-2. دلائل النبوة تألیف ابونعیم.

3-3. انعام (6): 124. خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

کمی پایین تر از آنان قرار دارند. به همین ترتیب پایین می رود تا به عوام مردم می رسد.

پس همان گونه که دارنده ی مقام خلافت مخصوصه در ظاهر رییس مسلمین است، می بایست از جهت استعدادات باطنی هم چون صفای باطن و مقام و شخصیت والا نیز از دیگران برتر باشند تا ریاست ظاهریّه ی آنان همراه با ریاست باطنی باشد. (1)

وجوه دلالت این گفتار:

گفتار شاه ولی الله پدر دهلوی دلالت حدیث نور را از چندین جهت آشکار می سازد:

1 - دهلوی گوید: حکمت الاهی اقتضا کرده است که به خاطر این صفا...

نویسنده گوید: با توجه به همین مطلب، امام علی بن ابیطالب علیه السلام شایستگی کامل برای احراز مقام ریاست جهانی را داشته است. زیرا مقتضای حکمت الاهی را به دلیل حدیث «نور» واجد بود. حدیث نور دلالت دارد بر آن که حضرتش از آدم و دیگر پیامبران الاهی غیر از پیامبر اسلام برتر است؛ زیرا به خاطر وحدت نور آن حضرت با نور حضرت خاتم النبیین و برتری مقام ختمیت از همه ی پیامبران گذشته، صفا و رفعت شأن امیرالمؤمنین از دیگران بیش تر است. بنابراین حدیث نور، از جمله ی دلایل روشن بر وجوب واگذاری امامت بعد از پیامبر به وجود مقدس علی علیه السلام است و همین مطلوب و خواسته ما است. از این جهت می گوئیم که مخالفت دهلوی با پدرش و انکار دلالت حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کار عجیب و غریبی است.

2 - دهلوی گوید: «در بین افراد امت گروهی هستند...»

نویسنده گوید: فحوای حدیث نور بر این مطلب دلالت دارد که بعد از رسول اعظم فقط علی بن ابی طالب شایستگی مقام خلافت را دارا است، نه افرادی غیر از او که به این درجه و یا کمترین درجه از این مقامات نرسیده اند.

3 - این عبارت که دهلوی می گوید: «مانند خورشید...» این عبارت ظاهر در این است که جانشینان حضرت رسول می بایست بدان گونه باشند نه هم چون خاک و چوب

ص: 294

و سنگ که اشعه ی خورشید هرگز در آنها منعکس نمی شود.

شکی نیست که حضرت علی علیه السلام در تمام حالات و صفاتش نزدیک ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. بلکه بر طبق حدیث نور، هر دو یکی هستند تا جایی که هیچ یک از پیامبران و مرسلین به این پایه و درجه نمی رسند، تا چه رسد به آنانی که در ذاتشان هیچ یک از صفات حضرت رسول نقشی نبسته و دارای هیچ یک از ویژگی ها و خصال آن حضرت نیستند.

4 - کلام دهلوی که گفت: «اینان که خلاصه و عصاره این امت می باشند...» صریح است در این که می بایست خلفا چیزهایی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته باشند که دیگران نگرفته اند و علی علیه السلام به این درجه ی والا رسیده است (به خاطر حدیث نور). از این جهت خلیفه بلافصل رسول خدا است و خلافت دیگر افرادی که بر او جلو افتاده و او را کنار گذاردند باطل است.

5 - دهلوی گوید: «پس همان گونه که صاحب خلافت مخصوص...»

نویسنده گوید: حدیث نور نیز بر این معنی دلالت دارد و گویای اختصاص این مقام است برای حضرت علی علیه السلام. او در ظاهر و باطن، بعد از رسول خدا ریس امت است و دیگران در این مقام نصیب و بهره ای ندارند. آنان - هر چند بزرگ و عظیم و باشخصیت باشند - حق تقدّم بر او را ندارند، تا چه رسد به کسانی که بر آن حضرت مقدّم شده و به چنین درجه و مقامی نرسیده اند.

### 11- یازدهم - محمد صدر عالم

علاّمه محمد صدر عالم را در این باره گفتاری است طولانی که در مطلوب ما صراحت دارد و منظور را کاملاً می رساند. از این جهت ما تمام عبارات او را در این جا می آوریم:

«ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم و بیهقی همه در کتاب «الدلائل» آورده اند که علی علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد:

ص: 295

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (1) پیامبر مرا فرا خوانده و فرمود:

«یا علی! خداوند به من دستور داده که خویشاوندان نزدیک را هشدار دهم. من از این دستور، احساس دلتنگی و سختی می‌کنم و می‌دانم که اگر آنان را به این امر فرا خوانم، از آنان برخوردهای ناخوش آیندی خواهم دید. از این جهت لب فرو بسته و ساکت ماندم تا این که جبرئیل بر من نازل شده و گفت: «ای محمد! اگر آن چه که بدان مأمور شده ای انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد.» اکنون نانی آماده کن و پاچه ی گوسفندی و کاسه ی شیری در کنارش قرار ده. فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا با آنان سخن گویم و مأموریتم را به آنان ابلاغ کنم».

من دستورات پیامبر را اجرا کردم، آنان را به نزد حضرتش فرا خواندم. در آن روز تعداد آنان چهل نفر با کم و زیادش بود که عموهای پیامبر، جناب ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب در بین آنان بودند. بعد از اجتماع آنان دستور دادند که غذایی را که برایشان ساخته بودم، بیاورم. من آوردم و پیش رویشان گذاشتم. پیامبر، پاره ای از گوشت را گرفت، با دندانش تکه تکه کرد، در اطراف سفره به سوی آنان انداخت و فرمود: بخورید به نام خدا. آنان شروع کردند به خوردن تا این که جز آثار انگشتانشان چیزی باقی نماند. به خدا سوگند به گونه ای می خوردند که به نظر می رسید که هر یک از آنان می توانست همه ی غذاها را بخورد. بعد فرمود که یا علی اینان را سیراب کن. من کاسه را نزد آنان آوردم تا این که همگی از آن نوشیدند، به گونه ای که هر یک از آن ها می توانست همه کاسه را بیاشامد. همین که پیامبر خواست سخن گوید، ابولهب پیشی گرفت و گفت: «همراهتان شما را سحر کرد». افراد پراکنده شدند و آن جناب با آنان سخنی نگفت، فردای آن روز فرمود:

«یا علی! این مرد (ابولهب) از من جلو افتاده و کلماتی را گفت که شنیدی. در نتیجه پیش از آن که من سخن گویم افراد پراکنده شدند. مجدداً همان

ص: 296



برنامه دیروز را اجرا کن. همان غذا و آشامیدنی را آماده ساز و آن ها را دعوت کن.»

من دستورات آن گرامی را اجرا کردم، طعام و غذا را آماده ساختم، آنان را فرا خواندم و غذا را جلو آن ها گذاشتم. پیامبر نیز همان کار دیروز را تکرار کرد و آنان نیز خوردند و آشامیدند تا سیر شدند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سخن درآمد و فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من در بین اعراب، جوانی را نمی شناسم که بهتر از آن چه من به شما داده ام، برای شما آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خداوند به من دستور داده که شما را به سوی او فرا خوانم. کدام یک از شما مرا در این امر کمک می کند؟»

من - در حالی که از همه ی آن ها کم سنّ و سال تر بودم و قد و قامت از آنان کوچکتر و جثّه ام ضعیف تر بود - عرض کردم: ای پیامبر خدا! من پشتیبان و یاور شما در این امر خواهم بود. پیامبر گردن مرا گرفت و فرمود:

«این برادر و جانشین و وصیّ من است در بین شما. از او گوش دهید و فرمانش را اطاعت کنید.»

آنان از جا حرکت کردند، به ابوطالب می خندیدند و می گفتند: به تو دستور داد که گوش به فرمان علی باشی و از او اطاعت کنی.

ابن جریر از علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب! من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام.

خداوند به من دستور داده است که مردم را به سوی او فرا خوانم. کدام یک از شما در این کار مرا کمک می کند که در پی آن، برادر و وصیّ و جانشین من در بین شما باشد؟»

همگی از اطراف آن جناب پراکنده شدند. من گفتم: ای پیامبر خدا من یاور و وزیر شما در این مأموریت هستم. حضرتش گردن مرا گرفت و فرمود:

«این است برادر من، وصیّ من و جانشین من. به او گوش دهید و از او اطاعت کنید.»

احمد و ابن جریر و ضیاء روایت کرده اند که به حضرت علی علیه السلام گفتند: چگونه

شد که تو وارث پسرعمویت شدی ولی وارث عمویت نشدی؟! فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه ی فرزندان عبدالمطلب را که همگی یک تنه گوسفند را با یک مشک آب می خوردند فرا خواند و برایشان مختصری نان تهیه کرد. آنان از آن نان خوردند تا سیر شدند، اما آن غذا همان طور به جای خود باقی ماند به گونه ای که گویا دستی به او نرسیده و کسی از آن چیزی نخورده و نیاشامیده است. پیامبر فرمود:

«ای پسران عبدالمطلب! من به سوی شما به طور خاص و به سوی مردم به طور عمومی مبعوث شده ام. شما نشانه و آیات مرا دیده اید، کدام یک از شما با من بیعت می کند بر آن که برادر و همدم و وارث من باشد؟»

هیچ کس پاسخ مثبت نداد و به سوی او حرکت نکرد. من از جا حرکت کردم، در حالی که از همه ی آن ها کوچکتر بودم. فرمود: بنشین، بعد سه مرتبه سخنان خود را تکرار کرد. در هر سه مرتبه من از جا برمی خاستم و به من می فرمود: بنشین. در مرتبه ی سوم دستش را بر دست من زد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: بدین صورت من وارث پسرعمویم شدم.

تفسیری ارزشمند که ذوق صحیح بدان راه می یابد:

بدان که برادری عبارت است از همراهی وجودی در مرتبه ی اول و همراهی شهودی و دیداری در مرتبه ی دوم. وصایت عبارت است از تحقق یافتن بدانچه وصیت کننده بدان متحقق است، از نظر علم و حال و مقام و معرفت. وزارت، پذیرش مسؤولیت و بار تکلیفی است که وزیر گیرنده آن بار را بر دوش دارد. وراثت یعنی به دست آوردن چیزی که مورث آن را به دست آورده است، نه از راه تلاش و کسب، بلکه به مناسبت استعداد و قرارداد. خلافت عبارت است از ایستادن در جای آن کسی که جانشین گمارده به عنوان جایگزینی.

تحقیقی شایسته:

بدان که وصایت و اخوت و دیگر فضائلی که ذکر شد، حکمتی پیچیده و رازی ژرف است در اصل و ریشه وجود و هستی که به وسیله ی وجدان روشن و ذوق صحیح آشکار می شود.

توضیح آن است که مقام وجوب، و خدایی چون با فیض اقدس خود (1) صورت های علمی را در مقام علم خود افاضه فرمود، نخستین صورتی که در آن مقام مورد فیض الاهی قرار گرفت، عین محمّدیّه و حقیقت آن حضرت بود که جمیع حقایق ممکنات و اعیان آن را در بر گرفته است که وساطت بزرگ بین مقام وجوب و امکان را دارا بود. آن گاه با ثبوت علمی به خاطر وساطت و همراهی عین علوی که تمام حقایق انبیاء و مرسلین و دیگران را جامع است واجد آن فیض شد و از او به دیگر اعیان موجودات رسید. و به همین گونه در این مقام به فیض مقدس به اعیان خارجی موجودات افاضه فرمود که نخستین موجود در مقام روحانی، روح محمّدی بود و بعد از آن روح علوی. بعد از این مرحله، هنگامی که خداوند «هبا» (2) را پدید آورد، نخستین چیزی که از آن آشکار شد، حقیقت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و روح آن حضرت پیش از دیگر حقایق و ارواح بود. در آن حال، روح علوی نزدیکترین روح به آن حضرت بود.

لذا به همراه آن و مقارن ظهور آن حضرت پدید آمد.

سپس آن حقیقت محمّدیّه و آن صورت هبائیّه آمادگی یافت و روی آورد تا با جلوه ی اعظم الاهی که خلق بدان هدایت یابند و به آن پناهنده شوند، منطبق و همراه شود، آن جلوه عبارت است از تجلّی الاهی به حسب جمع شدن اسماء الاهی در اسم «الرحیم الهادی». این اسم شریف به احدیت همه ی اسما، در صورت نور اعظم تجلّی یافت و با آن صورت هبائیّه منطبق شد و بدان تحقّق و جوهریت یافت. بعد آن نور بر کسانی که نزدیکتر به آن حضرت بودند، گسترش یافت و همین سان پیش رفت.

ص: 299

- 
- 1-1) . عرفا برای خداوند، سه مقام قائلند و خداوند را در سه رتبه و مقام مدّعی شهودند: اوّل مقام کتر مخفی، دوم مقام تجلّی بر اسماء و اعیان ثابته که آن را فیض اقدس می نامند و سوم مقام تجلّی بر اعیان موجودات خارجی که آن را فیض مقدس می گویند. در این قسمت، جناب محمّد صدر عالم مرتبه خلقت حضرت خاتم النبیین را با آن اصطلاحات توجیه کرده است. (مترجم)
- 2-2) . هبا یا ذره هبا: کوچکترین ذره ی عالم ماده است که مبدأ و آغاز خلقت عالم مادی و اجسام به حساب می آید. (مترجم)

نزدیک ترین مردم به آن حضرت در آن «هبا»، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. بدین جهت آن حضرت جامع حقایق انبیاء و مرسلین و اسرار متقدمین و متأخرین است و برادر و وصی و خلیفه و وارث و وزیر و ولی مؤمنان و سرپرست آنان و کمک کننده به همه ی رسولان و پیامبران و اولیاء اولین و آخرین با مدد آن حضرت که نور اعظم از آن ناشی شده است.

مؤید گفتار، روایتی است که احمد در کتاب «مناقب» از سلمان فارسی روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«من و علی نوری بودیم در پیشگاه خداوند متعال، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. هنگامی که آدم علیه السلام را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی از آن من هستم و جزء دیگر علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

هم چنین در تأیید این بحث کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می آوریم که فرمود:

«یا علی تو در پنهانی با تمام پیامبران بودی و به صورت آشکارا با من هستی.»

سرور و تکیه گاه و جدّ بزرگوار من که خداوند صمد را به یکتایی پذیرا است، شیخ ابوالرضا محمّد در شرح این حدیث گوید: آری او از پیش کسوتان اولیای خدا است، و آنان کسانی هستند که روحشان پیش از آمدن به این دنیا متجسم شده و قبل از آن که به بدن عنصری تعلق گیرد و منصرف در آن شوند و تدبیر کنند، در امور این عالم متصرف هستند.

آن گاه می گوید: داستان دشت ارزن این گفتار را تأیید می کند. این داستان طولانی است که این موضع مناسب با ذکر آن نیست و یادآوری آن، مطلب را به درازا می کشد. کسانی که طالب آگاهی از آند به کتاب «الملفوظات القدسیه الرضاییه» که از مؤلفات من است، مراجعه کنند. مؤید دیگر برای گفتارم، روایتی است که از حضرت علی علیه السلام رسیده است که فرمود:

«من علی هستم و او علی است و من به همه چیز آگاه هستم. منم آن کسی که کلیدهای عالم غیب در نزد من است که بعد از حضرت محمّد، کسی غیر از من هیچ کس آن را نمی داند. من قلب خدا، دست خدا، جنب الله، لوح محفوظ،

ذوالقرنین، نوح نخست، ابراهیم خلیل، موسای کلیم هستیم. من اول و آخر، ظاهر و باطن، روح الارواح، روح الاشباح، خازن نبوت، وجه الله، ترجمان وحی خدایم.» انتهى.

آن گاه باید دانست که منشأ این تحقیق، آن است که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شهر من قدم گذاشت و به کاخ سلطانی روی آورد و با اصحابش وارد آن کاخ شد. هر یک از اصحاب که نسبت به کسی از مردم شهر معرفت و مودتی داشت، وارد خانه ی او شد تا این که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خانه ی من وارد شد. بر روی بام خانه ام نشست. من به پشت بام رفتم و پشت سر آن حضرت برای خدمت به او ایستادم. آن جناب قدری درنگ کرد و به پا خاست و به من فرمود: به آسمان بنگر. من در وسط آسمان، ماه کاملی دیدم که تمام عالم را نورانی کرده بود.

علی مرتضی فرمود: این ماه تمام، چهره ی حقیقت محمدیه است. در این هنگام ماه دو نیم شد. نیمی در آسمان باقی ماند و بلافاصله بدر تمام شد، به طوری که گویا اصلاً نصف نشده و نیم دیگر وارد سینه ی آن حضرت شد در حالی که من به آن نگاه می کردم که به تدریج سریعاً ماه کامل شد. علی علیه السلام فرمود: نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدین گونه است. بعد با مهربانی و لطف هر چه تمام تر فرمود: و همین گونه است نسبت تو با من. به ماه نگاه کن، من به آن نگاه کردم. دیدم ماهش دو نیم شد: نیم اول در سینه ی حضرت ماند و ماه تمام شد، به طوری که گویا اصلاً نصف نشده است. و نصف دیگر به سینه ی من وارد شد. حضرت با محبت هر چه تمام تر به من نگاه کرد و فرمود:

نیمه ی تو به زودی کامل می شود، لکن به تدریج یکی بعد از دیگری، بعد حضرت علی وارد خانه ی من شد. من دست به گردن ایشان انداخته و شروع کردم به گفتن این کلمات: تو آقا و امام منی، تو حجت و برهان منی، تو اسلام و ایمان منی، تو عرفان و وجدان منی، تو ذات و صفات منی، تو حقیقت و رسم و نشان منی، تو اخلاق و اسرار منی، بعد این سرّی را که من نوشتم بر من مکشوف شد. سپاس جاودانه خداوند را، سپاسی که جز علم الاهی پایانی برایش نیست... و چیزی با او برابری نمی کند غیر از مشیت و خواست او و پاداشی برای گوینده اش نباشد جز رضایت و خشنودی او.

شیخ اکبر محی الدین ابن عربی به برخی از این تحقیقات تصریح کرده است و من صلاح در این دیدم که عین عبارات او را در این جا بیاورم و بدان شاهد گیرم:

شیخ در باب ششم از کتاب «الفتوحات المکیّه» گوید: هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود عالم را آشکار کند به همان گونه که در علم او گذشته بود، عالم را از آن اراده مقدّسه اش جدا ساخت و یکی از تجلّیات تنزیه را به حقیقت کلّیه زد. از آن «هبا» پدید آمد. به میزان قرب و نزدیکی که به آن داشتند، از آن نور قبول کردند، همان گونه که زوایای خانه نور چراغ را می پذیرند که به میزان نزدیکی اش به آن نور، درخشش و روشنی آن بیشتر است. در پذیرش نور حقیقت محمّدیّه هیچ کس نزدیک تر از او نبود.

لذا از تمامی موجوداتی که در آن هباء هستند، پذیرش آن نور بیشتر است. بدین روی، آن حضرت مبدأ ظهور عالم و نخستین موجود است.

شیخ محی الدین گوید: نزدیک ترین مردم به اودر آن «هباء»، علی بن ابی طالب است که پیشوای همه ی جهان و جامع اسرار همه ی پیامبران است. پایان عبارتی که در کتاب «الیواقیت و الجواهر» به نقل از کتاب «الفتوحات المکیّه» محی الدین آمده است.

این تحقیق رابه خوبی نگاه دارید که در کشف هر فضیلت و منقبتی در گذشته و آینده مفید است *إن شاء الله*، زیرا آن اصل و ریشه ی هر منقبتی است. و خداوند، داناترین است. (1)

ص: 302

امیرالمؤمنین علیه السلام

### 1 - دهلوی گوید:

زیرا شریک بودن آقای ما حضرت امیر در نور نبوی، مستلزم امامت آن حضرت

بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست.

در پاسخ می گویم: نفی این ملازمه، انکاری است رسوا که جناب دهلوی انجام داده؛ زیرا جزئیت نور علوی از نور نبوی و جلوتر بودن در آفرینش از حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم السلام چنان است که برتری و افضلیت او را به روشنی نشان می دهد، چنان که صریح کلام محققان اهل سنت است، که از نظر خوانندگان گرامی گذشت. پس برتری آن حضرت نسبت به سه خلیفه، از بدیهیات قطعی است. و این مطلب برای اثبات امامت بلافصل آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافی است. گفتار پدر دهلوی و تصریحات ابن تیمیّه و دیگر بزرگان اهل سنت نیز بر این مطلب دلالت دارد.

باید دانست که تعبیر «اشتراک» در نور، در عبارت دهلوی چندان روشن نیست.

گویا وی می خواهد این دو نور را از یکدیگر جدا کند و بگوید نور آن حضرت از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کمتر است. لکن دیدیم که احادیث وارده دلالت بر آن دارد که نور نخستینی که قبل از هر چیزی آفریده شد، نور واحدی بود و پیوسته به همین صورت واحد در اصلاّب و ارحام در حال انتقال بود تا این که در صلب عبدالمطلب رضی الله عنه دونیم شد. لفظ «نصف» در تساوی بین دو نور صراحت دارد و مناصفه ای که در روایات آمده،

با مشارکتی که در عبارت دهلوی آمده تفاوت بسیاری دارد.

بدین جهت می‌بایست روایاتی را که لفظ «نصف» در آنها نیامده، بر این معنی حمل کنیم. آن روایاتی که کلمه «جزء» را آورده، از این که بر معنای نصف حمل شود مشکلی ندارد. بلکه معنای متبادر از کلمه ی «جزئین» همان دو جزء متساوی است.

بعلاوه بر فرض که بپذیریم که نور آن حضرت از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کمتر است، باز هم افضلیت آن حضرت را از دیگر مخلوقات ثابت می‌کند، تا چه رسد به کسانی که پیش از اظهار اسلام، کافر بوده و از آن نور محروم بودند؟!

## 2 - دهلوی گوید:

پس بر آن کس که مدعی خلافت و امامت بلافصل است، لازم است که به گونه ای

این ملازمه را اثبات کند که قابل منع نباشد.

در پاسخ می‌گوییم: مابه توفیق الاهی این مطلب رابه گونه ای اثبات کرده ایم که هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد؛ زیرا تساوی نور وصی بانور نبی و تقدّم بر دیگران، دلیلی روشن بر خلافت بلافصل است. انکار و عدم پذیرش این مطلب، جز از یاوه سرایان و معاندان فرومایه برنمی‌خیزد و غبار گردی بر چهره ی تابناک این نور درخشنده نمی‌نشانند. پس کسی منکر این حقیقت نیست جز افرادی که هیچ‌گاه نخواستند به پژوهش در لابلای آثار و تحقیقات پردازند و هرگز به تصریحات استوانه های بزرگوار از اهل علم، دیده ای ندوخته و در ژرفای دریای نوشته های اندیشمندان فرو نرفته اند.

## 3 - دهلوی گوید: آسان تر از اثبات این مطلب، خرط القتاد است.

(1)

در پاسخ می‌گوییم: خرط القتاد را آسان تر از اثبات این اندیشه استوار و عقیده ی صحیح و روشن دانستن، جز از افراد معاند و لجاج باز و کج اندیش صادر نمی‌شود. افرادی

ص: 304

---

1-1). خرط القتاد خرط، دست کشیدن و تراشکاری، قتاد، درخت پر خار. اصطلاح «دونه خرط القتاد» یعنی این که آسان تر از آن، دست کشیدن و تراشیدن درخت پر خار است. ضرب المثلی است برای مشکل بودن یک کار. (مترجم)



چنین می پندارند که از راه راست منحرف نشده، در وادی گمراهی و تعصّب افتاده، نقادی و جواهریابی را با سرگردانی و گمراهی یکی گرفته اند.

#### 4 - دهلوی گوید: در نزدیکی نسب حضرت امیر با پیامبر سخنی نیست.

در پاسخ می گویم: مفاد حدیث نور را فقط در قرب نسبی و خویشاوندی با رسول خدا دانستن، انحرافی عقیدتی بی سابقه است، گرچه اعترافی ضمنی به صحّت حدیث نور است. چنین گوینده ای، آشکارا ادّعاهای گذشته خود را که حدیث نور را باطل می پنداشت رد می کند. چنان که تکذیبی است نسبت به ادّعای ابن جوزی و کابلی و قاضی هندی که ساختگی و جعلی بودن حدیث نور را ادّعا کرده اند. آری چنین است که نیرنگ زشت، دامن اهل خود را می گیرد.

دهلوی خویشاوندی و قرب نسبی حضرت علی را به رسول خدا اقرار کرده است. این کلام، ردّ گفتار عمر بن الخطاب است که اخوّت و برادری امیرالمؤمنین را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انکار کرد.

ابن قتیبه گوید: ابوبکر خبردار شد که عدّه ای که از بیعت کردن با او خودداری کرده اند، در نزد علی علیه السلام جمع شده اند، عمر بن خطاب را به سوی آنان فرستاد. او به در خانه ی علی آمده آنان را صدا زد، اما آنان بیرون نیامدند. عمر دستور داد هیزم بیاورند.

گفت: سوگند به آن کسی که جان عمر در دست او است، یا بیرون آید و یا خانه را بر روی همه ی کسانی که در آن به سر می برند آتش خواهم زد، به او گفته شد: ای ابو حفص! فاطمه در این خانه است.

گفت: باشد.

آنان از خانه ی علی (علیه السلام) بیرون آمده و همگی به جز آن جناب علیه السلام بیعت کردند.

پنداشت که حضرت فرمود: سوگند یاد کرده ام که خارج نشوم و جامه ام را از تن بیرون نیاورم تا این که قرآن را گرد آورم. فاطمه بر در خانه اش ایستاده و فرمود: من با مردمی که به بدترین گونه با من برخورد کردند، عهد و پیمانی ندارم. جنازه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رها کرده و کارتان را در بین خود انجام دادید و از ما نظر نخواستید و حقّی برای ما قائل نشدید... .

ص: 305

عمر نزد ابوبکر آمده و به او گفت: آیا از این کسی که از بیعت کردن با تو خودداری می کند، نمی خواهی بیعت بگیری؟

ابوبکر گفت: ای قنفذ (او غلام ابوبکر بود) برو و علی را فراخوان. قنفذ نزد علی رفت. حضرت به او گفت: تو چه می خواهی؟ گفت: خلیفه ی رسول خدا تو را فرا می خواند، حضرت فرمود: چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بستید، قنفذ برگشت و مأموریتش را ابلاغ کرد، عمر مدّت زیادی گریست. آن گاه به ابوبکر گفت: آیا این فرد متخلف از بیعت را به بیعت کردن وادار نمی کنی؟ ابوبکر به قنفذ گفت: به سوی او برگرد و بگو: امیرالمؤمنین تو را فرا می خواهد تا بیعت کنی. قنفذ نزد حضرت آمده و مأموریتش را به حضرت گفت. علی علیه السلام صدایش را بلند کرده و گفت: سبحان الله! چیزی را مدعی شده که ربطی به او ندارد. قنفذ برگشت و پیغام را رسانید. مدّتی طولانی گریست. سپس عمر از جا حرکت کرده و به همراه گروهی به راه افتاد تا این که به در خانه فاطمه رسید و در خانه را کوبید. وقتی فاطمه صداهای آنان را شنید، با صدای بلند گریست و گفت: ای رسول خدا! بعد از تو، من از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چه ها دیدم! وقتی مردم صدای گریه ی حضرت زهرا را شنیدند، گریه کنان برگشتند، دلهایشان می خواست پاره پاره شود و جگرهایشان در حال انفجار بود. عمر به همراه عده ای ایستاد. علی را از خانه بیرون کشیده و نزد ابوبکر آورد و به او گفتند: بیعت کن. حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم، چه می شود؟ گفتند: در این صورت سوگند به آن خداوندی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. حضرت فرمود: بنابراین بنده ی خدا و برادر رسولش را می کشید.

عمر گفت: بنده ی خدا، آری. ولی برادر رسول خدا، نه. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت. عمر به او گفت: آیا در این باره دستوری صادر نمی کنی؟ گفت: تا وقتی که فاطمه در کنار او است او را به چیزی وادار نمی کنم. حضرت علی کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و فریاد می زد و می گریست و می گفت: «یا بنی امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی» (1) «(2)

ص: 306

- 
- 1-1 . اعراف (7): 150. ای پسر مادرم! مردم مرا ضعیف گمارده و نزدیک بود که مرا بکشند. این گفتاری است که هارون برادر موسی علیهما السلام در پاسخ آن حضرت گفت، به هنگامی که موسی از او پرسید: چه شد که مردم به دنبال پرستش گوساله رفتند.
- 2-2 . الامامة و السياسة، تحت عنوان «بیعت علی بن ابی طالب چگونه بود» ص 12

### اشاره

دهلوی گوید: سخن در ملازمه ی نزدیکی نسبی است با امامت بلافصل

در پاسخ می گویم: استدلال به نزدیکی نسب امیرالمؤمنین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلافت آن حضرت، بدون شک و شبهه صحیح و در نهایت متانت است. وجوهی که بر صحت استدلال به این امر دلالت دارد و بطلان تشکیلات دهلوی را ثابت می کند، فراوان است. برخی از آن وجوه چنین است:

### 1 - احادیث اصطفاء و گزینش بنی هاشم

#### اشاره

احادیث فراوانی می رساند که خداوند، بنی هاشم را از میان تمام آفریدگانش برگزیده و آنان از دیگران برترند. امیرالمؤمنین علیه السلام از بنی هاشم بود، بلکه بعد از پیامبر، بالاجمال از همگان برتر بود. آن حضرت از سه نفری که از بنی هاشم نبودند، برتر بود.

کسی که در بنی هاشم از همگان افضل است، چگونه جایز است کسی بر او مقدم شود؟ اینک برخی از نصوص احادیث اصطفاء که بدان اشاره شد، با برخی از مطالب وابسته به آن نقل می شود.

یکم - مسلم از ابوعمار شداد از واثله بن اسقع که می گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود:

«خداوند عزوجل، کنانه را از فرزندان اسماعیل علیه الصلاة والسلام برگزید و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش بنی هاشم را و مرا از بنی هاشم برگزید.» (1)

نوی در شرح این حدیث گوید: اصحاب ما به این حدیث استدلال می کنند بر این که افراد غیر قریش، کفو و همتای قریش نیستند و افراد غیر بنی هاشم کفو و همتا ندارند جز فرزندان بنی المطلب، زیرا آنان و بنی هاشم همگی یک قبیله اند، چنان که در حدیث صحیح به آن تصریح شده است. والله اعلم. (2)

دوم - ترمذی از واثله بن اسقع روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند از فرزندان ابراهیم اسماعیل را، و از فرزندان اسماعیل بن کنانه را، و از بنی کنانه قریش را، و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا برگزید.

ابوعیسی (ترمذی) گوید: این حدیث حسن و صحیح است.

ترمذی از عبّاس بن عبدالمطلب روایت کند که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم که قریش نشسته بودند و از حسب و نسب خود بین خود سخن می گفتند. آنان مثال تو را هم چون درخت خرمایی بر روی بلندایی از زمین قرار دادند. حضرت فرمود:

«خداوند خلق را آفرید و مرا از بهترین گروه های آنان قرار داد. و همین گونه بهترین ها را برگزید و مرا از بهترین قبایل قرار داد. و بعد بهترین خانواده ها را برگزید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد. سپس بهترین خانه را برگزید و مرا در بهترین خانه قرار داد. پس من بهترین شخص و از بهترین خانواده هایشان هستم.»

ترمذی گوید: این حدیث، حدیثی حسن است... (3)

سوم - ابن اثیر همین روایت مسلم و ترمذی را همراه با روایات دیگری در

ص: 308

1-1. صحیح مسلم 2: 203.

2-2. المنهاج فی شرح مسلم 15: 36.

3-3. صحیح ترمذی 5: 583-584.

چهارم - واقدی گفت وگویی عمروعاص را با قسطنطین روایت کرده است. در آن گفت وگو چنین آمده است: خداوند عزوجل برای پیامبر ما، انساب را از صلب حضرت آدم برگزید تا این که از صلب پدرش جناب عبدالله بیرون آمد. پس بهترین مردم را از فرزندان اسماعیل قرار داد. او به اسماعیل الهام فرمود تا به زبان عربی سخن گوید و اسحاق را به همان زبان پدرش واگذاشت. عرب، از اسماعیل پدید آمد. آن گاه بهترین عرب را کنانه قرار داد و بهترین نسل از کنانه را قریش و بهترین خاندان را از قریش را بنی هاشم قرار داد و بهترین خانواده از بنی هاشم، فرزندان عبدالمطلب را و بهترین فرد از فرزندان عبدالمطلب را پیامبر ما را قرار داد. او را به رسالت برانگیخت و پیامبر قرارش داد... جبرئیل بر او وحی فرو آورد و گفت: باختر و خاور را گردش کردم و از تو برتر نیافتم ای محمد.

راوی گوید: موی بر اندام آن مردم راست شد، اندامشان به هنگام یاد و نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خضوع و فروتنی افتاد و دل‌هایشان نرم شد. به هنگامی که قسطنطین سخنان عمروعاص را گوش می داد، هیبت و عظمت حضرت بر دلش نشست و به او گفت: در گفتارت راست می گویی. پیامبران همه این چنینند که از بزرگان خانواده های قوم و قبیله شان مبعوث می شوند. (2)

پنجم - ابن سعد حدیث واثقه بن اسقع را روایت کرده و سپس می گوید: ابوضمره مدینی از انس بن عیاض لیشی از جعفر بن محمد بن علی از پدرش محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند زمین را دو نیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد. بعد آن نیمه را بر سه بخش تقسیم کرد و من در بهترین قسمت از آن سه بخش بودم.

سپس عرب را از مردم برگزید و قریش را از عرب و بنی هاشم را از قریش و بنی عبدالمطلب را از بنی هاشم، مرا از بنی عبدالمطلب برگزید.»

ص: 309

1-1. جامع الاصول 9: 396.

2-2. فتوح الشام 2: 41.

از محمد بن علی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند عرب را برگزید و از آنان کنانه و یا نصر بن کنانه را، سپس از آنان قریش را و از آنان بنی هاشم و سپس مرا از بنی هاشم انتخاب کرد.»

عبدالله بن عبید بن عمیر گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

« خداوند عرب را برگزید و کنانه را از عرب و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش و مرا از بنی هاشم انتخاب کرد.» (1)

ششم حافظ ابونعیم فصل دوم از کتابش را در بیان فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاکی زادگاه و حسب و نسب و دیگر مطالب از این گونه اختصاص داده است. (2)

وی در این باب احادیث فراوانی با اسناد پیوسته آورده است. ما برخی از احادیث آن را بدون ذکر سند در این جا می آوریم:

«... من از نکاح و ازدواج پدید آمدم و از همان زمان حضرت آدم تا هنگام ولادت از پدر و مادرم، هیچ گاه از زنا و رابطه ی نامشروع زاییده نشدم.

هیچ گاه، از زنا و روابط نامشروع دوران نامشروع دوران جاهلیت چیزی به من نرسید.»

«... بهترین عرب مضر، بهترین فرد مضر، فرزندان عبد مناف، بهترین فرزندان عبد مناف، بنی هاشم و بهترین فرد بنی هاشم، فرزندان عبدالمطلب هستند. خداوند از آن هنگام که آدم را آفرید هیچ گاه به دو بخش تقسیم نکرد مگر این که همواره من در بهترین بخش از آن دو گروه بودم.»

«... خداوند متعال خلق را به دو نیمه تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن دو قرار داد و بعد دو نیمه را به سه بخش تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش از آن سه گروه قرار داد. بعد آن سه بخش را به صورت قبایل درآورد و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد. آن گاه قبایل را به صورت خانواده درآورد و مرا در بهترین خانواده ها و این است فرمایش خداوند متعال که فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...» (3).

ص: 310

1-1 . الطبقات الكبرى 1: 20-21.

2-2 . دلائل النبوة تأليف ابونعيم.

3-3 . احزاب (33): 33.

«... آن گاه از بین آفریدگان، بنی آدم و از بنی آدم، عرب را، و از عرب، مضر را و از مضر قریش و از قریش بنی هاشم و از بنی هاشم مرا برگزید و من برگزیده ای به سوی انتخاب شده ای هستم.»

هفتم - قاضی عیاض گوید: «و اما شرافت نسب و والایی شهر و دیار زادگاه حضرتش، نیازی به دلیل و برهان ندارد. گفتاری مشکل و یا سخنی پنهان نیست، زیرا پیامبر، نتیجه و برگزیده بنی هاشم و برترین عصاره و سلاله قریش و مغز و مرکز آن است، برترین و گرامی ترین فرد عرب و از طرف پدر، عزیزترین آنان و از اهالی شهر مکه است که ارزشمندترین شهرهای خداوند بر بندگان او است.»

در این فصل و فصول دیگر، احادیث چندی هم چون حدیث «واثله» و برخی از احادیث گذشته را با اسناد به روایان آورده است. (1)

هشتم - حافظ گنجی با سند خود، حدیث «واثله» را از مسلم و ترمذی نقل کرده و چنین گفته است: پیامبر فرمود: «اصطفی» یعنی اختیار کرد و برگزید. این معنی را گروهی از مفسران در ذیل آیه ی شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (2) ذکر کرده اند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» (3) پس ثابت شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که راستگو و درست گفتار است، از سوی خداوند متعال خبر داده است که خداوند، بنی هاشم را بر دیگر قبایل قریش برتری داده و آنان را برگزیده است.

مؤید این گفتار، روایتی است که عبدالله بن احمد بن حنبل در شمار احادیثی که زیاده بر پدرش در مناقب و فضایل حضرت علی علیه السلام گرد آورده، نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام می فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای گروه بنی هاشم! سوگند به آن کسی که مرا به راستی برانگیخت، اگر

ص: 311

1-1. الشفاء: 62.

2-2. آل عمران (3): 33.

3-3. ق (50): 37. در این داستان، یادآوری است برای کسی که قلب داشته باشد و گوش فرا دهد و آگاه باشد.

حقیقه‌ی در بهشت را بگیرم، جز شما به کسی آغاز نخواهم کرد.»

اگر این روایت به سان خورشید نمی درخشید، او در کتاب و نوشته‌های پدرش وارد نمی کرد. (1)

نهم - حافظ محب‌الدین طبری برخی از این احادیث را تحت عنوان «اصطفای اهل بیت» و «این که اهل بیت بهترین آفریدگانند» آورده است. (2)

دهم - متقی‌هندی روایات فراوانی در این باب آورده است که برخی از آن‌ها را از کتاب‌های گوناگون قبلاً آوردیم. افزون بر آن‌ها، دو روایت است: یکی آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل به من گفت: خاوران و باختران زمین را زیر و رو کردم، مردی را برتر از محمد نیافتم. و مشارق و مغارب زمین را گشتم، خاندانی برتر از خاندان هاشم نجستم. (3)

این روایت را حاکم در «الکنی» و ابن عساکر از عایشه نقل کرده‌اند. دیگر آن که پیامبر فرمود:

«من و آدم در صلب او در بهشت بودیم، کشتی نوح مرا در صلب او در خود سوار کرد و در صلب ابراهیم مرا در آتش افکند. پدر و مادرم هیچ‌گاه به ناروا با یک دیگر جمع نشدند و پیوسته خداوند مرا از صلب‌های نیکو به رحم‌های پاک منتقل کرد. برگزیده و هدایت یافته بودم و هیچ‌گاه دور رشته نشد مگر این که من در بهترینشان بودم...» (4)

«از آن زمان که از صلب آدم بیرون آمدم، هیچ‌گاه زنا و رابطه‌ی نامشروع مرا نزیاید. امت‌ها و گروه‌ها یکی بعد از دیگری مرا دست به دست می‌کردند تا این که از بهترین قبیل‌ها و خاندان‌های عرب که هاشم و زهره باشند بیرون آمدم.» (5)

این‌گونه احادیث را گروه دیگری هم چون «محمدبن یوسف زرنندی» (6)، «سید علی همدانی» (7) و «شهاب‌الدین قسطلانی» (8) آورده‌اند. ابن حجر مکی نیز در شرح قصیده

ص: 312

1-1 . کفایة الطالب: 410.

2-2 . ذخائر العقبی: 10.

3-3 . کنز العمال 11: 409.

4-4 . همان: 427.

5-5 . همان.

6-6 . نظم در السمطین: 52.

7-7 . المودّة فی القربی بنگرید: ینابیع المودّة: 242.

8-8 . المواهب اللدنیّه 1: 13.



بوصیری در ذیل این بیت: لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات و الالباء (1)

به این مضامین اشاره دارد.

نورالدین حلبی نیز گوید: «از جمله چیزهایی که بر شرافت این نسب دلالت می کند، روایتی است که از عمرو بن عاص... و به لفظ دیگر از واثله... و روایتی از جعفر بن محمد... و از ابن عباس... و از ابن عمر... و از ابوهریره... و از... نقل شده است.» (2)

### گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث:

بزرگانی از دانشمندان پیرامون این احادیث به همین معنی تصریح کرده اند، عین عبارات برخی از آنان را به اختصار می آوریم:

یکم قسطلانی: «بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ کس در پدر و مادر شریک نیست. برادر و خواهری از پدر و مادر ندارد، زیرا گزینش الاهی آن دو را به او منتهی کرده و نسبتشان به او منحصر شده است تا در آن نسبت که خداوند هدف نبوت و پایان شرافت قرار داده است، ویژه ی آن بزرگوار باشد. اگر کسی تحولات نسب شریف و پاکی مواد آن حضرت را بررسی کند، یقین می کند که آن حضرت چکیده و خلاصه پدرانی بزرگ و بزرگوار است. بنابراین وی که درود خداوند بر او باد، پیامبر عربی، ابطحی، حرمی. هاشمی، قرشی است که برگزیده بنی هاشم است و از برترین خاندان عربی، اصیل ترین نژاد، شریف ترین تبار، پاکیزه ترین ریشه، استوارترین ستون، پاک ترین شاخه، گرامی ترین عنصر، گویاترین زبان، رساترین گفتار، والاترین سنجش، و درست ترین ایمان، نیرومندترین نفرات، بزرگوارترین گروه از سوی پدر و مادر و شرافتمندترین شهر و دیار در نزد خداوند و بندگان او است.» (3)

دوم - سیوطی در کتاب «المقامات» تحت عنوان «المقامة السندسية» می نویسد:

ص: 313

---

1-1 . المنح المکیه فی شرح الهمزیة. برایت پیوسته در دل هستی پدران و مادران والا برگزیده می شد.

2-2 . السیرة الحلبیة 1: 43-44.

3-3 . المواهب اللدنیة 1: 13.

«لقد جئكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم»

«شما را پیامبری از جنس خودتان آمد که رنج و زحمت شما بر او دشوار است، بر هدایت شما حریص است و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان.» (1)

پیامبری بخشنده و بزرگوار، که ارزش او والا و دلپیش روشن است، بهترین آفریدگان از حیث پدر و مادر و پاکیزه ترین آنان در حسب و نسب. خداوند به خاطر او جهانیان را آفرید و دیدگان هر مؤمنی را به او روشن ساخت. او را پیامبر پیامبران قرار داد در حالی که آدم هنوز در خاک و گل بود، نام او را بر عرش نوشت تا برتری و فضیلت او را آشکار سازد، آدم به او توسل جست و به نام او توبه کرد و خداوند توبه اش را بدین وسیله پذیرفت و به او خبر داد که اگر رسول خاتم نبود، وی را نمی آفریدم. بهترین گواه برای مزیت و برتری او این جمله است که:

نبی خصّ بالتّقديم قدماً\*\*\* و آدم بعد في طين و ماء

كريم بالجا من راحتيه\*\*\* وجود وفي المحيا بالحيا

- پیامبری که به این تقدّم از قبل ویژگی یافت، در حالی که آدم در بین گل و آب بود.

- بزرگواری که از دستانش بخشش و از چهره اش شرم آشکار است.

از جمله ویژگی های آن حضرت که غزالی و دیگران آورده اند، آن است که خداوند بهشت را به او داده و به او اجازه داد که هر قسمت از آن را به هر کس بخواهد ببخشد و چه نعمت بزرگی است که او داده است!؟

خداوند، به خاطر تعظیم شأن و مقامش او را به طهارت نسب و ویژه ساخت و پدرانیش را از آلودگی نگاه داشت تا دلیل و برهانش تمام تر گردد و هر ریشه از ریشه هایش را بهترین اهل زمان خود قرار داد، همان گونه که در حدیث بخاری آمده است. ما به صدور این حدیث یقین داریم، به خاطر این که بخاری نقل کرده است. بر

ص: 314

اساس این حدیث، پیامبر فرمود:

«من از بهترین نسل های اولاد آدم یکی پس از دیگری انتخاب شدم تا به این دوره رسیدم.»

هم چنین فرمود:

«من ارزنده ترین شما از حیث نسب و خانواده ام، خداوند پیوسته مرا از صلب های پاک به رحم های پاکیزه منتقل کرده، صاف و تمیز. هیچ تقسیمی انجام نشد و به هیچ بخشی تقسیم نشدم مگر این که در بهترین بخش آن بودم، بنابراین من هم بهترین فرد شمایم و هم پدرم بهترین پدران شما است.»

و چه شایسته و سزاوار است گفتار بوصیری در قصیده ی همزیه که گوید: در پهنه ی قیامت، حضرتش را توان و نیرویی است (نفرات و عدّه ای است)

و بدا للوجود منک کریم \*\*\* من کریم آباؤه کرماء

- برای هستی، از تو بزرگواری از بزرگواری که پدرانش هم بزرگواران بودند، آشکار شد.

نسب تحسب العلا بحلاه \*\*\* قلدتها نجومها الجوزاء

- نسب و خاندانی که بلندمرتبگی با زیوری که ستارگانش به گردن ستاره ی جوزاء انداختند شرافت یافت.

جَبَّذا عقد سودد و فخار \*\*\* أنت فيه الیتیمة العصماء

- چه نیکو است گردن بند آقایی و بزرگواری که تو در آن دُرّ نایاب و گوهر یکتایی هستی که در ردیف همین جواهر و گوهرها نگاه داشته شده ای.

گفتارحافظ دوران ابوالفضل ابن حجرنیز درهمین مضامین به رشته ی تحریر درآمده است.

نبی الهدی المختار من آل هاشم \*\*\* فمن فخرهم فلیقصر المتطاول

تنقل فی اصلاب قوم تشرفو \*\*\* به مثل ما للبدن تلک المنازل

- پیامبر هدایت که از خاندان هاشم برگزیده شده است که هر کس به آن ها دست درازی می کند که از مفاخر آنان دستش کوتاه است، در صلب مردان و مردمی جابه جا شده است که به او شرافت

یافته، به مانند فرودگاه هایی که برای ماه تمام در آسمان وجود دارد. (1)

سوم - حلبی گوید: صاحب قصیده ی همزیه ی (بوصیری) به شرافت این نسبت اشاره کرده آنجا که گوید: و بدا للوجود منک کریم... (تا آخر بیت هایی که پیشتر نقل شد).

توضیح بیت ها این است: برای این جهان از سوی تو کریم و بزرگواری آشکار شد یعنی جامع همه ی صفات کمالیه. و این جمله در ردیف جملاتی است به مانند این که می گوئیم: لی من فلان صدیق حمیم. این بزرگواری که آشکار شده است، از پدری بزرگوار و سالم از نقائص دوران جاهلیت به وجود آمده است. پدران شامل مادران نیز می شود. همگی بزرگ و بزرگوار بوده اند، یعنی از نقائص جاهلیت، سالم و بی عیب و آفت بوده اند. اینان، از هر چه که در اسلام نقایص و عیوب دوران جاهلیت به حساب می آمد بری و برکنار بوده اند، این حسب و نسبی است که بزرگ تر از آن وجود نداشته است.

ماوردی در کتاب اعلام النبوة گوید: هر گاه حال نسب آن حضرت را بررسی کنی و طهارت مولدش را بشناسی، می فهمی که وی سلاله و نتیجه ی پدران بزرگواری است که در بین آنان، افراد فرومایه ای وجود نداشته بلکه همگی آقایان و بزرگواران و پیشوایان بوده اند. شرافت نسب و طهارت مولد، از شروط پیامبری است. این است گفتار ماوردی.

و از کلمات عمویش حضرت ابوطالب در شأن او این اشعار است:

إذا اجتمعت یوماً قریش لمفخر \*\*\* فعبد مناف سرّها و صمیمها

- هرگاه روزی قریش برای بیان مفاخر خود جمع شوند، عبد مناف مغز و باطن آن مفاخر است.

و ان حصلت انساب عبد منافها \*\*\* ففی هاشم اشرفها و قدیمها

- و اگر انساب عبد منافش به دست آید، در هاشم اشرف و بزرگان و سابقه دارتر آن وجود دارد.

و ان فخرت یوماً فان محمداً \*\*\* هو المصطفی من سرّها و کریمها

- و اگر روزیخواهد مباحث کند، پس محمد برگزیده ای از باطن واصل آن و بزرگوارترین آنان است.

ص: 316

بنابراین شریف ترین اقوام، قوم او و گرامی ترین قبایل، قبیله ی او و با شخصیت ترین دامان، دامانی است که او را تربیت کرده است. (1)

چهارم - ابونعیم اصفهانی بعد از نقل احادیث پیشین گوید: جهت استدلال در این فضیلت، آن است که: نبوت، فرمان روایی و زمامداری همگانی است. بر طبق کلام خداوند متعال که فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (2) فضل الاهی همان حکومت و فرمان روایی است در بین افراد خانواده دار و بزرگان از مردم، زیرا هر کس که از ویژگی های فضیلت بیشتری برخوردار باشد، فرمان برداری رعیت از او بیشتر و پیروی از او سریع تر انجام می گیرد. و هر گاه در زمامدار و یا کارگزارانش تقیصه و کمبودی وجود داشته باشد، از تعداد پیروانش کاسته شده و رعیت کمتری خواهد داشت... و این مطلب می رساند که فرمان روایی جز در افراد کامل و با ابّهت و شخصیت جای نمی گیرد و این دو ویژگی را جز در افراد خانواده دار نمی توان یافت. از این جهت خداوند برای پیامبرش سهم و بهره ای از این شرافت های خانوادگی قرار داد بیش از دیگران و لذا فرمود: من برگزیده ای از برگزیدگانم... (3)

پنجم - سیوطی، بعد از ذکر احادیث، کلام ابونعیم را نقل کرده و پذیرفته است... (4)

ششم - قاضی عیاض، باب دوم کتاب خود را به این مطلب اختصاص داده که خداوند متعال زیبایی های اخلاقی و آفرینشی آن حضرت را کامل ساخت و همه ی فضایل دینی و دنیوی را در آن حضرت جمع کرد... قاضی در این باب، فوائد فراوان در ضمن گفتاری طولانی آورده است... (5)

## 2 - رسول خدا از بنی هاشم بود، امام نیز از آنان خواهد بود

شاه ولی الله دهلوی روایاتی را از داستان سقیفه نقل می کند تا آن که گوید:

ابوسعید خدری روایت کرد که: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت، خطبای انصار به

ص: 317

1-1 . السیرة الحلبیة 1: 44.

2-2 . نساء (4): 54. «یا به آن چه که خداوند از فضل خود به مردمی داده است، حسادت می ورزند؟».

3-3 . دلائل النبوة تألیف ابونعیم.

4-4 . الخصائص الكبرى 1: 29.

5-5 . الشفا: 46.

خطابه برخاستند. یکی از آنان گفت: ای گروه مهاجران! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هر گاه می خواست یکی از شما را به کاری بگمارد، یکی از ماها را همراه او می کرد.

بنابراین ما چنین صلاح می دانیم که زمام این امر خلافت را دو نفر در دست داشته باشد:

یک نفر از ما و یک نفر از شما.

دیگر سخنگویان انصار همین پیشنهاد را یکی بعد از دیگری تکرار کردند. ولی زیدبن ثابت به پا خاست و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مهاجران بود، پس امام نیز می بایست از مهاجران باشد و ما انصار او باشیم، همان گونه که انصار پیامبر بودیم.

ابوبکر به پا خاست و گفت: ای انصار! خداوند به شما پاداش خیر دهد و گوینده ی شما را پایدار بدارد.

سپس افزود: به خدا سوگند اگر غیر از این کار انجام دهید، من با شما نخواهم ساخت. این مطلب را ابن ابی شیبه روایت کرده است. (1)

نویسنده گوید: زیدبن ثابت بر لزوم مهاجرت خلیفه استدلال کرد بدین سان که چون پیامبر از مهاجران بوده، می بایست که خلیفه او نیز از مهاجران باشد. ابوبکر این استدلال را تقریر و تثبیت کرد و با آن موافقت نمود و به همین استدلال، بیعت با او تمام شد و کار انجام گرفت.

برطبق این استدلال ما می گوئیم: رسول خدا از بنی هاشم بود، پس امام نیز باید از بنی هاشم باشد. و از آنجا که علی علیه السلام برترین فرد بنی هاشم است و هیچ یک از خلفای سه گانه از خاندان هاشم نبودند، بنابر این خلافت منحصر است در علی علیه السلام و شامل دیگران نمی شود. پس ثابت شد که خویشاوندی نزدیک، از دلایل امامت و خلافت است.

### 3 - سخنان ابوبکر در سقیفه

ابوبکر در سقیفه با انصار به مخالفت برخاسته و در مقابل آنان در امر خلافت استدلال کرد و گفت: عرب این امر را جز از این خاندان قریش، از کسی دیگر نشناخته است، اینان از جهت خانواده، از شرافتمندترین خاندان های عربند. ابوبکر با این بیانات،

ص: 318

---

1-1 . ازالة الخفاء فی تاریخ الخلفاء.

با دیگران در افتاد و مخاصمه کرد و در نتیجه کار بیعت با او تمام شد. بر همین مبنا، شکی نیست که علی اشرف قوم است و برتر از همه ی مهاجرین و انصار، از حیث نسب و خانواده. با این اولویت می بایست که عرب این مقام را تنها برای وی بپذیرد، نه برای کسی دیگر. بنابراین این خویشاوندی نسبی، از قوی ترین دلایل امامت آن حضرت است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

بخاری در ضمن حدیثی طولانی از ابن عباس روایت کرده که عمر بن خطاب گفت: به من خبر داده اند که کسی از شما گفته است: به خدا سوگند اگر عمر بمیرد، من با فلان کس بیعت خواهم کرد، نباید کسی فریب این حرفها را بخورد که چنین گوید که بیعت با ابوبکر فلتی ای بود (کاری حساب نشده و بدون سنجش بود) و تمام شد. البته چنین بود ولی خداوند شرش را حفظ کرد. در بین شما کسی مانند ابوبکر نیست که چشم ها به سوی او دوخته شده باشد. کسی بدون مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت نکند مگر این که هم او و هم کسی که با او بیعت شده است، کشته می شود.

داستان، از این قرار بود که بعد از درگذشت رسول خدا، انصار به مخالفت با ما برخاستند و همگی در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند. علی و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند و همراه ما نیامدند. مهاجران همگی به ابوبکر نظر دادند. من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر! بیا برویم و به برادرانمان از انصار بپیوندیم. ما به سوی آنان رفتیم و به آنان نظر داشتیم. وقتی به آن ها نزدیک شدیم، دو نفر از شایستگان آنان را دیدیم که ما را در جریان خواسته های آنان گذاشتند و گفتند: به آنان نزدیک نشوید و کار خودتان را بکنید. من گفتم: به خدا سوگند ما به سوی آنان خواهیم رفت. به راه خود ادامه دادیم تا به سقیفه بنی ساعده رسیدیم. مردی را در گلیم پیچیده در بین آنان دیدیم. پرسیدیم: این مرد کیست؟ گفتند: این سعد بن عباد است. گفتم: او را چه شده است؟ گفتند: تب دارد.

کمی نشستیم. سخنگوی آنان به پا خاست و بعد از حمد و ثنای الاهی گفت: اَمَا بعد:

ما ییم انصار خدا و سپاه اسلام، در حالی که شما مهاجران گروهی بیش نیستید. کسی از شما ندایی از خود در آورد و حرکتی آغاز کرد. اینک قوم شما می خواهند که ما را ریشه کن کنند و خوار و ذلیل شمارند و کنار بگذارند. بعد که ساکت شد، خواستم سخن گویم و گفتاری را آماده کرده بودم که می خواستم پیش روی ابوبکر ایراد کنم. همین که

خواستم به سخن آیم، ابوبکر گفت: به کار خود مشغول شو و کاری نداشته باش. من نخواستم او را ناخشنود کنم و به خشم در آورم. ابوبکر که از من بردبار تر و سنگین تر بود، به سخن آمد. به خدا سوگند، از سخنان و کلماتی که من ردیف کرده بودم که بگویم، چیزی فرو نگذاشت، بلکه بهتر را گفت و ساکت شد. وی چنین گفت: خوبی هایی که برای خود گفتید، به راستی چنین است و شما شایسته ی آن ها هستید و هیچ گاه این امر جز برای این خاندان از قریش به رسمیت شناخته نخواهد شد. آنان در بین عرب، از همه شریف تر و اصیل ترند. من برای شما یکی از این دو نفر را می پسندم. با هر یک از این دو که می خواهید، بیعت کنید. در حالی که بین ما نشسته بود، دست من و ابوعبیده جراح را گرفت و اگر غیر از این را می گفت من ناراحت نمی شدم. به خدا سوگند اگر پیش می رفتم و گردنم را می زدند برای من نزدیک تر از این گناه بود که بر گروهی که ابوبکر در بین آنان بود، فرماندهی داشته باشم، مگر این که به هنگام مرگ، چیزی به خاطر افتد که الان آن را نمی یابم.

یکی از انصار گفت: اساس و محور این کار منم، هم از ما امیر باشد و هم از شما ای گروه قریش امیری باشد. گفت وگو و هیاهو زیاد شد و صداها بلند گردید تا این که از اختلاف ترسیدم و گفتم: دستت را بگشای ای ابوبکر. وی دستش را باز کرد. ابتدا من، سپس مهاجران و بعداً انصار با او بیعت کردند. بر سعدبن عباده هجوم آوردیم. گوینده ای از قبیله ی آنان گفت: سعدبن عباده را کشتید، من گفتم: خدا سعدبن عباده را بکشد.

عمر گوید: به خدا سوگند، در بین همه ی چیزهایی که ما در اختیار داشتیم، کاری قوی تر از بیعت با ابوبکر نبود که ترسیدیم مردم از ما جدا شوند و بعد از ما دیگر بیعتی با هیچ کس صورت نگیرد که یا بیعت کنیم بر چیزی که نمی پسندیم، یا مخالفت کنیم و فسادی روی آید. هر کس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با مردی بیعت کند؛ او و همان کس که با او بیعت شده است، هر دو در معرض کشته شدن خواهند بود. (1)

این روایت را ابن هشام و ابن جریر طبری و متقی نیز نقل کرده اند. (2)

ص: 320

1-1. صحیح بخاری، کتاب الحدود باب 31.

2-2. سیره ابن هشام 2: 657-661؛ تاریخ طبری 3: 203؛ کنز العمال 5: 644-647.



ابوبکر در روز سقیفه در مقابل انصار به خویشاوندی خود با رسول خدا استدلال کرد. وی گفت: «ما خویشاوندان و نزدیکان و ارحام پیامبریم و ما شایستگی خلافت داریم و نسب ما از همه ی مردم والاتر است». بر اساس این استدلال، علی علیه السلام که بدون شک از ابوبکر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تر است، سزاوارتر و شایسته تر به امر خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا است.

این گفتار را گروهی از پیشوایان و حافظان حدیث نقل کرده اند از آن جمله:

حافظ محب الدین طبری گوید: موسی بن عقبه از ابن شهاب نقل کرده است که ابوبکر در روز سقیفه مردم را با ذکر شهادتین ساکت کرد و چنین گفت: خداوند، پیامبرش را به هدایت و دین حق برانگیخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اسلام فرا خواند. خدا دل و روی ما را به سوی آن چه که او فرا خوانده بود، جلب نمود. ما گروه مهاجران نخستین مردمی بودیم که به اسلام گرویدیم. ماییم خویشاوندان و نزدیکان و ارحام پیامبر. ما شایستگی خلافت را داریم و در بین عرب، از حیث نسب از همه والاتریم. همه ما در بین عرب زاییده شده ایم. در بین اعراب قبیله ای نیست مگر این که از قریش در بین خود فرزندی دارند، امر خلافت شایسته هیچ کس جز قریش نیست، آنان آبرومندتر از همه ی مردم، زبانشان بر همگان چیره و گفتارشان برتر از همه است.

مردم پیرو قریشند. ما امیرانیم و شما وزیران و امربران مایید. شما ای گروه انصار! در کتاب خدا با ما برادرید و در دین خدای متعال شریک مایید و می بایست در مقابل برادران خود که مهاجرند، تسلیم باشید. شما سزاوارترید از همه ی مردم در آن که بر خیر و خوبی که خداوند به آنان داده است، حسادت نورزید. من شما را به یکی از این دو نفر فرا می خوانم. بعد همان مطلبی را گفت که مضمون آن را در حدیث ابن عباس قبلاً آوردیم... (1)

در روایت محمد بن جریر طبری آمده است: خداوند، مهاجران نخستین را از بین

ص: 321

قوم و قبیله اش به تصدیق و ایمان به پیامبر، امتیاز بخشید و در هم آهنگی و همراهی و پایداری در مقابل شدت آزاری که از قومش به آنان و دیشان می رسید، اختصاص داد.

همه ی مردم با آنان مخالف و دشمن بودند. آنان از کمبود جمعیت خود و سخت گیری مردم بر آنان و هم ندایی دسته جمعی در برابر خود نهراسیدند. آنان نخستین افرادی بودند که خداوند را در روی زمین پرستیدند، به خدا و رسول ایمان آوردند، طرفدار و خویشاوند پیامبر بودند و بعد از آن حضرت شایسته ترین مردم به این امرند. کسی با آنان در امر خلافت به نزاع و ستیزه برنخیزد، مگر آن که ستمگر باشد. (1)

در گزارش ابن خلدون چنین آمده است: «ما اولیای پیامبر و خویشاوندان آن جناب و سزاوارترین مردم به امر اویم و در این امر، کسی حق نزاع با ما را ندارد.» (2)

تذکر

این گفتار، در زمره ی قوی ترین ادله بر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، زیرا همه ی این ویژگی هایی را که ابوبکر بیان داشته و به آن ها استناد کرده و انصار به آن ها اعتراف نموده و در مقابل آن ها سر تسلیم فرود آورده اند، همگی در وجود مقدس علی علیه السلام به تمام معنی و عالی ترین درجه اش موجود است. آن حضرت واجد همه ی این امتیازات است نه ابوبکر و دیگر افراد از مهاجران. بنابر این تنها آن جناب است که شایستگی امامت و پیشوایی را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

و اما این که ابوبکر گفت: «پس ما گروه مهاجران نخستین کسانی هستیم که اسلام آورده ایم.» باید دانست که علی علیه السلام نخستین نفری است که اسلام آورده و این حقیقت روشن، از ویژگی های آن حضرت است. حافظان بزرگ اهل سنت به این مطلب اعتراف کرده و آن را روایت کرده اند. از آن جمله:

حافظ ابویعلی احمد بن علی موصلی، حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، موفق بن احمد مکی خوارزمی، حافظ ابن عساکر دمشقی، ابوالخیر حاکمی، حافظ گنجی

ص: 322

1-1). تاریخ طبری 3: 219-220.

2-2). تاریخ ابن خلدون 2: 854.

شافعی، سید شهاب الدین احمد، ابراهیم بن عبداللّه وصابی، احمد بن فضل بن باکثیر مکی، محمد صدر عالم.

عبارت حافظ ابونعیم در این زمینه چنین است: ابراهیم بن احمد بن محمد بن ابی حصین از محمد بن عبداللّه حضرمی از خلف بن خالد عبدی بصری از بشر بن ابراهیم انصاری از ثور بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی! من در نبوت بر تو امتیاز دارم که نبوت بعد از من نیست. و تو در هفت چیز بر دیگر مردم برتری داری که هیچ یک از قریش هم آورد تو نیست: تو نخستین نفر آنانی در ایمان آوردن، به عهد خدا از همگان وفادارتر، به امر خدا پایدارتر، در تقسیم بالسویّه دقیق تر، در بین مردم عادل تر، به حکمیت و قضاوت آشناتر و در رتبه و برتری از همگان در پیشگاه خداوند برتری.» (1)

## 5 - احتجاج حضرت علی علیه السلام در مقابل ابوبکر

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقابل ابوبکر و پیروانش، به همان نکته ای احتجاج و استدلال فرمود که ابوبکر به همان مطلب در مقابل انصار احتجاج کرده و سخنش را پیش برده بود.

این مطلب را ابن قتیبّه (که شرح حال و موقعیت او را بزرگان اهل سنت ذکر کرده و در کتاب هایی آورده اند، از جمله: تاریخ بغداد 10: 170، الانساب دینوری، تذکره الحفاظ 2: 185، تهذیب الاسماء واللغات 2: 281، وفيات الاعیان 1: 314، مرآة الجنان 2: 192، بغیة الوعاة: 291). تحت عنوان «امتناع ورزیدن علی بن ابی طالب از بیعت کردن با ابوبکر» گوید: علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می گفت: من بنده ی خدا و برادر رسول اویم. به او گفته شد که با ابوبکر بیعت کن. گفت: من به این امر، از شماها سزاوارترم. من با شما بیعت نمی کنم. شما سزاوارترید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید، با این استدلال که خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارید، و

ص: 323

هم اکنون این مقام را غاصبانه از ما می گیرید. آیا شما در مقابل انصار به این مطلب استدلال نمی کنید که حضرت محمد از شما است!! مگر چنین نیست که انصار به همین دلیل از شما پیروی کرده و زمامداری و فرماندهی را به شما سپردند؟ من هم اکنون به همان دلیلی احتجاج می کنم که شما بدان بر انصار احتجاج کردید. ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه در زنده بودن و چه بعد از مرگ سزاوارتریم. اگر به خداوند ایمان دارید و خوف از خدا دارید، به ما انصاف دهید، وگرنه آگاهانه در جایگاه ظلم و ستم بنشینید!

عمر به آن حضرت گفت: تا بیعت نکنی رها نخواهی شد.

علی علیه السلام به او فرمود: تو فعلاً شیر بدوش که بخشی از خلافت به تو می رسد. تو امروز کار را برای ابوبکر استوار و محکم ساز، فردا او به تو باز می گرداند. آن گاه فرمود:

به خدا سوگند ای عمر! سخن تو را نمی پذیرم و با او بیعت نمی کنم. ابوبکر به آن حضرت گفت: اگر با من بیعت نکنی من تو را اکراه نمی کنم.

ابوعبیده جراح به علی علیه السلام گفت: ای پسرعمو، تو کم سن و سالی، در حالی که اینان پیرمردان قوم و قبیله ی تو هستند. تو تجربه و کاردانی آنان را نداری. من ابوبکر را برای این کار نیرومندتر و بردبارتر و آگاه تر از تو می بینم. این کار را به ابوبکر واگذار کن. تو اگر زنده بمانی و عمرت بیشتر شود، برای این کار شایسته تری. تو در فضیلت و دیانت و دانش و بینش و سابقه و نسبت و خویشاوندی شایستگی داری.

علی علیه السلام فرمود: ای گروه مهاجران! خدا را، خدا را، سلطنت و آقایی محمد را در بین ملت عرب از خانه و خاندانش به خانه ها و خاندان خود بیرون نبرید و حق اهل بیت او را از آنان باز نستانید. ای گروه مهاجران! به خدا سوگند، ما چون اهل بیت هستیم، به این کار از دیگران شایسته تریم. تا وقتی که در بین ما قاری قرآن، فقیه در دین خدا، آگاه به سنت رسول خدا، خبره در امور مردم، مدافع مردم در مقابل امور ناگوار و زشت، دادگر و تقسیم کننده حقوق به طور مساوی و یکسان در بین آنان وجود دارد که به خدا سوگند، این ویژگی ها در ما هست. از هوی و هوس پیروی نکنید، که از راه خدا منحرف می شوید و از حق و حقیقت به دور می مانید.

قیس بن سعد گفت: ای علی اگر انصار این سخنان را پیش از بیعت شان با ابوبکر

از تو می شنیدند، در مورد تو هیچ کس اختلاف نمی کرد.

به هر حال، علی (علیه السلام) شبها حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سوار بر الاغی می کرد و به در خانه ی انصار می رفت و از آنان یاری می خواست. آنان به حضرت زهرا می گفتند: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت ما با این مرد انجام شده و کار از کار گذشته است. اگر شوهر و پسرعموی تو زودتر از ابوبکر اقدام می کرد، ما او را با ابوبکر جایگزین نمی کردیم و او را برابر علی نمی دانستیم. علی علیه السلام می گفت: آیا من پیکر رسول خدا را در خانه اش - دفن نشده - رها می کردم و با مردم در پی قدرت و سلطنت او به نزاع و درگیری می پرداختم؟!!

فاطمه فرمود: علی علیه السلام کاری انجام نداد، جز همان چه که او خود بدان شایستگی داشت. اما آنان کاری انجام دادند که خداوند در آینده از آنان مطالبه خواهد کرد و بدان عمل به حساب آنان خواهد رسید. (1)

جمال الدین محدّث استاد دهلوی این روایت را به همین گونه از گروهی از اهل تاریخ روایت کرده است. (2)

## 6 - احتجاج علی در روز شوری

وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خویشاوندی خود و نزدیکتر بودنش از دیگران، در روز شوری برای اثبات خلافتش استدلال کرد، هیچ یک از حاضران در آن مجلس، استدلال را ناروا ندانسته و انکارش نکرده، بلکه اعتراف نموده و تسلیم این استدلال شده اند.

ابن حجر مکی گوید: دارقطنی این روایت تاریخی را نقل کرده که علی علیه السلام در

ص: 325

---

1-1). الامامة و السياسة 1: 11. شکی نیست که این کتاب از ابن قتیبه است و جماعتی این کتاب را به او نسبت داده و در کتابهایشان از آن نقل کرده اند، مانند: کتاب «اتحاف الوری باخبار ام القری؛ غایة المرام باخبار سلطنة البلد الحرام»؛ العقد الثمین؛ الف باء؛ تفسیر شاهی.

2-2). روضة الاحباب.

روز شوری بر اهل شوری استدلال کرد و به آنان فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در بین شما کسی هست که از من در خویشاوندی نزدیک تر باشد و پیامبر، او را جان خود، فرزندان را فرزندان و زنان را زنان خود قرار داده باشد؟ گفتند: بار خداوندانه! تا آخر حدیث. (1)

کمال الدین جهرمی آن را در کتاب «ترجمة الصواعق» آورده است. (2)

ملاً مبارک هروی نیز این روایت را نقل کرده است.

روشن و بدیهی است که آن حضرت به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک تر بوده است، نه فقط از اهل شوری بلکه از همه ی مردم حتی خلیفه ی اول.

اگر استدلال به اقریبیت جایز نبود، امیرالمؤمنین علیه السلام خود به آن استدلال نمی‌کرد و مخالفان، این استدلال را مردود می‌دانستند و بر آن حضرت انکار می‌کردند.

## 7 - اعتراف طلحه و زبیر و مسلمان ها به این که آن حضرت به خاطر نزدیکتر بودن به

پیامبر، شایسته تر از دیگران است.

متقی هندی از محمدبن حنفیه روایت کرده است که بعد از قتل عثمان، علی علیه السلام در خانه ابوعمرین حصین انصاری پنهان شده بود. مردم بر در خانه ی او گرد آمده و به سویس هجوم آوردند به سان شتر تشنه ای که بر آبشخور خود وارد شده باشد، او را گرفتند تا با او بیعت کنند. گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم. فرمود: مرا به این بیعت نیازی نیست. بروید نزد طلحه و زبیر. گفتند: پس تو هم با ما بیا. علی علیه السلام به همراه جماعتی از مردم - در حالی که من هم با آن حضرت بودم - به راه افتادیم تا به طلحه رسیدیم.

حضرت به او فرمودند که مردم اطرافم را گرفته اند تا با من بیعت کنند، در حالی که من نیازی به بیعت آنان ندارم. تو دستت را بیاور تا با تو بر کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنم. طلحه به آن حضرت عرض کرد که شما به این کار، به خاطر سابقه و قرابتتان شایسته تر و سزاوارترید. و جماعتی از مردم دور تو جمع شده اند که از من دور گشته و

ص: 326

1-1. الصواعق المحرقة: 93.

2-2. البراهین القاطعة: 263.

گرد من نیامده اند. حضرت به او فرمودند: از آن می ترسم که بیعتت را با من بشکنی و با من نیرنگ کنی. گفت: از این کار ترس، به خدا سوگند، از سوی من هیچ کاری که ناپسند تو باشد سر نخواهد زد. حضرت فرمود: خدا بر تو کفیل است و تو را به خدا واگذار می کنم. بعد علی علیه السلام با همان جماعت نزد زبیر بن عوام آمد. و همان سخنانی را که به طلحه فرموده بود، به او نیز فرمود و او هم همان پاسخ طلحه را داد.

طلحه ناهای اختصاصی عثمان و کلیدهای بیت المال را برداشته بود. عده ای از مردم اطرافش را گرفته بودند که با او بیعت کنند که هنوز بیعت نکرده بودند. عده ای سواره قضیه را به عایشه خبر دادند که در آن هنگام در «سرف» به سر می برد. عایشه گفت: گویا می نگرم به انگشش که با نیرنگ و فریبکاری بیعت می کند.

ابن حنفیه گوید: هنگامی که مردم اطراف حضرت علی را گرفته بودند، به آن حضرت گفتند: این مرد (عثمان) کشته شده است. مردم را چاره ای جز داشتن یک پیشوا نیست و برای این کار، کسی را از تو شایسته تر و سابقه دارتر و نزدیک تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت خویشاوندی نمی بینیم. فرمود: این کار را نکنید. من پشتیبان و وزیر باشم، بهتر از آن است که فرمانده و امیر باشم. گفتند: به خدا سوگند ما هیچ گاه از این کار دست بر نمی داریم تا این که با تو بیعت کنیم و به زور دست های حضرت را گرفتند. تا بیعت کنند. وقتی حضرت این حالت را دید، فرمود: بیعت با من در خلوت انجام نخواهد شد و می بایست در مسجد و در حضور مردم انجام گیرد. دستور داد تا صدا زنند:

مسجد، مسجد، و خود از خانه برون آمد و با مردمی که آن جا بودند وارد مسجد شد، بالای منبر رفت، حمد و ثنای الاهی را به جا آورد و سپس فرمود: حقی است و باطلی و هر یک را اهلی است. اگر باطل پیروان فراوانی داشته باشد، چیز تازه ای نیست و از قدیم چنین بوده است. و اگر طرفداران حق کم باشند، آن نیز تازگی ندارد. و بسا که آن چه که پشت کرده روی آورد. اگر امر شما به شما بازگشته، سعادت مندی شما است. من ترس آن را دارم که شما را سستی فرا گیرد و من وظیفه ای جز تلاش و کوشش ندارم. دو نفر سبقت گرفتند و سومین نفر به پا خاست. سه تن و دو تن نفر ششمی ندارد. فرشته ای است مقرب. و کسی که خداوند عهد و پیمانش را گرفته، دوستی که نجات یافته و

تلاش گری کوشا و جوینده ای امیدوار، نابود است کسی که ادعا کند و زیانکار است کسی که تهمت زند، راست و چپ گمراهی است و راه درست همان راهی است که بقیه کتاب خدا و آثار پیامبری در آن است. خداوند این امت را با تازیانه و شمشیر ادب کرد.

هیچ کس را در نزد ما امتیازی نیست. خانه هایتان را یکسان سازید و اختلافاتتان را اصلاح کنید. حق را در بین خود دست به دست نمایید. هر کس در مقابل حق چهره بگشاید و خودنمایی کند، نابود می شود. توبه را پشت سر خود دارید. این سخن را گفتم و برای خود و شما از خداوند آمرزش خواهانم.

این نخستین خطبه ای بود که حضرت به هنگام روی کار آمدن و خلیفه شدن ایراد فرمود. (1)

نویسنده گوید: از کلمات و عبارات طلحه و زبیر و دیگر مسلمانان آن روز، اولویت و شایسته تر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خلافت ظاهر می شود، زیرا آن حضرت از دیگران به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکتر بود.

### 8 - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی را از دلایل امامت برشمرده اند

حافظ سیوطی گوید: طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که بعد از بازگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ حنین، سوره شریفه: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» بر آن حضرت نازل شد. رسول خدا فرمود: ای علی بن ابی طالب! ای فاطمه دختر محمّد! یاری خدا و پیروزی رسید و مردم را می بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می شوند.

پس پاک و منزّه است پروردگار من، او را می ستایم و از او آمرزش می خواهم که او توبه پذیر است.

ای علی، بعد از من در بین مؤمنان جهاد خواهد بود. علی علیه السلام گفت: بر چه چیز با مؤمنانی که می گویند ایمان آورده ایم، جهاد کنیم؟ فرمود: بر آن چه که در دین خدا بدعت می آورند، وقتی که به رأی و نظریه خود عمل می کنند، حال آن که در دین خدا

ص: 328



جای رأی و نظریه پردازی شخصی نیست، چرا که امر و نهی دین از سوی خداوند است.

علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! اگر مطلبی برای ما پیش آمد که در قرآن چیزی درباره ی آن نازل نشده و سنتی از شما وارد نشده بود، چه کنیم و تکلیف ما در آن جا چیست؟!

فرمود: آن را در معرض شوری و مشورت بین عبادت کنندگان از مؤمنان قرار دهید و به رأی خاص و مخصوصی حکم نکنید. اگر من بخواهم کسی را جانشین خود قرار دهم، هیچ کس را از تو شایسته تر نمی دانم، به خاطر سابقه ات در اسلام و خویشاوندی ات به رسول خدا و داماد بودن و این که فاطمه زهرا بزرگ بانوی جهانیان نزد تو است و پیش از آن آزمایش و بلا ابوطالب بود و قرآن نازل شد و من حریص بر آن بودم که در این مورد، خداوند خواسته ی مرا رعایت کند. (1)

نویسنده گوید: روشن شد که هیچ کسی به خلافت، از علی بن ابی طالب شایسته تر نیست. زیرا فقط او بود که این ویژگی ها را داشت که از جمله ویژگی ها، خویشاوندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

پس قرابت از اموری است که مستلزم امامت و خلافت است. بنابراین بطلان آن چه را که متعصبین اهل سنت در انکار این مطلب گفته اند، واضح است.

## 9 - پیامبر و جانشین او، می بایست از یک نسل و تبار باشند

شاه ولی الله پدر دهلوی گوید: خداوند متعال فرمود:

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَازُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أْزْرِي وَ أَشْرَكُهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» (2)

دهلوی در تفسیر آیات گوید: پیامبر از خداوند متعال درخواست کرد که او نیازمند وجود کسی است که او را در امر رسالت کمک کند، از او در این جا به «وزیر»

ص: 329

1-1) . الدر المنثور 7: 407.

2-2) . طه (20): 25 تا 35.

تعبیر کرد و در جای دیگر «ردءاً یصدقنی» گفت. بعد از آن وجود سه ویژگی را در شخص وزیری که خواهان او است، نام برد. یکی از ویژگی ها، آن بود که وزیر، از «اهل خانواده» او باشد. این ویژگی از جهت شؤون حضرت موسی به شمار می آمد. زیرا هیچ کس جز او در این خصوصیت با او یکسان نبود و این صفت شرط مطلق نبود زیرا بعدها حضرت موسی جناب «یوشع» را خلیفه ی خود قرار داد و خلافت از وزارت مهم تر و عظیم تر است.

هم چنین شرط است که وزیر نیرومند باشد و توان انجام کار وزارت را داشته باشد و در نزد اهل حلّ و عقد، دارای شأن و موقعیتی باشد.

و در خلیفه شرط است (غیر از شروطی که گذشت) که از خانواده و خویشاوندان حضرت رسول باشد، به طوری که هر دو به یک پدر برسند تا خلیفه در نزد مردم گرامی تر و محترم باشد. بدین جهت بود که خدا هیچ پیامبری را بر بنی اسرائیل مبعوث نکرد، مگر این که از خودشان و از نوادگان موسی یا غیر موسی بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را در جانشیان خود شرط دانسته است، آن جا که فرمود: «الائمة من قریش» تا با سنت خداوند در پیامبران بنی اسرائیل همراه و هم گام باشد. (1)

نویسنده گوید: ما نیز به همان نکته متمسک می شویم که او بدان متمسک شد و نزدیک بودن خلیفه را به پیامبر، شرط خلافت قرار داد و رجوع پیامبر و خلیفه را به یک پدر لازم دانست. در پی آن می گویم که نسبت به جانشین بحق پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم شرط است که از خویشاوندان او از بنی هاشم باشد. در این جا است که امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت می شود، زیرا او در بین بنی هاشم، از همگان برتر است.

از آن چه که دهلوی در باره ی لزوم استمرار سنت جاریه الاهی گفت، فهمیده می شود که جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بایست معصوم و از جانب خود آن حضرت نیز منصوب باشند و می بایست بعد از آن حضرت، از همگان برتر باشند.

ص: 330

واضح است که این ویژگی ها در آن سه نفری که بر علی علیه السلام سبقت گرفتند، وجود نداشت.

## 10 - سخنان فخر رازی در مناقب و فضائل امام شافعی

فخر رازی سخنی طولانی در بیان نسب شافعی از جهت پدران و مادران و اجداد و مخصوصاً مادرش داد که این مطالب را از جمله مناقب و فضایل اختصاصی او برشمرده و او را از ابوحنیفه برتر دانسته است... وی در مقام اول، نسب او را از جهت پذیرش ذکر کرده، آن گاه گفته است: «مقام دوم: آن است که شافعی از طرف مادران اجدادش هاشمی است... این نسبی که شرح دادیم، شرافت و منقبت او را از جهاتی ثابت می کند:

وجه اول آن که عبد مناف جد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار پسر داشت: اول هاشم که جد رسول خدا بود و بعد مطلب که جد شافعی است... هاشم و مطلب با یک دیگر هم پیمان و یار و یاور بودند و عبد شمس و نوفل نیز با یکدیگر همکاری داشتند و یار و یاور بودند... پس چون بین هاشم و مطلب اخوت و برادری از جهت نسب وجود داشت و از جهت محبت و یآوری نیز با هم برادری نیز داشتند. این مطلب در بین فرزندان آن ها نیز باقی ماند پس به ناچار شافعی نسبت به یاری دین خدا بیشتر همت می گمارد.

وجه دوم در تثبیت و تقریر آن چه که ذکر کردیم: روایت شده است که هاشم بن عبد مناف با زنی از بنی نجار در مدینه ازدواج کرد. شیبه جده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن زن متولد شد، هاشم از دنیا رفت و شیبه در مدینه با مادرش می زیست. بعد که به سن بلوغ رسید، مطلب بن عبدمناف نزد او رفته و او را از مادرش گرفته و به مکه آورد. در بین راه، شیبه پشت سر مطلب بر روی اسب او سوار بود. مردم گمان کردند که او برده ای است که مطلب او را خریداری کرده است و از این جهت او را «عبدالمطلب» نامیدند و این اسم بر روی او ماند. ولی مطلب به آنان گفت که وی برادرزاده او است، آن گاه تربیت و سرپرستی او را بر عهده گرفته و او را بزرگ کرد.

پس ثابت شد که مطلب جد شافعی، یار و یاور هاشم و مربی عبدالمطلب بود.

این تربیت تا آن جا ادامه داشت که او به عبدالمطلب شهرت یافت. خداوند متعال چنین مقدر داشت که شافعی نیز یار و یاور دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مدافع دین آن حضرت باشد. لذا شافعی را در شهر بغداد، «ناصر الحدیث» لقب دادند تا نسبت اولاد به اولاد، به سان نسبت اجداد به اجداد او باشد.

وجه سوم جیبیر بن مطعم روایت کرده است که هنگامی که رسول خدا سهم ذوی القربی را از غنائم خیبر بر بنی هاشم و بنی المطلب تقسیم کرد، من و عثمان بن عفان نزد آن حضرت رفتیم و گفتیم: یا رسول الله، اینانند برادران شما از بنی هاشم. ما منکر فضایل آنان نیستیم، زیرا خداوند شما را از بنی هاشم قرار داده است. شما به فرزندان مطلب نیز سهمی دادید، ولی به ما چیزی ندادید. و ما را کنار گذاردید، در حالی که ما و آنان در یک رتبه ایم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنان در دوران جاهلیت و اسلام از ما جدا نشدند. بنی هاشم و بنی مطلب یک واحدند، این چنین، (که پیامبر، انگشتان خود را در یکدیگر قرار داد.

بدین ترتیب، حضرتش بنی هاشم و بنی مطلب را تثبیت فرمود).

... مردم در تفسیر آل محمد اختلاف کرده اند. برخی آن را به نسب تفسیر کرده و برخی گفته اند: هر کس که بر دین و آیین حضرت باشد آل آن حضرت حساب می شود.

بر هر دو فرض، شافعی از اهل بیت و آل حضرت محسوب می شود، و در ذیل صلواتی که می فرستیم و می گوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» داخل است. چون او از آل محمد محسوب شود و صلوات بر آل محمد واجب باشد، پس صلوات و درود بر او نیز واجب است. شکی نیست که «مالک» و «ابوحنیفه» این چنین نیستند. پس این نوع از شرافت و فضیلت برای او حاصل است و برای دیگران حاصل نیست و این کمال افضلیت را موجب می شود.

نویسنده گوید: تمام جوهری که فخر رازی برای اثبات افضلیت شافعی بر مالک و ابوحنیفه و دیگر مجتهدان گفته است، به اولویت قطعیه کمال افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن سه نفر و دیگر مدعیان خلافت را می رساند.

دهلوی گوید: اگر ذکر قرابت، به خودی خود مستلزم امامت می بود، عبّاس از علی شایسته تر بود، زیرا او عموی حضرتش و همتای پدر او بود. و عمو شرعاً و عرفاً نزدیک تر از عموزاده است.

در پاسخ می گویم: دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام روشن است و سبقت گرفتن هر کسی بر آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زشت است.

بدین روی، دیگر مجالی و زمینه ای برای این نقض و این ایراد نیست. به علاوه از چندین جهت، این نقض دور از حقیقت و صواب است:

### 1 - عبّاس عموی پدری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است

عبّاس عموی پدری پیامبر است و مادرش مادر جناب عبدالله پدر پیامبر نیست، ولی مادر جناب ابوطالب و جناب عبدالله یکی بود که همان فاطمه دختر عمر و مخزومی است... بنابراین عبّاس عموی پدری پیامبر است و حضرت علی عموزاده پدر و مادری است. بی تردید، عموی پدری از عموزاده پدر و مادری شرعاً و عرفاً نزدیک تر نیست.

جناب ابوطالب و جناب عبدالله برادر پدر و مادری اند و مادرشان فاطمه مخزومی است.

این از جمله مطالب تاریخی است که در آن شک و شبهه ای وجود ندارد، چنان که ابن حجر عسقلانی گوید: ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی قرشی هاشمی، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شقیق پدرش. مادر آن دو، فاطمه دختر عمرو بن عائذ

مخزومی است... (1)

نیز گوید: عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف القرشی عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابوالفضل، مادرش نفیله دختر حباب بن کلب (2)

با توجه به این مطلب، یوسف اعور در رساله «الرد علی الامامیه» گوید:

اگر حکم دائر مدار اقرب و نزدیکتر بودن باشد، رافضه می توانند بگویند علی را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکمی نیست، زیرا عباس از او نزدیکتر بود، زیرا او عموی پیامبر بود و علی پسر عموی او، و هر یک از ابوبکر و عمرو عثمان، از عباس افضل هستند. (3)

نجم الدین خضرین محمّد بن علی رازی در پاسخ به او گفته است: و اما وجه سوم این که حکم از آن فرد نزدیکتر است به دلیل آن چه که ذکر کردیم. و از آن لازم نمی آید آن چه که این آدم (اعور) از روی جهل و عنادش و خروجش از طریق حق و حقیقت، آن را لازم دانسته است، زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام پسر عموی پدر و مادری رسول خدا است و عباس عموی پدری آن حضرت است و پسر عموی پدر و مادری از عموی پدری در فقه امامیه در ارث مقدم است. پس چگونه بر آن ها لازم می آید که بگویند علی بعد از رسول خدا حکمی ندارد، ای ابوجهل عوام الناس؟ و برتری دادن آن سه خلیفه بر عباس، ادعای محض است و اساس و پایه ای و نصّ و صراحتی در این باره نیست و زورگویی است از این ناصبی اعور که دارای تلبیس و وسواس است. (4)

## 2 - برادر نزدیک تر از عمو است

شاه ولی الله دهلوی در کتاب «ازالة الخفاء» گوید: طبرانی در کتاب «المعجم الصغیر» از حدیث ابوهندیجی بن عبدالله بن حجرین عبدالجبار بن وائل بن حجر حضر می کوفی در کوفه آورده و گفته است که عمویم محمّد بن جعفر بن عبدالجبار از سعید بن عبدالجبار از پدرش عبدالجبار از مادرش امّ یحیی از وائل حدیثی طولانی را در

ص: 334

1-1 . الاصابة 4: 115.

2-2 . الاصابة 2: 271.

3-3 . رساله الاعور در رد بر امامیه خطّی.

4-4 . التوضیح الانور فی الرد علی الاعور خطّی.

داستان ورودش به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بازگشتش به وطنش، کناره گیری او از مردم در فتنه عثمان و ورودش نزد معاویه نقل کرده که معاویه به او گفت: چه چیز تو را از یاری کردن ما بازداشت، با این که مورد اطمینان عثمان بودی و تو را به عنوان دامادی خود قبول کرده بود؟!

به او گفتم: به خاطر این که تو با کسی جنگیدی که او نسبت به عثمان، از تو سزاوارتر و شایسته تر بود!

گفت: چگونه او به عثمان از من نزدیکتر است، با این که من در نسب از او نزدیک ترم؟

گفتم: به خاطر آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بین علی و عثمان برادری ایجاد کرده بود. بنابراین برادر، نزدیک تر از پسرعمو است و من با مهاجران نمی جنگم.

گفت: مگر ما از مهاجران نیستیم؟

گفتم: مگر ما از هر دو نفر شما کناره گیری نکردیم؟!... (1)

نویسنده گوید: بر طبق آن چه این صحابی گفته است (چون پنداشته که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین حضرت علی علیه السلام و عثمان برادری ایجاد کرده است) که برادر از پسرعمو نزدیک تر است، امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان از معاویه نزدیکتر است. ما می گوئیم که امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از عباس نزدیک تر است، زیرا پیامبر، علی علیه السلام را برادر خود دانست در روزی که بین اصحاب برادری ایجاد کرد چنان که در احادیث فراوان این مطلب وارد شده است.

### 3 - آیه ی « وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ »

(2)

جناب محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن بن علی علیهما السلام به آیه ی شریفه: « وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ » بر امامت بلافصل امیرالمؤمنین بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کرد و تمسک جسته است.

فخر رازی در تفسیر این آیه گوید: محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن

ص: 335

1-1 . ازالة الخفاء خطی.

2-2 . انفال (8): 75.

ابی طالب رضی الله عنه در نامه اش به ابوجعفر منصور به این آیه تمسک بسته است در این که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب است. وی به منصور گفت: کلام خداوند متعال «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» بر ثبوت اولویت دلالت دارد و در این آیه ویژگی خاصی وجود ندارد که این اولویت را ثابت کند. لذا می بایست آن را بر کلّ و همه ی مقامات حمل کنیم، مگر آن چه که به دلیل خاصی از عمومیت آن بیرون رود. لذا شامل مقام امامت نیز می شود. نمی توان گفت که ابوبکر از اولوالارحام است، زیرا نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره ی براءت را به ابوبکر داد تا به مردم مکه ابلاغ کند، بعد علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد و به آن حضرت دستور داد که او باید ابلاغ کند و فرمود: آن سوره را ادا نمی کند مگر من یا مردی از من. این مطلب دلیل بر آن است که ابوبکر، از خاندان آن حضرت نبود.

فخر رازی گوید: این است وجه استدلال به این آیه. جوابش آن است که اگر این دلالت صحیح باشد، عباس به امامت اولی است، زیرا او به رسول خدا از علی نزدیک تر است. ابوجعفر منصور هم به همین گونه به محمد بن عبدالله بن حسن پاسخ داد. (1)

نویسنده گوید: بر اهل سنت است که به این استدلال تسلیم شوند، زیرا آنان ادعای تمسک به اهل البیت و پیروی از آنان را دارند و می گویند که مقصود از «اهل البیت» در حدیث ثقلین و دیگر احادیث وارده در این باب، اعم است از امامان دوازده گانه و فرزندان آنان، چنان که صریحاً از سخنان کابلی در کتاب «الصواعق» و کلام دهلوی در باب چهارم تحفه ی اثنا عشریه در جواب حدیث ثقلین و دیگر بزرگان اهل سنت به دست می آید. اگر چنین باشد، نمی بایست آنان از این استدلال روی برگردانند و می بایست پاسخ رازی را در ابطال این استدلال بدهند.

باید دانست که ابوالعباس میرد و ابن اثیر و ابن خلدون عین نامه محمد بن عبدالله بن حسن و پاسخ ابوجعفر منصور را به او آورده اند. (2)

ما متن هر دو نامه را در جلد مربوط به حدیث غدیر آورده ایم.

ص: 336

---

1-1). تفسیر فخر رازی 15: 213.

2-2). کامل مبرد 2: 383-391؛ الكامل فی التاریخ 5: 536؛ تاریخ ابن خلدون 3: 407.



#### 4 - اولویت علی علیه السلام در گفتار عباس

عبّاس از جمله کسانی است که به امامت و خلافت امیرالمؤمنین قائل و معتقد بود. او همان کسی است که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی گفت:

«دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم». این مطلب صراحت دارد در این که عبّاس، علی را شایسته تر و سزاوارتر از خود به مقام امامت و خلافت می دانست.

این اظهارات و عبارات از جناب عبّاس در نهایت شهرت است، بلکه گروهی از متکلمان اهل سنت در مقام ردّ امامیه به آن استدلال کرده و آن را آورده اند...

فضل بن روزبهان در ردّ علامه حلی گوید: مذهب اهل سنت و جماعت آن است که امام بر حق بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر صدیق است و در نزد شیعه، علی مرتضی کرم الله وجهه و رضی الله عنه است، دلیل اهل سنت دو چیز است:

اول: راه ثبوت امامت، ینصّ است و یا اجماع بر بیعت. اما نص، وجود ندارد به خاطر آن چه که گفتیم و در آینده متذکر خواهیم شد و ان شاء الله به تفصیل ذکر خواهیم کرد.

و اما اجماع: در مورد غیر ابوبکر، اتفاق کلمه ای از امت در مورد هیچ کس پیش نیامد.

وجه دوم: اجماع منعقد بر حقانیت امامت یکی از سه نفر: ابوبکر، عبّاس و علی است. بعلاوه آن دو نفر با ابوبکر اختلاف نداشته و به نزاع با او برنخاستند. اگر بر حق نبود، با او مخالفت می کردند، همان طور که علی با معاویه نزاع کرد، زیرا عادت در این گونه موارد بر آن است که به نزاع برخیزند. ترک منازعه در صورت امکان، با عصمت منافات دارد، زیرا معصیتی کبیره است که عصمت را از میان می برد، در حالی که شما (شیعیان) در مورد امام، عصمت را ضروری و شرط صحت امامت می دانید.

اگر بگویند: قبول نداریم که امکان نزاع با ابوبکر برای آن دو نفر (عبّاس و علی) وجود داشته است.

می گوئیم: شما معتقدید که علی شجاع ترین مردم و دین دارترین آن ها است و از ابوبکر شجاع تر و دین دارتر بوده است، تعداد یاران او نیز بیشتر از ابوبکر بوده، در نسب و حسب شریف تر و گرامی تر از او بوده است، نصّی را که مدعی آن هستید در حضور تمام مردم بوده است، انصار هیچ گاه ابوبکر را بر علی ترجیح نمی دادند، حضرت

رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز در روزهای واپسین عمر شریفشان بر روی منبر فرمودند که انصار حامیان و یاوران من اند، لشکر و سپاه پیروز حضرت بودند و سزاوار و شایسته چنان بود که حضرت به انصار دستور می دادند که علی را در امر خلافت و امامت یاری کنند و با هر کس که با صریح فرمایش آن حضرت در خلافت علی مخالفت می کند بجنگند.

بعلاوه فاطمه علیها السلام با مقام و منصب عالی که دارد، همسر آن حضرت و حسین و حسین علیهما السلام با این که دو نواده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، فرزند آن حضرت بودند و عباس با مقام عالیش، عموی آن حضرت و همراه با آن جناب بود. زیرا روایت شده است که وی به علی علیه السلام گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا با پسر عموی آن حضرت بیعت کرد و بعد هیچ اختلافی حتی بین دو نفر نباشد و هم چنین جناب زبیر با تمام شجاعتش نیز با آن حضرت بود... (1)

این کلام فضل بن روزبهان بود. از جمله کسانی که این مطلب را در اثبات امامت ابوبکر و در ردّ امامیه آورده اند، قاضی ناصرالدین بیضاوی در کتاب «طوالع الانوار» و شمس الدین اصفهانی در شرح آن کتاب است.

ابن قتیبه گوید: عباس بن عبدالمطلب، علی بن ابی طالب را ملاقات کرده و به او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح می شود و از این دنیا می رود. از او بخواه که این امر خلافت و زمامداری را - اگر از آن ما است - برایمان کاملاً شرح دهند. و اگر مربوط به غیر ما است، به ما وصیت خیر کنند. بعد از آن که حضرت رسول رحلت فرمود، عباس به علی بن ابی طالب گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم، تا گفته شود عموی رسول خدا با پسر عموی آن حضرت بیعت کرد و اهل بیت خودت نیز با تو بیعت می کنند. در نتیجه، این امر از آن ما باشد، در آن تأخیری رخ نخواهد داد.

علی بن ابی طالب به او فرمودند: کیست غیر از ما که دنبال این کار باشد؟! عباس قبلاً با ابوبکر ملاقات کرده و به او گفته بود که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو وصیت کرده است؟! گفت: نه. بعد با عمر ملاقات کرد، همین سؤال را از او نیز پرسید. عمر گفت: نه. در

ص: 338

---

1-1). ابطال الباطل، فضل بن روزبهان خطّی.

این هنگام عباس به علی گفت: دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم و اهل بیت تو نیز با تو بیعت کنند. (1)

## 5 - عذرخواهی و امتناع عباس از پذیرش وصیت پیامبر

سید علی همدانی در کتاب «موّدة القربی» از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه از قول امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که به هنگام بیماری رسول خدا در آخرین روزهای زندگانی اش سرش بر دامن علی بود، عباس از آن حضرت پرستاری می کرد و خانه از وجود مهاجران و انصار پر بود. پیامبر به عباس فرمودند: آیا تو وصیت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی؟! عباس پاسخ داد: من مردی کهن سالم و اهل و عیالی فراوان دارم. پیامبر روی به علی کرده و فرمود: یا علی! آیا تو وصیت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی؟ بغض در گلوئی علی گیر کرده و نتوانست پاسخ بدهد. پیامبر بار دیگر به علی فرمود. علی علیه السلام پاسخ داد: پدر و مادرم فدای شما باد، آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تویی برادر و وصی و وزیر و جانشین من.

آن گاه فرمود: ای بلال! شمشیر رسول خدا ذوالفقار را بیاور. بلال آن را آورده و پیش روی حضرت قرار داد، بعد فرمود: کلاه خود پیامبر را - که ذوالنجدین نام دارد بیاور. بلال آن را آورد و در مقابل پیامبر گذاشت. بعد فرمود: ذوالفصول زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیاور. آن را نیز آورد. فرمود: اسب رسول الله به نام «مرتجز» را بیاور.

اسب را آورده و جلوی در بست. بعد فرمود: ناقه ی رسول خدا به نام «عضباء» - را بیاور. آن را نیز آورد و جلوی در بست. بعد فرمود: بُرده «گلیم» رسول خدا به نام «سحاب» - را بیاور. آن را آورد و پیش روی ایشان گذاشت. بعد فرمود: چوب دستی و عصای پیامبر - به نام «ممشوق» - را بیاور. آن را نیز آورده و گذاشت. همین سان، یکی بعد از دیگری لوازم حضرت را - حتی آن دستمالی که حضرت در جنگ ها بر شکم می بست - همه را خواسته و پیش روی حاضر کرد. بعد انگشتی خود را از انگشت به

ص: 339

در آورده و به علی علیه السلام داد و فرمود:

«ای علی! همه ی این ها را بردار و در خانه ی خود نگاه دار. در حضور مهاجران و انصار، هیچ کس بعد از من حق ندارد در این کار با تو مخالفت کند.»

حضرت امیر آن را برداشته به خانه ی خود برد و بازگشت». (1)

نویسنده گوید: از این حدیث معلوم می شود که حضرت رسول می خواستند بفهمانند که عباس شایستگی خلافت و جانشینی ایشان را ندارد. لذا اول از او پرسیدند که آیا تو وصیت مرا می پذیری؟ عباس که این شایستگی را در خود نمی دید، از این کار عذر خواست و از پذیرش خودداری کرد. آن گاه حضرت علی علیه السلام را وصی خود قرار داده و تصریح فرمود که او وزیر و خلیفه ی آن حضرت است بعد از خودش. این نص آشکار و همراه با قرائن قطعیه، مجالی برای این نمی گذارد که کسی بپندارد که عباس جانشین آن حضرت بوده است.

## 6 - حدیث یوم الدار

از جمله نکاتی که دلالت بر وراثت امیرالمؤمنین دارد حدیث یوم الدار است.

حضرت علی علیه السلام خود به صراحت بر این مقام تصریح فرمود در پاسخ سؤالی که از آن حضرت شد که پرسیدند: چه شد تو وارث پسرعمویت شدی ولی عمویت وارث آن حضرت نشد؟!

ولی الله دهلوی در کتاب «الخصائص» از ربیع بن ناقد روایت کرده است که شخصی به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: چه شد که تو وارث پسرعمویت شدی، ولی عموی تو وارث او نشد؟ علی علیه السلام پاسخ داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام فرزندان عبدالمطلب را فرا خواند و برایشان غذایی تهیه کرد. آن ها همگی خوردند و سیر شدند، ولی غذا همه اش به جای خود باقی ماند. آن گاه آشامیدنی آوردند، همگی نوشیدند و سیراب شدند، ولی آن نوشیدنی سر جای خود دست نخورده باقی ماند. بعد از آن فرمود:

ص: 340

ای فرزندان عبدالمطلب! من بر شما به طور خصوص و بر مردم به طور عموم مبعوث شده ام. شما هم اکنون این نشانه و کرامت را از من دیدید. کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و وصی و وارث من باشد؟! هیچ کس از جا حرکت نکرد. من که در آن جمع از همگان کم سن و سالتر بودم، از جا بلند شدم. به من فرمود: بنشین. پیامبر، سخن خود را سه بار تکرار کرد. در هر سه بار، من از جا بلند شدم و به من می فرمود: بنشین. در بار سوم دستش را بر من زد و آنگاه فرمود: بدین دلیل من وارث پسرعمویم شدم و عمویم وارث او نشد. (1)

## 7 - اجماع بر عدم خلافت عباس است

اجماع شیعه و غیر شیعه بر عدم خلافت عباس تحقق یافته است. پس بطلان احتمال اولویت او نسبت به حضرت علی، واضح و روشن است.

## 8 - خلافت در مهاجران است

از لوازم جانشینی آن است که می بایست خلیفه از مهاجران اولیّه باشد. بدیهی است که عباس از مهاجران نخستین نیست، بلکه او کمی پیش از فتح مکه مهاجرت کرد.

حافظ ابن حجر در شرح حال عباس گوید: وی در دوران جاهلیت، عهده دار امر سقایت و ساختمان مسجد الحرام بود. در بیعت عقبه پیش از آن که مسلمان شود با انصار بود. در جنگ بدر با مشرکان همراهی کرد تا این که اسیر شد. فدیّه خود و فدیّه برادرزاده ی خود عقیل بن ابی طالب را داد و به مکه برگشت. گفته اند که او مسلمان شده بود و اسلامش را از قومش پوشیده نگاه می داشت تا از مکه اخبار قریش را برای حضرت رسول بنویسد و خبر دهد. کمی پیش از فتح مکه، به مدینه مهاجرت کرد. در فتح مکه شرکت داشت و در روز جنگ حنین ثابت قدم بود. (2)

از سوی دیگر، ضرورت این که می بایست خلیفه از مهاجران نخستین باشد،

ص: 341

1-1) . الخصائص، شاه ولی الله دهلوی.

2-2) . الاصابة 2: 271.

امری مسلم و حتمی است که شاه ولی الله دهلوی خود در کتاب «ازالة الخفا» به آن تصریح کرده است.

### 9 - خلیفه می بایست از کسانی باشد که در بیعت شجره، با پیامبر بیعت کرده است

شاه ولی الله دهلوی گفته است که خلیفه می بایست از کسانی باشد که در صلح حدیبیه شرکت داشته، نزول سوره ی نور را حاضر بوده و در مشاهد بزرگی هم چون بدر و دیگر جنگ ها شرکت داشته باشد. این شروط را از روی دلایل قرآنی و حدیثی استفاده کرده است.

روشن است که عباس در جنگ بدر و دیگر غزوات شرکت نداشته، چون او کمی قبل از فتح مکه مهاجرت کرد (چنان که قبلاً از ابن حجر نقل کردیم) غزوه بدر در سال دوم هجری بوده و فتح مکه در سال هشتم، بلکه قبلاً گذشت که عباس از اسیران جنگ بدر بوده است. علت عدم حضور او در داستان حدیبیه آن است که حدیبیه در سال ششم بوده (1) وی به هنگام نزول سوره ی نور نیز حضور نداشت است، زیرا نزول این سوره به گمان اهل سنت در داستان «افک» است و این داستان از رویدادهای سال پنجم هجری است. (2)

### 10 - خلافت برای آزادشدگان جایز نیست

اولاً خلافت به طلقاً و آزادشدگان نمی رسد و ثانیاً عباس از طلقاء است.

اما بخش اول این بحث به خاطر آن است که دهلوی در کتاب «ازالة الخفا» گوید که عبدالرحمان اشعری فقیه اهل شام به ابوهریره و ابودرداء - که می کوشیدند علی علیه السلام خلافت را به شوری واگذار کند - گفت: شگفتا از شما دو نفر! چگونه چنین سخنی می گوئید و دنبال این کار را گرفته اید و می گوئید که باید علی خلافت را به شورای مسلمان ها واگذارد، با این که خود می دانید که مهاجران و انصار و اهالی حجاز و عراق با

ص: 342

1-1). همان 1: 475.

2-2). تاریخ الخميس 1: 406.

او بیعت کرده اند و کسانی که او را پسندیده اند، بهترند از کسانی که او را خوش نداشته اند. و کسانی که با او بیعت کرده اند، بهترند از کسانی که با او بیعت نکرده اند.

معاویه را چه راهی است برای ورود به شوری؟ با این که او از «[1](#) طلقاء» است که خلافت برای آن ها روا نیست. او و پدرش، از رؤسا و بزرگان احزاب اند. آنان از رفتار خود پشیمان شده و به دست او توبه کردند.

این مطلب را ابوعمر و در «الاستیعاب» آورده است. [2](#)

جمله ی دوم از عبارت حافظ عسقلانی - که قبلاً آوردیم - به دست می آید.

دیاربکری در داستان غزوه ی بدر، اسامی اسیران جنگ بدر را از ابن اسحاق نقل می کند، سپس می گوید: از جمله اسیران بدر، عباس بن عبدالمطلب است که ابن اسحاق، او را ضمن اسرای بدر نام نبرده است. [3](#)

نویسنده گوید: این بخش از بحث پیرامون «دلالت حدیث نور»، از بخش های اساسی مباحث «حدیث نور» است که پندارها و خیالات دهلوی - هم چون دیگر یاره های او و پیش کسوتانش مانند کابلی و ابن روزبهان و امثال آنان - را کاملاً ابطال می کند. هم زمان با آن، شبهه ای در باب امامت را پاسخ می گوید. این شبهه را، برخی از مدعیان دانش به خاطر تقرّب به حکومت های عباسی مطرح کرده اند، در کنار آن مناقب جعلی که برای عباس و فرزندان و نوادگانش تراشیده و جعل کرده اند و از این راه، دین خود را به دنیایشان فروخته اند و برخی از نویسندگان و شاعران از آنان پیروی کرده اند.

آنان می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خداوند نور خود را تمام می کند هر چند که کافران را خوش نیاید. [4](#)

دهلوی و امثال - که برای رویارویی حق به هر دستاویزی چنگ می زنند این

ص: 343

---

1-1). «[1](#) طلقاء»، کسانی هستند که در زمان فتح مکه مشرک بودند و پیامبر، با فرمان عفو عمومی، آن ها را آزاد (طلق) اعلام کرد. (ویراستار)

2-2). ازالة الخفا خطی.

3-3). تاریخ الخميس 1: 406.

4-4). «یریدون لیطفنوا نور الله بافواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون». سوره ی صف آیه ی 8.

شبهه را به خاطر دشمنی با حق و ایستادگی در مقابل حق از روی عناد ذکر می کنند...

وگرنه آنان خود بطلان این سخن را بهتر از هر کسی می دانند. خلاصه آن که این شبهه به اجماع مسلمان ها مردود است و دست آویزی به آن واضح البطلان است... و خداوند، عاصم و نگه دارنده است.

ص: 344



## شبهه ی اولویت حسنین علیهما السلام برای امامت بعد از پیامبر نسبت به علی علیه السلام چگونه نقض و باطل می شود؟

### اشاره

دهلوی گوید: اگر گفته شود که علت محرومیت عباس از خلافت، آن است که از نور جناب عبدالمطلب چیزی به او نرسیده است، زیرا از عبدالمطلب به عبدالله و ابوطالب رسیده نه دیگر فرزندان او.

در پاسخ می گویم: صریح این گفتار، آن است که اقریبیت در نسب، امری دیگر غیر از اشتراک در نور است. شگفت آور است که وی با این که این معنی را به خوبی می داند، چگونه مورد بحث گذشته را فقط در مورد قرب در نسب دانسته است.

دهلوی گوید: (در پاسخ به پرسش پیشین) می گویم اگر امامت به شدت و کثرت نور وابستگی می داشت، حسنین علیهما السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از علی اولی و اقدم به امامت بودند. زیرا نور عبدالله و ابوطالب در آن دو جمع بود، با این که در علی فقط نور ابوطالب بود، چنان که معلوم است که نور پیامبر قوی تر از نور علی است و هر دو نور در حسنین علیهما السلام جمع بود.

در پاسخ می گویم: این نقض به وجوهی مردود است:

### 1 - برتری مدار امامت است

مدار امامت، افضلیت است. حدیث نور بر افضلیت امیرالمؤمنین دلالت می کند پس او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون هیچ حرف و سخنی امام است.

ص: 345

## 2 - نور پیامبر به حسنین منتقل نشده است

از آن جا که نور حسنین علیهما السلام از نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، بدیهی است که تمام نور به آنان منتقل نشده، وگرنه لازم می آید با انتقال تمام نور به آن دو، خود رسول خدا بی نور بماند که بطلان این مطلب واضح و روشن است. در این صورت، نور آن دو، از نور علی علیه السلام قوی تر نیست .

## 3 - در هر یک از آن دو بزرگوار، یک چهارم اصل نور است

اگر بپذیریم که تمام نور از پیامبر به آن دو منتقل شده است، بدان معنی است که آن نور بین آن دو بزرگوار تقسیم شده است. بنابراین در هر یک از آن دو، نور پیامبر است همراه با یک چهارم اصل نور، یا این که حسن کمی بیشتر از نور برادرش حسین است. لکن نوری که به امیرالمومنین منتقل شده، با نور پیامبر مساوی است. پس نور او نصف اصل نور است. وقتی هیچ یک از آن دو با نور علی مساوی نیست، چگونه می توان گفت: قوی تر از آن است؟

## 4 - هر کس که نورش قوی تر است، برتر است

ظاهر عبارت دهلوی آن است که هر کس که افضل است، نورش قوی تر است و قوت نور، مستلزم افضلیت است. نتیجه آن که وقتی نور حسنین قوی تر از نور پدرشان بود، می بایست که از پدر برتر باشند. حال که لازم به اجماع و اخبار باطل است، پس ملزوم نیز باطل است.

## 5 - این سخن مستلزم آن است که نور فاطمه علیها السلام از نور علی علیه السلام قوی تر باشد

اگر نور حسنین از نور امیرالمؤمنین قوی تر باشد، خواه ناخواه نور بر فاطمه نیز از نور علی قوی تر خواهد بود. زیرا نور پیامبر به توسط نور فاطمه به حسنین منتقل شده است و سزاوار و شایسته چنان بوده که امامت، اول از آن فاطمه باشد، پیش از آن که به اولویت آن دو ملزم شویم.

اگر بگویند: جنسیت مؤنث مانع از امامت حضرت فاطمه است و لذا آن را ذکر نکردم.

ما می‌گوییم: پس چرا مفضولیت حسنین که به اجماع فریقین نقل شده است مانع از ادعای اولویت آن دو نسبت به امامت نباشد؟!

### **6 - علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است**

از دلایل مذکوره در بخش های مختلف این کتاب دانسته شد که تقدّم نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب افضلیت آن حضرت از همه ی پیامبران و رسولان و همه ی مخلوقات است. از آن جا که نور امیرالمؤمنین علیه السلام با نور حضرت رسول متّحد بود، این اتّحاد و یگانگی و نزدیکی، سبب افضلیت آن حضرت از همه ی کسانی است که نام برده شد. بنابراین آن حضرت از حسنین هم افضل است و محال است که نور آن دو، از نور آن حضرت قوی تر باشد.

### **7 - آفرینش علی علیه السلام از نور خدا است**

اگر دهلوی می خواهد آفرینش حسنین را از نور پیامبر اثبات کند، پس چرا منکر خلقت نوری امیرالمؤمنین است؟! بلکه آفرینش حسنین از نور پیامبر، دلیل بر خلقت نور امیرالمؤمنین از نور الاهی است، وگرنه لازم می آید که حسنین بر علی علیه السلام برتری داشته باشند. این برخلاف چیزی است که مسلمان ها بر آن اجماع دارند.

اگر گفته شود که او خلقت حسنین را از نور پیامبر بدان جهت آورده است تا معتقدان به امامت امیرالمؤمنین و شیعه ی امامیه را محکوم کند و این از باب مخاصمه و احتجاج است؟

می‌گوییم: در این صورت بر او لازم بود که روایتی از اسناد و مدارک امامیه بیاورد که متضمّن این معنی باشد تا این توهم را ایجاد کند که نور حسنین از نور علی علیه السلام قوی تر است. اما روایاتی که از طریق شیعیان در این باره آمده است (که قبلاً برخی از آن ها را آوردیم) به صراحت دلالت دارد بر این که امیرالمؤمنین از آن دو بزرگوار برتر است و نور آن دو از نور علی علیه السلام قوی تر نیست.

## 8 - مقصود از کثرت نور چیست؟

اگر مقصود از کثرت و فراوانی نور، زیادتی در کمیّت و کیفیت است، این همان قوه و شدّت است و دلیلی نیست که بین آن دو مفهوم فرق گذاشته شود. و اگر مقصود آن است که در علی علیه السلام یک نور است که نور علوی باشد و در حسنین دو نور است که یکی نور نبوی باشد و دیگری نور علوی. البتّه این دو نور، از نظر کمیّت و کیفیت از نور علوی کمتر است. ولی در حقیقت کثرت بر آن صادق نیست و هیچ عاقلی این کثرت را ملاک افضلّیت و اولویّت نسبت به مقام امامت قرار نمی دهد، زیرا کثرتی اعتباری مانند کثرت اجزاء نسبت به کلّ است.

## 9 - بر اساس این سخن لازم می آید که نور حسنین از نور پیامبر بیشتر باشد

اگر پندار دهلوی درست باشد، لازم می آید که بگوئیم نور حسنین علیهما السلام از نور پیامبر بیشتر است. زیرا ممکن است بر طبق سخن دهلوی بگوئیم که حسنین بین نور نبوی و نور علوی جمع کرده اند که در این صورت، نور آن دو، از نور نبوی بیشتر خواهد بود. زیرا وقتی که او نور را به پیامبر و علی تقسیم کرد، رسول خدا را بهره ای از نور علی نخواهد بود و علی علیه السلام را نصیبی از نور پیامبر نیست. لکن نور علی به حسنین منتقل شده، خواه ناخواه نور حسنین از نور پیامبر بیشتر خواهد شد. و حال آن که هیچ فرد مسلمانی چنین عقیده ای ندارد که نور حسنین از نور پیامبر باشد، هر چند که دهلوی خود را ملزم دیده که این مطلب را بپذیرد تا دلایل طرفداران حق را باطل کند.

## 10 - چه دلیل داریم بر این که حسنین بین دو نور را جمع کرده اند؟

چه چیزی دلالت می کند بر این که حسنین، جامع نور نبوی و نور علوی می باشند؟ اگر دلیل تحقیقی باشد، در این صورت بر او و طرفدارانش لازم می آید که حدیث نور را تکذیب کنند. و اگر دلیل الزامی است و می خواهد بدین وسیله دلایل شیعه را باطل کند، در این صورت باید بپذیرد که اسناد و مدارک شیعیان و اخبار و روایات آن ها گویای آن است که نور آن دو، از نور امیرالمؤمنین ناقص تر و کمتر است و نور هیچ

یک از آن دو بزرگوار مساوی با نور حضرت علی علیه السلام نیست، تا چه رسد به این که از آن فراوان تر و بیشتر باشد. بلکه احادیث اهل سنت نیز دلالت بر آن دارد که علی علیه السلام از آن دو افضل است. از آن جمله احادیث اشباح خمسه که قبلاً در همین کتاب در جای خودش نقل شد.

نویسنده گوید: اینک دانشمندان نظر دهند و داوران داوری کنند که ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند. آنان حدیث نور را ساختگی می‌دانند و ادعای اجماع در این باره می‌کنند، در حالی که ما آن را از کتاب‌های معتبر آنان نقل می‌کنیم و از روایات مشاهیرشان می‌آوریم. آنان حدیثی جعلی در مقابل این حدیث می‌آورند و ما با دلایل قطعی اثبات ساختگی آن را می‌نماییم.

نیز دلالت آن حدیث بر امامت بلافصل حضرت امیر را انکار می‌کنند، در حالی که ما وجوهی از دلالت آن حدیث را بر امامت بلافصل متذکر شدیم.

سپس تصمیم می‌گیرند که با برخی از شبهات، حدیث را نقض کنند، که ما سستی و بی‌مایگی آن شبهات را به دلایل فراوان اثبات می‌کنیم.

تعجب می‌کنیم که این همه اصرار و پافشاری در راه باطل و گمراهی چرا؟ و این همه تلاش در کتمان حق و یقین چرا؟ پس دانشمندان و دانش پژوهان، بنگرند در آنچه که ما می‌گوییم و آنان می‌گویند و انصاف داران در این زمینه انصاف دهند.

سپاس خداوند را بر آن که توانستیم جامه‌ی باطل و گفتارهای ناروا را به کلی پاره کنیم، رشته‌ی آنان را بگسلیم، اجتماع بر گناه و معصیت را متفرق سازیم، کمر باطل روندگان و گمراهان را بشکنیم، ریسمان شبهه افکنان دغل باز را از هم بدریم، جدل‌های معاندان را باطل گردانیم و نشانه‌های شبهات و تشکیلات و ظاهرسازی‌ها و فریبکاری‌هایشان را محو و نابود کنیم. بدین سان خانه‌های عنکبوتی و بافته‌های سربه‌هم کرده‌ی وساوس آنان را از بنیان ویران شد. و ما گویای آنیم که:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الاولین و الآخیرین.



نوشته: سید علی میلانی

پیگیری و جست و جوی بیشتر در اسناد و مصادر حدیث و کتاب های مربوط به فضائل، این مطلب را به ما می رساند که راویان حدیث نور، با عبارات و الفاظ گوناگونش از پیشوایان مشهور و حافظان بزرگ حدیث، بیشتر از آنند که در این کتاب آمده است. ولی نویسنده ی بزرگوار کتاب «عبقات» مرحوم میرحامد حسین رضوان الله علیه و قدس الله نفسه الزکیه درصدد جمع آوری و استقصای تمام مدارک و اسناد نبوده اند. ما در ضمن تحقیق و بررسی این بخش از کتاب، به اسناد و مدارکی جدید دست یافتیم که آگاهی بر آن ها را مفید دیدیم. از این جهت برای تکمیل فایده، آن را در این بخش آوردیم تا خواننده محترم کتاب، پیش روی خود زمینه ای گسترده تر را برای تحقیق و بررسی ببیند. والله الموفق

### 1 - سلیمان اعمش

سلیمان بن مهران اعمش متوفای سال 147 این حدیث را روایت کرده است. نام او را در سند روایت حافظ فقیه ابوالحسن علی بن محمد بن طیب جلابی واسطی معروف به ابن مغازلی آمده است که قبلاً در همین کتاب نام او ذکر شده است.

«اعمش» از رجال صحیحین است، همان گونه که حافظ ابن قیسرانی نام او را

آورده است. (1) ابن حبان نام او را در ردیف افراد ثقه آورده (2) و دیگران نیز او را ثقه دانسته و به عنوان حافظ و امام یاد کرده اند. (3)

## 2 - فضیل بن عیاض

فضیل بن عیاض بن مسعود خراسانی متوفای سال 187 (اقوال دیگری هم در این باره هست) و او از رجال نور در «زوائد المسند» است. «فضیل بن عیاض» از شیوخ ثوری، ابن عیینه (که خود از اقران و همتای او است)، ابن مبارک، قطان، ابن مهدی، عبدالرزاق و دیگران است. ابن عیینه، عجللی، نسائی، دارقطنی او را ثقه دانسته اند و ابوحاتم او را صدوق می داند. (4)

## 3 - محمد بن مثنی

محمد بن عبدالله بن مثنی بن عبدالله انصاری، متوفای سال 214، ابوحاتم رازی حدیث نور را از او روایت کرده است چنان که قبلاً در همین کتاب حدیث او ذکر شد.

بخاری، ابوبکر بن ابی شیبه، یحیی بن معین، ابن نمیر و افرادی دیگر از او روایت کرده اند. ابن معین گوید: او ثقه است، ابوحاتم گوید: «صدوق» است، مرّے گوید: از امامان و پیشوایان ندیدم جز سه نفر را: احمد بن حنبل، سلیمان بن داود هاشمی و محمد بن عبدالله انصاری. ابن حبان او را در ردیف ثقات دانسته است. (5)

## 4 - احمد بن مقدم

احمد بن مقدم بن سلیمان عجللی بصری متوفای سال 253 حدیث نور را از فضیل بن عیاض روایت کرده است. (6)

ص: 352

---

1-1) . الجمع بین رجال الصحیحین 1: 179-180.

2-2) . الثقات 2: 158.

3-3) . به کتاب های تهذیب التهذیب 4: 222؛ تذکره الحفاظ 1: 154؛ طبقات الحفاظ: 67 مراجعه کنید.

4-4) . تهذیب التهذیب 8: 294 به اختصار.

5-5) . همان 9: 274 به اختصار.

6-6) . همان 1: 81.



بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابوزرعه و ابوحاتم از او روایت کرده اند.

ابوحاتم گوید: وی صالح الحدیث است و جایگاهش صداقت و راستگویی است. صالح جزره گوید: وی ثقة است. ابن حبان نیز او را در زمره ی ثقات آورده است. (1)

## 5 - ابوعلی بردعی

ابوعلی حسین بن صفوان بردعی متوفای سال 340 در طریق اسناد دو حافظ گنجی و ابن عساکر (از حدیث نور) آمده است.

حافظ ذهبی در ردیف کسانی که در سال 340 از دنیا رفته اند، گوید: «ابوعلی حسین بن صفوان بردعی، وی با ابوبکر بن ابی الدنیا مصاحبت داشته و در ماه شعبان درگذشته است.» (2)

حافظ خطیب بغدادی گوید: «حسین بن صفوان از ابوبکر بن ابی الدنیا نوشته هایش را روایت کرده است و حسین بن بشران از او روایت کرده و فردی صدوق و راستگو بوده است.» (3)

## 6 - ابوبکر نصیبی

احمد بن یوسف بن خلاد ابوبکر نصیبی متوفای سال 359. او در طریق روایت نظنزی صاحب کتاب «خصائص العلویة» است، چنان که در متن کتاب، قبلاً نام او را آمده است.

«ابوبکر نصیبی» استاد حافظ ابونعیم بوده و سماع او را صحیح دانسته اند.

حافظ ذهبی گوید: «وی از دانش و علم سرشار و سماعش صحیح بود، از حارث بن ابی سماعه و متمم و گروهی دیگر روایت کرده است.» (4)

ص: 353

---

1-1) . چنان که در متن کتاب نقل شد. نیز بنگرید: ترجمة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق 1: 135.

2-2) . العبر 2: 253.

3-3) . تاریخ بغداد 8: 54 به اختصار.

4-4) . العبر 2: 313.

## 7 - ابوعلی عطشی

ابوعلی محمدبن احمدبن یحیی بزاز عطشی متوفای سال 374، که در طریق روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است. (1)

«العطشی» استاد و شیخ حافظ ابو محمد جوهری بوده است... کسانی که شرح حال او را آورده اند او را ستوده اند. سمعانی گوید: «ابوعلی محمدبن احمدبن یحیی بن عبدالله بن اسماعیل بزاز العطشی. شیخ ثقه و مورد اطمینان و از اهالی بغداد بوده است. از محمد فریابی و ابوعلی موصلی و محمدبن صالح بن ذریح حدیث شنیده و حسن بن علی جوهری از او روایت کرده است.» (2)

## 8 - ابوالحسن فارسی

احمدبن فرج بن منصور ابوالحسن فارسی و زاق متوفای سال 392. او در سند روایت حافظ گنجی حدیث ابوعقال را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، چنان که در همین کتاب یاد شد.

خطیب و دیگران شرح حال او را آورده و او را ثقه دانسته اند. خطیب گوید: او ثقه است و نوشته های فراوانی دارد. (3)

## 9 - ابوالحسین معدل

ابوالحسین علی بن محمدبن عبدالله بن بشران معدل متوفای سال 415، وی از جمله راویان حدیث نور است، چنان که در سند روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است.

ص: 354

---

1-1. چنان که در همین کتاب آمد و به شرح حال حضرت علی در تاریخ ابن عساکر 1: 135 مراجعه کنید.

2-2. الانساب العطش.

3-3. تاریخ بغداد 4: 342.

ابوالحسین معدل، استاد و شیخ حافظ ابوبکر خطیب بغدادی بود، که او را مؤثق دانسته است. ذهبی به نقل از خطیب گوید: وی راستگو بود و خوب ثبت می کرد. با وقار و ظاهر الصلاح بوده است. در شعبان سال 328 متوآد شده و در ماه شعبان نیز فوت کرده و ما از او حدیث نوشته ایم. (1)

## 10 - ابو محمد جوهری

حسن بن علی ابو محمد جوهری متوفای سال 454 که در سند روایت حافظ گنجی و حافظ ابن عساکر آمده است. ابو محمد جوهری از مشایخ حافظ خطیب بغدادی بوده است. او و دیگران وی را توثیق کرده اند. خطیب گوید: ما از او حدیث نوشته ایم. فردی ثقه، امین و کثیر السماع بود. (2)

## 11 - ابو غالب نحوی

ابو غالب محمد بن احمد بن سهل نحوی معروف به ابن بشران متوفای سال 462.

وی از راویان حدیث نور است، چنان که در سند روایت حافظ ابن مغزلی آمده است.

ابو غالب نحوی از مشایخ حافظ ابن مغزلی و از پیشوایان و شخصیت های برجسته حنفی ها است. در نحو و لغت تخصص داشت، تا حدی که لقب نحوی گرفت و به آن شهرت یافت، ذهبی او را به «صاحب اللغة» توصیف کرده و گفته است: «در عراق کسی داناتر از او در علم لغت نبود.» (3) یافعی نیز او را «امام بغوی» می داند. (4)

## 12 - ابوالحسین واحدی

ابوالحسین علی بن احمد واحدی متوفای سال 486، وی در طریق روایت صدرالدین حموینی آمده است، چنان که قبلاً در همین کتاب یاد شد.

ص: 355

---

1-1 . العبر 3: 120.

2-2 . تاریخ بغداد 7: 393. بنگرید: تذکرة الحفاظ 1128 و منابع دیگر.

3-3 . العبر، حوادث سال 462.

4-4 . مرآة الجنان، حوادث سال 462.

ابن خلکان در شرح حال او گوید: «وی در علم نحو و تفسیر، استاد زمان خود بوده و در نوشته هایش از سعادت‌مندی برخوردار بوده است. همه ی مردم نوشته هایش را پسندیده و بر حسن آن ها اجماع داشتند. مدرّسان در دروس خود آن ها را آورده و از آن ها یاد می کرده اند.»  
(1)

### 13 - ابوعلی حدّاد

ابوعلی حسن بن احمد بن حسن متوفای سال 515. ابوالفتح نطنزی از حافظ ابونعیم حدیث نور را از او روایت کرده است.

ذهبی گوید: «ابوعلی حدّاد، حسن بن احمد بن حسن اصفهانی مقری مجوّد مسند الوقت. (2) در ذی حجّه سال 696 درگذشته است. با برتری اسنادش بیش از تمام اهل زمان خود روایت کرده و بسیاری از آن احادیث را از ابونعیم نقل کرده است. فردی شایسته، نیکوکار و مورد اطمینان بوده است.» (3)

### 14 - ابوالقاسم شروطی

ابوالقاسم هبة الله بن عبدالله واسطی شروطی متوفای سال 528، حافظ ابن عساکر، حدیث نور را از خطیب از او روایت کرده است. (4)  
حافظ ذهبی از او بدین گونه یاد کرده است: «ابوالقاسم هبة الله بن عبدالله بن احمد واسطی شروطی، از خطیب و ابوالسلمة روایت کرده است و در ماه ذی الحجّة از دنیا رفته است.» (5)

ص: 356

---

1-1) . وفيات الاعيان 2: 464.

2-2) . مقری، قاری قرآن که به دیگران قرائت می آموخته است. مجوّد یعنی معلّم تجوید و مسند الوقت یعنی در زمان خودش گفتارش برای دیگران سند بوده است. (مترجم)

3-3) . العبر 4: 34.

4-4) . به شرح حال امام علی بن ابی طالب (ابن عساکر) 1: 135 و به کتاب کفایة الطالب گنجی مراجعه شود.

5-5) . العبر 4: 75.

## 15 - ابوالفضل سلامی

ابوالفضل محمدبن ناصر سلامی بغدادی متوفای سال 550، حافظ گنجی از او حدیث ابوعقال را به واسطه ی ابن مقیر که در آینده یاد خواهد شد - روایت کرده است.

وی شیخ حافظ ابن جوزی است که در شرح حال او گفته است: حافظ، ضابط، متقن، ثقه است و هیچ ایرادی در او نیست. (1)

## 16 - ابومحمد جیلی

عبدالقادربن ابی طالح ابومحمد جیلی زاهد متوفای سال 561، او استاد و شیخ رافعی است و حدیث نور را از او نقل کرده است، چنان که در متن کتاب قبلاً آورده شد.

حافظ ذهبی از او یاد کرده و او را چنین می ستاید: استاد و شیخ دوران، پیشوای عارفان، صاحب مقامات و کرامات، مدرّس حنبلی ها، احیاگر دین، که هر گاه سخن از وعظ و کلام می شود، ذهن ها به سوی او سبقت می گیرد. (2)

## 17 - ابواسحاق خشوعی

ابواسحاق ابراهیم بن ابی طاهر خشوعی دمشقی متوفای سال 640، حافظ گنجی از ابن عساکر از او حدیث نور را روایت کرده است، به طوری که در متن کتاب گذشت.

ذهبی گوید: ابراهیم خشوعی ابواسحاق ابن شیخ ابی طاهر برکات ابن ابراهیم بن طاهر دمشقی، آخرین کسی که از عبدالواحدبن هلال حدیث شنید. شمار آن چه را که از ابن عساکر شنیده (از فرط کثرت) دانسته نیست. وی در ماه رجب درگذشت و به هنگام فوت 82 سال داشت. (3)

ص: 357

---

1-1 . المنتظم 10: 162.

2-2 . العبر 4: 175.

3-3 . العبر 5: 164.

## 18 - ابن نجار بغدادی

محب الدین ابو عبدالله محمد بن محمود بغدادی معروف به ابن نجار متوفای سال 642.

وی از رویان این حدیث است، همان گونه که در سند روایت صدرالدین حموی نقل شد.

ذهبی گوید: ابن نجار، حافظ امام برجسته، تاریخ نگار دوران، فایده رساننده به مردم عراق... (1)

## 19 - ابن مقیر بغدادی

ابوالحسن علی بن ابی عبدالله معروف به ابن مغیر بغدادی متوفای سال 643، حافظ گنجی حدیث ابوعقال را از او روایت کرده است.

ذهبی گوید: «ابوالحسن بن مقیر مسند دیار مصر، علی بن منصور بغدادی حنبلی نجار. در سال 545 متولد شد و از شهده و معمر بن فاخر و گروهی دیگر حدیث شنیده است. ابن ناصر و ابوبکر زاغونی و گروهی به او اجازه نقل حدیث داده اند. وی اهل تلاوت و ذکر بود و فرزندان زیادی داشت. در نیمه ی ماه ذی قعدة در قاهره از دنیا رفت.» (2)

## 20 - ابوالیمن دمشقی

امین الدین ابوالیمن عبدالصمد بن عبدالوهاب ابن عساکر دمشقی شافعی متوفای سال 687. حدیث نور را روایت کرده، چنان که در روایت صدرالدین حموی در همین کتاب می توان دید.

ابن شاکر کتبی گوید: «امام محدث زاهد... دانشمندی فاضل که به خوبی در علوم مختلف مشارکت کرده و دارای نظم بود، اهل عبادت بود. هر کس که او را می شناخت، ثناگوی او می شد. در سال 687 از دنیا رخت بریست. و در زمان خود شیخ حجاز بود و آثاری در حدیث دارد.» (3)

ص: 358

1-1 . تذكرة الحفاظ 4: 1428.

2-2 . العبر 5: 178.

3-3 . فوات الوفيات 2: 328. بنگرید: شذرات الذهب 5: 395، العقد الثمین 5: 432 و منابع دیگر.

میلاخی گوید: ما به همین اندازه بسنده می کنیم و سپاس گزار خداوندیم بر این توفیقی که کرامت فرمود، در حالی که بر سروران و موالیانمان محمد و خاندان پاک و پاکیزه آن حضرت درود می فرستیم و لعنت خداوند را بر دشمنان و منکران فضایل و مناقبان آن حضرت و خاندان گرامی اش از پیشینیان و آیندگان گسیل می داریم.

ص: 359









عكس

□

ص: 363



عكس

□

ص: 365



عكس

□

ص: 367







عكس

□

ص: 370

عكس

□

ص: 371







عكس

□

ص: 375

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

